

آية الله العظمى مكارم شیرازی

شرح تازه و جامعی بر پنج ابلاغ

پیام امام

امیرالمؤمنین علیه السلام

کلمات قصار

۱۶۶-۲۵۰

جلد نهم

کتاب برگزیده سال

بیمکاری جمعی از فضلاء و دانشمندان

آیت اللہ العظمیٰ مکارم شیرازی

شرح تازہ و جامعی برنج لبلاغ

پیام امام
امیرالمؤمنین
علیہ السلام

کلمات قصار

۱۶۶-۲۵۰

جلد ہفتم

کتاب برگزیدہ سال

بمکاری جمعی از نفعی لا و دانشندان

سرشناسه	مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -
عنوان قراردادی	نهج البلاغه، فارسی - عربی، شرح
عنوان و نام پدیدآور	پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام): شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و اندیشمندان حوزه علمیه قم.
مشخصات نشر	قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی، ۱۳۹۷ -
مشخصات ظاهری	۴۵۶ ص.
شابک	۹۹۸۰۱۰۶-۶۰۰-۹۷۸ (دوره) ۱۳-۳-۶۳۳۵-۶۲۲-۹۷۸ (ج ۱۷)
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
یادداشت	فارسی - عربی.
یادداشت	کتاب حاضر توسط ناشران متفاوت در سال های مختلف منتشر شده است.
یادداشت	چاپ اول.
عنوان دیگر	شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه
موضوع	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- خطبه ها
موضوع	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- نامه ها
موضوع	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- کلمات قصار
موضوع	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- نهج البلاغه -- نقد و تفسیر
شناسه افزوده	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. نهج البلاغه، شرح
رده بندی کنگره	BP ۳۸ / ۰۴۲۲ / م / ۱۳۹۷
رده بندی دیویی	۲۹۷ / ۹۵۱۵
شماره کتابشناسی ملی	۵۴۰۱۶۸۴

با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقایان:
محمد رضا آشتیانی - محمد جواد ارسطا - سید عبدالمهدی توکل
سعید داودی - احمد قدسی

پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام / ج ۱۷

تألیف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۴۵۶ صفحه / وزیری

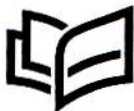
تاریخ انتشار: ۱۳۹۷

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی

با همکاری انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۳۳۵-۱۳-۳



آدرس ناشر: ایران - قم - خیابان شهدا - کوچه ۲۲

تلفن: ۳۷۷۳۲۴۷۸

فکس: ۳۷۸۴۰۰۹۹

www.makarem.ir

اللَّهُ الرَّحِيمُ



فهرست مطالب

گفتار حکیمانه ۱۶۶	۱۵
شرح و تفسیر: عیب واقعی این است!	۱۶
گفتار حکیمانه ۱۶۷	۱۹
شرح و تفسیر: مانع بزرگ ترقی	۲۰
گفتار حکیمانه ۱۶۸	۲۳
شرح و تفسیر: نزدیکی فرمان مر	۲۴
گفتار حکیمانه ۱۶۹	۲۷
شرح و تفسیر: نشانه‌های حق آشکار است	۲۸
گفتار حکیمانه ۱۷۰	۳۱
شرح و تفسیر: راه نزدیک‌تر!	۳۲
گفتار حکیمانه ۱۷۱	۳۶
شرح و تفسیر: نتیجه پیمودن راه ناصواب	۳۷
گفتار حکیمانه ۱۷۲	۳۹
شرح و تفسیر: خطر جهالت	۴۰
گفتار حکیمانه ۱۷۳	۴۳
شرح و تفسیر: راه شناخت حق	۴۴

- گفتار حکیمانه ۱۷۴ ۴۷
- شرح و تفسیر: راه پیروزی بر دشمن ۴۸
- گفتار حکیمانه ۱۷۵ ۵۳
- شرح و تفسیر: راه زدودن ترس و وحشت ۵۴
- گفتار حکیمانه ۱۷۶ ۵۷
- شرح و تفسیر: ابزار ریاست ۵۸
- گفتار حکیمانه ۱۷۷ ۶۱
- شرح و تفسیر: این گونه گنهکار را ادب کن ۶۲
- گفتار حکیمانه ۱۷۸ ۶۵
- شرح و تفسیر: راه زدودن کینه‌ها ۶۶
- گفتار حکیمانه ۱۷۹ ۶۹
- شرح و تفسیر: نتیجه لجاجت ۷۰
- نکته: لجاجت و ریشه‌ها و پیامدهای آن ۷۲
- گفتار حکیمانه ۱۸۰ ۷۵
- شرح و تفسیر: بردگی جاویدان! ۷۶
- گفتار حکیمانه ۱۸۱ ۸۱
- شرح و تفسیر: سرانجام دوراندیشی ۸۲
- گفتار حکیمانه ۱۸۲ ۸۵
- شرح و تفسیر: کجا خاموش باش و کجا سخن بگو ۸۶
- گفتار حکیمانه ۱۸۳ ۸۹
- شرح و تفسیر: ادعاهای متضاد ۹۰
- گفتار حکیمانه ۱۸۴ ۹۵
- شرح و تفسیر: هیچ‌گاه در شناخت حق شک نکردم! ۹۶

گفتار حکیمانه ۱۸۵	۹۹
شرح و تفسیر: آنچه می‌گویم حق است	۱۰۰
گفتار حکیمانه ۱۸۶	۱۰۳
شرح و تفسیر: سرنوشت ظالم آغازگر	۱۰۴
گفتار حکیمانه ۱۸۷	۱۰۷
شرح و تفسیر: باید آماده بود	۱۰۸
گفتار حکیمانه ۱۸۸	۱۱۱
شرح و تفسیر: سرانجام مبارزه با حق	۱۱۲
گفتار حکیمانه ۱۸۹	۱۱۵
شرح و تفسیر: بی‌تابی کشنده است	۱۱۶
نکته: صبر و جزع	۱۱۷
گفتار حکیمانه ۱۹۰	۱۲۱
شرح و تفسیر: عذر واهی برای تصدّی خلافت	۱۲۳
گفتار حکیمانه ۱۹۱	۱۲۷
شرح و تفسیر: چهره واقعی دنیا و سرانجام دنیاپرستان	۱۲۹
گفتار حکیمانه ۱۹۲	۱۳۵
شرح و تفسیر: خزانه‌دار دیگران بودن	۱۳۶
گفتار حکیمانه ۱۹۳	۱۴۱
شرح و تفسیر: کارها را با نشاط آغاز کنید	۱۴۲
گفتار حکیمانه ۱۹۴	۱۴۵
شرح و تفسیر: از انتقام پرهیز	۱۴۶
گفتار حکیمانه ۱۹۵	۱۵۱
شرح و تفسیر: پایان کار بخیلان	۱۵۲

- گفتار حکیمانه ۱۹۶..... ۱۵۵
- شرح و تفسیر: ضررهای عبرت آموز منفعت است ۱۵۶
- گفتار حکیمانه ۱۹۷..... ۱۵۹
- شرح و تفسیر: راه تحصیل نشاط..... ۱۶۰
- گفتار حکیمانه ۱۹۸ ۱۶۳
- شرح و تفسیر: باطل در لباس حق ۱۶۴
- گفتار حکیمانه ۱۹۹..... ۱۷۱
- شرح و تفسیر: هیاهوی او باش ۱۷۳
- گفتار حکیمانه ۲۰۰..... ۱۷۷
- شرح و تفسیر: غوغا طلبان ۱۷۸
- گفتار حکیمانه ۲۰۱..... ۱۸۱
- شرح و تفسیر: اجل همچون سپری محافظ است ۱۸۲
- گفتار حکیمانه ۲۰۲..... ۱۸۷
- شرح و تفسیر: بیعت مشروط!..... ۱۸۸
- گفتار حکیمانه ۲۰۳..... ۱۹۳
- شرح و تفسیر: اندرزی بسیار حکیمانه..... ۱۹۴
- گفتار حکیمانه ۲۰۴..... ۱۹۷
- شرح و تفسیر: تو نیکی کن هر چند سپاسگزاری نکنند ۱۹۸
- نکته: قدردانی از بخشنده نعمت ۲۰۱
- گفتار حکیمانه ۲۰۵..... ۲۰۳
- شرح و تفسیر: وسعت پیمانۀ علم ۲۰۴
- گفتار حکیمانه ۲۰۶..... ۲۰۷
- شرح و تفسیر: در برابر جاهلان بردبار باش ۲۰۸

گفتار حکیمانهٔ ۲۰۷	۲۱۳
شرح و تفسیر: راه تحصیل بردباری	۲۱۴
گفتار حکیمانهٔ ۲۰۸	۲۱۹
شرح و تفسیر: شش اندرز ناب	۲۲۰
گفتار حکیمانهٔ ۲۰۹	۲۲۷
شرح و تفسیر: آینده از آن ماست	۲۲۸
گفتار حکیمانهٔ ۲۱۰	۲۳۳
شرح و تفسیر: این گونه تقوا پیشه کنید	۲۳۴
گفتار حکیمانهٔ ۲۱۱	۲۳۷
شرح و تفسیر: مجموعه اندرزهای گران بها	۲۳۹
گفتار حکیمانهٔ ۲۱۲	۲۵۳
شرح و تفسیر: دشمن نیرومند عقل	۲۵۴
گفتار حکیمانهٔ ۲۱۳	۲۵۷
شرح و تفسیر: بهترین راه آرامش	۲۵۸
گفتار حکیمانهٔ ۲۱۴	۲۶۱
شرح و تفسیر: درخت پرشاخه!	۲۶۲
گفتار حکیمانهٔ ۲۱۵	۲۶۵
شرح و تفسیر: ثمرهٔ شوم اختلاف	۲۶۶
گفتار حکیمانهٔ ۲۱۶	۲۶۹
شرح و تفسیر: رابطهٔ فزونی نعمت و طغیانگری	۲۷۰
گفتار حکیمانهٔ ۲۱۷	۲۷۵
شرح و تفسیر: راه شناخت افراد	۲۷۶

- گفتار حکیمانه ۲۱۸ ۲۸۱
- شرح و تفسیر: دوستی ناسالم! ۲۸۲
- گفتار حکیمانه ۲۱۹ ۲۸۵
- شرح و تفسیر: قربانگاه عقل! ۲۸۶
- گفتار حکیمانه ۲۲۰ ۲۸۹
- شرح و تفسیر: سوءظن درباره‌ی دوستان ثقه ظلم است ۲۹۰
- گفتار حکیمانه ۲۲۱ ۲۹۳
- شرح و تفسیر: بدترین توشه‌ی راه آخرت ۲۹۴
- گفتار حکیمانه ۲۲۲ ۲۹۷
- شرح و تفسیر: بهترین اعمال کریمان ۲۹۸
- گفتار حکیمانه ۲۲۳ ۳۰۱
- شرح و تفسیر: برکات حیا ۳۰۲
- نکته‌ها ۳۰۴
۱. یک اشتباه بزرگ ۳۰۴
۲. چه اموری سبب پاره شدن پرده‌ی حیا می‌شود؟ ۳۰۴
۳. اهمیت حیا در زنان ۳۰۵
- گفتار حکیمانه ۲۲۴ ۳۰۷
- شرح و تفسیر: هفت فضیلت مهم اخلاقی ۳۰۸
- گفتار حکیمانه ۲۲۵ ۳۲۱
- شرح و تفسیر: حسد، دشمن سلامتی ۳۲۲
- گفتار حکیمانه ۲۲۶ ۳۲۵
- شرح و تفسیر: اسیران ذلت ۳۲۶

گفتار حکیمانه ۲۲۷.....	۳۲۹
شرح و تفسیر: حقیقت ایمان.....	۳۳۰
گفتار حکیمانه ۲۲۸.....	۳۳۳
شرح و تفسیر: نتایج غم‌انگیز پنج صفت.....	۳۳۴
گفتار حکیمانه ۲۲۹.....	۳۴۵
شرح و تفسیر: حیات طیبه.....	۳۴۶
گفتار حکیمانه ۲۳۰.....	۳۵۱
شرح و تفسیر: با چنین کسی شریک شوید.....	۳۵۲
گفتار حکیمانه ۲۳۱.....	۳۵۵
شرح و تفسیر: تفاوت میان عدالت و احسان.....	۳۵۶
گفتار حکیمانه ۲۳۲.....	۳۵۹
شرح و تفسیر: فزونی پادشاه‌های الهی.....	۳۶۱
نکته: اهمیت صدقه و کمک به نیازمندان در اسلام.....	۳۶۴
گفتار حکیمانه ۲۳۳.....	۳۶۷
شرح و تفسیر: آغازگر جنگ نباش!.....	۳۶۸
نکته: جنگ‌های تن‌به‌تن در تاریخ.....	۳۶۹
گفتار حکیمانه ۲۳۴.....	۳۷۳
شرح و تفسیر: تفاوت صفات مردان و زنان.....	۳۷۴
گفتار حکیمانه ۲۳۵.....	۳۷۷
شرح و تفسیر: عاقل کیست؟.....	۳۷۹
گفتار حکیمانه ۲۳۶.....	۳۸۳
شرح و تفسیر: پستی دنیا در نظر امام <small>علیه السلام</small>	۳۸۴

- گفتار حکیمانه ۲۳۷ ۳۸۷
- شرح و تفسیر: عبادت آزادگان و احرار ۳۸۸
- نکته: انگیزه‌های عبادت ۳۸۹
- گفتار حکیمانه ۲۳۸ ۳۹۳
- شرح و تفسیر: زنان تربیت نیافته ۳۹۴
- گفتار حکیمانه ۲۳۹ ۳۹۹
- شرح و تفسیر: نه سستی و نه پیروی از سخن چین ۴۰۰
- گفتار حکیمانه ۲۴۰ ۴۰۵
- شرح و تفسیر: سنگ غصبی، خانه خرابت می‌کند ۴۰۶
- گفتار حکیمانه ۲۴۱ ۴۰۹
- شرح و تفسیر: روز انتقام ظالمان ۴۱۰
- گفتار حکیمانه ۲۴۲ ۴۱۷
- شرح و تفسیر: تمام پرده‌ها را پاره مکن! ۴۱۹
- گفتار حکیمانه ۲۴۳ ۴۲۳
- شرح و تفسیر: از جواب‌های زیاد و درهم پرهیزید ۴۲۴
- نکته: آداب پاسخ‌گفتن ۴۲۵
- گفتار حکیمانه ۲۴۴ ۴۲۷
- شرح و تفسیر: راه بقای نعمت‌ها ۴۲۸
- گفتار حکیمانه ۲۴۵ ۴۳۳
- شرح و تفسیر: با افزایش قدرت، حرص کم می‌شود ۴۳۴
- گفتار حکیمانه ۲۴۶ ۴۳۷
- شرح و تفسیر: نعمت‌ها را از خود رم ندهید! ۴۳۸

۴۴۱	گفتار حکیمانه ۲۴۷
۴۴۲	شرح و تفسیر: سخاوت، بهترین وسیله ارتباط
۴۴۵	گفتار حکیمانه ۲۴۸
۴۴۶	شرح و تفسیر: حُسن ظن مردم را با عمل، تصدیق کن
۴۴۷	نکته: بالای سوءظن و بدبینی
۴۴۹	گفتار حکیمانه ۲۴۹
۴۵۰	شرح و تفسیر: برترین اعمال
۴۵۳	گفتار حکیمانه ۲۵۰
۴۵۴	شرح و تفسیر: اراده‌ای برتر از اراده ما!

لَا يُعَابُ الْمَرْءُ بِتَأْخِيرِ حَقِّهِ، إِنَّمَا يُعَابُ مَنْ أَخَذَ مَا لَيْسَ لَهُ.

امام علیه السلام فرمود:

برای انسان عیب نیست که حقش به تأخیر افتد. عیب آن است

که چیزی را که حقش نیست بگیرد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب رضی الله عنه در کتاب مصادر، این کلام نورانی را از کسانی نقل می‌کند که قبل از سید رضی می‌زیستند و یا بعد از او بوده ولی با تفاوتی نقل کرده‌اند از جمله مرحوم سید بن طاووس در کشف المحجّة آن را از رسائل کلینی نقل کرده و شیخ طوسی در امالی و محقق بحرانی در کتاب برهان در ضمن خطبۀ مفصلی با سندی از حسن بن علی علیه السلام آورده است. ابن ابی الحدید می‌گوید: شاید این سخن در پاسخ سؤال کسی باشد که از آن حضرت پرسید: چرا در مسئله امامت مطالبۀ حق خود را به تأخیر انداختی؟ و امام علیه السلام این پاسخ را به او داد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۱).

باید توجه داشت که آنچه در روایت برهان و امالی طوسی آمده از شخص امام حسن علیه السلام است نه از امیرمؤمنان علی علیه السلام هرچند به نظر می‌رسد این سخنان حکمت‌آمیز از آن منبع زلال پرفیض جوشیده باشد.

شرح و تفسیر

عیب واقعی این است!

همان‌گونه که در سند اشاره شد - و در بعضی از روایات آمده است - امام علیه السلام این سخن حکمت‌آمیز را در پاسخ کسی می‌گوید که از آن حضرت پرسید: چرا شما در امر امامت در گرفتن حق خود شتاب نکردید؟ امام علیه السلام در پاسخ می‌فرماید: «برای انسان عیب نیست که حقش به تأخیر افتد. عیب آن است که چیزی را که حقش نیست بگیرد»؛ (لَا يُعَابُ الْمَرْءُ بِتَأْخِيرِ حَقِّهِ، إِنَّمَا يُعَابُ مَنْ أَخَذَ مَا لَيْسَ لَهُ).

البته شک نیست که تأخیر امام علیه السلام در مسئله امامت - که از یک سو نص رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره خلافت آن حضرت در داستان غدیر و غیر آن بود و از سوی دیگر افضلیت امام علیه السلام نسبت به تمام صحابه که جای انکار برای هیچ فرد منصفی ندارد ایجاب می‌کرد که آن حضرت خلیفه بلافصل پیامبر صلی الله علیه و آله باشد - بدین علت بود که آن حضرت در مسئله امامت، حق خود را که در واقع حق مسلمانان است مطالبه کرد؛ اما مخالفان دست به دست هم دادند و او را از رسیدن به آن حق محروم کردند، بنابراین ایراد کسانی که می‌گویند: «امامت حق شخصی نبود که حضرت از آن چشم‌پوشد، بلکه حق مردم بود و تأخیر در مطالبه چنین حقی روا نیست» پاسخش روشن است و آن این‌که تأخیر مزبور در واقع از ناحیه امام علیه السلام نبود، بلکه از ناحیه کسانی بود که سال‌ها برای رسیدن به آن نقشه‌ها

کشیده بودند و حتی زمانی که رسول اکرم ﷺ می‌خواست در آستانه وداع با دار دنیا نامه‌ای بنگارد و این حق را تثبیت کند آن‌ها مانع شده و نسبت‌های بسیار ناروایی به ساحت قدس پیامبر ﷺ دادند که داستان اسف‌انگیزش در تمام کتاب‌های اهل سنت و شیعه آمده است.

مقایسه این دو با یکدیگر (تأخیر حق و گرفتن ناحق) و ترجیح اولی بر دومی کاملاً روشن است، زیرا گرفتن ناحق گناه قطعی است در حالی که تأخیر حق چه شخصی باشد و توسط خود انسان تأخیر بیفتد و چه حق مردم باشد و توسط دشمنان به تأخیر افتد، چیزی نیست که عیب به شمار آید.

در نامه ۲۸ از نامه‌های امام علیؑ نیز جمله‌ای شبیه این جمله حکیمانه گذشت، حضرت در پاسخ معاویه که گفت: تو را همچون شتری که افسار زده بودند و می‌کشیدند برای بیعت بردند، فرمود: «به خدا سوگند! تو می‌خواستی با این گفتارت مرا نکوهش کنی؛ اما ناخودآگاه مدح کردی و ثنا گفתי. می‌خواستی رسوا کنی اما خودت رسوا شدی «وَمَا عَلَي الْمُسْلِمِ مِنْ غَضَابَةٍ فِي أَنْ يَكُونَ مَظْلُومًا مَا لَمْ يَكُنْ شَاكًّا فِي دِينِهِ، وَلَا مُرْتَابًا بِبَيْعَتِهِ»؛ برای یک مسلمان عیب نیست که مظلوم واقع شود مادام که در دین خود تردید نداشته باشد و یقینش آمیخته با شک نگردد».

سید بن طاووس رحمته الله در کتاب کشف المحجّة از رسائل مرحوم کلینی نقل می‌کند که امیرمؤمنان علیؑ به درخواست جمعی از مردم نامه‌ای درباره مسائل مربوط به خلافت پس از پیامبر ﷺ مرقوم داشت؛ نامه‌ای بسیار طولانی و پرمعنا و روشن و شفاف و دستور داد برای رفع هرگونه ابهام در این مسئله، آن را در هر روز جمعه در برابر مردم بخوانند و ده نفر از یاران سرشناس و معروف و باشخصیت بر آن گواهی دهند، و در ضمن آن نامه همین جمله مورد بحث آمده است.

سزاوار است کسانی که می‌خواهند به اعماق مسئلهٔ خلافت برسند و پی
 به‌کارهای ناروایی ببرند که در این زمینه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله انجام شد
 و مظلومیت علی علیه السلام را دریابند این نامه را به دقت بخوانند تا بدانند چگونه
 گروهی هماهنگ حق را از مسیرش منحرف ساختند و مسلمانان را به چه شکلی
 گرفتار کردند.^۱

۱. رک: بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۷ به بعد.

الْإِعْجَابُ يَمْنَعُ الْإِزْدِيَادَ.

امام علیه السلام فرمود:

خودپسندی مانع (بزرگ) ترقی است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

اسناد دیگر این کلام حکمت آمیز به گفته مرحوم خطیب در کتاب مصادر، غرر و درر آمدی است که در آن به جای لفظ «الْعَجَبُ» آمده است و زمخشری نیز در کتاب ربیع الابرار با تفاوتی آن را نقل کرده یعنی به جای «يَمْنَعُ الْإِزْدِيَادَ» ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۱).

شرح و تفسیر

مانع بزرگ ترقی

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به یکی از مهم ترین آثار سوء خودپسندی کرده، می فرماید: «خودپسندی مانع (بزرگ) ترقی است»؛ (الْإِعْجَابُ يَمْنَعُ الْإِزْدِيَادَ).

ریشه خودپسندی حب ذات افراطی است، آن گونه که انسان نقطه های مثبت خود را بزرگ تر از آنچه هست می بیند و نقطه های ضعف را هیچ گاه نمی بیند و یا کمتر از آنچه هست می بیند و در واقع خودپسندی و اعجاب به نفس یکی از حجاب ها و موانع شناخت و معرفت است.

نخستین اثر آن این است که انسان را از پیشرفت و تکامل بازمی دارد، زیرا انسان تا زمانی که خود را ناقص می بیند، برای پیشرفت تلاش می کند. آن روز که خود را کامل دانست متوقف می شود.

در حکمت ۳۸ و همچنین ۱۵۰ نیز اشاره ای به آثار سوء این رذیله اخلاقی شده بود تا آن جا که امام علیه السلام در حکمت ۳۸ فرمود: «وَأَوْحَشُ الْوَحْشَةِ الْعُجْبُ؛ بدترین تنهایی خودبینی است».

این اثر سوء دیگر است: افراد خودپسند دوستان خود را از دست می دهند و در زندگی تنها و منزوی می شوند، زیرا لازمه خودپسندی خودبرتربینی و فخرفرشی است و این چیزی است که مردم آن را تحمل نمی کنند.

در روایات اسلامی اشارات گسترده‌ای به آثار سوء عَجَب شده است؛ امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَلِمَ أَنَّ الذَّنْبَ خَيْرٌ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعُجْبِ وَلَوْلَا ذَلِكَ مَا ابْتُلِيَ مُؤْمِنٌ بِذَنْبٍ أَبَدًا؛ خدا می‌داند که (حتی) گناه برای مؤمن از عَجَب بهتر است (زیرا گناه، او را به نقایص خود آشنا می‌سازد و به درگاه خدا می‌رود، توبه می‌کند و راه تکامل را می‌پوید) و اگر چنین نبود هیچ‌گاه مؤمن به گناهی آلوده نمی‌شد»^۱.

در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ دَخَلَ الْعُجْبُ هَلَكَ؛ کسی که گرفتار خودپسندی شود هلاک می‌شود»^۲.

از دیگر آثار سوء عَجَب و خودپسندی این است که گاه اعمال زشت خود را نیک و صفات رذیله خویش را حسنه می‌پندارد و این بلای بزرگی برای او می‌شود؛ نه به اصلاح خویشتن می‌پردازد و نه از گناهان خود توبه می‌کند.

باز در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «الرَّجُلُ يَعْمَلُ الْعَمَلَ وَهُوَ خَائِفٌ مُشْفِقٌ ثُمَّ يَعْمَلُ شَيْئاً مِنَ الْبِرِّ فَيَدْخُلُهُ شِبْهُ الْعُجْبِ بِهِ فَقَالَ: هُوَ فِي حَالِهِ الْأَوْلَى وَهُوَ خَائِفٌ أَحْسَنُ حَالاً مِنْهُ فِي حَالِ عُجْبِهِ؛ انسان گاهی عملی انجام می‌دهد و از آن بیمناک و ترسان است (چون می‌داند یا احتمال می‌دهد کار خلافی بوده) سپس کار نیکی انجام می‌دهد و عَجَب پیدا می‌کند. امام علیه السلام فرمود: این شخص در حالت اول که خائف است حالش بهتر از حالت دوم است که اعجاب به نفس دارد»^۳.

در ذیل حکمت ۴۶ نیز احادیثی در این باره آورده‌ایم.

نقطه مقابل عَجَب، خودکم‌بینی و تواضع و فروتنی است که سبب می‌شود انسان در صدد اصلاح خویش و رفع نقایص از وجود خود برآید و به یقین

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۱۳، ح ۱.

۲. همان، ح ۲.

۳. همان، ح ۴.

خداوند به چنین بندگان نیز کمک خواهد کرد.

سعدی در این زمینه مثال زیبا و پرمعنایی زده است:

یکی قطره باران ز ابری چکید

خجل شد چو پهنای دریا بدید

که جایی که دریاست من کیستم

گر او هست حقا که من نیستم

چو خود را به چشم حقارت بدید

صدف در کنارش به جان پرورید

سپهرش به جایی رسانید کار

که شد نامور لؤلؤ شاهوار

بلندی از آن یافت کو پست شد

در نیستی کوفت تا هست شد

این سخن را با سخنی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله خاتمه می دهیم: یکی از وصایای آن حضرت به علی علیه السلام این بود: «يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ مُهْلِكَاتٌ: شُحٌّ مُطَاعٌ وَهَوَىٌّ مُتَّبَعٌ وَاعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ؛ سه چیز است که انسان را هلاک می کند: بخلی که انسان از آن پیروی کند و هوای نفس که شخص در برابر آن تسلیم گردد و اعجاب به نفس»^۱.

الْأَمْرُ قَرِيبٌ وَالْإِصْطِحَابُ قَلِيلٌ.

امام عليه السلام فرمود:

فرمان مرگ نزدیک است و مدت همراهی (با دنیا) کوتاه.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها مدرکی که غیر از نهج البلاغه در سند این کلام حکمت‌آمیز در کتاب مصادر آمده، غرر آمدی است که آن را همراه کلمات حکمت‌آمیز دیگری آورده است: پیش از آن جمله «الْعِلْمُ دَلِيلٌ» و بعد از آن «الْمُنَافِقُ مُرِيبٌ» (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۱). آنچه ما در غرر یافتیم چنین است: «هُوَ عَلَىكَ فَإِنَّ الْأَمْرَ قَرِيبٌ وَالْإِصْطِحَابَ قَلِيلٌ وَالْمَقَامَ يَسِيرٌ؛ در امور دنیا آسان بگیر! چون مرگ نزدیک است و مدت همراهی (با مردم و مواهب دنیا) کوتاه و توقف در آن کم.»

شرح و تفسیر

نزدیکی فرمان مرگ

امام علیه السلام درباره کوتاهی عمر انسان در دنیا می‌فرماید: «فرمان مرگ نزدیک است و مدت همراهی (با مردم و مواهب دنیا) کوتاه»؛ (الْأَمْرُ قَرِيبٌ وَالْإِصْطِحَابُ قَلِيلٌ).

واژه «امر» اشاره به پایان زندگی و فرارسیدن مرگ است، همان‌گونه در آیه ۱۴ سوره حدید آمده است: «وَعَرَّتْكُمْ الْأَمَانِيُّ حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ»؛ «و آرزوهای دورودراز شما را فریب داد تا فرمان خدا رسید».

«اصطحاب» به معنای همراه و همنشین بودن با مردم دنیا یا با مواهب و نعمت‌های حیات است.

این حقیقتی است که همگان آن را می‌دانیم و آثار آن را همه روز با چشم مشاهده می‌کنیم؛ هر روز پیکر بی‌جان بعضی از دوستان یا غیر دوستان را می‌بینیم که بر دوش دیگران به‌سوی آرامگاهشان حمل می‌شود. جای خالی بسیاری از دوستان و بستگان و عزیزان در میان ما نمایان است. قبور آن‌ها در دسترس ماست. غالباً به زیارت قبورشان می‌رویم و از همه مهم‌تر در صفحات تاریخ، نام‌آورانی را ملاحظه می‌کنیم که در عصر خود چه قدرت و زندگی پرغوغایی داشتند؛ ولی همه چیز به سرعت پایان گرفت و چیزی جز استخوان‌های پوسیده آن‌ها در زیر خاک و قصرهای ویران‌شده‌شان باقی نمانده است.

با این حال غالباً گرفتار غفلتیم، به پایان زندگی خود نمی‌اندیشیم، توشه‌ای مناسب برای سفر پرخطر و خطر آخرت فراهم نمی‌سازیم. به فرموده امام علیه السلام در حکمت ۱۲۲ «گویى فرمان مر برای غیر ما نوشته شده و گویى این مردگانی که با چشم می‌بینیم مسافرانی هستند که به زودی به سوی ما باز می‌گردند»؛ (كَانَ الْمَوْتُ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا كُتِبَ... وَكَانَ الَّذِي نَرَى مِنَ الْأَمْوَاتِ سَفْرًا عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ).

به همین دلیل در روایتی که مرحوم کلینی آن را در کتاب کافی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در ضمن خطبه‌ای نقل کرده می‌خوانیم: «سُئِلَ: أَيُّ الْمُؤْمِنِينَ أَكْبَسُ؟» از آن حضرت پرسیدند: کدام یک از مؤمنان باهوش‌ترند؟» فقال: «أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ وَأَشَدَّهُمْ لَهُ اسْتِعْدَادًا؛ کسی که بیش از همه به یاد مر باشد و کسی که برای آن از همه آماده‌تر شود».^۱

در حدیث دیگری در همان کتاب شریف از امام علی بن الحسین علیه السلام آمده است که می‌فرمود: «عَجَبُ كُلِّ الْعَجَبِ لِمَنْ أَنْكَرَ الْمَوْتَ وَهُوَ يَرَى مِنْ يَمُوتُ كُلَّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ وَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِمَنْ أَنْكَرَ النَّشْأَةَ الْأُخْرَى وَهُوَ يَرَى النَّشْأَةَ الْأُولَى؛ بسیار تعجب است از کسانی که مر را (عملاً) انکار می‌کنند در حالی که هر روز و شب، مردگان را می‌بینند همچنین بسیار تعجب است از کسانی که جهان آخرت را انکار می‌کنند در حالی جهان دنیا را می‌بینند (که نشانه‌های آخرت در آن بسیار است)».^۲

شاعر می‌گوید:

فلک ای دوست! ز بس بی‌حد و بی‌مر^۳ گردد

بد و نیک و غم و شادی همه آخر گردد

۱. کافی، ج ۳، ص ۲۵۷، ح ۱ و بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۶.

۲. کافی، ج ۳، ص ۲۵۸، ح ۲۸.

۳. حد و اندازه.

ز قفای من و تو گردد جهان را بسیار
 دی و اسفند مه و بهمن و آذر گردد
 ماه چون شب شود از جای به جایی حیران
 پی کیخسرو و دارا و سکندر گردد
 این سبک خنگ^۱ بی آسایش بی پا تازد
 وین گران کشتی بی رهبر و لنگر گردد
 روز بگذشته خیال است که از نو آید
 فرصت رفته محال است که از سر گردد
 کشتزار دل تو کوش که تا سبز شود
 پیش از آن کین رخ گلنار معصفر گردد
 زندگی جز نفسی نیست غنیمت شمرش
 نیست آمد که همراه نفس برگردد
 چرخ بر گرد تو دانی که چه سان می گردد؟
 همچو شهباز که بر گرد کبوتر گردد
 اندر این نیمه ره، این دیو تو را آخر کار
 سر بیچاند و خود بر ره دیگر گردد
 خوش مکن دل که نگشته است نسیمت ای شمع
 بس نسیم فرح انگیز که صرصر گردد

قَدْ أَضَاءَ الصُّبْحُ لِذِي عَيْنَيْنِ.

امام عليه السلام فرمود:

صبح برای آنها که دو چشم بینا دارند روشن است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب دستور معالم الحکم (نوشته قاضی القضاعی از علمای قرن پنجم) این حکمت به این صورت آمده است: «ما أَوْضَحَ الْحَقُّ لِذِي عَيْنَيْنِ» نویسنده مصادر بعد از نقل این سخن از منبع مزبور می‌گوید: شاید این روایت بر آنچه در کلام سید رضی آمده است ترجیح داشته باشد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۲). مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود تصریح می‌کند که این کلام حکیمانه به‌عنوان یک ضرب‌المثل در کتاب امثال میدانی و امثال ابو‌هلال عسکری آمده است. (بهج الصباغه، ج ۱۴، ص ۵۵۱) مرحوم شیخ صدوق در کتاب امالی خود این کلام حکمت‌آمیز را از حضرت در نامه‌ای که به «شریح» نوشت نقل کرده است: «ما أُبَيِّنَ الْحَقُّ لِذِي عَيْنَيْنِ» (امالی صدوق، ص ۳۸۸). در کتب زیاد دیگری نیز این جمله با تعبیرات مختلفی از آن حضرت نقل شده است.

شرح و تفسیر

نشانه‌های حق آشکار است

این کلام نورانی هشدار می‌دهد که کسانی که حق را با تمام ظهور و بروز آن فهم نمی‌کنند امام علیه السلام می‌فرماید: «صبح برای آن‌ها که دو چشم بینا دارند روشن است»؛ (قَدْ أَضَاءَ الصُّبْحُ لِذِي عَيْنَيْنِ).

اشاره به این که کسانی که چشم بصیرت دارند حق را به خوبی درک می‌کنند، زیرا نشانه‌های آن کاملاً آشکار است؛ خواه این حق به معنای ذات پاک پروردگار باشد آن‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»؛ «به زودی نشانه‌های خود را در اطراف عالم و در درون جانیشان به آن‌ها نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است. آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز شاهد و گواه است»^۱ و یا این که مراد از صبح، قرآن مجید باشد، همان‌گونه که می‌فرماید: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ»؛ «(آری) از طرف خدا نور و کتاب روشنگری به سوی شما آمد».^۲ یا این که منظور آیین اسلام و آورنده آن باشد آن‌گونه که قرآن می‌فرماید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»؛ «اکراهی در قبول دین نیست. (زیرا) راه راست از راه انحرافی روشن شده است»^۳ و یا مراد،

۱. فصلت، آیه ۵۳.

۲. مائده، آیه ۱۵.

۳. بقره، آیه ۲۵۶.

رسول گرامی اسلام ﷺ باشد همان گونه که خداوند می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾؛ «ای پیامبر! ما تو را گواه فرستادیم و بشارت دهنده و بیم دهنده؛ و تو را دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او قرار دادیم و چراغی روشنی بخش».^۱

و یا مقصود، خود حضرت (و امامان اهل بیت علیهم السلام) باشد، چنان که در زیارت «جامعه» آمده است: «خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بَعْرَ شِهِ مُخَدِّقِينَ حَتَّى مَنْ عَلَيْنَا بِكُمْ». و در خطبه ۸۷ نهج البلاغه نیز به این معنا اشاره شده است. یا در نهایت این که ممکن است منظور تمام آنچه گذشت و تمام حقایق عالم هستی باشد.

قرآن مجید در سوره اسراء آیه ۷۲ نیز می فرماید: ﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾؛ «اما کسی که در این جهان (از دیدن چهره حق) نابینا بوده است در آخرت نیز نابینا و گمراه تر است».

به هر حال این جمله به صورت ضرب المثلی درآمده و واژه «صبح» کنایه از حق و «ذی عینین» کنایه از صاحبان بصیرت و آگاهی و واژه «أضواء» اشاره به ظاهر بودن حق است. حال اگر کسانی گمراه شوند به علت نابینایی آنهاست، یا این که چشم دارند ولی بر هم می گذارند یا خفاش صفت از دیدن آفتاب حق به شب های تاریک و ظلمانی پناه می برند. آنها سزاوار هرگونه سرزنش و مجازات اند آن گونه که شاعر پارسی زبان می گوید:

راه است و چاه و دیده بینا و آفتاب تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش
چندین چراغ دارد و بیراهه می رود بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش!

تَرَكَ الذَّنْبَ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ.

امام علیؑ فرمود:

ترک گناه آسان تر از تقاضای توبه است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم کلینی در جلد دوم کتاب اصول کافی این کلام نورانی را از امام صادق از جدش امیرمؤمنان علیؑ به این صورت نقل می‌کند: «تَرَكَ الذَّنْبَ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ وَكَمْ مِنْ شَهْوَةٍ سَاعَةٍ أَوْرَثَتْ حُزْنَ طَوِيلًا وَالْمَوْتُ فَصَحَّ الدُّنْيَا فَلَمْ يَثْرِكْ لِذِي لُبٍّ فَرِحًا؛ ترک گناه از تقاضای توبه آسان تر است و چه بسیار ساعتی شهوترانی که اندوه طولانی به دنبال دارد و مرگ چهره نازیبای دنیا را آشکار کرده و برای هیچ عاقلی شادی نگذاشته است.» (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۲).

شرح و تفسیر

راه نزدیک‌تر!

حضرت علی علیه السلام در این گفتار حکیمانه نکته مهمی را در مورد ترک گناه و مقایسه آن با توبه از گناه بیان کرده، می‌فرماید: «ترک گناه آسان‌تر از تقاضای توبه است»؛ (تَرْكُ الذَّنْبِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ^۱).

این نکته دلایل زیادی دارد، از یک سو ممکن است انسان پس از ارتکاب گناه توفیق توبه نیابد و از دنیا برود به خصوص اگر توبه را به تأخیر بیندازد آن‌گونه که سیره بسیاری از غافلان است.

از سوی دیگر توبه شرایط زیادی دارد: پشیمانی قطعی از گناه و تصمیم بر ترک در آینده و پرداخت حق الناس و قضای عبادات و پرداخت کفاره، اگر عملی است که دارای قضا و کفاره بوده مانند ترک روزه واجب، و جبران کردن خطاهای گذشته با اعمال صالح آینده، زیرا در قرآن مجید بارها بعد از جمله «تَابُوا» واژه «أَصْلَحُوا» ذکر شده است.^۲

از همه این‌ها گذشته گناه در روح انسان رسوباتی از خود به جای می‌گذارد که برطرف ساختن آن بسیار مشکل است و درست به این می‌ماند که به کسی بگویند: مراقب باش بدنت مجروح نشود و دست و پایت نشکند. او بگوید: مهم

۱. در متن نسخه صبحی صالح «طَلَبِ الْمَعُونَةِ» آمده است در حالی که در اکثر نسخه‌ها «طَلَبِ التَّوْبَةِ» است و مناسب نیز همین است و به نظر می‌رسد واژه «الْمَعُونَةِ» خطای ناسخ باشد.

۲. در ۵ مورد از آیات قرآن «تَابُوا وَأَصْلَحُوا» و در ۲ مورد «تَابَ وَأَصْلَحَ» ذکر شده است.

نیست اگر مجروح شد مداوا می‌کنم و اگر شکست به شکسته‌بند مراجعه می‌نمایم؛ در حالی که بعد از مداوای جراحات و استخوان‌های شکسته آثاری از آن در ظاهر یا در باطن باقی می‌ماند که گاه تا آخر عمر همراه انسان است.

مرحوم علامه مجلسی در روضه بحارالانوار در حدیث معروف «هشام بن حکم» از امام موسی بن جعفر علیه السلام جمله‌ای از حضرت مسیح علیه السلام نقل می‌کند و آن جمله این است: «بِحَقِّ أَقْوَلٍ لَكُمْ إِنَّ مَنْ لَيْسَ عَلَيْهِ دَيْنٌ مِنَ النَّاسِ أَرْوَحٌ وَأَقْلُّ هَمًّا مِمَّنْ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَإِنْ أَحْسَنَ الْقَضَاءِ وَكَذَلِكَ مَنْ لَمْ يَعْمَلِ الْخَطِيئَةَ أَرْوَحٌ هَمًّا (مِمَّنْ) عَمِلَ الْخَطِيئَةَ وَإِنْ أَخْلَصَ التَّوْبَةَ وَأَنَابَ؛ به حق برای شما می‌گویم. کسی که بدهی به مردم ندارد راحت‌تر و کم‌غصه‌تر است از کسی که دینی بر ذمه اوست، هرچند می‌تواند به خوبی آن را ادا کند. همین‌گونه کسی که گناهی نکرده راحت‌تر و کم‌اندوه‌تر است از کسی که مرتکب گناهی شده، هرچند توبه خالصانه‌ای بعد از آن کند و به سوی خدا بازگردد».^۱

مرحوم کلینی در کافی و مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار داستان جالبی از عابدی از بنی اسرائیل نقل می‌کنند که ذکر آن در این جا بسیار مناسب است. در این حدیث امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مرد عابدی در بنی اسرائیل بود که هرگز مرتکب خلافی در امور دنیا نشده بود (و گناهی نکرده بود) به گونه‌ای که ابلیس از دست او ناراحت شد و فریاد کشید و لشکرش نزد او حاضر شدند. ابلیس گفت: چه کسی می‌تواند برای من این عابد را گمراه سازد؟ یکی از آن‌ها گفت: من آماده‌ام. ابلیس گفت: از کدام راه به سراغ او می‌روی؟ گفت: از راه زنان (و شهوت جنسی که بسیار نیرومند است). ابلیس گفت: کار تو نیست، این عابد مسائل مربوط به زنان را تجربه نکرده است. دیگری از شیاطین گفت: من آمادگی دارم. ابلیس گفت: چگونه به سراغ او می‌روی؟ گفت: به وسیله شراب و لذات.

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۰۷، ح ۱.

ابلیس گفت: کار تو نیست او علاقه‌ای به این امور ندارد. سومی گفت: من آماده‌ام (که او را گمراه سازم). ابلیس گفت: از چه راهی به سراغ او می‌روی؟ گفت: از طریق کارهای نیک (و عبادت!) ابلیس پسندید گفت: برو، این کار از تو ساخته است. او به صومعه عابد رفت و در برابر او ایستاد و مشغول نماز شد. عابد از عبادت خسته می‌شد و می‌خوابید ولی آن شیطان چشمش به خواب نمی‌رفت، عابد استراحت می‌کرد ولی شیطان استراحت نمی‌کرد. عابد در حالی که خود را در برابر او قاصر و عمل خود را کوچک می‌دید گفت: ای بنده خدا! از چه راهی این همه قدرت و قوت بر نماز و عبادت پیدا کردی؟ شیطان جوابش را نداد. بار دوم و بار سوم تکرار کرد. شیطان در جواب او گفت: ای بنده خدا! گناهی از من سرزده و من از آن توبه کردم هر زمان که گناه به خاطر می‌آید قوتی بر نماز پیدا می‌کنم. عابد گفت: اگر چنین است گناهت را به من بگو تا من هم انجام دهم و توبه کنم و هرگاه چنین کردم (و گناه به خاطر آمد) قوت بر نماز پیدا کنم.

شیطان به او گفت: به شهر برو (در محله بدنام) و سراغ فلان زن آلوده را بگیر، دو درهم به او بده و مرتکب گناه شو. عابد گفت: من دو درهم ندارم اصلاً نمی‌دانم دو درهم چیست؟! شیطان دو درهم از زیر پای خود درآورد و به او داد. مرد عابد (ساده‌لوح) با همان لباس عبادت وارد شهر شد و سراغ منزل آن زن آلوده را گرفت. مردم او را راهنمایی کردند و تصورشان این بود که آمده است او را موعظه کند تا دست از کار زشت بردارد. فرد عابد به سراغ آن زن رفت، دو درهم را نزد او افکند و گفت: برخیز! برخاست و داخل منزلش شد و به عابد گفت: داخل شو. آن‌گاه گفت: تو با وضع و هیئتی به سراغ من آمده‌ای که هیچ‌کس به این صورت به سراغ من نمی‌آید (با لباس عابدان و پارسایان آمده‌ای) بگو بینم چه خبر است؟ عابد جریان را به‌طور کامل برای آن زن تعریف کرد. آن زن گفت: «إِنَّ تَرَكَ الذَّنْبِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ وَ لَيْسَ كُلُّ مَنْ طَلَبَ التَّوْبَةَ وَ جَدَّهَا؛ ترک گناه

آسان‌تر از تقاضای توبه است و تمام کسانی که تقاضای توبه می‌کنند ممکن است موفق به توبه نشوند». سپس افزود: تصور می‌کنم فردی که این دستور را به تو داده شیطنانی بوده که در برابر تو به صورت عابدی ظاهر شده است. برگرد که من هرگز تسلیم خواسته تو نخواهم شد.

مرد عابد (از خواب غفلت بیدار شد و) بازگشت (و اثری از آن شیطان ندید) اتفاقاً آن زن بدکاره آن شب از دنیا رفت و مردم دیدند که بر در خانه او نوشته شده است: در تشییع جنازه این زن حاضر شوید که از اهل بهشت است. مردم به شک افتادند سه روز دست نگه داشته و او را دفن نکردند، چون در کار او حیران بودند. خداوند به پیامبر آن زمان یعنی «موسی بن عمران» وحی فرستاد که به سراغ فلان زن برو نماز بر او بخوان و به مردم بگو که در این نماز شرکت کنند که من او را بخشیدم و بهشت را بر او واجب کردم، زیرا فلان بنده عابد مرا از گناه بازداشت.^۱



۱. بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۸۴، ح ۵۸۴.

كَمْ مِنْ أَكْلَةٍ مَنَعَتْ أَكْلَاتٍ.

امام عليه السلام فرمود:

بسیار می‌شود که یک وعده غذا (ی نامناسب) از وعده‌های فراوان غذا
(ی خوب) جلوگیری می‌کند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته خطیب رضی الله عنه در کتاب مصادر این جمله حکمت‌آمیز را جمعی که قبل از سید رضی یا بعد از او بوده‌اند با اختلافی نقل کرده‌اند که نشان می‌دهد منبعی غیر از نهج البلاغه در دست داشته‌اند؛ از جمله جاحظ (متوفای ۲۵۵) در کتاب بخلاء آن را چنین نقل می‌کند: «قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: قَلَّ مَا أُدْبِرَ شَيْءٌ فَأُقْبِلَ وَقَالُوا: رَبُّ أَكْلَةٍ مَنَعَتْ أَكْلَاتٍ؛ کمتر می‌شود که چیزی پشت کند و باز برگردد و گفته‌اند چه بسا یک وعده غذا (غذای نامناسب) انسان را از غذاهای فراوان (خوبی) باز دارد». (تعبیر قالوا نشان می‌دهد که این جمله ضرب‌المثلی قبل از امام عليه السلام بوده است و امام عليه السلام آن را نقل فرموده، هر چند نویسنده مصادر این سخن را نپذیرفته است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۲).

اضافه بر این علی بن محمد اللیثی (متوفای قرن ۶) آن را در کتاب عیون الحکم والمواعظ، ص ۱۰۳ با تفاوتی ذکر کرده است.

شرح و تفسیر

نتیجه پیمودن راه ناصواب

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به نکته ای اشاره می کند که در همه شئون زندگی ساری و جاری است می فرماید: «بسیار می شود که یک وعده غذا (ی نامناسب) از وعده های فراوان غذا (ی خوب) جلوگیری می کند»؛ (كَمْ مِنْ أَكْلَةٍ مَنَعَتْ أَكْلَاتٍ).

گاهی انسان غذایی را که دوست دارد، بیش از حد تناول می کند و بیمار می شود و روزهای متوالی یا میل به غذا ندارد و یا این که طیب، او را از غذاهای مختلف چرب و شیرین باز می دارد، بنابراین در هیچ کاری نباید افراط کرد که این افراط ممکن است او را از همان کار در آینده به کلی بازدارد.

این سخن ضرب المثلی است برای تمام کسانی که راه افراط را پیش می گیرند؛ مثلاً کسی که آن قدر در دوستی پافشاری می کند که آن دوست از او منزجر می شود و برای همیشه از وی فاصله می گیرد و یا این که دیگری را آن قدر به عبادت دعوت می کند که برای همیشه از عبادت بیزار می گردد.

شبهه این سخن گفتار حکیمانه دیگری از آن حضرت است که می فرماید: «كَمْ مِنْ شَهْوَةٍ سَاعَةٍ أَوْرَثَتْ حُزْنًا طَوِيلًا؛ چه بسیار ساعتی هوس رانی که موجب اندوه طولانی (برای سالیان دراز) می شود».^۱

جمعی از شارحان نهج البلاغه یا محدثان، این سخن گهربار امام علیه السلام را به عنوان دستوری طبی مطرح کرده و حتی آن را جزء مجموعه‌هایی که مربوط به دستورات طبی است قرار داده‌اند. اگر منظورشان این است که معنای مطابقی این سخن دستوری طبی است هرچند معانی التزامی آن شامل تمام مسائل مربوط به زندگی مادی انسان می‌شود، بحثی نیست ولی اگر بخواهند آن را منحصر به دستور طبی کنند اشتباه روشنی است و از این رو بسیاری از محققان این جمله را ضرب‌المثلی تلقی کرده‌اند که در موارد مختلف از آن استفاده می‌شود حتی بعضی گفته‌اند که این ضرب‌المثل در میان عرب در عصر جاهلیت نیز بوده است و امام علیه السلام آن را اقتباس فرموده همان‌گونه که گاه از اشعار شعرا نیز در سخنان خود استفاده کرده است.

شاعر عرب می‌گوید:

وَكَمْ مِنْ أَكَلَةٍ مَنَعَتْ أَهَّاهَا بِلَذَّةٍ سَاعَةٍ أَكَلَاتِ دَهْرِي
وَكَمْ مِنْ طَالِبٍ يَسْعَى بِشَيْءٍ وَفِيهِ هَلَاكُهُ لَوْ كَانَ يَدْرِي

و چه بسیار که یک وعده غذایی از وعده غذایی دیگر منع می‌کند و چه بسیار که لذت یک ساعت یک عمر انسان را محروم می‌سازد.

و چه بسیار کسانی که برای رسیدن به چیزی تلاش می‌کنند در حالی که هلاکتشان در آن است.^۱

۱. شعر از حاکم نيسابوری، ر.ک، تاریخ دمشق، ج ۶۰، ص ۳۵۵.

النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا.

امام علیؑ فرمود:

مردم دشمن چیزی هستند که نمی‌دانند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این سخن عیناً در حکمت ۴۳۸ بدون کم و زیاد نقل شده و خطیبؑ در آنجا به منابع آن از کتب دیگر اشاره می‌کند (منابعی که قبل یا بعد از سید رضی بوده‌اند) از جمله جاحظ در کتاب المأمة المختاره من کلامهؑ و مفید در کتاب اختصاص و میدانی در مجمع الامثال و زمخشری در ربیع الابرار و حصری در زهر الآداب و ثعالبی در خاص الخاص (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۴). در کتاب مطالب السؤل نیز این جمله با کمی تفاوت در ضمن جمله‌های دیگری نقل شده است و مرحوم علامه مجلسی آن را در بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۴ آورده است.

شرح و تفسیر

خطر جهالت

امام علیه السلام در این گفتار بسیار حکیمانه خود اشاره به یکی از آثار خطرناک جهل کرده است، می فرماید: «مردم دشمن چیزی هستند که نمی دانند»؛ (النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا).

این دشمنی از آن جا سرچشمه می گیرد که اولاً اشخاص جاهل و نادان احساس نقص در خود می کنند و همین احساس سبب می شود که با آنچه نمی دانند عداوت و دشمنی کنند و گاه حتی آن ها را ناچیز و بی ارزش بشمارند تا از این طریق نقص خود را برطرف سازند.

ثانیاً هرگاه انسان از اسرار چیزی بی خبر باشد به قضاوت عجولانه می پردازد و در این قضاوت عجولانه، با آنچه نمی داند به دشمنی برمی خیزد.

ثالثاً جهل همچون ظلمات است و انسان هنگامی که در ظلمات متراکم قرار گیرد هر شبیحی از دور می بیند به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه آن را حیوانی درنده یا گرگی خطرناک می پندارد و هر آوازی می شنود آن را نشانه حمله دشمنی می شمرد. در ظلمات جهل نیز انسان گاه هر مطلبی را مخالف و دشمن خود می پندارد حتی به اشخاصی که آن ها را درست نمی شناسد با بدبینی نگاه می کند و به همین دلیل گاه کشورها و ملت ها به جنگ های خونین دست می زنند به سبب این که از حال یکدیگر بی خبرند و هر حرکتی را توطئه ای بر ضد خود می پندارند، لذا یکی

از طرق ایجاد آشتی و صفا و اتحاد و دوستی در میان مردم و ملت‌ها بالا بردن سطح آگاهی‌های آن‌هاست و این‌که سران آن‌ها در کنار هم بنشینند و به مذاکره بپردازند و با نیت‌های واقعی یکدیگر آشنا شوند تا یخ‌های بدبینی ذوب شود و دیوار بی‌اعتمادی فرو ریزد و در کنار هم با محبت و دوستی زندگی کنند.

ریشه این گفتار حکیمانه، قرآن مجید است که می‌فرماید: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ﴾؛ «(ولی آن‌ها از روی علم و دانش، قرآن را انکار نکردند؛ بلکه چیزی را تکذیب کردند که از آن آگاهی نداشتند).»^۱

امیر مؤمنان علی علیه السلام در حدیث دیگری در همین باره می‌فرماید: «لَا تَعَادُوا مَا تَجْهَلُونَ فَإِنَّ أَكْثَرَ الْعِلْمِ فِيمَا لَا تَعْرِفُونَ؛ با آنچه نمی‌دانید دشمنی نکنید، زیرا بیشتر دانش‌ها در اموری است که شما نمی‌دانید.»^۲

نیز در حدیث دیگری که مرحوم اربلی در کتاب کشف الغمه آورده می‌فرماید: «مَنْ جَهِلَ شَيْئًا أَبَهُ؛ کسی که چیزی را نمی‌داند آن را نکوهش می‌کند.»^۳

قرآن مجید بحثی درباره داستان خضر و موسی علیه السلام دارد. در این داستان بسیار پر معنا این نکته روشن می‌شود که چگونه انسان با مطلبی که نمی‌داند به مخالفت می‌پردازد. موسی علیه السلام بر حسب ظاهر می‌دید خضر کشتی سالمی را سوراخ و معیوب می‌کند و یا جوانی را به قتل می‌رساند و دیواری را در شهر بیگانه‌ای بدون دلیل تعمیر و مرمت می‌کند به همین دلیل فریاد اعتراض او بلند شد چون ظاهر را می‌دید و از باطن قضیه بی‌خبر بود هنگامی که خضر فلسفه آن‌ها را یک‌به‌یک بر شمرد کاملاً تسلیم شد.^۴

۱. یونس، آیه ۳۹.

۲. غرر الحکم، ص ۴۶.

۳. کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۴۷.

۴. شرح این داستان را در کتاب تفسیر نمونه، ذیل تفسیر سوره کهف مطالعه فرمایید.

مَنْ اسْتَقْبَلَ وَجُوهُ الْأَرَاءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَأِ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که از آرای مختلف استقبال کند (و نظرات متفاوت را بررسی نماید)
موارد خطا را خواهد شناخت.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه این کلام حکیمانه از منابع فراوان دیگری نقل شده است که قبل یا بعد از سید رضی بوده‌اند. از جمله کسانی که قبل از سید رضی می‌زیستند و آن را نقل کرده‌اند صاحب کتاب تحف العقول و مرحوم کلینی در روضه کافی و صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه و از کسانی که بعد از مرحوم رضی می‌زیستند قاضی قضاعی در دستور معالم الحکم و آمدی در غرر الحکم هستند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۴).

شرح و تفسیر

راه شناخت حق

امیرمؤمنان علیه السلام راه به دست آوردن رأی صحیح را در مسائل مختلف نشان داده است، می‌فرماید: «کسی که از آرای مختلف استقبال کند (و نظرات متفاوت را بررسی نماید) موارد خطا را خواهد شناخت»؛ (مَنْ اسْتَقْبَلَ وَجْهَ الْأَرَءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَأِ).

بعضی از مسائل بدیهی است و به همین دلیل مورد اختلاف نیست اما بسیاری از مسائل نظری پیچیده است و آرای مختلفی در آن اظهار شده است. در این گونه مسائل هرگز نباید انسان به تنهایی تصمیم‌گیری کند بلکه عقل می‌گوید: باید آرای دیگران را به ضمیمه استدلالات آن‌ها بررسی کند تا بتواند آنچه را که به حقیقت نزدیک‌تر است انتخاب نماید.

همان چیزی که قرآن مجید به آن دستور داده است: «فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ»؛ «پس بندگان مرا بشارت ده. همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آن‌ها پیروی می‌کنند، آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آن‌ها خردمندان‌اند»^۱.
بر این اساس حکما و متکلمان و فقهای ما همواره در مسائل نظری نخست به نقل اقوال می‌پردازند و در کنار هر قول دلیل طرفداران آن را ذکر می‌کنند، سپس

۱. زمر، آیات ۱۷ و ۱۸.

از بررسی مجموع آن‌ها ضعف‌ها و قوت‌ها ظاهر می‌شود و قولی را که از همه برتر می‌بینند انتخاب می‌کنند. حتی گاه اقوال کسانی را نیز که اختلاف مذهبی با آن‌ها دارند در برابر خود قرار داده و دلیلشان را بررسی می‌کنند. این همان روشی است که در بسیاری از علوم از جمله علم فقه از قدیم میان جمعی از دانشمندان متداول بوده و امروز نام «فقه مقارن» بر آن می‌نهند. مثلاً پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام آرای مذاهب چهارگانه اهل سنت و دلایل آن‌ها را نیز بررسی می‌کنند و از مقارنه آن‌ها با آنچه از مکتب اهل بیت علیهم‌السلام آموخته‌اند با نقاط قوت و ضعف آرای مختلف آشنا می‌شوند.

البته یکی از طرق آشنایی با آرای دیگران مشورت کردن است ولی کلام امام علیه‌السلام در این جا فقط ناظر به مشورت نیست، بلکه هرگونه بررسی آرای دیگران را شامل می‌شود.

این گفتار حکیمانه از یک سو هشدار است به افراد متعصب و لجوج و صاحبان استبداد در رأی که گاه حاضر نیستند حتی سخنان دیگران را بشنوند تا چه رسد به این که اگر آن‌ها را صحیح دیدند بپذیرند و از سوی دیگر مسئله آزادی و سعه صدر را در مسائل علمی روشن می‌سازد که از چهارده قرن پیش برای ما به یادگار مانده است؛ آن روز که نه سخنی از علم مقارن بود و نه حریت در بررسی آرا و نه احترام به افکار دیگران.

شبهه این کلام حکیمانه در کتاب من لا یحضره الفقیه از آن حضرت نقل شده که به فرزندش محمد بن حنفیه می‌فرماید: «اضْمُمُ آراءَ الرَّجَالِ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ ثُمَّ اخْتَرُ أَقْرَبَهَا إِلَى الصَّوَابِ وَأُبْعِدْهَا مِنَ الْإِزْتِيَابِ؛ آرای عالمان را یکی را در کنار دیگری قرار ده سپس رأیی را که به حقیقت نزدیک‌تر و از خطا دورتر است انتخاب کن.»^۱

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۴.

همان‌گونه که در ذیل حکمت ۱۶۱ گفتیم این معنا در غررالحکم به شکل دیگری از آن حضرت نقل شده است: «حَقُّ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يُضِيفَ إِلَى رَأْيِهِ رَأْيَ الْعُقَلَاءِ وَيَضُمَّ إِلَى عِلْمِهِ عُلُومَ الْحُكَمَاءِ؛ شایسته است که انسان عاقل آرای سایر عقلا را در کنار رأی خود قرار دهد و علوم حکیمان را به علم خود بیفزاید (و برترین را انتخاب کند).»^۱

به همین علت از استبداد رأی در روایات اسلامی به شدت نکوهش شده است. در دنیای امروز نیز به این مسئله اهمیت فراوان داده می‌شود که برای رسیدن به رأی صحیح نظرخواهی می‌کنند و آرای مختلف را از صاحب‌نظران جمع می‌کنند و آن‌ها را در برابر هم قرار می‌دهند تا از این طریق به آنچه صحیح‌تر است نائل شوند. اگر دنیا، امروز به این مسئله رسیده، پیشوای بزرگ اسلام امیرمؤمنان علی علیه السلام چهارده قرن پیش آن را بیان فرموده است.



مَنْ أَحَدَّ سِنَانَ الْغَضَبِ لِلَّهِ قَوِيَّ عَلَى قَتْلِ أَشِدَّاءِ الْبَاطِلِ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که سرنیزهٔ خشم را برای (رضای) خدا تیز کند توانایی بر قتل سردمداران باطل پیدا خواهد کرد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه - به گفتهٔ مرحوم خطیب در مصادر - در کتب فراوان دیگری نیز آمده است؛ از جمله زمخشری در ربیع الابرار به عین عبارت نهج البلاغه و آمدی در غرر الحکم با تفاوتی آن را آورده‌اند. نیز امیر یحیی علوی در کتاب الطراز آن را با کمی تفاوت ذکر کرده که نشان می‌دهد منبع دیگری غیر از نهج البلاغه در اختیار داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۴).

شرح و تفسیر

راه پیروزی بر دشمن

امام علیه السلام در این گفتار پر نور راه پیروزی بر دشمنان نیرومند را تبیین می‌کند، می‌فرماید: «کسی که سرنیزه خشم را برای (رضای) خدا تیز کند توانایی بر قتل سردمداران باطل پیدا خواهد کرد»؛ (مَنْ أَحَدَّ سِنَانَ الْغَضَبِ لِلَّهِ قَوِيَ عَلَى قَتْلِ أَشِدَّاءِ الْبَاطِلِ).

اشاره به این‌که راه رسیدن به پیروزی در مقابل دشمنان سرسخت و نیرومند دو چیز است: آمادگی کامل، و خلوص نیت و توکل بر خدا. هرگاه این دو با هم جمع شوند سرسخت‌ترین دشمنان را می‌توان به زانو درآورد.

قرآن مجید روی هر دو عامل تکیه کرده، در یک جا می‌فرماید: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾؛ «برای مقابله با آن‌ها (= دشمنان)، هرچه در توان دارید از نیرو و... آماده سازید».^۱

در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾؛ «هرگز سست نشوید! و غمگین نگردید؛ و شما برترید اگر ایمان داشته باشید».^۲

منظور از «غضب» در این گفتار حکیمانه امام علیه السلام خشم‌های زودگذر بی‌دلیل نیست بلکه منظور قوت اراده و تصمیم جدی برای مبارزه با دشمن آن هم برای خدا، تقویت آیین و دفاع از بندگان اوست.

۱. انفال، آیه ۶۰.

۲. آل عمران، آیه ۱۳۹.

«أَشْدَاءِ الْبَاطِلِ» سردمداران و نیرومندان آن‌ها هستند.

تعبیر «قتل» اشاره به هر نوع پیروزی بر آن‌ها و خاموش کردن و از بین بردن نفوذ آن‌ها در جوامع بشری است.

غضب و خشم غالباً نکوهیده است، زیرا در آن حالت، انسان از مرز حق بیرون می‌رود و دست به کارهایی می‌زند که سبب پشیمانی گاه تا آخر عمر می‌شود، از این رو امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ»^۱.

ولی گاه به سبب کارهای خلافی مانند: آشکار شدن منکرات، غضب حقوق ضعیفان، تعرض به نوامیس مردم، ایجاد ناامنی در جامعه اسلامی و غلبه هوا و هوس بر اجتماع؛ انسان مؤمن، بیدار و غیور، خشمگین می‌شود؛ نه خشمی زودگذر بلکه خشمی عمیق و برای خدا و می‌دانیم که در حالت خشم تمام نیروهای انسان بسیج می‌گردند و گاه یک انسان معمولی قدرت چندین نفر را پیدا می‌کند و آمادگی برای مبارزه با باطل به دست می‌آورد.

به همین دلیل قرآن مجید خشمگین شدن موسی علیه السلام را بعد از بازگشت از کوه طور و مشاهده گوساله پرستی بنی اسرائیل به شکلی مثبت و کاری صحیح بیان کرده است، آن‌جا که می‌فرماید: «فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبِّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوعِدِي»؛ «موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت و گفت: ای قوم من! مگر پروردگارتان وعده نیکویی به شما نداد؟! آیا مدت (جدایی من از) شما به طول انجامید، یا می‌خواستید غضب پروردگارتان بر شما نازل شود که از وعده من تخلف کردید؟!»^۲.

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۰۳.

۲. طه، آیه ۸۶.

در آیه آخر سوره فتح نیز درباره مؤمنان راستین تعبیر به «أَشْدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» شده است.

در حدیثی نیز که علامه مجلسی رحمته الله در بحارالانوار آورده می خوانیم: هنگامی که امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره اموال غنایم، به بعضی از جنگجویان سختگیری کرد گروهی از آن حضرت شاکی بودند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد منادی در میان مردم ندا دهد: «ارْفَعُوا أَلْسِنَتَكُمْ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ خَشِنٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ غَيْرٌ مُدَاهِنٍ فِي دِينِهِ؛ ای مردم! زبان شکایت را از علی بن ابی طالب بردارید، چراکه او درباره اوامر الهی سختگیر است و سازش کاری را در دینش مجاز نمی شمرد». مردمی که این سخن را شنیدند لب از شکایت فرو بستند و دانستند که این گونه سختگیری ها مطلوب خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله است.^۱

در حدیث مشهوری نیز می خوانیم که پیغمبر صلی الله علیه و آله روزی از مردم سؤال کرد: «أَيُّ عُرَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟ کدام یک از دستگیره های ایمان محکم تر است؟» جمعی گفتند: خدا و رسولش آگاه ترند؛ بعضی نماز، برخی دیگر زکات، عده ای روزه، گروهی حج و عمره و جمعی دیگر جهاد را ذکر کردند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آنچه گفتید دارای فضیلت است ولی پاسخ من نیست (سپس فرمود): محکم ترین دستگیره های ایمان حُبُّ فِي اللَّهِ وَ بَغْضُ فِي اللَّهِ وَ دوست داشتن اولیاء الله و بیزاری از دشمنان خداست».^۲

این سخن را با حدیثی که علامه مجلسی در بحارالانوار آورده است پایان می دهیم، او می گوید: در روایتی آمده است که خدای متعال به موسی علیه السلام گفت: «هَلْ عَمِلْتَ لِي عَمَلًا؟! قَالَ: صَلَّيْتُ لَكَ وَصُمْتُ وَتَصَدَّقْتُ وَذَكَرْتُ لَكَ، قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: وَامَّا الصَّلَاةُ فَلَكَ بُرْهَانٌ، وَالصَّوْمُ جُنَّةٌ وَالصَّدَقَةُ ظِلٌّ، وَالذِّكْرُ نُورٌ،

۱. بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۳۸۵.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۲۵، ج ۶.

فَأَيُّ عَمَلٍ عَمِلْتَ لِي؟ قَالَ مُوسَى: دُنِّي عَلَى الْعَمَلِ الَّذِي هُوَ لَكَ، قَالَ: يَا مُوسَى هَلْ
وَالَيْتَ لِي وَإِيَّاهُ وَهَلْ عَادَيْتَ لِي عَدُوًّا قَطُّ فَعَلِمَ مُوسَى أَنَّ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي
اللَّهِ وَالْبُعْضُ فِي اللَّهِ؛ آیا هرگز برای من کاری انجام داده‌ای؟ موسی عرض کرد:
برای تو نماز خوانده‌ام، روزه گرفته‌ام و صدقه داده‌ام. خداوند متعال به او فرمود:
اما نماز برای تو نشانه ایمان است و روزه سپری در برابر آتش و انفاق سایه‌ای در
محشر و ذکر خدا نور است کدام عمل را برای من به جا آورده‌ای ای موسی!
عرض کرد: خداوندا! خودت مرا در این مورد راهنمایی فرما. فرمود: آیا کسی را
برای من دوست داشته‌ای و برای من کسی را دشمن داشته‌ای؟ در این جا بود که
موسی دانست بهترین اعمال، دوستی برای خدا و دشمنی برای خداست.^۱



إِذَا هَيْبَتُ أَمْرًا فَفَقَعَ فِيهِ، فَإِنَّ شِدَّةَ تَوْقِيهِ أَعْظَمُ مِمَّا تَخَافُ مِنْهُ.

امام علیه السلام فرمود:

هنگامی که از چیزی (زیاد) می ترسی خود را در آن بیفکن، چراکه سختی پرهیز
از آن از آنچه می ترسی بیشتر است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسندهٔ مصادر این کلام حکیمانه را از دو نفر از کسانی که بعد از مرحوم سید رضی می زیسته اند نقل می کند که هر کدام آن را با تفاوت روشنی آورده اند؛ تفاوتی که نشان می دهد آن را از منبع دیگری دریافت داشته اند: نخست آمدی در غررالحکم آن را چنین نقل کرده است: «إِذَا هَيْبَتُ أَمْرًا فَفَقَعَ فِيهِ، فَإِنَّ شِدَّةَ تَوْقِيهِ أَشَدُّ مِنَ الْوُقُوعِ فِيهِ» و دومی سید یحیی علوی در الطراز است که می نویسد: «إِذَا هَيْبَتُ أَمْرًا فَفَقَعَ فِيهِ، فَإِنَّ وُقُوعَكَ فِيهِ أَهْوَنُ مِنْ تَوْقِيهِ». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۵).

شرح و تفسیر

راه زدودن ترس و وحشت

امام علیه السلام نکته حکیمانه مهمی را دربارهٔ مقابله با مشکلات، در این کلام حکمت‌آمیز مطرح کرده، می‌فرماید: «هنگامی که از چیزی (زیاد) می‌ترسی خود را در آن بیفکن، چراکه سختی پرهیز از آن از آنچه می‌ترسی بیشتر است»؛ (إِذَا هَيْبَتٌ أَمْرًا فَفَقَعْ فِيهِ، فَإِنَّ شِدَّةَ تَوْقِيهِ أَكْبَرُ مِمَّا تَخَافُ مِنْهُ).

بارها این مطلب تجربه شده است که انسان هنگامی که از چیزی می‌ترسد پیوسته در اضطراب و پریشانی و ناراحتی است؛ اما هنگامی که خود را در آن می‌افکند می‌بیند بسیار راحت‌تر از آنی بود که فکر می‌کرد.

دلیل این مشکل روانی روشن است، زیرا اولاً تا انسان وارد چیزی نشده پیوسته در پریشانی و وحشت به سر می‌برد و چه بسا روزها و هفته‌ها این درد و رنج ادامه یابد؛ اما هنگامی که خود را در آن افکند ممکن است در چند دقیقه وحشتش پایان یابد.

ثانیاً تا انسان به سراغ مطلبی که از آن می‌ترسد ورود احتمالات گوناگون می‌دهد که بسیاری از آن احتمالات بیش از واقعیتی است که در آن امر مخوف وجود دارد. به همین دلیل درد و رنج انسان افزایش می‌یابد.

از این رو بعضی از علمای اخلاق در کتب اخلاقی برای درمان رذیلهٔ ترس پیشنهاد می‌کنند انسان در صحنه‌های رعب‌آور وارد شود؛ مثلاً بعضی، از خوردن

دارو یا تزریق آمپول وحشت دارند؛ اما هنگامی که چند بار آن را انجام می دهند وحشت آن‌ها به کلی فرو می ریزد.

یکی از فلسفه‌های انواع تمرین و رزمایش‌های نظامی نیز زدودن آثار ترس از جنگ از دل‌های سربازان و افسران و فرماندهان است.

سعدی در گلستان خود داستان زیبایی در این زمینه نقل می کند. می گوید: پادشاهی با غلامی عجمی در کشتی نشست، و غلام هرگز دریا ندیده بود و محنت کشتی نیازموده. گریه و زاری در نهاد و لرزه بر اندامش افتاد. چندان که ملاحظت کردند آرام نمی گرفت و عیش ملک از او منغص بود چاره ندانستند. حکیمی در آن کشتی بود ملک را گفت: اگر فرمان دهی من او را به طریقی خاموش گردانم. گفت: غایت لطف و کرم باشد. بفرمود تا غلام را به دریا انداختند. باری چند غوطه خورد، مویش گرفتند و پیش کشتی آوردند و به دو دست در سکان کشتی آویخت. چون برآمد به گوشه‌ای بنشست و آرام یافت. ملک را عجب آمد پرسید: در این چه حکمت بود؟ گفت: از اول محنت غرقه شدن ناچشیده بود و قدر سلامت کشتی نمی دانست. قدر عافیت کسی دارد که به مصیبتی گرفتار آید.

بسیار می شود که انسان به علت این گونه وحشت‌ها به سراغ کارهای مهم نمی رود و در واقع این ترس مانع بزرگی بر سر راه کارهای بزرگ می شود.

به گفته مرحوم کمره‌ای در منهاج البراعة بسیاری از مکتشفان و محققان جهان با عمل به این دستور به افتخارات بزرگی نائل شده‌اند؛ آن‌ها در درون جنگل‌ها و صحراهای آفریقا و بیابان‌های پراکنده وارد می شوند و به سیر دریاها می پردازند و به درون جزایر دوردست نفوذ می کنند و از این طریق، هم ثروت فراوانی به دست می آورند و هم شهرت جهانی کسب می کنند. افزون بر این به علم و دانش بشری خدمات قابل ملاحظه‌ای می شود.

سپس این سخن حکیمانه را در قالب شعری بیان می‌کند:

چو ترسی ز امری بینداز خویش در آن و بیپیرای تشویش خویش
 دو دل بودن و خود نگه داشتن بسی سخت‌تر می‌کند قلب، ریش
 در زبان عرب ضرب‌المثل‌های جالبی در این زمینه دیده می‌شود؛ از جمله: «أُمُّ
 الْمَقْتُولِ تَنَامُ وَأُمُّ الْمُهْدَدِ لَا تَنَامُ؛ مادر مقتول به خواب می‌رود؛ ولی مادر کسی که
 تهدید به قتل شده به خواب نمی‌رود».^۱

ولی به هر حال این سخن بدان معنا نیست که انسان بی مطالعه خود را به خطر
 بیفکند، بلکه به مواردی مربوط است که انسان ترس بی جا از چیزی دارد
 و همین، مانع پیشرفت برنامه‌های او می‌شود. در این‌گونه موارد باید با مطالعه
 و مشورت وارد عمل شد تا ترس فرو ریزد و شجاعت اقدام به عمل حاصل
 شود.

این سخن را با شعری از شاعر عرب پایان می‌دهیم:

لَعْمُرُكَ مَا الْمَكْرُوهُ إِلَّا اِزْتِقَابُهُ وَأَعْظَمُ مِمَّا حَلَّ مَا يُتَوَقَّعُ!

به جانت سوگند! ناراحتی در زمانی است که انسان انتظار امر ناراحت‌کننده‌ای
 را می‌کشد و چه بسا این ناراحتی از آنچه در انتظار آن است بیشتر است.

آلَةُ الرَّيَّاسَةِ سَعَةُ الصَّدْرِ.

امام عليه السلام فرمود:

وسيلة ریاست، سعه صدر (و تحمل بسیار) است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر این گفتار حکمت آمیز را با همین عبارت از کتاب غرر الحکم و الطراز نقل و اظهار امیدواری می کند که منابع دیگری که مربوط به قبل از سید رضی باشد به دست آورد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۵).

شرح و تفسیر

ابزار ریاست

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه که به صورت ضرب‌المثلی مشهور شده اشاره به یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های لازم برای ریاست کرده است، می‌فرماید: «وسیله ریاست، سعه صدر (و تحمل بسیار) است»؛ (آلَةُ الرَّيَّاسَةِ سَعَةُ الصَّدْرِ).

ناگفته پیداست که کسی که به مقام ریاست می‌رسد خواه ریاست معنوی باشد یا مادی، از یک سو با مخالفت‌هایی از جانب رقیبان روبرو می‌شود و از سوی دیگر با انتظارات و توقعات بسیار از جانب مردم و برای انجام امور خود نیاز به همراهان و مشاورانی دارد که گاه از آن‌ها خطاها و گاه خیانت‌هایی سر می‌زند. اضافه بر همه این‌ها گاه مشکلاتی ناخواسته و غیر منتظرانه برای حوزه ریاست او به وجود می‌آید. در برابر این امور اگر دارای سعه صدر و تحمل بسیار و بردباری توأم با تدبیر و خونسردی همراه با شجاعت نباشد ادامه کار برای او بسیار مشکل خواهد شد. به همین دلیل مولا علیه السلام در میان تمام ویژگی‌هایی که یک رئیس باید داشته باشد روی سعه صدر انگشت گذاشته و می‌فرماید: «وسیله ریاست سعه صدر است».

نمونه کامل آن را در زندگی پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌توان دید و یکی از روشن‌ترین مصادیق آن داستان فتح مکه است که بعد از پیروزی مسلمانان بر بت‌پرستان مکه که انواع جنایت‌ها را درباره خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و خاندان و دوستان

او روا داشته و از هیچ تلاش و کوششی برای نابودی آن‌ها فروگذار نکرده بودند، آتش انتقام در درون بسیاری از صحابه پیامبر ﷺ زبانه می‌کشید، اما آن حضرت فرمان عفو عمومی صادر و همه را آزاد کرد و فرمود: امروز روز رحمت است نه روز انتقام.

نیز بارها اتفاق افتاد که افرادی با خشونت زیاد با پیامبر ﷺ روبرو شدند به گونه‌ای که بعضی از اصحاب انتظار داشتند پیغمبر ﷺ فرمان قتل آن‌ها را صادر کند. آن حضرت با محبت و عطوفت، آن مخالفان لجوج و عنود را آرام ساخت. در زندگی امیرمؤمنان علی علیه السلام و ائمه معصومین علیهم السلام نیز این صحنه‌ها فراوان دیده می‌شود؛ محبتی که علی علیه السلام در واپسین ساعات عمرش درباره قاتل خود ابراز کرد همه‌جا معروف است.

علامه مجلسی رحمته الله علیه در بحارالانوار درباره گفت‌وگوهای امیرمؤمنان علی علیه السلام با خوارج چنین نقل می‌کند که روزی یکی از خوارج وارد مسجد شد در حالی که یاران علی علیه السلام در اطراف او بودند، فریاد زد: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ؛ حکم فقط برای خداست، هرچند مشرکان کراهت داشته باشند. (اشاره به این که چون شما مسئله حکمیت بشر را پذیرفته‌اید در راه شرک گام گذاشته‌اید)» مردم رو به سوی او کردند. او دوباره فریاد زد: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُتَكَلِّفُونَ؛ حکم مخصوص خداست هرچند کسانی که به سوی من نگاه می‌کنند کراهت داشته باشند». علی علیه السلام سر مبارکش را بلند کرد و متوجه او شد. او بار سوم فریاد زد: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَوْ كَرِهَ أَبُو الْحَسَنِ؛ حکم مخصوص خداست، هرچند علی کراهت داشته باشد». امام علیه السلام با خونسردی در جواب او فرمود: «إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ لَا يَكْرَهُ أَنْ يَكُونَ الْحُكْمُ لِلَّهِ؛ علی هرگز کراهت ندارد که حکم مخصوص خدا باشد». سپس اضافه فرمود: «حُكْمَ اللَّهِ أَنْتَظِرُ فَيْكُمْ؛ من منتظر حکم خدا درباره شما هستم».^۱

این نکته در این جا شایان توجه است که گاه مسئله سعه صدر با مسامحه و سهل انگاری اشتباه می شود در حالی که هرکدام جایگاه خاص خود را دارد؛ سعه صدر آن است که برای انجام مدیریت صحیح گاه انسان لازم است موضوعاتی را ندیده بگیرد و خویشتن داری نشان دهد و در مقام سختگیری برنیاید و به خطاکار فرصت دهد تا خویشتن را اصلاح کند.

ولی مسامحه و سهل انگاری این است که انسان مدیریت صحیح را رها کند و در برابر حوادث و اشخاص خطاکار سستی و بی تدبیری نشان دهد، بنابراین سعه صدر به مدیریت صحیح بازمی گردد و مسامحه به ترک مدیریت صحیح، و تفاوت این دو آشکار است.

أَزْجِرِ الْمُسِيءَ بِثَوَابِ الْمُحْسِنِ.

امام علیه السلام فرمود:

گنهکار را با پاداش دادن به نیکوکار (تنبیه کن و) از گناه بازدار.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب رضی الله عنه در مصادر نهج البلاغه این گفتار حکیمانه را از زمخشری در ربیع الابرار از علی علیه السلام نقل می کند با این تفاوت که در آن به جای «أَزْجِرِ»، «أَزْدَجِرِ» آمده است و نیز آن را از ابن قاسم در روض الاخیار نقل کرده و در ذیل حکمت بعد عبارتی از طرطوشی در صراط الملوک نقل می کند که نشان می دهد این دو گفتار حکیمانه را ضمیمه هم و با اضافاتی نقل کرده است به این صورت: «إِفْطَحِ الشَّرَّ مِنْ صَدْرٍ غَيْرِكَ بِقَطْعِهِ مِنْ صَدْرِكَ وَأَزْجِرِ الْمُسِيءَ بِإِثَابَةِ الْمُحْسِنِ لِكَيْ يَزْغَبَ فِي الْإِحْسَانِ». و این تفاوت های واضح به خوبی نشان می دهد که طرطوشی آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه به دست آورده، هر چند بعد از سید رضی می زیسته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۵ و ۱۴۶).

شرح و تفسیر

این‌گونه گنهکار را ادب کن

امام علیه السلام در سخنی سرشار از حکمت یکی از طرق مؤثر بازدارنده برای بدکاران را نشان می‌دهد، می‌فرماید: «گنهکار را با پاداش دادن به نیکوکار (تنبيه کن و) از گناه بازدار»؛ (أزْجُرِ الْمُسِيءَ بِثَوَابِ الْمُحْسِنِ).

به یقین برای بازداشتن بدکاران از کار بد راه‌های مختلفی هست که هر کدام از آن‌ها برای بازداشتن گروهی از بدکاران مفید است: نخست این‌که بدکار را مجازات کنند که در کتاب حدود و تعزیرات اسلامی احکام گسترده آن با توجه به سلسله‌مراتب آمده است و در تمام دنیا این‌گونه مجازات‌ها معمول است که شامل زندان، جریمه مالی، مجازات بدنی و حتی مجازات روحی از طریق سرزنش و اعلام به اجتماع می‌شود.

قرآن مجید نیز در باب قصاص و حد سارق و حد زانی و مجازات قذف اشارات روشنی به این معنا کرده است.

نوع دوم آن است که به آن‌ها نیکی کنیم، همان‌گونه که در آیات شریفه از جمله آیه شریفه ۳۴ سوره فصلت می‌فرماید: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»؛ «بدی را با نیکی دفع کن ناگهان (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است گویی دوستی گرم و صمیمی است» به این شکل می‌توان گروهی از بدکاران را شرم‌نده ساخت و از راه خود بازگرداند.

راه سوم این است که نیکوکاران را مورد تشویق قرار دهیم هنگامی که بدکاران آن را ببینند گروهی به امید این که پاداش نیکوکاران نصیب آن‌ها گردد دست از کار بد می‌کشند.

این کار در تمام دنیا معمول است که هر سال گروهی از برترین‌های مسائل علمی، کتاب‌های مفید، امور کشاورزی و دامداری، صنایع و اختراعات و... را تشویق می‌کنند و جوایز گران‌بهایی به آن‌ها می‌دهند و نامشان را در رسانه‌ها اعلام می‌کنند تا سبب شود افراد سست و تنبل و بدکار و منحرف آن را ببینند و از کار خود پشیمان شوند و کم‌کاران به کار بیشتر ترغیب گردند.

قرآن مجید در آیات فراوانی پاداش‌های عظیمی در روز قیامت به مؤمنان صالح وعده می‌دهد؛ پاداش‌هایی که فوق تصور انسان‌هاست. حتی پاداش‌های مادی دنیوی نیز برای آن‌ها در نظر گرفته است، از جمله غنائمی که به جنگجویان تخصیص داده می‌شود و احترامی که برای مجاهدان راستین در مقابل قائدان و فرارکنندگان از جهاد قائل شده است.

کلام امام علیه السلام در این جا نیز به روشنی از بهره‌گیری از این روش حکایت می‌کند.

البته هر یک از این سه روش مربوط به گروه خاصی است و همه این‌ها در همه موارد جواب نمی‌دهد. مدیران جامعه باید کاملاً بیدار باشند و افراد را به خوبی بشناسند و بدانند هر فردی یا هر گروهی را با کدام یک از این طرق باید از کار بد بازداشت.

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه خود در شرح این گفتار حکیمانه تنها به ذکر یک بیت از ابن‌هانی مغربی و دو بیت از ابوالعتاهیه قناعت کرده است.

دو بیت ابوالعتاهیه که جالب‌تر و جامع‌تر است چنین است:

إِذَا جَازَيْتَ بِالْإِحْسَانِ قَوْمًا زَجَوْتَ الْمُدْنِيِّينَ عَنِ الذُّنُوبِ

فَمَا لَكَ وَالتَّنَاوُلُ مِنْ بَعِيدٍ وَيُمْكِنُكَ التَّنَاوُلُ مِنْ قَرِيبٍ

هنگامی که به گروهی از طریق احسان پاداش دادی بدکاران را از گناهشان بازداشتی.

لزومی ندارد که از راه‌های دور دست به مقصد برسی. می‌توانی از راه نزدیک به هدف خود نائل شوی.

أُخْصِدِ الشَّرَّ مِنْ صَدْرٍ غَيْرِكَ بِقَلْعِهِ مِنْ صَدْرِكَ.

امام علیه السلام فرمود:

کینه و بدخواهی دربارهٔ دیگران را از سینهٔ خود درو کن تا بدخواهی دربارهٔ تو
از سینهٔ دیگران ریشه کن شود.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

همان‌گونه که در اسناد گفتار حکیمانهٔ پیش گفتیم نویسندهٔ کتاب سراج الملوک؛ طرطوشی این گفتار حکیمانه را به ضمیمهٔ گفتار قبلی با تفاوت و اضافاتی در کتاب خود آورده که به خوبی نشان می‌دهد از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است. مرحوم ورام و آمدی نیز آن را در کتاب‌های خود آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۶).

شرح و تفسیر

راه زدودن کینه‌ها

امام علی علیه السلام در این کلام نورانی چگونگی پاک کردن سینه‌های مردم را از نیت سوء دربارهٔ یکدیگر، بیان می‌کند، می‌فرماید: «کینه و بدخواهی دربارهٔ دیگران را از سینهٔ خود درو کن تا بدخواهی دربارهٔ تو از سینهٔ دیگران ریشه‌کن شود»؛ (أَخْضِدِ الشَّرَّ مِنْ صَدْرٍ غَيْرِكَ بِقَلْبِهِ مِنْ صَدْرِكَ).

بسیار می‌شود که افراد به دلیل سوءظن یا حسادت یا اصطکاک منافع، نیت سوئی دربارهٔ انسان در دل می‌پرورانند، چگونه می‌توان این نیت را از میان برداشت؟ امام علیه السلام می‌فرماید: از خود شروع کن، ابتدا به قلب خویش مراجعه کن ببین آیا نیت سوئی دربارهٔ دیگران داری یا نه؟ اگر داری آن را از سینه‌ات پاک کن چیزی نمی‌گذرد که خواهی دید سینهٔ دیگران نیز از نیت سوء دربارهٔ تو پاک شده است.

این مطلب دو دلیل دارد: نخست این که هرگاه انسان نیت بدی دربارهٔ دیگران داشته باشد خواه ناخواه در چهره یا سخنان و یا افعالش نمایان می‌شود و همین امر سبب می‌گردد دیگران در برابر او موضعی مشابه بگیرند؛ اما هرگاه سخنان و چهره و اعمال کسی را از هرگونه بدخواهی پاک دیدند و آثار محبت و خیرخواهی را در رفتار و گفتارشان مشاهده کردند آن‌ها نیز موضع مشابهی خواهند گرفت، بنابراین برای زدودن کینه‌ها از سینه‌ها و بدخواهی‌ها و نیت سوء

دیگران باید از خود شروع کرد و این یکی از اصول مهم روانشناسی است که تا از خود شروع نکنی نباید انتظاری از دیگران داشته باشی.

دیگر این که رابطه مرموز خاصی در میان دل‌ها برقرار است و ضرب‌المثل معروف «دل به دل راه دارد» یک واقعیت است. گویی دل‌ها در پنهانی با هم سخن می‌گویند و رابطه برقرار می‌سازند هنگامی که قلب کسی مملو از بدخواهی درباره دیگران گردد این پیام به قلب آن‌ها منتقل می‌شود و آن‌ها مقابله به مثل می‌کنند. این گفتار حکیمانه در واقع چهره دیگری از گفتار پیش است و هر کدام برای زدودن آثار سوء از نیات و رفتار و گفتار دیگران تأثیر خاص خود را دارد. به همین دلیل در روایتی که از طرطوشی در کتاب سراج الملوک نقل کردیم هر دو با هم آمده است.

شایان توجه این که واژه «شر» مفهوم وسیعی دارد که هر نیت سوء و کینه و عداوتی را فرامی‌گیرد. در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید تفسیر دیگری نیز برای این کلام حکمت آمیز ذکر شده است و آن این که مردم را به کار نیکی موعظه نکن و از کار بدی نهی منما مگر این که قبلاً خودت آن کار نیک را انجام داده و آن منکر را ترک کرده باشی، زیرا اندرزدهنده ناپاک سخنانش در دل‌ها اثر نمی‌کند.^۱

این سخن یک واقعیت است؛ اما موافق منظور امام علیه السلام نیست، زیرا تعبیر «صدر» در دو جای این کلام حکمت آمیز نشان می‌دهد که منظور، نیات سوء و کینه‌های درونی است نه افعال بیرونی.

این معنای تنها در رابطه انسان‌ها با یکدیگر، بلکه از یک نظر در رابطه انسان با خدا نیز صادق است، چنان که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْرِفَ كَيْفَ مَنْزِلَتِهِ عِنْدَ اللَّهِ فَلْيَعْرِفْ كَيْفَ مَنْزِلَةِ اللَّهِ عِنْدَهُ فَإِنَّ اللَّهَ يُنَزِّلُ الْعَبْدَ مِثْلَ مَا

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۴۱۱.

يُنزِلُ الْعَبْدُ اللَّهَ مِنْ نَفْسِهِ؛ هرکس می خواهد بداند چه مقام و منزلتی نزد خدا دارد به منزلت خداوند نزد خود بنگرد، زیرا خدا منزلت بنده را همانگونه قرار می دهد که بنده منزلت خدا را در دل و جان خود قرار داده است.^۱ در حدیث جالبی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که مردی خدمت آن حضرت عرض کرد: شخصی به من می گوید: من تو را دوست دارم؛ چگونه بدانم که او راست می گوید و واقعاً مرا دوست می دارد؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «إِمْتَحِنْ قَلْبَكَ فَإِنْ كُنْتَ تَوَدُّهُ فَإِنَّهُ يُوَدُّكَ؛ قلب خود را بیازمای اگر تو او را دوست می داری او هم تو را دوست می دارد». (قلوب به یکدیگر راه دارند).^۲

این سخن را با حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام درباره رابطه آن حضرت با پیروانش پایان می دهیم: یکی از یاران آن حضرت به نام «ابن جهم» عرضه داشت: فدایت شوم! می خواهم بدانم من نزد تو چگونه ام؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «أَنْظُرْ كَيْفَ أَنَا عِنْدَكَ؛ نگاه کن ببین من در نزد تو چگونه ام».^۳



۱. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۵۶، ح ۷۴.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۵۲، ح ۲.

۳. میزان الحکمه، ح ۳۱۴۹.

اللَّجَاجَةُ تَسْلُ الرُّأْيَ.

امام علیه السلام فرمود:

لجاجت، فکر و رأی انسان را از میان می برد.^۱

۱. سند کلام حکیمانه:

خطیب رضی الله عنه در کتاب مصادر این کلام حکیمانه را از پاره‌ای از کسانی که بعد از سید رضی می‌زیسته‌اند نقل کرده ولی از آنجا که اختلاف روشی در تعبیر است مشخص می‌شود که آنها منابع دیگری غیر از نهج البلاغه در اختیار داشته‌اند از جمله آمدی در غرر الحکم (ح ۸۵۳) آن را به این صورت نقل کرده است: «اللَّجَاجُ يُفْسِدُ الرُّأْيَ» و کراجکی در کنز الفوائد (ج ۱، ص ۳۶۷) به این صورت: «اللَّجَاجَةُ تَسْلُبُ الرُّأْيَ». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۶).

شرح و تفسیر

نتیجه لجاجت

مولا علیه السلام می فرماید: «لجاجت، فکر و رأی انسان را از میان می برد»؛ (اللَّجَاجَةُ تَسُلُّ الرَّأْيَ).

«تسل» از ریشه «سل» بر وزن «حلّ» در اصل به معنای بیرون کشیدن شمشیر از غلاف با نرمش و یا خارج کردن هر چیزی با مدارا و نرمی است. به فرزند هم به همین مناسبت سلیل می گویند، چون از وجود دیگری خارج شده است. گاهی این واژه را به نابود کردن تفسیر کرده اند، زیرا اگر چیزی را از محلی بیرون بکشند آن محل خالی می ماند و به اشخاصی که مخفیانه و به اصطلاح، به طور قاچاقی از جایی می گریزند و یا به جایی وارد می شوند «متسلّون» گفته می شود.

به هر حال منظور امام علیه السلام از این کلام نورانی بازداشتن لجوجان از لجاجت است، زیرا لجاجت به انسان اجازه درست اندیشیدن و فکر صحیح نمی دهد و غالباً لجوجان به راه خطا می روند و منافع و موقعیت های خود را از دست می دهند، چراکه تصمیم گیری های آنها نابه جا و ناصواب است.

بعضی از شارحان در تفسیر این کلام حکیمانه احتمال دیگری نیز داده اند، گفته اند: منظور آن است که هرگاه رئیس و مدیر و بزرگتر ببیند افراد زیر دست لجاجت به خرج می دهند از اصلاح آنها صرف نظر می کند و حمایت خود را از آنها برمی گیرد و آنان را به حال خود وامی گذارد که سبب خسارتی عظیم برای آنان می شود.

ولی تفسیر اول صحیح تر به نظر می‌رسد، زیرا منظور این است که در هر جا لجاجت است این اثر منفی وجود دارد، به علاوه افراد لجوج کمتر حاضرند به مشورت، تن بدهند. آن‌ها روی افکار خود پافشاری می‌کنند و محروم بودندشان از مشورت، ضربه دیگری نیز بر آنان وارد می‌سازد، هر چند جمع میان دو تفسیر در یک عبارت مانعی ندارد و استعمال لفظ در بیش از یک معنا به اعتقاد ما جایز است. مفسد لجاجت به قدری زیاد است که گاهی سرچشمه بروز جنگ‌های خونین می‌شود همان‌گونه که در حدیثی از امام امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: «إِيَّاكَ وَمَذْمُومَ اللَّجَاجِ فَإِنَّهُ يُثِيرُ الْحُرُوبَ؛ از خصلت نکوهیده لجاجت پرهیز که آتش جنگ‌ها را شعله‌ور می‌سازد».^۱

لجاجت گاه سبب از هم پاشیدن خانواده‌ها، به هم خوردن دوستی‌های پرسابقه، ایجاد اختلاف در میان شرکا و به هم خوردن وحدت صفوف می‌شود و اگر لجاجت در مدیران جامعه پیدا شود آثار سوء آن بسیار گسترده‌تر است.

به همین دلیل در احادیث فراوانی که از رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام به ما رسیده لجاجت سخت نکوهش شده است؛ از جمله در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «الْخَيْرُ عَادَةٌ وَالشَّرُّ لَجَاجَةٌ؛ خوبی سبب می‌شود که انسان به کار خیر عادت کند و انجام کارهای بد ناشی از لجاجت است».

در حدیث دیگری امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «اللَّجَاجُ بَذْرُ الشَّرِّ؛ لجاجت بذر بدی‌هاست».^۲

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «اللَّجَاجُ أَكْثَرُ الْأَشْيَاءِ مَضْرُوءَةً فِي الْعَاجِلِ وَالْآجِلِ؛ لجاجت زیان‌بارترین چیز در دنیا و آخرت است».^۳

در حدیث دیگری لجاجت به مرکب چموشی تشبیه شده که انسان بر آن

۱. غررالحکم، ح ۱۰۶۵۷.

۲. همان، ح ۱۰۶۳۷.

۳. همان، ح ۱۰۶۴۰.

سوار می شود؛ امام امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید: «لَا مَرْكَبَ أَجْمَحَ مِنَ اللَّجَاجِ؛ هیچ مرکبی سرکش تر و چموش تر از مرکب لجاجت نیست».^۱

این احادیث را با حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می دهیم که فرمود: «إِيَّاكَ وَاللَّجَاجَةَ فَإِنَّ أَوَّلَهَا جَهْلٌ وَآخِرُهَا نَدَامَةٌ؛ از لجاجت بپرهیز که آغازش نادانی و سرانجامش پشیمانی است».^۲

نکته

لجاجت و ریشه‌ها و پیامدهای آن

لجاجت در اصل به معنای پافشاری، سرسختی و اصرار بر یک سخن یا یک کار است و معمولاً در امور باطل به کار می رود؛ ولی به طور نادر در اموری نیز که جنبه مثبت دارد به کار رفته است، مانند آنچه در حدیث معروف یا جمله برگرفته از یک حدیث معروف آمده است: «مَنْ قَرَعَ وَلَجَّ وَلَجَّ؛ کسی که دری را بکوبد و اصرار ورزد و ایستادگی کند سرانجام در باز می شود و وارد خواهد شد».

قرآن مجید نیز این واژه را در مورد طغیان به کار برده است، می فرماید: «لَلْجُودِ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»؛ «آن‌ها در طغیانشان لجاجت می ورزند و در این وادی سرگردان می مانند».^۳

از جمله شواهدی که دلالت می کند لجاجت معمولاً بار منفی دارد حدیث امام صادق علیه السلام است که می فرماید: «سِتَّةٌ لَا تَكُونُ فِي الْمُؤْمِنِ: الْعُسْرُ وَالتَّكْدُّ وَاللَّجَاجَةُ وَالْكَذِبُ وَالْحَسَدُ وَالبَغْيُ؛ شش چیز است که در مؤمن وجود ندارد: ناتوانی و بخل و لجاجت و دروغ و حسد و ظلم و ستم به دیگران».^۴

۱. غررالحکم، ج ۱۰۶۴۳.

۲. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۶۸.

۳. مؤمن (غافر)، آیه ۷۵.

۴. بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۲۰۹.

سرچشمه لجاجت امور زیادی می تواند باشد؛ از جمله حب ذات افراطی که سبب پافشاری انسان بر رأی و عقیده خود می شود و دیگری خودبزر بینی است که سبب می شود نظر خود را از همه برتر ببیند و بخل و حسادت که او را از پذیرش نظر دیگران باز می دارد و جهل و نادانی که به انسان اجازه نمی دهد تمام جوانب مطلب را ببیند و تعصب شدید که سبب پافشاری بر امور باطلی می شود که مورد تعصب اوست و دفاع بی دلیل از قوم و قبیله و خانواده و بستگان که سبب می شود بر اعتقادات آن ها پافشاری کند، و اموری از این قبیل.

یکی دیگر از عوامل اصلی لجاجت عدم، شجاعت در بازگشت از نظرات باطل و پذیرفتن نظرات صحیح است؛ شجاعتی که متأسفانه در بسیاری از افراد وجود ندارد و همین امر گاه سبب می شود عمری در مسیر باطل بمانند و به پرتگاه ها کشیده شوند. تاریخ صحنه های زیادی از بدبختی هایی که باعث آن، افراد لجوج بودند به خاطر دارد.

قرآن مجید در سوره ملک بعد از آن که آیات روشنی از آیات خداوند را ذکر می کند به انحراف کافران اشاره کرده، می فرماید: «بَلْ لَّجُوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ»؛ «آن ها در سرکشی و فرار از حقیقت لجاجت می ورزند».^۱

در سوره نوح درباره خودپرستان زمانش می خوانیم: آن ها به قدری لجوج بودند که انگشت ها را در گوش می گذاشتند و جامه به خود می پیچیدند تا سخنان بیدارگر نوح را نشنوند: «وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْصَمُوا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا».^۲

۱. ملک، آیه ۲۱.

۲. نوح، آیه ۷.

الطَّمَعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ.

امام علیؑ فرمود:

طمع بردگی جاویدان است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر نهج البلاغه کلام حکمت‌آمیز بالا را به این شکل آورده است: «الطَّمَعُ رِقٌّ مُخَلَّدٌ» و ظاهرش دلیل بر این است که از منبع دیگری این سخن را دریافت داشته است. زمخشری گرچه عین این جمله را در کتاب خود ربیع‌الابرار آورده و بعد از مرحوم سید رضی می‌زیسته است ولی بررسی کتب زمخشری به خصوص کتاب ربیع‌الابرار به انسان اطمینان می‌دهد که او هیچ‌گاه از نهج‌البلاغه استفاده نمی‌کرده (یا در دسترس او قرار نداشته است)، زیرا روایات وی غالباً با آنچه مرحوم سید رضی آورده متفاوت است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۶).

شرح و تفسیر

بردگی جاویدان!

امام علیه السلام در این کلام نورانی درباره آثار زیان بار طمع می فرماید: «طمع بردگی جاویدان است»؛ (الطَّمَعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ).

حقیقت طمع، علاقه شدید به امور مادی ای است که در دست دیگران است و شخص طماع برای رسیدن به آن هرگونه خضوع و ذلت را می پذیرد و به همین دلیل همچون برده ای است در برابر آن ها و طماع غالباً این صفت رذیله را با خود حفظ می کند از همین رو امام علیه السلام آن را نوعی بردگی ابدی شمرده است.

افراد طمع کار انسان های ضعیف، زیون، دون همت و فاقد شخصیت اند و چون اعتماد به نفس ندارند سعی می کنند از طریق وابستگی به دیگران به مقصود خود برسند.

در مقابل این صفت رذیله فضیلتی است که از آن به عنوان «يَأْسُ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ؛ قطع امید از آنچه در دست دیگران است» تعبیر شده و به بیان دیگر قناعت به آنچه خود دارد. در احادیث اسلامی به این موضوع اشاره شده است. در مورد اصل طمع، مرحوم کلینی بابی در جلد دوم کافی باز کرده و احادیث نابی در ذیل آن آورده است؛ از جمله از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: «بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ لَهُ طَمَعٌ يَقْوَدُهُ وَبِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ لَهُ رَغْبَةٌ تُدِلُّهُ؛ چه بد انسانی است آن

کس که طمعی دارد که وی را به هر سو می‌کشاند و چه بد انسانی است کسی که علاقه به چیزی دارد که سبب ذلت او می‌شود.^۱

در مورد قطع امید از آنچه در دست مردم است امام علی بن الحسین علیه السلام می‌فرماید: «رَأَيْتُ الْخَيْرَ كُلَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ فِي قَطْعِ الطَّمَعِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ؛ تمام خوبی‌ها را در قطع امید از آنچه در دست مردم است دیدم».^۲

امام صادق علیه السلام در جواب این سؤال که چه چیز ایمان را در قلب راسخ و ثابت می‌دارد؟ می‌فرماید: «الْوَرَعُ» (تقوا و پرهیزکاری) و در پاسخ این پرسش که چه چیز ایمان را از قلب انسان خارج می‌کند؟ می‌فرماید: «الطَّمَعُ».^۳

شخص طماع در واقع نه اعتمادی به خدا دارد و نه ایمان درستی به رزاقیت او به همین دلیل دست نیاز به سوی این و آن دراز می‌کند.

از این فراتر حدیثی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است، می‌فرماید: «الطَّمَعُ يُذْهِبُ الْحِكْمَةَ مِنْ قُلُوبِ الْعُلَمَاءِ؛ طمع علم و دانش را از دل‌های دانشمندان دور می‌سازد».^۴

دلیل آن این است که علم و دانش نیاز به حریت فکر و آزادمنشی دارد در حالی که شخص طماع چون اسیر خواسته‌های خویش است نمی‌تواند درست بیندیشد و چه بسا برای رسیدن به مقصود خود کارهای خلاف ارباب قدرت و مقام را توجیه کند و به بیان دیگر، طمع نوعی مستی و تخدیر فکر می‌آورد و به طماع اجازه نمی‌دهد درست بیندیشد.

برای این که بدانیم «طمع» کار انسان را به چه جایی می‌رساند؟ کافی است تاریخ طمع‌کاران را مطالعه و بررسی کنیم. «اشعب» یکی از طمع‌کاران معروف

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۲۰.

۲. همان، ص ۱۴۶.

۳. همان، ص ۳۲۰.

۴. میزان الحکمة، ج ۱۱۱۸۹.

عرب است که در میان آن‌ها به صورت ضرب‌المثل درآمده است. در حالات او نوشته‌اند: «روزی شخصی را دید که مشغول بافتن زنبیلی است به او گفت: خواهش می‌کنم آن را بزر تر بیاف. گفت: به تو چه مربوط است؟ گفت: شاید روزی صاحب آن بخواهد با آن برای من هدیه‌ای بفرستد؛ اگر بزر باشد هدیه بیشتری در آن جای می‌گیرد.

نیز درباره او گفته‌اند: از اشعب طمع کارتر سگ او بود، زیرا روزی عکس ماه را در چاهی دید خیال کرد گرده نانی است برای به چنگ آوردن آن خود را در چاه پرت کرد و مرد.

ابن ابی‌الحدید قبل از نقل این دو داستان در شرح نهج البلاغه این شعر پرمعنا را نقل کرده است:

تَعَفَّفْ وَعِشْ حُرًّا وَلَا تَكْ طَامِعًا فَمَا قَطَعَ الْأَعْنَاقَ إِلَّا الْمَطَامِعُ

خویشتن‌داری پیشه کن و آزادمنش زندگی نما و طمع‌کار مباش چراکه چیزی جز طمع‌ها گردن انسان‌ها را قطع نکرده است.^۱

درباره آثار سوء این صفت رذیله ذیل حکمت دوم، و همچنین در ذیل بخش بیست و سوم عهدنامه مالک اشتر شرح بیشتری آورده‌ایم و به خواست خدا در ذیل حکمت ۲۱۹ (أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ) و ۲۲۶ (الطَّامِعُ فِي وَثَاقِ الدُّلِّ) نیز بحث‌هایی خواهد آمد.

این سخن را با حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پایان می‌دهیم: یکی از یاران آن حضرت به نام «ابوایوب خالد بن زید» خدمتش رسید و عرض کرد: ای رسول خدا! اندرزی به من ده؛ اندرزی کوتاه تا بتوانم آن را حفظ کنم (و به آن عمل نمایم) پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «أَوْصِيكَ بِخَمْسٍ: بِأَلْيَاسٍ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ فَإِنَّهُ الْغِنَى وَإِيَّاكَ وَالطَّمَعَ فَإِنَّهُ الْفَقْرُ الْحَاضِرُ وَصَلِّ صَلَاةَ مُودِّعٍ وَإِيَّاكَ وَمَا يُعْتَدَرُ مِنْهُ»

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۴۱۳.

وَأَحِبِّ لِأَخِيكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ؛ پنج چیز را به تو سفارش می‌کنم: از آنچه در دست مردم است مایوس باش و صرف نظر کن که این همان بی‌نیازی حقیقی است و از طمع بپرهیز که فقر و تنگدستی حاضر است و نمازی را که می‌خوانی آنچنان بخوان که گویی آخرین نماز توست و می‌خواهی با دنیا وداع کنی و از کارهایی که ناچار می‌شوی از آن عذرخواهی کنی بپرهیز و آنچه برای خود دوست داری برای برادر مسلمانان نیز دوست بدار.^۱

ثَمْرَةُ التَّفْرِيطِ النَّدَامَةُ، وَثَمْرَةُ الْحَزْمِ السَّلَامَةُ.

امام علیه السلام فرمود:

میوه درخت تفریط پشیمانی و میوه درخت دورانیشی سلامت است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب رضی الله عنه در کتاب مصادر، این کلام حکیمانه را با تفاوت‌هایی از کتب مختلف نقل کرده که نشان می‌دهد آنها منابع دیگری در اختیار داشته‌اند از جمله غرر الحکم که آن را به این شکل نقل کرده است: «ثَمْرَةُ التَّفْرِيطِ مَلَامَةٌ» و کمی پیش از آن «ثَمْرَةُ الْعَقْلِ الْأَسْتِقَامَةُ» و بعد از آن «ثَمْرَةُ الْحَزْمِ السَّلَامَةُ» و نویسنده مصادر اضافه می‌کند که من اطمینان دارم هر سه جمله در کلام امام علیه السلام با هم بوده و نویسنده غرر الحکم طبق روشی که دارد آنها را از هم جدا کرده است. سپس از کتاب طراز نوشته امیر یحیی علوی آن را به این صورت نقل می‌کند: «التَّفْرِيطُ ثَمْرَتُهُ النَّدَامَةُ» (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۷).

شرح و تفسیر

سرانجام دورانیشی

امام علیه السلام نتیجه تفریط و ثمره دورانیشی را در عبارتی کوتاه و پرمعنا بیان کرده، می فرماید: «میوه درخت تفریط پشیمانی و میوه درخت دورانیشی سلامت است»؛ (ثَمَرَةُ التَّفْرِيطِ النَّدَامَةُ، وَ ثَمَرَةُ الْحَزْمِ السَّلَامَةُ).

امام علیه السلام در این کلام نورانی واژه «تفریط» را نقطه مقابل «حزم» شمرده که به معنای دورانیشی و تدبیر امور و آینده نگری است، بنابراین «تفریط» در این کلام به معنای ترک دورانیشی و تدبیر در امور و انحراف از حق است؛ خواه از طریق زیاده روی باشد یا کوتاهی و کم کاری.

درست است که تفریط غالباً در مقابل افراط ذکر می شود و افراط را به معنای زیاده روی و تفریط را به معنای کوتاهی و کم کاری تفسیر می کنند؛ ولی هرگاه تفریط به طور مستقل ذکر شود ممکن است هرگونه انحراف از حق و واقعیت را شامل گردد، همان گونه که در این کلام امام علیه السلام چنین به نظر می رسد. صاحب کتاب لسان العرب تفریط را به معنای ضایع کردن چیزی تفسیر می کند، که این ضایع کردن ممکن است عوامل مختلفی داشته باشد.

بنابراین امام علیه السلام دورانیشی را به درخت بارور و پرثمری تشبیه کرده که میوه آن سلامت است و در نقطه مقابل آن تفریط را به شجره خبیثه ای تشبیه فرموده که میوه آن ندامت و پشیمانی است. این همان چیزی است که بارها در زندگی خود و دیگران تجربه کرده ایم. به خصوص بسیار می شود که انسان به اموری به دیده

حقارت می‌نگرد و سرانجام ضربه سنگینی از ناحیه آن می‌خورد همان‌گونه که بعضی از دانشمندان گفته‌اند: شخص عاقل هرگز نباید چیزی از خطاها و لغزش‌هایش را کوچک بشمرد، زیرا هنگامی که انسان چیزی را کوچک می‌شمرد در مشکلات بزرگی می‌افتد. در تاریخ دیده‌ایم که گاه دشمنانی که به نظر کوچک می‌آمدند حکومتی را زایل کردند و بسیار دیده‌ایم که گاه بیماری کوچکی که مورد بی‌اعتنایی واقع می‌شود ضربه سنگینی به سلامت ما می‌زند و نهرهای بزرگ و سیلاب‌ها را دیده‌ایم که از جوی‌های کوچک تشکیل می‌شوند.^۱

در این‌که میوه تلخ نهال تفریط، پشیمانی است جای تردید نیست. قرآن مجید نیز به این حقیقت اشاره کرده و به مسلمانان هشدار می‌دهد: «و از بهترین دستورهایی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید پیش از آن‌که عذاب الهی ناگهان به سراغ شما آید در حالی که از آن آگاه نیستید. (این دستورها برای آن است که) مبادا کسی روز قیامت بگوید: افسوس بر من از کوتاهی‌هایی که در اطاعت فرمان خدا کردم و از مسخره‌کنندگان (آیات او) بودم»؛ «وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ * أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ».^۲

در حدیثی نیز امام هادی علیه السلام می‌فرماید: «أَذْكُرُ حَسْرَاتِ التَّفْرِيطِ تَأْخُذُ بِقَدِيمِ الْحَزْمِ؛ افسوس‌های ناشی از تفریط را به یاد آور تا به دوران‌دیشی اهمیت دهی».^۳ درباره ثمرات و تفسیر مسئله حزم و دوران‌دیشی نیز که نقطه مقابل تفریط است روایات فراوانی داریم؛ از جمله در حدیثی از امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام

۱. بهج الصباغه، ج ۱۳، ص ۳۵۰.

۲. زمر، آیات ۵۵ و ۵۶.

۳. میزان الحکمة، باب حزم، ح ۲۶۹۰.

می خوانیم: «التَّدْبِيرُ قَبْلَ الْعَمَلِ يُؤْمِنُكَ مِنَ النَّدَمِ؛ تدبیر پیش از عمل تو را از پشیمانی (بعد از عمل) ایمن می سازد».^۱

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «مَنْ نَظَرَ فِي الْعَوَاقِبِ سَلِمَ مِنَ النَّوَائِبِ؛ کسی که دوراندیش باشد و پایان کار را ببیند از گرفتاری ها و مصائب سالم خواهد ماند».^۲

در تفسیر «حزم» از همان حضرت نقل شده است که فرمود: «الْحَزْمُ النَّظَرُ فِي الْعَوَاقِبِ وَمُشَاوَرَةُ ذَوِي الْعُقُولِ؛ حزم همان عاقبت نگری و مشورت با صاحبان فکر و اندیشه است».^۳

گرچه گاه می شود که تفریط از سستی و تنبلی سرچشمه می گیرد؛ اما غالباً منشأ تفریط همان ترک دوراندیشی است.

این نکته نیز قابل توجه است که گاه انسان در مطالعه عواقب امور تفریط می کند و گرفتار نوعی وسواس و در نتیجه تفریط می شود. در این گونه موارد حزم آن است که این گونه عاقبت اندیشی ها رها شوند و انسان تصمیم بگیرد که با شجاعت وارد کار شود و این شبیه چیزی است که بعضی از فقها می گویند: گاه احتیاط در ترک احتیاط است.

درباره اهمیت دوراندیشی و آثار و روایات مربوط به آن توضیحات بیشتری ذیل حکمت ۴۸ داده ایم.

آخرین نکته ای که لازم می دانیم در این جا به طور فشرده به آن اشاره کنیم این است که منظور از سلامت در عبارت بالا تنها سلامت دین نیست، بلکه سلامت دنیا، جسم، خانواده، کسب و کار و سلامت جامعه نیز در دوراندیشی و ترک هرگونه تفریط و مسامحه کاری است.

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۳۸.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۰۷.

۳. غررالحکم، ج ۱۰۸۸۱.

لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ؛ كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ.

امام عليه السلام فرمود:

خاموش ماندن از گفتار حکمت آمیز فایده‌ای ندارد

همان گونه که سخن گفتن نابخردانه.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام حکیمانه در ضمن خطبة الوسيلة آمده است. همان خطبه‌ای که امیرمؤمنان علی عليه السلام پس از هفت روز از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه قرائت کرد و مسائل بسیار مهمی را در آن به مردم گوشزد فرمود و پس از اندر زهای حکیمانه شواهد اندرزهای خود را بیان کرد. (کافی، ج ۸، ص ۱۸) در تحف العقول نیز همین کلام حکمت آمیز نقل شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۷).

در انساب الاشراف بلاذری که قبل از سید رضی می‌زیسته این حدیث آمده است. (انساب الاشراف، ص ۱۱۴، ح ۵۵). جالب توجه این که مرحوم سید رضی عین این سخن را بدون هیچ گونه تفاوت در حکمت ۴۷۱ آورده است و این نشان می‌دهد که گاه بر اثر اشتغالات و گرفتاری‌ها فاصله زمانی زیادی در میان جمع آوری و نگارش این حکمت‌ها رخ می‌داده به گونه‌ای که مرحوم سید رضی فراموش می‌کرده که این جمله را قبلاً نوشته است.

شرح و تفسیر

کجا خاموش باش و کجا سخن بگو

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به مواردی که در آن‌ها سکوت بهتر است و مواردی که سخن گفتن بهتر است اشاره کرده، می‌فرماید: «خاموش ماندن از گفتار حکمت‌آمیز فایده‌ای ندارد، همان‌گونه که سخن گفتن نابخردانه»؛ (لا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ؛ كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ).

سکوت بهتر است یا سخن گفتن؟ دانشمندان در این باره بحث‌های مختلفی کرده‌اند؛ گروهی خطرات سخن گفتن و گناهان کبیره و عظیمه ناشی از آن را در نظر گرفته و دستور به سکوت داده‌اند. عده‌ای فواید عظیمی را که در سخن گفتن است در نظر گرفته و سخن گفتن را توصیه می‌کنند ولی حق مطلب همان است که امام علیه السلام فرمود. آن‌جا که انسان، حکیمانه و عاقلانه سخن بگوید فضیلت است و ترک آن رذیلت و آن‌جا که انسان جاهلانه و نابخردانه سخن بگوید رذیلت است و ترک آن فضیلت.

به همین دلیل، هم روایات زیادی در مدح سکوت وارد شده و هم احادیث فراوانی در فضیلت کلام؛ از جمله از امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام سؤال شد که سخن گفتن افضل است یا سکوت؟ فرمود: «لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا آفَاتٌ فَإِذَا سَلِمَا مِنَ الْآفَاتِ فَالْكَلَامُ أَفْضَلُ مِنَ السُّكُوتِ؛ هر کدام از این دو آفاتی دارد هرگاه از آفات سالم باشند سخن گفتن از سکوت افضل است» عرض کردند: ای پسر رسول

خدا! چگونه (سخن گفتن افضل است)؟ امام علیه السلام فرمود: «لِإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَا بَعَثَ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَوْلِيَاءَ بِالسُّكُوتِ إِنَّمَا بَعَثَهُمْ بِالْكَلامِ؛ خداوند پیامبران و اوصیای آن‌ها را به سکوت مبعوث نکرد، بلکه مبعوث کرد تا با مردم سخن بگویند (و پیام خدا را به آن‌ها برسانند)». حضرت در پایان این حدیث به نکته جالبی اشاره کرده، فرمود: «إِنَّكَ تَصِفُ فَضْلَ السُّكُوتِ بِالْكَلامِ وَلَسْتَ تَصِفُ فَضْلَ الْكَلامِ بِالسُّكُوتِ؛ حتی هنگامی که می خواهی فضیلت سکوت را بیان کنی با کلام بیان می کنی و هرگز فضیلت کلام را با سکوت بیان نخواهی کرد»^۱.

در حدیث دیگری از امام صادق از پدرانیش از امیرمؤمنان علی علیه السلام چنین آمده است: «جُمِعَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي ثَلَاثِ خِصَالٍ: النَّظَرِ وَالسُّكُوتِ وَالْكَلامِ فَكُلُّ نَظَرٍ لَيْسَ فِيهِ اعْتِبَارٌ فَهُوَ سَهْوٌ وَكُلُّ سُّكُوتٍ لَيْسَ فِيهِ فِكْرٌ فَهُوَ غَفْلَةٌ وَكُلُّ كَلامٍ لَيْسَ فِيهِ ذِكْرٌ فَهُوَ لُغْوٌ؛ تمام نیکی‌ها در سه خصلت جمع شده است: نگاه کردن و سکوت و سخن گفتن. هر نگاهی که در آن عبرت نباشد سهو و بیهوده است و هر سکوتی که در آن فکر نباشد غفلت و بی خبری است و هر کلامی که در آن یاد خدا نباشد لغو است». و در پایان اضافه فرمود: «فَطُوبَى لِمَنْ كَانَ نَظَرُهُ عَبْرًا وَسُكُوتُهُ فِكْرًا وَكَلامُهُ ذِكْرًا؛ خوشا به حال کسانی که نگاهشان عبرت، سکوتشان فکر و کلامشان ذکر باشد»^۲.

نتیجه این که سکوت و کلام نیز مانند سایر اعمال انسان هستند که اگر در حد اعتدال و شرایط لازم باشند فضیلت و اگر خارج از این حد گردند رذیلت محسوب می شوند و این با تفاوت اشخاص و مجالس و مطالب و موضوعات متفاوت می گردد و هرکس می تواند با دقت، فضیلت را از رذیلت در این جا دریابد؛ به یقین سکوت از امر به معروف و نهی از منکر و از حکم به حق و از

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۷۴.

۲. همان، ص ۲۷۵.

شهادت عادلانه و از اندرز و نصیحت‌های مخلصانه و از مشورت خردمندانانه جزء رذایل و یا از گناهان کبیره است؛ در مقابل، سخن گفتنی که در آن دروغ، غیبت، تهمت، اهانت، امر به منکر و نهی از معروف، شهادت به باطل و فضول کلام (سخنان بی جا و بی معنا) باشد نیز جزء رذایل اخلاقی یا از گناهان کبیره به شمار می آید.

«حکم» در کلام امام علیه السلام تنها به معنای قضاوت کردن در محاکم قضایی یا فتوا به حلال و حرام نیست آن گونه که بعضی از شارحان پنداشته‌اند، بلکه هر سخن حکیمانه و خردمندانه‌ای را فرامی گیرد، زیرا نقطه مقابل آن در همین کلام «جهل» ذکر شده است.

قرآن مجید نیز بارها به مسئله تکلم به حق اشاره کرده و اهل کتاب را به دلیل کتمان حق و سکوت سرزنش می کند؛ از جمله می فرماید: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ»؛ «(به خاطر بیاورید) هنگامی را که خدا، از کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده، پیمانی گرفت که حتماً آن را برای مردم آشکار سازید و کتمان نکنید!»^۱

بحث مشروعی در کتاب اخلاق در قرآن در زمینه سکوت و کلام آورده‌ایم.^۲



۱. آل عمران، آیه ۱۸۷.

۲. ر.ک: اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۳۰۴.

مَا اخْتَلَفَتْ دَعْوَتَانِ إِلَّا كَانَتْ إِحْدَاهُمَا ضَلَالَةً.

امام علیه السلام فرمود:

هیچ‌گاه دو دعوت متضاد وجود ندارد مگر این‌که یکی از آن دو
ضلالت و گمراهی است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر منبعی جز غرر الحکم (که نویسنده‌اش بعد از سید رضی می‌زیسته است) برای این کلام حکمت‌آمیز ذکر نشده و وی اظهار امیدواری می‌کند که مدارک دیگری را برای آن پیدا کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۷).

شرح و تفسیر

ادعاهای متضاد

امیرمؤمنان علی علیه السلام در این سخن حکمت آمیز خود به مطلبی اشاره می کند که ظاهراً واضح است؛ ولی با نهایت تأسف برای گروهی کاملاً پیچیده شده است. می فرماید: «هیچ گاه دو دعوت مختلف و متضاد وجود ندارد مگر این که یکی از آن دو ضلالت و گمراهی است»؛ (مَا اخْتَلَفْتُ دَعْوَتَانِ إِلَّا كَانَتْ إِحْدَاهُمَا ضَلَالَةً).

بعضی از شارحان نهج البلاغه مانند ابن ابی الحدید چون این جمله را برخلاف عقیده خود درباره تصویب در فروع دین دانسته اند (شرح معنای تصویب خواهد آمد) آن را به مسئله اختلاف در عقاید دینی تفسیر کرده و گفته اند: دو عقیده مختلف و متضاد دینی نمی تواند هر دو درست باشد؛ یکی از آن دو حق است و دیگری باطل. در صورتی که کلام امام علیه السلام عام است و هرگونه نظرات متضاد را شامل می شود و گویا امام علیه السلام با این گفتار حکیمانه خود می خواهد عقیده سخیف تصویب را ابطال کند.

توضیح این که گروهی از اهل سنت معتقدند مجتهدانی که در آرا اختلاف دارند؛ یکی فلان کار را حرام می داند و دیگری واجب، یا یکی حرام می شمرد و دیگری حلال، همگی بر حق اند و عقیده همه حکم الهی است نه حکم ظاهری بلکه حکم واقعی. این عقیده بر اثر اختلاف آرای شدید که میان فقهای آنها واقع شد ظهور کرد و متأسفانه آنان هدایت امامان اهل بیت علیهم السلام را در این امور نپذیرفتند و به این گونه خطاها گرفتار شدند.

از آن بدتر این که بعضی از آن‌ها اختلاف در عقاید دینی اصول دین را هم هرچند متضاد باشد صحیح شمرده و حتی تصریح کرده‌اند که قرآن هم مطالب متضاد و متناقضی گفته و همه آن‌ها صحیح است. مرحوم علامه شوشتری از ابن قتیبۀ در کتاب مختلف الحدیث نقل می‌کند که عبیدالله بن حسن، از متکلمان اهل سنت که مدتی قاضی بصره بود نظر داشت که قرآن دلالت بر اختلاف دارد؛ آن کس که معتقد به آزادی اراده است صحیح می‌گوید و مطابق بعضی از آیات قرآن است و آن کس که معتقد به جبر است او هم صحیح می‌گوید و موافق بعضی از آیات قرآن است، پس همه آن‌ها درست می‌گویند! روزی از او سؤال شد که درباره معتقدان به جبر و اختیار چه می‌گویی؟ گفت: هر دو گروه صحیح می‌گویند. گروهی خدا را بزرگ شمرده و گروهی او را منزّه دانسته‌اند (گروه اول اشاره به جبری‌هاست که همه چیز را فعل الله می‌دانند و گروه دوم اشاره به اختیاری‌ها که می‌گویند عدالت خدا ایجاب می‌کند افراد را مجبور به کاری نسازد و بعد مؤاخذه کند).

نامبرده از این هم فراتر رفته و می‌گوید: اگر کسی زناکار را مؤمن بداند صحیح گفته و اگر کافر بداند او هم صحیح گفته است، و سخنان ناموزون و ابلهانه دیگری از این قبیل.^۱

بدین شکل او قرآن و اسلام را دینی غیر منطقی و دور از عقل و خرد معرفی کرده که هیچ عاقل آزاداندیشی حاضر نمی‌شود آن را بپذیرد.

امامان اهل بیت علیهم‌السلام در بیانات مختلفی این‌گونه عقاید خرافی را نفی می‌کنند و اسلام را به شکل خردمندانۀ و مقبول عقلا که هماهنگ با آیات عقلانی قرآن است معرفی می‌کنند.

۱. بهج الصباغة، ج ۷، ص ۳۳۰.

در خطبه هجدهم (جلد اول همین کتاب) امام علیه السلام با سخنان بسیار کوبنده و منطقی و شفافیه عقیده تصویب را نفی و ابطال می‌کند و ساحت اسلام و قرآن را مبرا می‌شمرد. سایر امامان اهل بیت علیهم السلام نیز همین معنا را در سخنان نورانی‌شان دنبال کرده و با صراحت گفته‌اند: همیشه حق یکی است و آنچه در نقطه مقابل آن باشد باطل است و همه با هم باید بکوشند و حق را پیدا کنند.

آری، اگر کسی چه در اصول دین و چه در فروع دین برای رسیدن به حق تلاش و کوشش کافی انجام دهد و راه خطا را ببیماید در نزد خدا معذور خواهد بود، نه این‌که آنچه به آن رسیده حق و عین واقعیت است، بلکه به مقتضای **﴿لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾**^۱ بیش از این توان نداشته و تکلیفی متوجه او نیست و گرنه، نه حق باطل می‌شود و نه باطل حق.

مصیبت بزرگ، نسبت دادن تناقض‌گویی به قرآن مجید است که واقعاً گفتار بی‌شرمانه‌ای است و نمونه آن در کلام عبیدالله بن حسن متکلم گذشت. قرآن مجید با صراحت می‌فرماید: **﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾**؛ «آیا درباره قرآن نمی‌اندیشید اگر از سوی غیر خدا بود اختلاف فراوانی در آن می‌یافتید».^۲

اصولاً نبودن اختلاف در کتابی که حدود بیست و سه سال از سوی خدا در مورد حوادث تلخ و شیرین و سخت و آسان نازل شده یکی از دلایل اعجاز قرآن است.

در جای دیگر بعد از بیان احکام ده‌گانه معروف می‌فرماید: **﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾**؛ «این راه مستقیم من است از آن پیروی کنید و از راه‌های پراکنده

۱. بقره، آیه ۲۸۶.

۲. نساء، آیه ۸۲.

(وانحرافی) پیروی نکنید که شما را از راه او دور می‌سازد؛ این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند، تا پرهیزکاری پیشه کنید.^۱

در این آیه راه خدا یکی معرفی شده و راه‌های منحرف و بیگانه از خدا متعدد و پراکنده، زیرا صراط مستقیم به صورت مفرد و طرق انحرافی به شکل جمع آورده شده است.

مَا شَكَكْتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أَرَيْتُهُ.

امام عليه السلام فرمود:

از آن زمان که حق به من نشان داده شده هرگز در آن شک و تردید نکردم.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام نورانی به عنوان جزئی از خطبه چهارم در جلد اول این کتاب آمد. خطیب عليه السلام در بیان مصادر این کلام می‌گوید: مادر ذیل خطبه چهارم آن را بیان کردیم و در آنجا تصریح می‌کند که مرحوم شیخ مفید (قبل از سید رضی) آن را در ارشاد با تفاوت کمی آورده است و چند جمله نیز بر آن افزوده و طبری هم بخش آخر این خطبه را در کتاب مسترشد ذکر کرده است. (ولی در کتاب مسترشد این جمله در ذیل خطبه ذکر نشده است بلکه تنها جمله لَمْ يُوَجِّسْ مُوسَى ... تا آخر خطبه آمده است). این‌ها نشان می‌دهد که آنها از منابعی غیر از نهج البلاغه آن را دریافت داشته‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۲۷).

شرح و تفسیر

هیچ‌گاه در شناخت حق شک نکردم!

امام علیه السلام می‌فرماید: «از آن زمان که حق به من نشان داده شده هرگز در آن شک و تردید نکردم»؛ (مَا شَكَّكْتُ فِي الْحَقِّ مُذُ أَرَيْتُهُ).

آگاهی بر چیزی درجات دارد که وابسته به طرق دریافت آن است؛ گاه انسان چیزی را با ادله نظری درک می‌کند و گاه با مقدمات ضروری، زمانی با حس و تجربه و گاهی با شهود باطنی و یا با ادله بسیار محکمی همچون شهود، شهودی که از همه این‌ها برتر است. گاه نیز ممکن است در ادامه راه بر اثر دلیل معارضی با شک مواجه شود.

از این گذشته افرادی که چیزی را درک می‌کنند با هم متفاوت‌اند؛ گاه افراد ضعیفی هستند که با کم‌ترین شبهه‌ای متزلزل می‌شوند و گاه افراد قوی و نیرومندی که هیچ شبهه‌ای آن‌ها را تکان نمی‌دهد.

معلمانی که چیزی به انسان می‌آموزند نیز مختلف‌اند؛ گاه معلم فرد عادی است و گاه امام معصوم یا پیغمبر خدا؛ در آموخته‌هایی از فردی عادی ممکن است شک و تردید نفوذ کند؛ ولی آنچه انسان از استاد معصومی آموخته از شک و تردید مصون خواهد بود. تمام این جهات در حد اعلا در روح و جان علی علیه السلام وجود داشت؛ هم مشاهده حق توسط او از طریق شهود بود و هم قدرت روح او اجازه شک و شبهه به وی نمی‌داد و هم استاد و معلم او شخصی همچون پیامبر

اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود که مستقیماً مطالب را از منبع وحی دریافت می‌کرد. به همین دلیل امام عَلَيْهِ السَّلَام می‌گوید: از آن روزی که حق به من نشان داده شد هرگز در آن تردید نکردم.

افزون بر این‌ها بسیار می‌شود که تزلزل ایمان انسان از هوی پرستی نشأت می‌گیرد؛ مثلاً در داستان معروف «عمر بن سعد» آمده است که وقتی در برابر شهید کردن سالار شهیدان، امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام و عده فرمانداری ری به او داده شد به قدری برای او جالب بود که حتی در معاد شک کرد و گفت: می‌گویند خداوند بهشت و دوزخی آفریده اگر راست گفته باشند این عمل را انجام می‌دهم و توبه می‌کنم و اگر دروغ گفته باشند به مقام بلندی در دنیا می‌رسم. و از آن جا که امام عَلَيْهِ السَّلَام از این امور پاک و منزّه بود هرگز شبهه‌ای در وجود مبارکش راه نیافت و چه بسیار افرادی در صدر اسلام و بعد از رحلت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که برای جاذبه‌های مال و ثروت و مقام، ایمان خود را از دست دادند و گرفتار شبهات شدند.^۱

در حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم که از آن حضرت سؤال کردند: چه چیزی ایمان را در انسان ثابت نگه می‌دارد؟ امام عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «الَّذِي يُثَبِّتُهُ فِيهِ الْوَرَعُ وَالَّذِي يُخْرِجُهُ مِنْهُ الطَّمَعُ؛ آن چیزی که ایمان را در انسان ثابت می‌دارد ورع و پرهیزکاری است و آن چیزی که ایمان را از او خارج می‌کند طمع است».^۲

از این جا نتیجه می‌گیریم که اگر بخواهیم در عقاید خود راسخ باشیم باید علاوه بر این که آن‌ها را از منبع مطمئنی دریافت می‌داریم خودسازی را نیز فراموش نکنیم مبادا طوفان و سوسه‌های شیطان و هوای نفس کاخ ایمان ما را متزلزل و ویران سازد.

۱. صاحب لهوف اشعار عبرت‌انگیز «عمر بن سعد» را در این زمینه مشروحاً آورده است.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۵۸.

مطالعه خطبه‌های نهج البلاغه نیز شاهد صادق این گفتار است، زیرا می‌بینیم همه جا امام علیه السلام با قاطعیت تمام در مورد مسائل مختلف از اعتقادات گرفته تا اخلاق و اعمال و احکام سخن می‌گوید و این قاطعیت نشانه اعتقاد قطعی و تزلزل‌ناپذیر امام علیه السلام در تمام این مسائل است.

این سخن را با کلام دیگری از امام امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه ۱۸۹ نهج البلاغه که برگرفته از قرآن مجید است پایان می‌دهیم. امام علیه السلام در آن خطبه می‌فرماید: «بعضی از ایمان‌ها ثابت و مستقر در دل‌هاست و بعضی دیگر ناپایدار و عاریتی است که در میان قلب و سینه تا سرآمدی معلوم قرار دارد» گویی این سخن اشاره به آیه ۹۸ سوره انعام است که می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ»؛ «و کسی است که شما را از یک انسان آفرید (و شما از نظر ایمان یا آفرینش دو گروه مختلف هستید: پایدار و ناپایدار» یکی از تفسیرهای این آیه شریفه در کلام امام صادق علیه السلام آمده است، می‌فرماید: «فَالْمُسْتَقَرُّ: الْإِيمَانُ الثَّابِتُ، وَالْمُسْتَوْدَعُ: الْمُعَارُ؛ مستقر به معنای ایمان ثابت است و مستودع ایمان عاریتی است».^۱

ما در شرح آن خطبه عوامل پایداری ایمان و تزلزل آن را به‌طور مشروح آورده‌ایم.^۲



۱. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۲۲.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۸، ص ۵۲۱.

مَا كَذَبْتُ وَلَا كُنْتُ، وَلَا ضَلَلْتُ وَلَا ضَلَّ بِي.

امام علیه السلام فرمود:

هرگز دروغ نگفته‌ام و هیچ‌گاه دروغ به من گفته نشده است (اشاره به این‌که آنچه پیامبر به من فرموده راست و درست بوده است) و هرگز گمراه نبوده‌ام و کسی نیز به وسیله من گمراه نشده است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

کتاب مصادر درباره این کلام نورانی می‌نویسد: این سخن در موارد بسیاری از آن حضرت نقل شده که در تواریخ آمده است از جمله به گفته «ابومخنف» مورخ معروف، روز جنگ جمل در برابر بعضی از اصحاب جمل و روز جنگ صفین بنا به نقل نصر بن مزاحم در ضمن خطبه‌ای آن را بیان کرد و روز جنگ نهروان هنگامی آن را در برابر بعضی اصحابش فرمود که عرض کردند: خوارج از پل نهروان عبور کردند (و فرار نمودند) امام علیه السلام فرمود: هرگز آنها عبور نکرده‌اند و در همین منطقه بدن‌های بی‌جان‌شان بر زمین خواهد افتاد سپس فرمود: «ما کذبت و لا کذبت» سپس بعد از شرح این موارد می‌گوید: گروهی از مورخان قبل از سید رضی مانند «میرد» در کتاب کامل، طبری در تاریخ معروفش و مسعودی در مروج الذهب آن را نقل کرده‌اند و نیز آن را از ابن‌کثیر در البداية و النهاية و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد و خوارزمی در مناقب و گروه دیگر نقل می‌کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۸-۱۵۰).

شرح و تفسیر

آنچه می‌گوییم حق است

امام علیه السلام برای رفع ابهام از پیشگویی‌هایی که درباره آینده می‌کند می‌فرماید: «هرگز دروغ نگفته‌ام و هیچ‌گاه دروغ به من گفته نشده است (اشاره به این که آنچه پیامبر به من فرموده راست و درست بوده است) و هرگز گمراه نبوده‌ام و کسی نیز به وسیله من گمراه نشده است»؛ (مَا كَذَبْتُ وَلَا كَذَّبْتُ، وَلَا ضَلَلْتُ وَلَا ضَلَّ بِي). همان‌گونه که در سند این گفتار حکیمانه اشاره شد، امام علیه السلام این جمله را در حوادث مختلف بیان کرده است از جمله در داستان «ذوالثدیة مخدج». او کسی بود که چون پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول تقسیم غنایم جنگی بود آمد و با عصبانیت گفت: عدالت را رعایت نکردی. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وای بر تو اگر من به عدالت رفتار نکنم چه کسی به عدالت رفتار خواهد کرد؟ به دنبال این رخداد آیه ۵۸ سوره توبه نازل شد: «وَمِنْهُمْ مَّنْ يَلْمُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ»؛ «و در میان آن‌ها کسانی هستند که در (تقسیم) غنایم

۱. در این که آیا کذب از باب تفعیل است (با تشدید) یا ثلاثی مجرد (بدون تشدید) نسخ نهج البلاغه کاملاً مختلف است. بعضی شاید تصور کنند کذب (بدون تشدید) صحیح نیست، زیرا ثلاثی مجرد آن فعل لازم است در حالی که در کتب لغت تصریح شده که ثلاثی مجرد آن نیز متعدی می‌شود و گاه متعدی به دو مفعول. در کتاب المعجم الوسیط می‌خوانیم: کَذَّبَ فلاناً (به او خبر دروغ داد که متعدی به یک مفعول شده است) و کَذَّبَ فلاناً الحدیث (به فلان کس خبر دروغ داد که در این جا متعدی به دو مفعول شده است) و هر دو تعبیر صحیح به نظر می‌رسد خواه از باب تفعیل باشد یا ثلاثی مجرد.

به تو خرده می‌گیرند اگر سهمی از آن (غنایم) به آن‌ها داده شود راضی می‌شوند و اگر چیزی به آن‌ها داده نشود خشمگین می‌شوند (هر چند حقی نداشته باشند)» در این ماجرا یکی از حاضران (عمر بن خطاب) از پیامبر ﷺ اجازه خواست گردن او را بزند، ولی پیامبر ﷺ او را از این کار بازداشت و فرمود: او را رها کن او در آینده پیروانی پیدا خواهد کرد که از دین خدا خارج می‌شوند، همان‌گونه که تیر از کمان رها می‌شود. آن‌ها گروهی خواهند بود که (به ظاهر) نماز و روزه خود را در برابر نماز و روزه آنان ناچیز خواهید شمرد. قرآن (بسیار) می‌خوانند ولی از شانه و گلوگاهشان فراتر نمی‌رود.

امیر مؤمنان ﷺ به پیروان خود پیش از جنگ نهروان خبر داده بود که آن مرد در میان خوارج است و کشته خواهد شد؛ ولی بعد از جنگ جسد او را پیدا نکردند. امام ﷺ فرمود: نه من دروغ گفته‌ام و نه آن کسی که به من خبر داده به من دروغ گفته است ناگهان مردی آمد عرض کرد: ای امیر مؤمنان! جنازه او را یافتیم. امام ﷺ به سجده افتاد و خدا را شکر گفت.^۱

از این جمله (علاوه بر احادیث فراوان دیگر) به خوبی استفاده می‌شود که رسول اکرم ﷺ اخبار غیبی فراوانی مربوط به حوادث آینده به امیر مؤمنان علی ﷺ فرموده بود و امام ﷺ نیز با اعتماد و یقینی که به اخبار پیامبر اکرم ﷺ داشت، آن‌ها را در حوادث مختلف بازگو می‌کرد و هرگاه کسی در آن تردید می‌نمود می‌فرمود: «نه من دروغ می‌گویم و نه آن کسی که به من خبر داده دروغ گفته است» و این حوادث عیناً رخ می‌داد و هنگامی که یکی از یاران آن حضرت سؤال کرد: ای امیر مؤمنان! شما دارای علم غیب هستید؟ امام ﷺ خندید و در جواب برای اسکات او فرمود: «لَيْسَ هُوَ بِعِلْمٍ غَيْبٍ، وَ إِنَّمَا هُوَ تَعَلُّمٌ مِّنْ ذِي

۱. شرح بیشتر را در این باره در جلد نهم همین کتاب ص ۲۰۶ و مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۹ مطالعه کنید.

عِلْمٌ؛ این علم غیب نیست علمی است که از صاحب علمی (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) آموخته‌ام.^۱

برای توضیح بیشتر و پاره‌ای از مسائل مربوط به علم غیب، به شرحی که در ذیل خطبه ۱۲۸ در جلد پنجم همین کتاب داده‌ایم مراجعه فرمایید تا تفسیر آیات مربوط به علم غیب روشن گردد.

لِلظَّالِمِ الْبَارِي غَدًا بِكَفِّهِ عَضَّةٌ.

امام علیه السلام فرمود:

ستگری که آغازگر ظلم است فردای قیامت دست خود را
از پشیمانی (به دندان) می‌گزد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها منبعی که صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه برای این کلام حکیمانه نقل می‌کند، تفسیر علی بن ابراهیم است که پیش از سید رضی آن را به این شکل آورده است: «لِلظَّالِمِ (غَدًا) بِكَفِّهِ عَضَّةٌ وَالرَّحِيلُ وَشِبْكُ وَتَلَأْخَلَاءٍ نَدَامَةٌ إِلَّا الْمُتَّقُونَ (المتقين)». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۵۱).

شرح و تفسیر

سرنوشت ظالم آغازگر

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود هشدار شدیدی به ظالمان و ستمگران می‌دهد، می‌فرماید: «ستمگری که آغازگر ظلم است فردای قیامت دست خود را از پشیمانی (به دندان) می‌گزد»؛ **(لِلظَّالِمِ الْبَادِي عَذَابٌ بِكَفِّهِ عَصَةٌ)**.

امام علیه السلام این سخن را از آیه ۲۷ سوره فرقان برگرفته است آن‌جا که می‌فرماید: **«وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا»**؛ (و همان) روزی که ستمکار دست خود را (از شدت حسرت) به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش با رسول (خدا) راهی برگزیده بودم».

نکته شایان توجه این است که امام علیه السلام در این‌جا ظالم را مقدم بر «بادی» کرده یعنی آن کسی که آغازگر ظلم است، از این نظر که شخص دوم اگر مقابله به مثل کند ظلم نیست بلکه احقاق حقی است و اگر بیش از مقابله به مثل کند باز قبح و زشتی ظلم او به اندازه کسی که آغازگر ظلم است، نمی‌باشد و تعبیر «عَصَةٌ» (به دندان گزیدن) کنایه از شدت ناراحتی است، زیرا انسان هنگامی که به ناراحتی‌های شدید گرفتار می‌شود؛ ناراحتی‌هایی که از خود او سرزده و خودش باعث و بانی آن بوده، می‌خواهد از خود انتقام بگیرد، برای این کار به آزار خویشتن می‌پردازد؛ گاه بر سر و صورت خود می‌کوبد و گاه دست خود را که با آن کار خلافی انجام داده می‌گزد.

در حدیثی از امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌خوانیم: امام علیه السلام در مورد دو نفر که به هم دشنام می‌دادند فرمود: «فِي رَجُلَيْنِ يَتَسَابَّانِ فَقَالَ: الْبَادِي مِنْهُمَا أَظْلَمُ وَوِزْرُهُ وَوِزْرُ صَاحِبِهِ عَلَيْهِ مَا لَمْ يَتَعَدَّ الْمَظْلُومُ؛ آن کس که آغازگر بوده ظالم‌تر است و گناه او و گناه نفر دیگر بر او است مادامی که مظلوم از حد تعدی نکند».^۱

جمله «ما لَمْ يَتَعَدَّ الْمَظْلُومُ» ممکن است اشاره به آن قسم از سب باشد که مظلوم در انجام آن مجاز است مثل این که کسی به دیگری بگوید: «لعنة الله عليك» و او در جوابش بگوید: «عليك لعنة الله» ولی در همان کتاب اصول کافی و بعضی کتب دیگر به جای «ما لَمْ يَتَعَدَّ»، «ما لَمْ يَعْتَدِرْ» آمده است^۲ اشاره به این که اگر شخص دشنام دهنده عذرخواهی کند و از کار خود توبه کرده و جبران نماید گناه او برداشته می‌شود. این نسخه صحیح‌تر به نظر می‌رسد، زیرا دربارهٔ نفر دوم تعبیر «وِزْر» به کار رفته که نشان می‌دهد او هم گناهکار است خواه تعدی کند یا تعدی نکند؛ ولی هرگاه مسئله عذرخواهی پیش آید مشکل حل می‌شود.^۳

دربارهٔ ندامت ظالم و عاقبت کار او احادیث دیگری نیز از معصومان علیهم السلام نقل شده از جمله در حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «الظُّلْمُ نَدَامَةٌ؛ ستمگری پشیمانی است».^۴

با این که می‌دانیم ظلم سبب پشیمانی است ولی به قدری این رابطه شدید است که حضرت فرموده ستمگری عین پشیمانی است.

در حکمت ۳۴۱ خواهد آمد که امام علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده است: «يَوْمُ الْعَدْلِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ» و شبیه همین تعبیر در

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۲۲، ح ۳.

۲. همان، ص ۳۶۰.

۳. بحث بیشتر دربارهٔ این موضوع را می‌توانید در کتاب «انوار الفقاهة» در بحث مکاسب محرمه، ص ۲۱۴ به بعد مطالعه فرمایید.

۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۹۹.

حکمت ۲۴۱ آمده است: «يَوْمُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ» و مفهوم هر دو این است که روزی که خداوند از ظالم انتقام می‌گیرد بسیار شدیدتر است از روزی که ظالم به مظلوم ستم می‌کند.

در مورد تجسم اعمال در روز قیامت از بعضی روایات استفاده می‌شود که ظلم به صورت ظلمت و تاریکی مجسم می‌شود همان‌گونه که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «اتَّقُوا الظُّلْمَ فَإِنَّهُ ظَلَمَاتُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ از ظلم بپرهیزید که در روز قیامت ظلمت و تاریکی است».^۱

نیز از روایات استفاده می‌شود: از جمله گناهانی که کیفر و عقوبت آن در این دنیا دامن انسان را می‌گیرد ظلم است، همان‌گونه که از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده که فرمود: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَظْلِمُ بِمَظْلَمَةٍ إِلَّا أَخَذَهُ اللهُ بِهَا فِي نَفْسِهِ وَمَالِهِ؛ هیچ‌کس به دیگری ستم نمی‌کند مگر این‌که خداوند انتقام او را در جان یا مال او خواهد گرفت».^۲

این سخن را با حدیثی از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پایان می‌دهیم: فرمود: «إِنَّ أَسْرَعَ الْخَيْرِ ثَوَاباً الْبِرُّ وَإِنَّ أَسْرَعَ الشَّرِّ عِقَاباً الْبَغْيُ؛ چیزی که ثواب آن بسیار زود به انسان می‌رسد نیکوکاری است و چیزی که مجازات آن زود دامن انسان را می‌گیرد ظلم و ستم است».^۳



۱. کافی، ج ۲، ص ۳۳۲.

۲. همان، ح ۱۲.

۳. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۱۹۵، ح ۱۸.

الرَّحِيلُ وَشَيْكُ.

امام عليه السلام فرمود:کوچ کردن (از دنیا) سریع است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

همان‌گونه که در سند گفتار حکیمانه قبل آمد این کلام و سخن پیشین، در یک عبارت متصل به هم در تفسیر علی بن ابراهیم قمی که پیش از مرحوم سید رضی می‌زیسته آمده و به یقین وی منبع دیگری در اختیار داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۵۱).

شرح و تفسیر

باید آماده بود

امیر مؤمنان علی علیه السلام در این عبارت بسیار کوتاه و پرمعنا از بی وفایی و کوتاهی عمر دنیا سخن می گوید، می فرماید: «کوچ کردن (از دنیا) سریع است»؛ (الرَّحِيلُ وَشَيْكٌ). «رحیل» به معنای هرگونه کوچ کردن است ولی در این جا با قرائن حالیه به کوچ کردن از دنیای زودگذر اشاره می کند. این واژه گاه به معنای اسم مصدر آمده است؛ مانند کلام مورد بحث و گاه معنای صفت مشبیه را می رساند؛ مثلاً شتری را به عنوان رحیل توصیف می کنند، یعنی شتابنده و «وشیک» از ماده «وشک» (بر وزن اشک) به معنای سرعت گرفتن در سیر است. بعضی از شارحان گفته اند: «وشیک» آن است که سرعتش بسیار شدید و عجیب باشد.

از مسائلی که همه می دانند و غالباً از آن غافل اند کوتاهی عمر دنیاست؛ گویی تا چشم بر هم می زنی، کودکان، جوان و جوانان، پیر می شوند و پیران از صحنه خارج می گردند. بارها افرادی را دیده ایم که گرد و غبار پیری بر رخسار آنها نشسته و ضعف سراسر وجودشان را فراگرفته و با قدی خمیده عصازنان به زحمت راه می روند، می گوئیم: عجب! دیروز جوان شاداب و راست قامت و قوی پنجه ای بود چه زود پیر شد! تازه این در صورتی است که رحیل در زمان پیری فرارسد و گرنه بسیاری کسانی که در کودکی یا جوانی بر اثر حوادث مختلفی چشم از دنیا می پوشند. نه تنها انسان ها به سرعت از این جهان کوچ می کنند، قدرت ها و سلطنت ها و حکومت ها هم بسیار زود زوال می پذیرند.

ابن ابی الحدید تشبیهی برای دنیا از بعضی از حکما نقل کرده، می‌گوید: پیش از آن‌که به دنیا بیاییم عدمی بوده است مستمر و بعد از کوچ کردن ما از این دنیا باز به ظاهر عدمی است مستمر و عمر ما در این میان مانند برقی است که در یک شب ظلمانی در بیابانی تاریک از ابری می‌جهد و بی‌درنگ خاموش می‌شود.^۱

از آن مهم‌تر تشبیهاتی است که قرآن مجید برای زندگی دنیا کرده است: «وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا»؛ «ای پیامبر! زندگی دنیا را برای آنان به آبی تشبیه کن که از آسمان فرو می‌فرستیم؛ و به وسیله آن، گیاهان زمین (سرسبز می‌شود و) در هم فرو می‌رود؛ اما بعد از مدتی می‌خشکد؛ به گونه‌ای که بادهای آن را به هر سو پراکنده می‌کند؛ و خداوند بر همه چیز تواناست!».^۲

در آیه دیگری از قرآن مجید می‌خوانیم که روز قیامت از گنهکاران سؤال می‌شود: چند سال در روی زمین توقف کردید؟ در پاسخ می‌گویند: تنها به اندازه یک روز یا بخشی از روز. از آن‌هایی سؤال کنید که توان شمردن ایام را دارند: «قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ * قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسَلِّ الْعَادِينَ».

بار دیگر به آن‌ها گفته می‌شود: «(خداوند) می‌فرماید: (آری) شما مقدار کمی توقف کردید اگر می‌دانستید. آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریدیم و به سوی ما بازگردانده نمی‌شوید؟»؛ «قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ».^۳

در احادیث اسلامی نیز درباره کوتاهی عمر دنیا تعبیرات و تشبیهات بیدارکننده‌ای آمده است.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۱۵۴.

۲. کشف، آیه ۴۵.

۳. مؤمنون، آیات ۱۱۲-۱۱۵.

از جمله در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الدُّنْيَا سَاعَةٌ فَاجْعَلُوهَا طَاعَةً؛ دنیا ساعتی بیش نیست این ساعت را در مسیر اطاعت خدا قرار دهید».^۱

در حدیث دیگری امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام می فرماید: «إِنَّ جَمِيعَ مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا بَحْرُهَا وَبَرِّهَا وَسَهْلُهَا وَجَبَلُهَا عِنْدَ وَلِيِّي مِنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَأَهْلِ الْمَعْرِفَةِ بِحَقِّ اللَّهِ كَفِيِّ الظُّلَالِ؛ تمام آنچه در شرق و غرب جهان، دریاها و صحراها، دشتها و کوهها آفتاب بر آن می تابد در نزد اولیاءالله و عارفان به حق خدا همچون بازگشت سایه هاست».^۲

همان گونه که سایه هایی که به سوی غروب می روند به سرعت برچیده می شوند، عمر دنیا نیز چنین است.

در کتاب تنبیه الخواطر آمده است که حسن بن علی علیه السلام بسیار به این شعر شاعر تمثیل می جست:

يَا أَهْلَ لَذَاتِ دُنْيَا لَا بَقَاءَ لَهَا إِنَّ اغْتِرَارًا بِظِلِّ زَائِلٍ حُمُقُ

ای اهل لذت های دنیایی که بقایی ندارد مغرور شدن به سایه ای که به زودی زوال می پذیرد احمقانه است.

حافظ نیز در این زمینه می گوید:

مرا در منزل جانان چه جای امن چون هر دم

جرس فریاد می دارد که بربندید محملها

این سخن را با کلامی از نوح پیغمبر علیه السلام با آن عمر طولانی عجیب پایان می دهیم که فرمود: «وَجَدْتُ الدُّنْيَا كَبَيْتٍ لَهُ بَابَانِ دَخَلْتُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَخَرَجْتُ مِنَ الْآخَرِ».^۳

دنیا را همچون خانه ای یافتم که از یک در وارد شدم و از در دیگر خارج!

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۶، ح ۲.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۴۴.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۸۴.



مَنْ أَبْدَى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ.

امام علیؑ فرمود:

آن کس که در برابر حق قد علم کند (و به مبارزه برخیزد) هلاک خواهد شد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام نورانی جزئی از خطبه شانزدهم نهج البلاغه است که ما در بخش سوم آن خطبه، آن را تفسیر کرده ایم. نویسنده کتاب مصادر آن را از کتاب های متعددی نقل کرده که بسیاری از مؤلفان آنها پیش از سید رضی می زیسته اند؛ از جمله شیخ طوسی در تلخیص الشافی، جاحظ در البیان و التبیین، ابن عبد ربه در عقد الفرید، مفید در کتاب ارشاد، مسعودی در اثبات الوصیة، متقی هندی در کنز العمال و مرحوم کلینی در روضة کافی. (مصادر نهج البلاغه، ذیل خطبه شانزدهم).

شرح و تفسیر

سرانجام مبارزه با حق

امام علیه السلام در این کلام نورانی درباره کسانى که به مقابله با حق بر مى خیزند، مى فرماید: «آن کس که در برابر حق قد علم کند (و به مبارزه برخیزد) هلاک خواهد شد»؛ (مَنْ أَبْدَى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ).

این کلام حکمت آمیز با همین عبارت در لابه لای خطبه شانزدهم نهج البلاغه آمده است که شرح آن را در جلد اول در ذیل همان خطبه (صفحه ۶۵۱) بیان کردیم و حاصل آن این است که هرگز به مخالفت و مقابله با حق برنخیزید، زیرا حق قدرتی دارد که انسان را بر زمین می کوبد؛ اگر در کوتاه مدت نکوبد در دراز مدت خواهد کوبید و تاریخ، به ویژه تاریخ اسلام، نشان می دهد آن ها که به مقابله با حق برخاستند چگونه طومار زندگانی شان درهم پیچیده شد.

نیز با توجه به این که حق به معنای واقعیت های ثابت است و واقعیت ها آثاری دارد و هرچه با آثارش به مخالفت برخیزند از میان نمی رود، از این رو سرانجام بر انسان غلبه می کند و او را درهم می شکند. درست مانند این که انسان بداند فلان راه، مستقیم و راه دیگر بیراهه است، اگر به مخالفت با راه مستقیم برخیزد و به بیراهه رود هر قدر تلاش و کوشش کند به مقصد نمی رسد و سرانجامش هلاکت است. بعضی از شارحان نهج البلاغه تفسیر دیگری برای این جمله برگزیده اند و آن این که هرگاه کسی در میان مردم نادان به دفاع از حق برخیزد جان خود را به خطر

انداخته چراکه افراد جاهل و متعصب و لجوج با این‌گونه افراد مخالف‌اند و مفهوم آن این می‌شود که هرکس دفاع از حق کند باید هزینه‌های این دفاع را دربرابر مردم نادان بپردازد.

ولی این تفسیر به هیچ وجه مناسب چنین گفتار حکیمانه‌ای نیست، زیرا اولاً در بعضی از متون لغت باصراحت آمده است که جمله «أَبْدِي صَفْحَتَهُ لَه» به معنای به مخالفت برخاستن است و مرحوم علامه شوشتری نیز موارد فراوانی را از کلمات عرب نقل کرده که همین‌گونه است.^۱

ثانیاً در خطبه شانزدهم، پیش و پس از آن جمله‌هایی آمده است که به خوبی نشان می‌دهد امام علیه السلام در این جمله از بدکاران سخن می‌گوید که به مخالفت با حق برمی‌خیزند.

در شرح نهج البلاغه محمد عبده احتمال دیگری نیز در تفسیر این جمله ذکر شده و آن این‌که منظور از «أَبْدِي صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ» به معنای روی گردانیدن از حق است که آن هم سبب هلاکت انسان می‌شود؛ ولی با توجه به این‌که کلمه «أَبْدِي» به معنای آشکار کردن است این تفسیر نیز بعید به نظر می‌رسد.^۲

به هر حال مفهوم این جمله این است که امام علیه السلام به همه کسانی که به مخالفت با حق برمی‌خیزند هشدار می‌دهد به عاقبت سوء کار خود بیندیشند و از این راه بازگردند. همان‌گونه که پیش از این اشاره شد این جمله در کتاب شریف کافی نیز به عنوان بخشی از یک روایت آمده و مرحوم ملاصالح مازندرانی در شرح آن می‌گوید: مفهوم جمله این است: کسی که آشکارا دربرابر حق به خصومت برخیزد هلاک خواهد شد.^۳

۱. شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری، ج ۴، ص ۵۴۳.

۲. فی ظلال نهج البلاغه، ذیل حکمت مورد بحث.

۳. شرح اصول کافی، ج ۱۱، ص ۴۲۱.

مشابه همین معنا در گفتار حکیمانه ۴۰۸ نیز آمده است آن جا که می فرماید: «مَنْ ضَارَعَ الْحَقَّ صَرَعَهُ؛ آن کس که با حق بجنگد حق او را بر زمین خواهد کوبید». قرآن مجید نیز درباره حق و باطل چنین می گوید: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ»؛ «بلکه ما حق را بر باطل می کوبیم و آن را هلاک می سازد و این گونه باطل محو و نابود می شود».^۱

منظور از «حق» در کلام نورانی مولا علیه السلام اصل خداشناسی و آیین اسلام و فروع دین و حقوق الله و حقوق الناس به طور عام است، زیرا حق در اصل به معنای مطابقت و هماهنگی با واقع و نقطه مقابل آن «باطل» است. به همین دلیل به ذات پاک خداوند، به طور مطلق «حق» اطلاق می شود چون واقعیتی است انکارناپذیر. در کتاب و جوه القرآن برای کلمه حق موارد استعمال دوازده گانه ای در قرآن مجید ذکر شده است: حق به معنای ذات پاک خداوند و به معنای قرآن، اسلام، توحید، عدل، صدق، طرز صحیح، علانیه، شایستگی، واجب شدن، وام و بهره و برای هر کدام از این ها آیه ای از آیات قرآن مجید را شاهد آورده است.^۲



۱. انبیاء، آیه ۱۸.

۲. برای توضیح بیشتر می توانید به تفسیر نمونه، ج ۸، ذیل آیه ۵۵ سوره یونس؛ ج ۱۱، ذیل آیه ۸ سوره حجر و ج ۲۶، ذیل آیه ۳۹ سوره نبا مراجعه فرمایید.

مَنْ لَمْ يُنَجِّهِ الصَّبْرُ أَهْلَكَهُ الْجَزَعُ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که صبر و شکیبایی او را نجات ندهد بی تابی او را از پای درمی آورد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

از جمله کسانی که این کلام حکیمانه را با اضافه‌ای آورده‌اند آمدی در غرر الحکم است که این جمله را به ضمیمه جمله «مَنْ لَمْ يُصْلِحْهُ الْوَزَعُ أَفْسَدَهُ الطَّمَعُ» در کتاب خود ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۵۱).

کتاب تمام نهج البلاغه نیز این جمله را به‌عنوان بخشی از نامه امام امیر المؤمنین علیه السلام به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام ذکر کرده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۷۹).

شرح و تفسیر

بی‌تابی‌کشنده است

امام علیه السلام دربارهٔ اثر زیان‌بار ترک صبر و پیشه کردن جزع، می‌فرماید: «کسی که صبر و شکیبایی او را نجات ندهد بی‌تابی او را از پای درمی‌آورد»؛ (مَنْ لَمْ يُنْجِه الصَّبْرُ أَهْلَكَ الْجَزَعُ).

به یقین در طول زندگی انسان، مصائب و مشکلات فراوانی است که هیچ‌کس از آن برکنار نمی‌ماند. عکس‌العملی که انسان می‌تواند در مقابل این حوادث دردناک و غم‌انگیز نشان بدهد یکی از این دو است: نخست صبر و تحمل و شکرگزاری به درگاه خدا و دقت در یافتن راه نجات از آن مشکل یا مصیبت و حداقل کاستن از آثار زیان‌بار آن.

دیگر، جزع و بی‌تابی است که هم اعصاب انسان را درهم می‌کوبد و او را گرفتار بیماری‌های مختلف کرده و گاه به مرگ می‌کشاند و هم سبب ناشکری در برابر خداوند و وزر و وبال برای سرای دیگر می‌شود.

انسان عاقل راه نخست را برمی‌گزیند که هم اجر صابران را دارد و هم فواید و برکات صبر را.

بنابراین مفهوم این کلام حکیمانه بسیار روشن و شفاف است و این‌که بعضی تصور کرده‌اند در مفهوم آن پیچیدگی است کاملاً اشتباه است.

در ضمن از آنچه گفته شد معلوم گردید که هلاکت در این جمله هلاک دنیوی

و اخروی هر دو را شامل می‌شود همان‌طور که نجات در پرتو صبر نیز نجات دنیوی و اخروی را در برمی‌گیرد، هرچند گاهی در بعضی از روایات، تنها به هلاکت اخروی اشاره شده است؛ مانند حدیثی از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: «اتَّقُوا اللَّهَ وَاصْبِرُوا فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَصْبِرْ أَهْلَكَهُ الْجَزَعُ وَإِنَّمَا هَلَكَهُ فِي الْجَزَعِ أَنَّهُ إِذَا جَزَعَ لَمْ يُوجَرْ؛ تقوای الهی پیشه کنید و در برابر مشکلات و مصائب صبر و شکیبایی داشته باشید، زیرا کسی که صبر نکند جزع، او را هلاک خواهد کرد و هلاکت او در جزع این است که وقتی بی‌تابی کند اجر و پاداشی به او داده نخواهد شد»^۱.

نکته

صبر و جزع

بارها در کلام امام علیه السلام موضوع صبر و جزع و آثار نیکوی صبر و آثار شوم جزع مطرح شد و ما نیز بحث‌هایی کردیم. در این‌جا لازم می‌دانیم به سبب اهمیت موضوع باز اشاره‌ای به این مطلب کنیم.

همان‌گونه که اشاره شد، حیات دنیا آمیخته با انواع مشکلات است. در مسیر اطاعت الهی مشکلات کم نیست و در طریق پرهیز از گناه و تقوا مشکلات، زیاد است. مصائب ناخواسته دامان همه را در دنیا می‌گیرد و اگر توجه به این حقیقت داشته باشیم که در گذشته چنین بوده و در آینده نیز چنین خواهد بود از وجود این مشکلات ناراحت نمی‌شویم، پیمانۀ صبر ما لبریز نمی‌گردد، شکیبایی خود را از دست نمی‌دهیم و ناراحتی‌های روانی ناشی از جزع و بی‌تابی به سراغ ما نمی‌آید، زیرا می‌دانیم که همه با این‌گونه امور به‌شکلی دست به‌گریبان‌اند. این صبر و شکیبایی پاداش الهی فوق‌العاده‌ای دارد؛ از جمله در حدیثی از امام

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۹۵، ح ۵۸.

صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «مَنْ ابْتُلِيَ مِنْ شِيعَتِنَا فَصَبَرَ عَلَيْهِ كَانَ لَهُ أَجْرُ أَلْفِ شَهِيدٍ؛ اگر کسی از شیعیان ما مبتلا به مصیبتی شود و شکیبایی کند پاداش هزار شهید را دارد».^۱

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَهُوَ مُبْتَلَى بِبَلَاءٍ مُنْتَظَرٍ بِهِ مَا هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ فَإِنْ صَبَرَ عَلَى الْبَلِيَّةِ الَّتِي هُوَ فِيهَا عَافَاهُ اللَّهُ مِنَ الْبَلَاءِ الَّذِي يَنْتَظَرُ بِهِ وَإِنْ لَمْ يَصْبِرْ وَجَزِعَ نَزَلَ بِهِ مِنَ الْبَلَاءِ الْمُنْتَظَرِ أَبْدًا حَتَّى يَحْسُنَ صَبْرُهُ وَعَزَاؤُهُ؛ هیچ فرد باایمانی نیست مگر این که به بلایی مبتلا می شود و بلای شدیدتری در انتظار اوست. هرگاه در برابر بلایی که در آن است شکیبایی کند، خدا او را از آن بلای شدیدتر که در انتظار اوست برکنار می دارد و اگر بی تابی کند بلاها یکی پس از دیگری بر سر او می آید تا صبر و شکیبایی پیشه کند».^۲

در حدیثی امام هادی علیه السلام می فرماید: «الْمُصِيبَةُ لِلصَّابِرِ وَاحِدَةٌ وَلِلْجَازِعِ اثْنَانِ؛ مصیبت برای انسان صابر یکی است و برای انسان ناشکیبا دو تا».^۳

مضاعف شدن مصیبت افراد ناشکیبا از این جاست که ضربه‌هایی بر جسم و روح آنها وارد می کند و آنها را درهم می کوبد. کوتاه سخن این که همان گونه که در گذشته نیز اشاره شد جزع و بی تابی افزون بر نوعی ناسپاسی در پیشگاه خدا، آثار بسیار مخرب روی اعصاب انسان دارد و او را گاه تا سرحد جنون پیش می برد.

برای درمان جزع لازم است انسان به مصائب اولیاء الله در گذشته و مصائب دوستان و خویشان و بستگان توجه کند که هر یک به نوعی گرفتارند. به علاوه در آثار مثبت صبر و شکیبایی و آثار منفی جزع و بی تابی بیندیشد. نیز به اموری

۱. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۹۴.

۲. همان، ج ۶۸، ص ۹۴، ح ۵۱.

۳. همان، ج ۷۹، ص ۱۴۴.

بپردازد که فکر او را به خود مشغول می‌سازد و از مصیبت منصرف می‌کند تا در سایه آن به تدریج مصیبت را فراموش کند.

اضافه بر این، همان‌گونه که در روایتی از امیرمؤمنان علی علیه السلام اشاره شده، بسیاری از مشکلات پایانی دارد و به تعبیر معروف: از این ستون تا آن ستون فرج است. نباید انسان خیال کند که همیشه مشکل به یک حال باقی می‌ماند: «إِنَّ لِلْمُحَنِّ غَايَاتٌ لَا بُدَّ أَنْ تَنْتَهِيَ إِلَيْهَا؛ مشکلات غم‌انگیز، پایانی دارد».^۱

در گفتار حکیمانه ۲۹۱ نیز بحثی درباره صبر و جزع خواهد آمد و برای توضیح بیشتر می‌توانید به جلد دوم اخلاق در قرآن، مباحث مربوط به صبر و شکیبایی و جزع، مراجعه فرمایید.



وَاعْبَاهُ! أَتَكُونُ الْخِلَافَةَ بِالصَّحَابَةِ وَ (لَا تَكُونُ بِالصَّحَابَةِ وَ) الْقَرَابَةَ؟

امام علیه السلام فرمود:

عجبا! آیا خلافت با همنشینی پیامبر حاصل می‌شود؛ ولی با همنشینی
و خویشاوندی حاصل نمی‌گردد؟^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

نخست باید توجه داشت که اشتباهی در نسخه صبحی صالح است و نسخه صحیح چنین است: «وَاعْبَاهُ أَتَكُونُ الْخِلَافَةَ بِالصَّحَابَةِ وَالْقَرَابَةَ» این چیزی است که در بسیاری از نسخ نهج البلاغه و کتب دیگر آمده و با شعری که بعد از آن ذکر شده نیز تناسب دارد. اما آنچه در نسخه صبحی صالح آمده نه از نظر معنا صحیح است و نه با شعر پیش گفته می‌سازد و نه با نسخ دیگر.

ابن ابی الحدید بعد از ذکر این کلام می‌گوید: اصحاب ما (اهل سنت) این سخن را در کتب معروف به امامت ذکر کرده و پاسخ‌هایی به آن داده‌اند که این جا جای بحث آن نیست و نویسنده کتاب مصادر از کلام ابن ابی الحدید چنین نتیجه می‌گیرد که اگر این جمله به صورت متواتر در روایات آنها نیامده بود احتیاج به تأویل و تفسیر آن نداشتند و می‌توانستند آن را از اصل انکار کنند و این نشان می‌دهد که این کلام شریف در میان آنها متواتر بوده است. اضافه بر این دو بیت شعری را که در انتهای این کلام مولانا علیه السلام آمده گروهی از شعرا در کتب خود آورده‌اند که نشان از معروفیت آن دارد حتی پیش از سید رضی افرادی مانند «جلودی» (متوفای ۳۳۲) و «مرزبانی» (متوفای ۳۸۴) آن را نقل کرده‌اند و بعد از سید رضی عده زیاد دیگری از جمله ادیب نیشابوری در تاج الاشعار و کیدری در کشف اللسان و ابن الشجری و جز آنها در کتب خود آورده و به شرح آن پرداخته‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۵۲-۱۶۰ با تلخیص).

مرحوم سید می گوید: از آن حضرت شعری در همین زمینه نقل شده است که
(خطاب به خلیفه اول) می گوید:

اگر تو به سبب شورا مالک امور مردم شدی این چه شورایی است که
طرف های مشورت (امثال من و جمعی از بنی هاشم و دیگران) غایب بودند؟
و اگر از طریق قرابت با پیامبر در برابر مخالفان استدلال کردی دیگری
(اشاره به خود امام است) از تو به پیامبر سزاوارتر و نزدیک تر است.

قَالَ الرَّضِيُّ: وَرُوِيَ لَهُ شِعْرٌ فِي هَذَا الْمَعْنَى:

فَإِنْ كُنْتَ بِالشُّورَى مَلَكَتْ أُمُورَهُمْ فَكَيْفَ بِهَذَا وَالْمُشِيرُونَ غُيِّبُوا
وَإِنْ كُنْتَ بِالقُرْبَى حَاجَجْتَ خَصِيمَهُمْ فَغَيْرُكَ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ وَأَقْرَبُ

شرح و تفسیر

عذر واهی برای تصدی خلافت

امام علیه السلام در این کلام پرمعنا به سراغ استدلال‌های باطل مدعیان خلافت رفته و می‌فرماید: «عجبا! آیا خلافت با همنشینی پیامبر حاصل می‌شود؛ ولی با همنشینی و خویشاوندی حاصل نمی‌گردد؟»؛ (وَاعَجَبَاهُ! أَتَكُونُ الْخِلَافَةَ بِالصَّحَابَةِ وَالْقَرَابَةِ؟).

مرحوم سید رضی بعد از روایت این کلام می‌گوید: «از آن حضرت شعری در همین زمینه نقل شده است که (خطاب به خلیفه اول) می‌گوید: اگر تو به سبب شورا مالک امور مردم شدی این چه شورایی است که طرف‌های مشورت (امثال من و جمعی از بنی‌هاشم و دیگران) غایب بودند؟ و اگر از طریق قرابت با پیامبر در برابر مخالفان استدلال کردی دیگری (اشاره به خود امام است) از تو به پیامبر سزاوارتر و نزدیک‌تر است».

قَالَ الرَّضِيُّ: وَرَوِيَ لَهُ شِعْرٌ فِي هَذَا الْمَعْنَى:

فَإِنْ كُنْتَ بِالشُّورَى مَلَكَتْ أُمُورَهُمْ فَكَيْفَ بِهَذَا وَالْمُشِيرُونَ غُيِّبُوا
وَإِنْ كُنْتَ بِالقُرْبَى حَاجَجْتَ خَصِيمَهُمْ فَغَيْرُكَ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ وَأَقْرَبُ

ابن ابی‌الحدید معتقد است که صدر این کلام (قسمت قبل از شعر) خطاب به عمر است و دو بیتی که در ذیل آن قرار دارد خطاب به ابوبکر است (بسیاری دیگر از محققان نیز همین را پذیرفته‌اند) زیرا هنگامی که ابوبکر به عمر گفت:

دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم عمر در پاسخ او چنین گفت: «أَنْتَ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَوَاطِنِ كُلِّهَا شَدَّتْهَا وَرَخَائِهَا فَأَمُدُّهُ أَنْتَ يَدَكَ؛ تو همراه پیغمبر در همه جا بودی در حالات شدت و سختی و آسانی، تو دستت را دراز کن تا من با تو بیعت کنم».^۱

علی علیه السلام در پاسخ این سخن می گوید: اگر مصاحبت با پیغمبر سبب شایستگی او برای خلافت می شود کسی که همین مصاحبت را در طول عمر پیامبر اکرم (حتی پیش از این که ابوبکر اسلام بیاورد) داشته است و افزون بر آن از خویشاوندان نزدیک پیغمبر هم بوده شایسته تر است.

سپس ابن ابی الحدید می افزاید: اما آن دو بیت شعر خطاب به ابوبکر است، زیرا ابوبکر در برابر انصار در سقیفه استدلال کرده بود که ما عترت رسول الله هستیم (و به همین دلیل برای خلافت از دیگران شایسته تریم). علی علیه السلام در برابر این استدلال می فرماید: اگر خویشاوندی تو با پیامبر دلیل شایستگی توست غیر تو از تو به پیغمبر نزدیک تر است.

البته می دانیم که نه مصاحبت با رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و نه خویشاوندی با آن حضرت هیچ یک برای خلافت و جانشین او کافی نیست، بلکه خلافت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرهون شایستگی های علمی و اخلاقی فراوانی است که جز در علی علیه السلام وجود نداشت؛ ولی از آن جا که آن ها در برابر مخالفان خود به این گونه مسائل یعنی مصاحبت و قرابت استدلال کردند امیرمؤمنان علی علیه السلام می خواهد با سخن خودشان دلیلشان را باطل کند.

نخستین بیت از شعری که سید رضی در ذیل این کلام پر معنا به آن حضرت نسبت داده و در بسیاری از کتب تاریخ و شعر و ادب نقل شده اشاره به داستان سقیفه است که به اصطلاح، گروهی از صحابه به مشورت پرداختند و ابوبکر را به

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۴۱۶.

خلافت منصوب کردند در حالی که اگر منظور آن‌ها شورای صحابه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است اکثریت قاطع صحابه غایب بودند. شورایی بود بسیار محدود که شتاب زده و با نقشه قبلی تشکیل شده بود. امام علیه السلام می فرماید: به فرض که خلافت نیاز به نص پیغمبر از سوی خدای متعال نداشته باشد و از طریق شورا مشخص شود، شورای سقیفه هرگز برای این کار صلاحیت نداشت.

بیت دوم اشاره به استدلالی است که عمر در برابر طایفه انصار کرد. آن‌ها گفتند: ما برای خلافت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شایسته‌ترینیم و اگر اصرار دارید که شما هم در خلافت سهیم باشید، یک نفر از ما و یک نفر از شما خلافت را بر عهده بگیریدند؛ ولی عمر برای عقب راندن گروه انصار گفت: کسی اولویت دارد که با پیغمبر صلی الله علیه و آله قرابت داشته باشد و ما قرابت و خویشاوندی با آن حضرت داریم نه شما. امام علیه السلام در برابر این سخن می فرماید: اگر قرابت معیار اولویت باشد فرد دیگری (اشاره به خود آن حضرت است) از ابوبکر بسیار نزدیک‌تر و اقرب است.

امام علیه السلام در خطبه ۶۷ نیز به این معنا اشاره کرده، می فرماید: «آن‌ها به شجره (درخت) استدلال کردند اما ثمره و میوه‌اش را ضایع ساختند؛ **احتجُّوا بِالشَّجَرَةِ، وَأَضَاعُوا الثَّمَرَةَ**».

درباره ماجرای پرغوغای سقیفه بنی ساعده و حوادثی که در آن گذشت و مطالب بسیار سؤال برانگیزی که در آن بود به طور مشروح در جلد سوم همین کتاب در ذیل خطبه ۶۷ (با استفاده از مدارک و منابع معروف اهل سنت) سخن گفتیم.

إِنَّمَا الْمَرْءُ فِي الدُّنْيَا غَرَضٌ تَنْتَضِلُ فِيهِ الْمَنَايَا وَ نَهَبُ تَبَادِيرِهِ الْمَصَائِبُ؛
 وَمَعَ كُلِّ جُرْعَةٍ شَرَقٌ. وَ فِي كُلِّ أَكْلَةٍ غَصَصٌ. وَ لَا يَنَالُ الْعَبْدُ نِعْمَةً إِلَّا
 بِفِرَاقٍ أُخْرَى، وَ لَا يَسْتَقْبِلُ يَوْمًا مِنْ عُمْرِهِ إِلَّا بِفِرَاقٍ آخَرَ مِنْ أَجَلِهِ.
 فَتَحْنُ أَعْوَانُ الْمَنُونِ، وَ أَنْفُسُنَا نَصَبُ الْحُتُوفِ؛ فَمِنْ أَيَّنَ نَرْجُو الْبَقَاءَ
 وَ هَذَا اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ لَمْ يَرْفَعَا مِنْ شَيْءٍ شَرَفًا، إِلَّا أَسْرَعَا الْكَرَّةَ فِي
 هَدْمِ مَا بَنَيَا، وَ تَفْرِيقِ مَا جَمَعَا؟!!

امام علیؑ فرمود:

انسان در این دنیا هدفی است که تیرهای مرگ همواره او را نشانه گیری می کنند
 و ثروتی است که مصائب، در غارت آن شتاب کرده، بر یکدیگر سبقت می گیرند.
 همراه هر جرعه ای گلوگیر شدنی و همراه هر لقمه ای (نیز) گلوگرفتنی است. انسان
 به نعمتی از آن نمی رسد جز با فراق نعمت دیگر. به استقبال هیچ روز از عمرش
 نمی رود جز این که از روز دیگری از عمرش جدا می شود، بنابراین ما اعوان و یاران
 مرگیم و جانمان هدف (عوامل) مرگبار، با این حال چگونه می توانیم امید بقا داشته
 باشیم؟ این شب و روز هرگز ارزش چیزی را بالا نمی برند مگر این که به سرعت

(به جای قبلی) باز می‌گردانند و آنچه را که بنا کرده‌اند ویران می‌سازند و هرچه را که جمع کرده‌اند پراکنده می‌کنند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب رضی الله عنه در کتاب مصادر می‌گوید: شبیه همین کلام در خطبه ۱۴۳ (مطابق نسخه صبحی صالح خطبه شماره ۱۴۵) گذشت و به مصادر آن اشاره شد. هنگامی که به مصادر آن برگردیم می‌بینیم که مرحوم خطیب آن را از تحف العقول در ذیل خطبه‌ای که به نام خطبه «وسيله» معروف شده نقل کرده است و همچنین مرحوم شیخ مفید در کتاب ارشاد با تفاوت مختصری و نیز مرحوم شیخ طوسی در کتاب امالی آن را آورده و در اشعار «ابوالعطایه» به مضمون بعضی از اشعار آن اشاره شده است. مرحوم خطیب در این جا می‌افزاید: ابوعلی قالی نیز بخشی از آن را در کتاب امالی خود از ابو حاتم اصمعی از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۰ و ۱۶۱).

البته آنچه در خطبه ۱۴۵ آمده تفاوت زیادی با آنچه در این کلام نورانی آمده است دارد، هرچند در قسمتی مشابه آن است. اضافه بر این‌ها مرحوم کلینی نیز در خطبه «وسيله» (کافی، ج ۸، ص ۲۴) به بخشی از آن اشاره کرده است.

شرح و تفسیر

چهره واقعی دنیا و سرانجام دنیاپرستان

امام علیؑ در این گفتار نورانی چهره واقعی دنیا را به همگان نشان داده، از بی‌وفایی و ناپایداری و مشکلات گوناگون آن سخن می‌گوید؛ سخنی که از جان مولا علیؑ برخاسته و بر جان می‌نشیند. حضرت به شش نکته مهم اشاره کرده است: نخست می‌فرماید: «انسان در این دنیا هدفی است که تیرهای مرهمواره او را نشانه‌گیری می‌کنند و ثروتی است که مصائب، در غارت آن شتاب کرده، بر یکدیگر سبقت می‌گیرند»؛ (إِنَّمَا الْمَرْءُ فِي الدُّنْيَا غَرَضٌ تَنْتَضِلُ فِيهِ الْمَنَايَا، وَنَهْبٌ تُبَادِرُهُ الْمَصَائِبُ).

«غرض» به معنای هدفی است که به آن تیر می‌اندازند و «تَنْتَضِلُ» از ریشه «نضل» (بر وزن عزل) به معنای غلبه در مبارزه و «منایا» جمع «منیه» به معنای مرهمواره است.

جالب اینکه در این عبارت انسان به دو چیز تشبیه شده است: یکی هدفی که تیراندازان آن را نشانه می‌گیرند و دیگر سرمایه‌ای که غارتگران آن را چپاول می‌کنند. انسان آن هدف است و عوامل مرهمواره تیرهایی که به سوی او پرتاب می‌شوند. وجود انسان و استعدادهای فراوان او همان سرمایه عظیمی است که مصائب مختلف به غارت آن می‌پردازند و به همین دلیل آرامش واقعی هرگز در این زندگی دیده نمی‌شود. چگونه انسانی می‌تواند آرامش داشته باشد در حالی که

دشمنانی از اطراف، او را نشانه گرفته‌اند و غارتگرانی اطراف خانه او جمع شده‌اند؟

در دومین نکته که در واقع تکمیل کننده نکته پیشین است می‌فرماید: «همراه هر جرعه‌ای گلوگیر شدنی و همراه هر لقمه‌ای (نیز) گلوگرفتنی است»؛ «وَمَعَ كُلِّ جُرْعَةٍ شَرَقٌ. وَفِي كُلِّ أَكْلَةٍ غَضَصٌ».

«شَرَقٌ» مایعی است که گلوی انسان را می‌گیرد و «غَضَصٌ» غذایی که گلوگیر می‌شود.

اشاره به این‌که در کنار هر لذتی از لذات دنیا خطرات و ناراحتی‌هایی وجود دارد؛ در کنار هر نوشی نیشی است و در کنار هر خوشبختی بدبختی. زندگی دنیا زندگی آمیخته با انواع مشکلات و مصائب از دست رفتن نیرو و توان جسمانی و بستگان و دوستان و ثروت‌ها و سرمایه‌هاست. با این حال کدام عاقل می‌تواند آن را به‌عنوان هدف اصلی خود برگزیند؟ زندگی خالی از هرگونه ناراحتی زندگی جاویدان آخرت در بهشت برین است: «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»؛ «و فقط سرای آخرت، سرای زندگی (واقعی) است، اگر می‌دانستند».^۱

در سوره فاطر آیات ۳۴ و ۳۵ می‌خوانیم: «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ * الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نُصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ»؛ «آن‌ها می‌گویند: حمد (و ستایش) برای خداوندی است که اندوه را از ما برطرف ساخت، پروردگار ما آمرزنده و سپاسگزار است همان کسی که با فضل خود ما را در این سرای اقامت (جاویدان) جای داد نه در آن رنجی به ما می‌رسد و نه سستی و واماندگی».

۱. عنکبوت، آیه ۶۴.

سپس در ادامه معرفی حقیقت دنیا به سومین نکته پرداخته، می‌فرماید: «(یکی از مشکلات مهم دنیا این است که) انسان به نعمتی از آن نمی‌رسد جز با فراق نعمت دیگری»؛ (وَلَا يَنَالُ الْعَبْدُ نِعْمَةً إِلَّا بِفِرَاقِ أُخْرَى).

این نکته واقعیتهای ملموس و شایان دقت و عبرت است؛ فی‌المثل کسی که فرزند ندارد واقعاً در زحمت است؛ هنگامی که خدا این نعمت را به او ارزانی می‌دارد نیز مشکلات زیادی برای نگهداری و اداره و تربیت فرزند به سراغ او می‌آید. هنگامی که مرکبی ندارد در زحمت است، وقتی هم که صاحب مرکبی شد آسودگی‌های دیگری را از دست می‌دهد. هنگامی که نام و نشان و شهرتی پیدا می‌کند به نعمتی رسیده اما نعمت‌های دیگری را به سبب این شهرت از دست می‌دهد. در واقع تمام نعمت‌های دنیا این‌گونه است که با هم جمع نمی‌شوند، بلکه یکی می‌آید و دیگری از دست می‌رود.

در چهارمین نکته که بی‌شبهت به نکته قبل نیست می‌فرماید: «انسان به استقبال هیچ روز از عمرش نمی‌رود جز این‌که از روز دیگری از عمرش جدا می‌شود»؛ (وَلَا يَسْتَقْبِلُ يَوْماً مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا بِفِرَاقِ آخَرٍ مِنْ أَجَلِهِ).

گرچه هر روزی از عمر نعمتی از نعمت‌های گران‌بهای الهی است ولی این نعمت از سرمایه عمر انسان برداشته می‌شود و او را یک گام به مرز نزدیک‌تر می‌کند.

این شبیه همان چیزی است که در یکی دیگر از گفتارهای حکیمانه امام علیه السلام (حکمت ۷۴) گذشت که می‌فرماید: «نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاةٌ إِلَى أَجَلِهِ؛ نفس‌های انسان گام‌های او به سوی پایان عمر است» بسیاری کسانانی که از این نکته غافل‌اند؛ گویی عمر خود را در این دنیا جاویدان می‌دانند به همین سبب به سادگی روزها و ماه‌ها و سال‌های عمرشان را به هدر می‌دهند بی‌آن‌که چیزی در برابر این سرمایه عظیم دریافت کنند.

قرآن مجید این حقیقت را به صورت دیگری بیان کرده است، می فرماید: «وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»؛ «سوگند به عصر! که انسان در زیان کاری است».^۱ چه زیبایی از این بالاتر که هر روز که می گذرد بخشی از سرمایه گران بهای عمر او کاسته می شود.

آن گاه در پنجمین نکته که باز در ارتباط با نکات پیشین است می فرماید: «بنابراین ما اعوان و یاران مرگیم و جانمان هدف (عوامل) مرگبار و با این حال چگونه می توانیم امید بقا داشته باشیم؟»؛ «فَنَحْنُ أَعْوَانُ الْمُنُونِ وَأَنْفُسُنَا نَصَبُ الْحُتُوفِ فَمِنْ أَيْنَ نَرْجُو الْبَقَاءَ».

«منون» از ریشه «من» به معنای قطع و نقصان گرفته شده و از آن جا که مر ، عمر انسان را قطع می کند و مایه نقصان عدد انسان ها می گردد به آن «منون» گفته شده است.

همچنین از آن جا که انسان با گذراندن عمر خود گویی به مر خویش کمک می کند تعبیر «أَعْوَانُ الْمُنُونِ» (یاران و کمک کاران مر) به کار رفته است و «نَصَبُ الْحُتُوفِ» (حتوف جمع «حتف» به معنای مر است) اشاره به این است که عوامل نابودی، بیماری ها، سیل ها، زلزله ها، جنگ ها و حادثه های ناگوار هر کدام جان انسان را نشانه گرفته اند و سرانجام یکی از آن ها تیر خود را به هدف می زند و به زندگی انسان پایان می دهد. به همین دلیل امام علیه السلام می فرماید: با وجود این عوامل مرگبار ما چگونه امید بقا داریم؟ هیچ کس از یک روز بعد و یا حتی یک ساعت بعد آگاه نیست که چه سرنوشتی دارد؟ آیا در زمره زندگان است، یا در کنار مردگان آرمیده است؟ خواه پیر باشد یا جوان، سالم باشد یا بیمار.

حضرت در ششمین و آخرین نکته در تکمیل بحث های گذشته می فرماید: «این شب و روز هرگز ارزش چیزی را بالا نمی برند مگر این که به سرعت

(به جای قبلی) باز می‌گردانند و آنچه را که بنا کرده‌اند ویران می‌سازند و هرچه را که جمع کرده پراکنده می‌کنند؛ (وَهَذَا اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ لَمْ يَزَفَعَا مِنْ شَيْءٍ شَرَفًا إِلَّا أَسْرَعَا الْكُرَّةَ فِي هَدْمِ مَا بَنَيْنَا وَتَفْرِيقِ مَا جَمَعْنَا).

شب و روز در واقع واحدهای زندگی انسان را تشکیل می‌دهند که عمر انسان با گذشت آن‌ها سپری می‌شود و نسبت حوادث به شب و روز (با آن‌که آن‌ها ظرف زمان‌اند نه عامل حوادث) نوعی مجاز در نسبت است. شبیه آنچه در خطبه‌ای از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده که می‌فرماید: «وَقَدْ رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ كَيْفَ يُبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ وَيُقَرِّبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ؛ شما مردم شب و روز را دیده‌اید که چگونه هر چیز نو و جدیدی را کهنه و هر دوری را نزدیک می‌سازند».^۱

امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام با تعبیر دیگری در خطبه ۹۰ که در جلد سوم گذشت آن را بیان فرموده و به جای شب و روز، خورشید و ماه را عامل کهنه شدن نوها و دور شدن نزدیک‌ها می‌شمرد (وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ دَائِبَانِ فِي مَرَضَاتِهِ يُبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ وَيُقَرِّبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ).

در یک جمع‌بندی از مجموع این گفتار حکیمانه می‌توان چنین گفت: از آن‌جا که «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»^۲ و علاقه به مادیات سرچشمه همه یا اغلب گناهان است، امام عَلَيْهِ السَّلَام برای کاستن حب دنیا از تعبیرات بسیار پر معنا در این کلام نورانی استفاده کرده است.

نخست هدف بودن انسان را در برابر تیرهای مر که سرانجام هرکسی است مطرح می‌کند و سپس به خطراتی که در هر لحظه حیات انسان را تهدید می‌کند - مانند گلوگیر شدن جرعه آب یا لقمه غذا - اشاره می‌فرماید سپس توجه را به این نکته مهم جلب می‌کند که همیشه مواهب دنیا با محرومیت‌هایی همراه است

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۷.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۳۰.

و هرگز انسان نمی‌تواند تمام آن‌ها را یک‌جا در اختیار بگیرد. آن‌گاه هشدار می‌دهد که روزهای عمر پی‌درپی در گذرند و هر روز، انسان گام تازه‌ای به سوی مرگ برمی‌دارد و مهم این‌جاست که از دست دادن سرمایه‌ی عمر در اختیار ما نیست؛ چه بخواهیم و چه نخواهیم پی‌درپی از ما گرفته می‌شود.

مجموع این سخن درس عبرتی است برای همگان تا زهد در دنیا را پیشه کنند و از حرص و آز و طمع و غرق شدن در لذات بپرهیزند و از این دنیا برای سعادت جاویدان خود در سرای آخرت توشه بیندوزند.

يَا ابْنَ آدَمَ مَا كَسَبْتَ فَوْقَ قُوَّتِكَ، فَأَنْتَ فِيهِ خَازِنٌ لِّغَيْرِكَ.

امام عليه السلام فرمود:

ای فرزند آدم! هرچه بیش از مقدار خوراک خود به دست آوری (و آن را ذخیره کنی) خزانه‌دار دیگران در آن خواهی بود.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

کسانی که در قرن سوم می‌زیستند این گفتار نورانی را بعضی با کمی اختلاف و بعضی با عین عبارت نقل کرده‌اند مانند ابوعثمان جاحظ در کتاب المائة المختارة و بلاذری در انساب لاشراف. همچنین تنوخی در کتاب الفرج بعد الشدة و مسعودی در مروج الذهب و مرحوم صدوق در خصال آن را با تفاوت‌هایی ذکر کرده‌اند. مرحوم مفید نیز در ارشاد آن را در ضمن بیانی نسبتاً طولانی از آن حضرت آورده است و همه این‌ها نشان می‌دهد که منابعی غیر از نهج البلاغه در اختیارشان بوده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۱).
مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۸ داستان ملاقات «جنادة» را با امام حسن مجتبی عليه السلام در بیماری منجر به وفات (هنگامی که به شدت به وسیله عمال معاویه مسموم شده بود) نقل می‌کند، در آن جا امام عليه السلام ضمن وصایای معروف و مؤثرش به همین جمله اشاره می‌کند، می‌فرماید: «أَعْلَمُ أَنَّكَ لَا تَكْسِبُ مِنَ الْمَالِ شَيْئًا فَوْقَ قُوَّتِكَ إِلَّا كُنْتَ فِيهِ خَازِنًا لِّغَيْرِكَ».

شرح و تفسیر

خزانه‌دار دیگران بودن

این کلام کوتاه و بسیار پرمعنای امیرمؤمنان علیه السلام به نکته‌ای اشاره می‌کند که مردم غالباً از آن غافل‌اند، می‌فرماید: «ای فرزند آدم! هرچه بیش از مقدار خوراک خود به دست آوری (و آن را ذخیره کنی) خزانه‌دار دیگران در آن خواهی بود»؛
(يَا ابْنَ آدَمَ مَا كَسَبْتَ فَوْقَ قُوَّتِكَ، فَأَنْتَ فِيهِ خَازِنٌ لِّغَيْرِكَ).

غالب مردم حد و اندازه‌ای برای به دست آوردن مال و ثروت قائل نیستند و معتقدند هرچه بیشتر بهتر؛ اما هنگامی که درست دقیق می‌شویم می‌بینیم بهره‌ما از اموالمان همان است که مصرف می‌کنیم؛ غذایی که می‌خوریم، مایعاتی که می‌نوشیم، لباسی که می‌پوشیم، خانه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم، مرکبی که بر آن سوار می‌شویم و مانند آن و درمورد بسیاری از اشخاص، این مواد مصرفی تنها گوشه کوچکی از اموال آن‌ها را شامل می‌شود و بقیه را ذخیره می‌کنند، پیوسته در حفظ آن کوشش و از آن پاسداری می‌کنند تا سرانجام به فرزندان و دامادها و سایر بستگان خود بسپارند و با دنیایی از حسرت، چشم از آن‌ها ببوشند و با یک کفن بسیار کم‌ارزش وارد سرای دیگر شوند.

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه خود در شرح این کلام نورانی داستانی از «حسن بصری» و «عبدالله بن اهتم» نقل می‌کند، می‌گوید: حسن هنگامی که عبدالله بیمار شده بود و آخرین ساعات عمر خود را طی می‌کرد به عیادت او

رفت. نگاه کرد دید عبدالله پیوسته چشمش را به صندوقی دوخته که در گوشه‌ای از اتاق قرار داشت، عبدالله رو به حسن بصری کرد و گفت: در این صندوق صد هزار (درهم) است که نه زکات آن داده شده و نه صلۀ رحم با آن انجام شده است. حسن گفت: مادرت به عزایت بنشیند برای چه چیز آن را ذخیره کرده‌ای؟ گفت: برای ترس از حوادث زمان و مخالفت برادران و ظلم سلطان (برای تأمین زندگی آینده در موارد سخت اندوخته‌ام) این را گفت و بعد از مدت کوتاهی از دنیا رفت. حسن در تشییع جنازه او شرکت کرد. هنگامی که او را دفن کردند دست خود را (از نهایت تأسف) به یکدیگر زد و اشاره به قبر او کرد و گفت: این کسی است که شیطان بر او غلبه کرد، او را از حوادث زمان و ظلم سلطان و بی‌وفایی برادران ترساند و او ودایع الهی را برای خود ذخیره کرد سپس از این دنیا غمگین و اندوهناک بیرون رفت، نه زکات مالش را پرداخت نه صلۀ رحم به جای آورد. آن‌گاه روی به بازماندگان کرد و گفت: ای وارثان! گوارا این مال را بخورید، این مال، حلال به دست شما افتاده مراقب باشید وبال شما نشود، این مال کسی است که آن را جمع کرد و بخل ورزید، بر امواج دریاها سوار شد، از بیابان‌های خشک گذشت و از طریق باطل آن را اندوخت و حق آن را نپرداخت، خودش در حیاتش از آن بهره نگرفت ولی ضررهای او بعد از وفات دامن او را خواهد گرفت. آن را گردآوری کرد و محکم در صندوق نگه داشت تا روز قیامت که روز حسرت است. (سپس به حاضران گفت:): بالاترین حسرت این است که مال خود را در میزان اعمال غیر خودت ببینی. تو بخل ورزیدی درباره مالی که خدا به تو روزی کرده بود و در مسیر طاعتش مصرف نکردی. آن را برای دیگری نگهداری کردی که او در راه رضای خداوند صرف کند. وای بر این حسرت غیر قابل جبران و رحمت از دست رفته.^۱

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۱۰.

گویا این سخن را از علی علیه السلام گرفته آن جا که نقل شده است: «سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: مَنْ أَعْظَمُ النَّاسِ حَسْرَةً؟ قَالَ: مَنْ رَأَى مَالَهُ فِي مِيزَانٍ غَيْرِهِ وَأَدْخَلَهُ اللَّهُ بِهِ النَّارَ وَأَدْخَلَ وَارِثَهُ بِهِ الْجَنَّةَ؛ از امیرمؤمنان علیه السلام سؤال کردند: چه کسی روز قیامت حسرتش از همه بیشتر است؟ فرمود: کسی که اموال خود را در میزان اعمال دیگران ببیند و خدا او را به سبب آن مال وارد دوزخ کند و دیگری را (که هیچ زحمتی برای آن نکشیده بود برای نیکوکاری اش) به سبب آن مال وارد بهشت سازد».^۱

این نکته شایان توجه است که مقصود امام علیه السلام از این سخن آن نیست که انسان، تنها به اندازه تحصیل قوت خود تلاش و فعالیت اقتصادی داشته باشد بلکه به عکس، طبق دستورات اسلام باید از طرق صحیح بسیار تلاش کرد ولی اموالی را که جمع آوری می کند، اضافه آن را در راه خدا و کارهای خیر و خدمت به بندگان صرف کند، نه این که آن ها را ذخیره کرده و برای وارثان بگذارد و خودش هیچ بهره معنوی از آن نبرد.

قرآن مجید نیز به همین معنا اشاره فرموده آن جا که می گوید: «وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ»؛ «از تو سؤال می کنند: چه چیز را انفاق کنند؟ به آن ها بگو: از مازاد نیازمندی های خود انفاق کنید».^۲

«عفو» در لغت معانی فراوانی دارد؛ از جمله مقدار اضافی مال و نیز بهترین قسمت مال. در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است: «الْعَفْوُ مَا فَضَلَ عَنْ قُوْتِ سَنَةٍ؛ عفو چیزی است که از هزینه سال اضافه بیاید».^۳

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار از کتاب خصال از امیرمؤمنان علیه السلام

۱. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۴۲.

۲. بقره، آیه ۲۱۹.

۳. مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث.

چنین نقل می‌کند که شخصی از حاجتمندی‌اش به امیر مؤمنان علیه السلام شکایت کرد، امام علیه السلام فرمود: «اعْلَمْ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ تُصِيبُهُ مِنَ الدُّنْيَا فَوْقَ قُوَّتِكَ فَإِنَّمَا أَنْتَ فِيهِ خَازِنٌ لِعَیْرِكَ؛ بدان که آنچه از دنیا بیش از مقدار هزینۀ خود به دست می‌آوری خزانۀ دار دیگران در آن خواهی بود».^۱

گویا امام علیه السلام می‌دانست که زندگی او تأمین است و نیازی را که مطرح کرده فوق آن است، همان‌گونه که بسیاری از مردم به همین مصیبت گرفتارند؛ پیوسته جمع‌آوری کرده و به گمان خود برای روز مبادا ذخیره می‌کنند در حالی که وضع کار و کسب و فعالیت اقتصادی آن‌ها طوری است که هرگز از آیندۀ بدی خبر نمی‌دهد.

درواقع بسیاری از کسانی که به اندوختن مال روی می‌آورند، نه حقوق آن را می‌پردازند و نه با آن صلۀ رحم به جای می‌آورند و نه کار نیک با آن انجام می‌دهند و می‌گویند: هدف ما تأمین آیندۀ خود و فرزندان است. این‌ها به رازقیت خدا سوءظن دارند، همان‌گونه که در نامه مالک اشتر نیز گذشت که امام علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ الْبُخْلَ وَالْجُبْنَ وَالْحِرْصَ غَرَائِزُ شَتَّى يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ؛ بخل و ترس و حرص غریزه‌های مختلفی است که ریشه همه آن‌ها سوءظن به خداوند است».

إِنَّ لِلْقُلُوبِ شَهْوَةً وَإِقْبَالًَ وَإِدْبَارًا، فَاتُوهَا مِنْ قِبَلِ شَهْوَتِهَا وَإِقْبَالِهَا
فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا أُكْرِهَ عَمِي.

امام علیؑ فرمود:

برای دل‌ها (ی آدمیان) علاقه و اقبال و (گاه) تنفر و ادبار است. هنگامی که
می‌خواهید کاری انجام دهید از سوی علاقه و اشتیاق وارد شوید،
زیرا اگر قلب را مجبور به کاری کنند نابینا می‌شود.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

بخش آخر این کلام نورانی را جاحظ که قبل از سید رضی می‌زیسته است در کتاب خود به نام المائة المختارة و میرد در کامل آورده است و تمام آن را آمدی در غرر الحکم با تفاوت مختصری ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۱).

شرح و تفسیر

کارها را با نشاط آغاز کنید

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه به یک نکته اساسی روانشناسی اشاره کرده است، می فرماید: «برای دل‌ها (ی آدمیان) علاقه و اقبال و (گاه) تنفر و ادبار است هنگامی که می خواهید کاری انجام دهید از سوی علاقه و اشتیاق وارد شوید، زیرا اگر قلب را مجبور به کاری کنند نابینا می شود»؛ (إِنَّ لِلْقُلُوبِ شَهْوَةً وَإِقْبَالًَ وَإِدْبَارًا، فَأَتُوها مِنْ قِبَلِ شَهْوَتِها وَإِقْبَالِها، فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا أُكْرِهَ عَمِيَ).

منظور از «قلب» و «قلوب» در این عبارت، عقل و فکر انسان است که حالات مختلفی دارد؛ گاهی در حال نشاط و علاقه به انجام دادن کاری و زمانی در حال تنفر و بی میلی و بی علاقه‌گی است. هنگامی که در حال نشاط؛ مثلاً نشاط برای عبادات، به سراغ عبادت می رویم، می توانیم با حضور قلب عبادت را به نحو کامل و احسن به پایان ببریم؛ اما در حالی که تمایلات درونی موافق نیست کار به زحمت انجام می شود و ایجاد خستگی و ناراحتی می کند.

از این رو در حکمت ۳۱۲ می فرماید: «إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالًَ وَإِدْبَارًا؛ فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَأَحْمَلُها عَلَى التَّوْفِئِ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ فَأَقْتَصِرُوا بِها عَلَى الْفَرَاءِضِ؛ دل‌ها گاهی پر نشاط و زمانی بی نشاط است؛ آن‌گاه که نشاط دارند آن‌ها را بر انجام دادن مستحبات (علاوه بر واجبات) بگمارید و هنگامی که بی نشاطند تنها به انجام دادن واجبات قناعت کنید».

همین مضمون در کتاب شریف کافی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده^۱ و با تعبیر مشروح تری در کلام امام علی بن موسی الرضا عَلَيْهِ السَّلَام دیده می شود؛ آن جا که فرمود: «إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالَاً وَإِدْبَاراً وَنَشَاطاً وَفُتُوراً فَإِذَا أَقْبَلَتْ بَصُرَتْ وَفَهِمَتْ وَإِذَا أُدْبِرَتْ كَلَّتْ وَمَلَّتْ فَخُذُوهَا عِنْدَ إِقْبَالِهَا وَنَشَاطِهَا وَاتْرُكُوهَا عِنْدَ إِدْبَارِهَا وَفُتُورِهَا؛ دل ها اقبال و ادبار و نشاط و سستی دارند. هنگامی که اقبال کند (و پرنشاط باشد) حقایق را به خوبی می بیند و می فهمد و هنگامی که ادبار کند، ناتوان و ملول می گردد، بنابراین در هنگام ادبار و نشاط به سراغ آن بروید و در هنگام ادبار و فتور آن را رها سازید»^۲.

حقیقت این است که روح آدمی نیز مانند جسم او حالات مختلف دارد؛ گاه انسان از نظر جسمی خسته و ناتوان است؛ در این هنگام اگر کاری به او واگذارند به یقین به صورت کامل انجام نخواهد داد؛ یا خطا و اشتباه می کند یا ناقص به جا می آورد؛ اما هنگامی که دارای نشاط و قدرت و نیروست، هر کاری را به خوبی انجام می دهد. روح انسان نیز همین گونه است و به تعبیر بعضی از عرفا گاه در حالت قبض است و گاه بسط؛ در حالت قبض نباید به خود فشار بیاورد؛ اما در حالت بسط باید با شتاب به سراغ اهداف سازنده برود. مطالعه در حال نشاط، لذت بخش و عمیق و پرفایده و در حال ملالت و ادبار، خستگی آور و بسیار سطحی و گاه آمیخته با انواع اشتباهات است.

به همین دلیل در همه جای دنیا برای بهره‌وری بیشتر از کار کارگران و کارمندان، سعی می کنند عوامل نشاط را برای آن ها فراهم آورند و مرخصی ها، جایزه ها و تزیین محل کار و اطراف آن و استفاده از درختان سرسبز و باغچه های

۱. کافی، ج ۳، ص ۴۵۴.

۲. مستدرک، ج ۳، ص ۵۵.

پرگل همه برای ایجاد نشاط است. البته آن‌ها از وسایل نامشروعی مانند انواع موسیقی نیز برای این کار استفاده می‌کنند.

در شریعت اسلامی نیز برای ایجاد نشاط، به‌خصوص در مورد عبادات، عوامل مختلفی دیده می‌شود. وضو گرفتن پیش از نماز به‌یقین نشاط‌آور است. مضمضه و استنشاق آب در دهان و بینی افزون بر نظافت، ایجاد نشاط می‌کند. دستور داده شده قرآن و اذان با صدای زیبا و صوت حسن خوانده شود تا نشاط‌آور باشد. جمعه و جماعت ایجاد نشاط در عبادت می‌کند و از همه مهم‌تر فصاحت و بلاغت قرآن خود عامل مهمی برای نشاط در قرائت قرآن است که تا اعماق قلب انسان نفوذ می‌کند. همچنین وعده‌های حقیقی برای مطیعان و نیکوکاران و مجاهدان و شهیدان به نعمت‌های بسیار لذت‌بخش بهشتی نشاط‌آور است.

بسیاری از غذاهایی نیز که در قرآن مجید به آن‌ها اشاره شده غذاهای نشاط‌آور است. خواب شب که به آن توصیه شده رفع ملال می‌کند و نشاط می‌آورد. این موضوع از آیات و روایات به کتب فقهی ما نیز نفوذ کرده و بعضی از فقها تصریح کرده‌اند که نوافل را به‌هنگام عذر می‌توان ترک کرد و یکی از عذرها را غم و اندوه شمرده‌اند. مرحوم نراقی در کتاب مستند می‌گوید: منظورشان این نیست که در این حال استحباب ندارد، چراکه اگر در آن حال نیز به‌جا آورده شود اجماع بر صحت و ثواب آن است بلکه منظور این است که در مورد چنین اشخاصی تأکید بر نافله نمی‌شود سپس به روایت مذکور که از کتاب کافی نقل کردیم اشاره می‌کند.^۱

۱. مستند الشیعه، ج ۵، ص ۴۲۸.

مَتَى أَشْفِي غَيْظِي إِذَا غَضِبْتُ؟ أَمَّ حِينَ أَعْجِزُ عَنِ الْإِنْتِقَامِ فَيُقَالُ لِي: لَوْ
صَبَرْتَ؟ أَمْ حِينَ أَقْدِرُ عَلَيْهِ فَيُقَالُ لِي: لَوْ عَفَوْتَ.

امام عليه السلام فرمود:

من چه زمانی آتش خشمم را فرو نشانم؟ آیا هنگامی که از انتقام، ناتوانم که به من
می‌گویند: اگر صبر کنی (تا توانا شوی) بهتر است یا هنگامی که قادر بر انتقامم که به
من گفته می‌شود: اگر عفو کنی بهتر است؟^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه، این گفتار حکیمانه از کتاب سراج الملوک طرطوشی با تفاوتی نقل شده و در آن
کتاب ذکری از نام‌گوینده آن نشده است و در غرر الحکم عین تعبیری که در نهج البلاغه ذکر شده آمده است.
(البته می‌دانیم که صاحب غرر الحکم غالباً منابعی غیر از نهج البلاغه در اختیار داشته است). (مصادر
نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۲).

شرح و تفسیر

از انتقام بپرهیز

امام علی (علیه السلام) در این سخن پرگهر به ترک انتقام و در پیش گرفتن روش صبر و عفو دعوت می‌کند و می‌فرماید: «من چه زمانی آتش خشمم را فرو نشانم؟ آیا هنگامی که از انتقام، ناتوانم که به من می‌گویند: اگر صبر کنی (تا توانا شوی) بهتر است یا هنگامی که قادر بر انتقامم که به من گفته می‌شود: اگر عفو کنی بهتر است؟»؛ (مَتَى أَشْفِي غَيْظِي إِذَا غَضِبْتُ؟ أَمِ حِينَ أَعْجِزُ عَنِ الْإِنْتِقَامِ فَيُقَالُ لِي لَوْ صَبَرْتَ؟ أَمْ حِينَ أَقْدِرُ عَلَيْهِ فَيُقَالُ لِي: لَوْ عَفَوْتَ).

این یک واقعیت است که انسان خشمگین در برابر ظلم و ستمی که بر او می‌رود دو حالت دارد: گاه می‌خواهد انتقام بگیرد؛ اما توان آن را ندارد و چه بسا به پرخاشگری و گفتن سخنان درشت و تهدید شخص ظالم برخیزد و گاه با او گلاویز شود؛ اما هنگامی که ناتوانی خود را می‌بیند عقب‌نشینی می‌کند. در این هنگام همه به او می‌گویند: اگر می‌خواهی انتقام بگیری بگذار توانایی پیدا کنی و این‌گونه که مایه رسوایی و آبروریزی است به میدان دشمنت مرو، بنابراین در چنین حالتی مردم، او را به صبر و شکیبایی دعوت می‌کنند؛ اما اگر توان انتقام داشته باشد و طرف مقابل در برابر او ضعیف و ناتوان گردد همین که دست به انتقام بلند می‌کند مردم به او می‌گویند: شایسته است عفو کنی که زکات قدرت عفو است.

به این ترتیب در هیچ حال، انتقام‌جویی عاقلانه و صحیح نیست. امام علیه السلام با این تعبیر لطیف می‌خواهد مردم را به ترک انتقام فراخواند همان چیزی که آتش‌هایی برمی‌فروزد و گاه سرچشمه جنگ‌های خونین و گسترده و دامنه‌دار می‌شود.

خود امام علیه السلام نمونه کاملی از این معنا بود:

در داستان جنگ جمل هنگامی که بر دشمنان پیروز شد فرمان عفو آن‌ها را صادر کرد و عایشه را که از گردانندگان اصلی این جنگ بود با احترام به مدینه بازگرداند.

داستان عفو عمرو بن عاص توسط امام علیه السلام هنگامی که در میدان صفین در چنگ او گرفتار شده بود و برای نجات خویشان خود را برهنه و عریان ساخت معروف است.

از آن معروف‌تر داستان توصیه‌های آن حضرت درباره قاتل خویش «عبدالرحمان ملجم مرادی» است که به فرزندان خود سفارش کرد آب و غذا و وسیله استراحت این زندانی را فراهم کنند و فرمود: اگر زنده بمانم خود می‌دانم با او چگونه رفتار کنم و اگر شما هم عفو کنید بهتر است و اگر (مصلحت عموم مردم ایجاب کرد که) لازم بدانید که او قصاص شود تنها با یک ضربه وی را قصاص کنید همان‌گونه که او یک ضربه بر من وارد کرد.

امیرمؤمنان علی علیه السلام این درس را از استادش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آموخته بود که نمونه روشن آن عفو عمومی حضرت در داستان فتح مکه است، در حالی که آن‌ها قاتلان اصحاب و یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند و در سیزده سال که حضرت در مکه بود ظلم و جنایت فراوانی در حقش روا داشتند و در سالیانی که در مدینه بود آتش جنگ‌هایی بر ضدش برافروختند؛ ولی حضرت با یک فرمان عمومی، همه را عفو کرد و حتی «وحشی» قاتل معروف عمویش «حمزه» را که جنایتی

بسیار وحشتناک انجام داده بود بعد از پذیرش اسلام بخشید و هنگامی که به مدینه آمد و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و اسلام را ظاهراً پذیرفت حضرت او را عفو کرد ولی فرمود: در این جا نمان، زیرا دیدن تو خاطره شهادت عمومی حمزه را در نظرم زنده می‌کند. «وحشی» از آن جا به شام رفت و در آن جا ماند.^۱

قرآن مجید یکی از صفات بهشتیان و پرهیزکاران را کظم غیظ (فرو خوردن خشم) و سپس عفو و گذشت می‌شمارد، می‌فرماید: «وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالصَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ «و شتاب کنید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان؛ و بهشتی که وسعت آن، آسمان‌ها و زمین است؛ و برای پرهیزکاران آماده شده است. (همان) کسانی که در توانگری و تنگدستی، انفاق می‌کنند؛ و خشم خود را فرو می‌برند؛ و از خطای مردم درمی‌گذرند؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد».^۲

مسئله عفو و گذشت در اسلام به قدری اهمیت دارد که علاوه بر آیات فراوانی از قرآن، در روایات معصومان علیهم السلام نیز بازتاب گسترده‌ای دارد؛ از جمله در حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ: مَنْ كَانَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ فَلْيَدْخُلِ الْجَنَّةَ؛ در روز قیامت، منادی ندا می‌دهد: کسی که پاداش او بر عهده خداست وارد بهشت شود» «فَيَقَالُ: مَنْ ذَا الَّذِي أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ؛ گفته می‌شود: چه کسی است که پاداش او بر خداست؟» «فَيَقَالُ: الْعَافُونَ عَنِ النَّاسِ فَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ؛ گفته می‌شود: کسانی که مردم را عفو کرده‌اند و آن‌ها بدون حساب وارد بهشت می‌شوند».^۳

۱. استیعاب، ج ۴، ص ۱۵۶۴ شرح حال «وحشی بن حرب».

۲. آل عمران، آیات ۱۳۳ و ۱۳۴.

۳. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۷۹، ذیل آیه ۴۰ سوره شوری.

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الْعَفْوُ تاجُ الْمَكَارِمِ؛ عفو و گذشت تاج فضایل اخلاقی است».^۱

البته عفو و گذشت در مورد کسانی است که از عفو سوء استفاده نکنند و بر جنایات خود نیفزایند، همان گونه که امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید: «الْعَفْوُ عَنِ الْمُتَّيِّرِ لَا عَنِ الْمُصِیْرِ؛ عفو درباره کسی است که به گناه خود اقرار کند (و پشیمان باشد) نه کسی که اصرار می ورزد».^۲

۱. شرح غررالحکم، ج ۵۲۰.

۲. نزهة الناظر و تنبيه خاطر، ص ۵۵؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۸۹.

وَقَدْ مَرَّ بِقَدْرِ عَلِيٍّ مَزْبَلَةٌ:

هَذَا مَا بَخَلَ بِهِ الْبَاخِلُونَ.

وَرُوِيَ فِي خَبَرٍ آخَرَ أَنَّهُ قَالَ:

هَذَا مَا كُنْتُمْ تَتَنَافَسُونَ فِيهِ بِالْأَمْسِ.

امام علیه السلام از کنار مزبله‌ای گذشت، فرمود:

این همان است که بخیلان درباره آن بخل می‌ورزیدند.

و در روایت دیگری چنین نقل شده که امام علیه السلام پس از مشاهده مزبله فرمود:

این همان چیزی است که دیروز شما بر سر تصاحب آن با هم رقابت می‌کردید.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته مرحوم خطیب در کتاب مصادر این گفته حکیمانه را بلاذری در کتاب انساب الاشراف پیش از مرحوم سید رضی نقل کرده است. همچنین ابن شهر آشوب در کتاب مناقب و محمد بن قاسم (متوفای ۹۴۰) در روض الاخیار آن را آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۲).

شرح و تفسیر

پایان کار بخیلان

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه برای نهی انسان‌ها از بخل به نکته‌ای اشاره می‌کند که دقت در آن می‌تواند انسان را از بخل بازدارد و آن این است که «امام علیه السلام از کنار مزبله‌ای عبور کرد، فرمود: این همان است که بخیلان درباره آن بخل می‌ورزیدند»؛ (وَقَدْ مَرَّ بِقَدَرٍ عَلَى مَزْبَلَةٍ: هَذَا مَا بَخِلَ بِهِ الْبَاخِلُونَ).

«در روایت دیگری چنین نقل شده که امام علیه السلام پس از مشاهده مزبله فرمود: این همان چیزی است که دیروز شما بر سر تصاحب آن با هم رقابت می‌کردید»؛ (وَرُويَ فِي خَبَرٍ آخَرَ أَنَّهُ قَالَ: هَذَا مَا كُنْتُمْ تَتَنَافَسُونَ فِيهِ بِالْأَمْسِ).

انسان اگر به پایان امور بنگرد درباره آغاز آن تجدید نظر خواهد کرد؛ هنگامی که ببیند لذیذترین و پاکیزه‌ترین غذاها بعد از وارد شدن در بدن و جذب موادی از آن، تفاله آن به شکل گندیده‌ای درمی‌آید باور می‌کند که آنچه درباره آن بخل ورزیده بود اشتباه بود.

نیز اگر انسان از کنار قبرستانی عبور کند که هنوز بوی تعفن بعضی از اجساد از آن به مشام می‌رسد و ببیند پایان کار کجاست، یقین پیدا می‌کند که در زندگی مادی خود و روی آوردن به شهوات چقدر گرفتار خطا و اشتباه بوده است.

مرحوم شوشتری شعر فارسی جالبی در این زمینه نقل کرده، می‌گوید:

عارفی روزی به راهی می‌گذشت واله و سرمست چون می‌خوارگان

دید گورستان و مبرز^۱ روبرو اینش نعمت اینش نعمت خوارگان
 ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود حدیثی از رسول خدا ﷺ به این
 مضمون نقل کرده است که به «ضحاک بن سفیان کلابی» فرمود: «أَلَسْتُ تُوتَى
 بِطَعَامِكَ وَقَدْ قَرَحَ وَمَلَحَ ثُمَّ تَشْرَبُ عَلَيْهِ اللَّبَنَ وَالْمَاءَ؛ آیا غذای خود را جالب
 و گوارا نمی خوری سپس روی آن شیر یا آب می نوشی؟» عرض کرد: آری.
 پیامبر ﷺ فرمود: عاقبت آن به کجا می رسد؟ او مؤدبانه در جواب گفت: ای
 رسول خدا! همان گونه می شود که می دانی. حضرت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ
 ضَرَبَ مَثَلَ الدُّنْيَا بِمَا يَصِيرُ إِلَيْهِ طَعَامُ ابْنِ آدَمَ؛ خداوند دنیا را به آنچه غذای انسان
 سرانجام به آن منتهی می شود تشبیه کرده است».

سپس می افزاید: بعضی از مفسران، آیه شریفه «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»^۲ را
 اشاره به این موضوع نیز دانسته اند.^۳

اولیاء الله برای تشریح حقارت دنیا از انواع بیانات و تعبیرات استفاده کرده اند.
 مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می کند
 که به یکی از یاران خود به نام «حفص بن غیاث» فرمود: «مَا مَنَزَلَةُ الدُّنْيَا بِنَفْسِي
 إِلَّا بِمَنَزِلَةِ أَلْمِثَّةِ إِذَا اضْطُرُّرْتُ إِلَيْهَا أَكَلْتُ مِنْهَا؛ دنیا در نزد من به منزله میته است
 که وقتی مضطر شوم از آن بهره می گیرم». سپس افزود: «يَا حَفْصُ! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ
 وَتَعَالَى عَلِمَ مَا الْعِبَادُ عَامِلُونَ وَإِلَى مَا هُمْ صَائِرُونَ فَحَلَمَ عَنْهُمْ عِنْدَ أَعْمَالِهِمُ السَّيِّئَةَ
 ... ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا
 وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» وَجَعَلَ يَبْكِي وَيَقُولُ: ذَهَبَ وَاللَّهِ الْأَمَانِيُّ عِنْدَ هَذِهِ الْآيَةِ؛ خداوند
 تبارک و تعالی می داند بندگان چه اعمالی انجام می دهند و پایان کارشان به کجا

۱. «مبرز» به معنای «مزبله» و محل جمع مدفوعات است.

۲. عبس، آیه ۲۴.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۱۴.

می‌رسد؛ اما هنگامی که گناهی انجام می‌دهند حلم می‌کند (و به سرعت آن‌ها را مجازات نمی‌فرماید) سپس آیه شریفه ۸۳ سوره قصص را تلاوت فرمود: «آن سرای آخرت را (تنها) برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده بر تری جویی و فساد در زمین را ندارند و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است». آن‌گاه امام علیه السلام گریه کرد و فرمود: به خدا سوگند! با وجود این آیه تمام آرزوها بر باد رفته است (آرزوی نجات و رسیدن به بهشت برین آرزوی مشکلی است).^۱

در روایت معروف امام مجتبی علیه السلام در آخرین ساعات عمر مبارکش خطاب به «جناده بن ابی امیه» آمده است که به او فرمود: «أَنْزَلَ الدُّنْيَا بِمَنْزِلَةِ الْمَيْتَةِ خَذُ مِنْهَا مَا يَكْفِيكَ فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ حَلَالًا كُنْتَ قَدْ زَهَدْتَ فِيهَا وَإِنْ كَانَ حَرَامًا لَمْ يَكُنْ فِيهِ وِزْرٌ فَأَخَذْتَ كَمَا أَخَذْتَ مِنَ الْمَيْتَةِ وَإِنْ كَانَ الْعِتَابُ فَإِنَّ الْعِتَابَ يَسِيرٌ؛ دنیا را به منزله میتی فرض کن و از آن به مقدار نیازت بگیر که اگر حلال باشد زهد پیشه کرده‌ای و اگر حرام باشد گناهی در آن نیست، زیرا به مقدار خوردن مردار برگرفته‌ای و اگر عتابی (از سوی خداوند) در آن باشد عتاب آسان و اندکی است». ^۲

البته هدف از تمام این تعبیرات بازداشتن انسان‌ها از دنیاپرستی و غرق شدن در لذات مادی و آلوده شدن به انواع محرمات و مسابقه دادن در جلب متاع دنیاست و گرنه می‌دانیم که تحصیل مال و ثروت به اندازه‌ای که انسان از دیگران بی‌نیاز شود و آبرومندانه زندگی کند از اموری است که اسلام بر آن تأکید کرده است.

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۹۳.

۲. همان، ج ۴۴، ص ۱۳۹.

لَمْ يَذْهَبْ مِنْ مَالِكَ مَا وَعَظَكَ.

امام علیه السلام فرمود:

آنچه از مال تو از دست می‌رود و مایهٔ پند و عبرت می‌گردد
در حقیقت از دست نرفته است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که گروهی پیش از سید رضی و پس از وی این کلام حکیمانه را از امام علیه السلام در کتب خود نقل کرده‌اند؛ از جمله بلاذری در انساب الاشراف قبل از سید رضی و «وطواط» در سراج الملوک و آمدی در غررالحکم بعد از سید رضی. شاهد این که این دو بزرگوار کلام مورد بحث را از منابع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته‌اند تفاوتی است که در نقل آن‌ها مشاهده می‌شود: «لَنْ يَذْهَبَ مِنْ مَالِكَ مَا وَعَظَكَ» «میرد» نیز در کامل آن را به‌عنوان یکی از مثل‌های (معروف) عرب آورده و می‌دانیم که امیرمؤمنان علیه السلام آقای حکمای عرب بود. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۲).

شرح و تفسیر

ضررهای عبرت‌آموز منفعت است

حضرت علی علیه السلام به نکته مهمی درباره مصرف شدن بعضی از سرمایه‌ها و اموال اشاره کرده، می‌فرماید: «آنچه از مال تو از دست می‌رود و مایه پند و عبرت می‌گردد در حقیقت از دست نرفته است»؛ (لَمْ يَذْهَبْ مِنْ مَالِكَ مَا وَعَظَكَ).

همان‌گونه که در بحث سند این حکمت اشاره شد، این جمله به قدری در السنه مردم گسترش یافته که به صورت یکی از ضرب‌المثل‌های عرب درآمده است.

مال که وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف مختلف است، اگر در مسیر اطاعت فرمان خدا و انجام کارهای مثبت مادی و معنوی قرار گیرد بهترین وسیله به شمار می‌آید و اگر در مسیر عصیان و گناه و کارهای زیان‌بار به کار رود بدترین وسیله است و این‌که می‌گوییم: مال دنیا بهترین و بدترین است، اشاره به همین نکته است.

مثال مال در جنبه‌های مثبت فراوان است. گاهی مال برای نیازهای معمولی مادی به کار می‌رود، زمانی برای نیازهای معنوی مانند علم آموختن و یا زیارت خانه خدا و یا جهاد فی سبیل‌الله.

ولی گاه در راهی به کار انداخته می‌شود که ظاهراً از بین رفته و فانی می‌شود؛

اما پندی به انسان می آموزد؛ پندی که گاهی انسان را از ضررهای بسیار در آینده زندگی حفظ می کند و منافع گران بهایی دربر دارد. این گونه اموال اگرچه به ظاهر فانی شده اند؛ اما درحقیقت نه تنها از بین نرفته اند بلکه بسیار پرسود بوده اند. آیا کسی که سرمایه ای در امری تجاری به کار می برد و زیان می کند؛ اما راه و رسم تجارت را به وسیله آن می آموزد واقعاً زیان کرده است؟ و یا کسی که مالی را در اختیار دوستی می گذارد تا او را بیازماید و بعد آن مال از بین می رود ولی او در آینده از خطرات زیادی از جانب آن دوست محفوظ می ماند زیان کرده است؟ آیا کسی که بدون اخذ سند، مالی در اختیار کسی می گذارد و شخص بدهکار انکار می کند و نتیجه آن این می شود که او در آینده همیشه با اسناد محکم اموالش را به دیگران بسپارد خسارت دیده است؟

آیا کسانی که مثلاً برای یافتن داروی درمان یک بیماری خطرناک مانند سرطان، سال ها اموالی را هزینه می کنند و به جایی نمی رسند؛ ولی سرانجام موفق به کشف آن می شوند ضرر کرده اند. جان گفتار امام علیه السلام همین است که اگر مالی را صرف کردی و به ظاهر از بین رفت اما پند و اندرزی برای تو به ارمغان آورد این مال از میان نرفته و برای همیشه برای تو ذخیره شده است.

این سخن منحصر به صرف مال و ثروت نیست، از دست دادن نعمت های دیگر نیز که سبب بیداری و هشیاری انسان می گردد درواقع ضرر و زیان محسوب نمی شود. همان گونه که در حدیثی که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار از امام صادق علیه السلام نقل کرده این حقیقت به روشنی منعکس شده است. امام علیه السلام به هنگام تسلیت گفتن مصیبتی به یکی از دوستانش چنین فرمود:

«إِنْ كَانَ هَذَا الْمَيِّتُ قَدْ قَرَّبَكَ مَوْتَهُ مِنْ رَبِّكَ أَوْ بَاعَدَكَ عَنْ ذَنْبِكَ فَهَذِهِ لَيْسَتْ مُصِيبَةٌ وَلَكِنَّهَا لَكَ رَحْمَةٌ وَعَلَيْكَ نِعْمَةٌ وَإِنْ كَانَ مَا وَعَظَكَ وَلَا بَاعَدَكَ عَنْ ذَنْبِكَ وَلَا قَرَّبَكَ مِنْ رَبِّكَ فَمُصِيبَتِكَ بِقِسَاوَةِ قَلْبِكَ أَكْبَرُ مِنْ مُصِيبَتِكَ بِمَيِّتِكَ إِنْ كُنْتَ عَارِفًا بِرَبِّكَ؛ اگر

مر این شخصی که از دست دادی تو را به خداوندت نزدیک تر ساخته و از گناهت دور کرده است این مصیبت نیست، بلکه یک رحمت (الهی) است و نعمتی بزر برای تو محسوب می شود و اگر این مصیبت تو را اندرز نداده و از گناهت دور نساخته و به پروردگارت نزدیک نکرده، مصیبت این قساوت قلب از مصیبت این شخص از دست رفته بزر تر است اگر خداشناس باشی»^۱.

همان گونه که در این حدیث پرمحتوا می بینیم، حتی از دست رفتن عزیزترین عزیزان اگر مایه بیداری و هشدار می باشد انسان گردد در واقع مصیبت نیست.

حتی اگر انسان اموالی را از دست می دهد و چیزی عاید او نمی شود ولی بر این مصیبت صبر کرده و شکر به جا می آورد و پاداش شاکران را می گیرد باز در واقع اموال او از دست نرفته است. از این رو در غررالحکم کلام مورد بحث، به این شکل از امام علیه السلام نقل شده است: «لَنْ يَذْهَبَ مِنْ مَالِكَ مَا وَعَظَكَ وَحَازَكَ الشُّكْرُ؛ آنچه از مال تو از بین می رود و تو را پند می دهد در حقیقت از بین نرفته و جای شکر دارد»^۲.



۱. بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۸۸.

۲. غررالحکم، ج ۸۴۰۴.

إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ، فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمَةِ.

امام علیه السلام فرمود:

این دل‌ها همانند تن‌ها، خسته و افسرده می‌شوند. برای رفع ملالت و افسردگی آنها سخنان حکمت‌آمیز و زیبا و ظریف انتخاب کنید.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه از حکمت‌هایی است که در نهج‌البلاغه تکرار شده و قبلاً در حکمت ۹۱ با تفاوت بسیار مختصری گذشت و به بخشی از مصادر آن مانند روایت «جاحظ» در رساله نفی التشبیه و ابن عبد ربه در کتاب عقد الفرید اشاره کردیم. ولی مرحوم خطیب منابع دیگری نیز برای این کلام حکمت‌آمیز در آنجا آورده که ما به‌علت تلخیص ذکر نکردیم و در این جا جبران می‌کنیم؛ از جمله مرحوم کلینی در کافی همین معنا را با تفاوت مختصری در الفاظ آورده است. این‌ها کسانی بودند که قبل از مرحوم سید رضی آن را نقل کرده بودند و بعد از سید رضی، قاضی قضاعی در دستور معالم الحکم و زمخشری در ربیع الابرار با تفاوتی آورده‌اند. محمد بن عبد الرحمان سخاوی نیز در کتاب الاعلان بالتوبیخ لمن ذم التاريخ و نویری در نهایة الارب و فتال نیشابوری در روضة الواعظین آن را نقل کرده‌اند. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۸۷).

شرح و تفسیر

راه تحصیل نشاط

همان‌گونه که در بیان سند این کلام حکمت‌آمیز ذکر شد پیش از این نیز همین عبارت با تفاوت بسیار مختصری، در کلمات قصار گذشت و نکته‌های فراوانی در آن جا ذکر کردیم و در این جا می‌توان نکات دیگری بر آن افزود. امام علیه السلام می‌فرماید: «این دل‌ها همانند تن‌ها، خسته و افسرده می‌شوند. برای رفع ملالت و افسردگی آن‌ها سخنان حکمت‌آمیز و زیبا و ظریف انتخاب کنید»؛ (إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ، فَأَبْتِنُّوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمَةِ).

این یک واقعیت است که روح و جسم هر دو بر اثر کارهای مختلف خسته می‌شوند. چرا؟ زیرا نیروی انسان محدود است و این محدودیت سبب خستگی جسم و جان می‌گردد. اما خدای متعال که انسان را برای ادامه زندگی آفریده به وی قدرتی داده که می‌تواند جوششی از درون ایجاد کند و این جوشش، نیرو و توان جدیدی برای کارهای مجدد به او بدهد. برای این‌که این جوشش در زمان خستگی و ناتوانی شتاب گیرد باید از وسایل تفریح استفاده کرد. تفریحات مادی و انواع ورزش‌ها، جسم را نیرو می‌بخشد و تفریحات معنوی، لطیفه‌ها، مزاح‌ها، شعرهای زیبا، داستان‌های نشاط‌آور و لطائف الحکم خستگی روح را می‌زداید و به انسان برای عبادت و اطاعت پروردگار و مدیریت کارهای زندگی و تحقیق و کشف مطالب علمی نیرو می‌دهد.

از قدیم معمول بوده که در میان ساعات درس زنگ تفریح می‌گذاشتند برای این‌که خستگی و ملالت را از دانش‌آموز و دانشجو بگیرند. در روایات اسلامی آمده است که از آداب مستحب سفر، مزاح کردن است؛ مزاحی دور از افراط و آلودگی به گناه. مرحوم علامه بحرالعلوم در اشعار فقهی خود می‌گوید:

وَأَكْثَرُ الْمِزَاحِ فِي السَّفَرِ إِذَا لَمْ يُسَخِّطِ الرَّبُّ وَلَمْ يَجْلِبْ أذَى

در سفرها مزاح زیاد کن؛ مزاحی که سبب خشم خدا نشود و موجب آزار کسی نگردد.

این شعر برگرفته از حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که می‌فرماید: «شش چیز است که نشانه شخصیت انسان است سه چیز در حضر و سه چیز در سفر، و آن سه چیز در سفر را به این صورت بیان فرمود: فَبَدْلُ الزَّادِ وَحُسْنُ الْخُلُقِ وَالْمِزَاحُ فِي غَيْرِ الْمَعَاصِي؛ بخشیدن بخشی از زاد و توشه به دیگران و حسن خلق و مزاح کردن به صورتی که موجب عصیانی نشود».^۱

این موضوع در مورد سفر تأکید شده زیرا سفرها غالباً آمیخته با خستگی‌های جسمی و روحی است به‌خصوص در ایام گذشته و این مزاح‌ها می‌تواند خستگی و ملالت جسمی و روحی را برطرف سازد.

ناگفته پیداست که مزاح باید در حد اعتدال و خالی از افراط و بی‌بندوباری و دور از اذیت و آزار دیگران و آنچه موجب خشم خداوند می‌شود باشد.

«طرائف» همان‌گونه که سابقاً هم اشاره کردیم جمع «طریفة» به‌معنای هرچیز زیبا، دل‌انگیز و و شگفتی‌آور است و «حِکْم» جمع «حکمت» به‌معنای علم و دانش و مطالب آموزنده و نیز به‌معنای عقل است، بنابراین «طرائف الحکم» به‌معنای نکته‌های لطیف و زیباست خواه علمی باشد یا ادبی، در قالب شعر باشد

۱. بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۱۳.

یا به شکل نثر؛ ولی می توان آن را به قرینه روایات و به اصطلاح، از باب تنقیح مناظ به هرگونه مزاح و سخنان نشاط انگیز هرچند جنبه علمی نداشته باشد تعمیم و تسری داد.

در حدیثی می خوانیم: مردی گاه خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله می رسید و هدیه ای برای آن حضرت می آورد. سپس عرض می کرد: «ای رسول خدا! أَعْطِنَا ثَمَنَ هَدِيَّتِنَا؛ قیمت این هدیه را لطف کنید» پیغمبر صلی الله علیه و آله با شنیدن این سخن می خندید و گاه هنگامی که غمگین می شد می فرمود: «مَا فَعَلَ الْأَعْرَابِيُّ؟ لَيْتَهُ أَتَانَا؛ آن مرد اعرابی کجاست؟ ای کاش سراغ ما می آمد».^۱

بار دیگر تأکید می کنیم که نباید برای رفع خستگی آلوده گناه شد آن گونه که در دنیای امروز معمول است که هرگونه سرگرمی سالم و ناسالم را برای رفع خستگی می پسندند، بلکه باید تقوا و اعتدال را در آن رعایت کرد. این سخن را با شعری که ابن ابی الحدید در شرح این کلام حکمت آمیز مولا علیه السلام آورده پایان می دهیم:

أَفِدْ طَبْعَكَ الْمَكْدُودَ بِالْجِدِّ رَاحَةً تَجُمُّ، وَعَلَّيْهُ بِشَيْءٍ مِنَ الْمَرْحِ
وَلَكِنْ إِذَا أَعْطَيْتَهُ ذَاكَ فَلْيَكُنْ بِمَقْدَارِ مَا يُعْطَى الطَّعَامُ مِنَ الْمَلْحِ

طبع فرسوده و خسته خود را راحتی ببخش تا راحت پذیرد و به وسیله چیزی از مزاح آن را درمان کن.

ولی هنگامی که این فرصت را به طبع خود دادی باید به مقدار نمکی باشد که در طعام می ریزند (اگر بیش از حد باشد طعام را شور و غیر قابل استفاده می کند).^۲

۱. کافی، ج ۲، ص ۶۶۳.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۱۶.

لَمَّا سَمِعَ قَوْلَ الْخَوَارِجِ: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»:
كَلِمَةً حَقًّا يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ.

امام علیه السلام هنگامی که این سخن خوارج را که می‌گفتند: «لا حکم الا لله»
(حکم مخصوص خداست) شنید فرمود: «سخن حقی است
که معنی باطلی از آن اراده شده است».^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این جمله در طلیعة خطبة چهلم گذشت و خطیب علیه السلام در کتاب مصادر، منابع زیادی برای این کلام در آنجا و در محل کلام نقل کرده است؛ از جمله از شافعی امام معروف اهل تسنن در کتاب «أم» نقل می‌کند که روایت شده است: علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) خطبه‌ای می‌خواند، صدایی از گوشه مجلس برخاست و یکی گفت: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ» آن حضرت فرمود: «كَلِمَةً حَقًّا أُرِيدُ بِهَا الْبَاطِلُ» و نیز محمد بن جریر طبری در کتاب تاریخ خود و ابوطالب مکی در قوت القلوب و ابن واضح در تاریخ خود و بلاذری در انساب الاشراف که همه آنها قبل از سید رضی می‌زیستند آن را نقل کرده‌اند. همچنین ابن درید در کتاب اشتقاق آن را آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۴۰ و ج ۴، ص ۱۶۳).

شرح و تفسیر

باطل در لباس حق

«امام علیه السلام هنگامی که این سخن خوارج را که می گفتند: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (حکم مخصوص خداست) شنید فرمود: سخن حقی است که معنی باطلی از آن اراده شده است»؛ «لَمَّا سَمِعَ قَوْلَ الْخَوَارِجِ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ كَلِمَةً حَقًّا يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ».

اشاره به این که سخن حق است و برگرفته از آیات قرآن مجید؛ ولی خوارج معنای آن را تحریف می کنند به گونه ای که سر از باطل درمی آورند. پیش از این که این سخن را شرح بدهیم به سراغ روایتی می رویم که قاضی نعمان مغربی در کتاب شرح الاخبار آورده است. او می گوید: علی علیه السلام از صفین بازگشته بود و در مسجد مشغول ایراد خطبه بود که یک نفر از گوشه مسجد شعار «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» را سرداد. امام علیه السلام سکوت کرد و پاسخی نداد. مقداری گذشت نفر دومی همین شعار را از گوشه دیگر سرداد. باز امام علیه السلام اعتنایی نکرد. سرانجام جمعی (از خوارج که در مجلس حضور داشتند) با هم این شعار را سردادند. امام علیه السلام فرمود: این سخن حقی است که اراده باطل از آن شده است. ما سه امتیاز به شما (خوارج) می دهیم: شما را از شرکت در مساجد و نماز خواندن (با ما) باز نمی داریم و تا زمانی که (با ما) هم دست باشید سهم شما را از بیت المال می دهیم و اگر آغازگر جنگ نباشید ما آن را آغاز نخواهیم کرد، سپس فرمود: «وَأَشْهَدُ لَقَدْ أَخْبَرَنِي النَّبِيُّ الصَّادِقُ عَنِ الرُّوحِ الْأَمِينِ عَنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَنَّهُ لَا يَخْرُجُ عَلَيْنَا مِنْكُمْ فِتْنَةٌ قَلْتُ أَوْ كَثُرَتْ إِلَّا جَعَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ حَتْفَهَا عَلَيَّ أَيُّدِينَا؛ گواهی

می‌دهم (به خدا سوگند!) پیامبر راستگو از فرشته وحی روح الامین به من خبر داد که گروهی از شما چه کم باشد چه زیاد بر ما خروج نمی‌کند مگر این‌که مرگشان به دست ما خواهد بود.^۱

توضیح: همان‌طور که قبلاً اشاره شد، امام علیه السلام این کلام را بعد از جنگ صفین و پس از داستان حکمین فرمود. با این‌که داستان حکمیت بر امام علیه السلام تحمیل شد ولی جمعی که بعداً به عنوان خوارج نامیده شدند بر امام علیه السلام خرده گرفتند که چرا مسئله حکمیت را پذیرفته است با این‌که قرآن مجید می‌گوید: «حکم مخصوص خداست»؟ این در حالی است که جمله مذکور، که در سه جای قرآن آمده، با توجه به قرائنی که قبل و بعد از آن است هیچ‌گونه ارتباطی به ادعای خوارج ندارد. قرآن در سوره انعام آیه ۵۷ خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: «قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ»؛ «بگو: من دلیل روشنی از پروردگارم دارم ولی شما آن را تکذیب کرده‌اید. آنچه شما (از عذاب الهی) درباره آن شتاب می‌کنید در اختیار من نیست حکم و فرمان تنها از آن خداست حق را از باطل جدا می‌کند و او بهترین جداکننده (ی حق از باطل) است».

در آیه ۴۰ سوره یوسف نیز در پاسخ بت پرستان که اسم‌های بی‌مسمایی را بر بت‌ها نهاده بودند می‌فرماید: «مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ «آنچه غیر از خدا می‌پرستید، جز اسم‌هایی (بی‌مسمّا) که شما و پدران‌تان آن‌ها را (خدا) نامیده‌اید، نیست؛ خداوند هیچ دلیلی بر آن نازل نکرده؛ حکم تنها از آن خداست؛ فرمان داده که غیر از او را نپرستید. این است آیین ثابت و پایدار؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

روشن است که حکم در این آیه اشاره به فرمان الهی در امر توحید و مبارزه با شرک و مانند آن است.

همچنین در آیه ۶۷ سوره یوسف از زبان یعقوب پیغمبر علیه السلام می‌گوید: «وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ»؛ «و (به هنگام حرکت، یعقوب) گفت: پسران من؛ همگی از یک در وارد نشوید؛ بلکه از درهای مختلف وارد گردید (تا توجه مردم به سوی شما جلب نشود)؛ و من (با این دستور)، نمی‌توانم تقدیر حتمی الهی را از شما دفع کنم! حکم و فرمان، تنها از آن خداست! بر او توکل کرده‌ام؛ و همه متوکلان باید بر او توکل کنند!».

حکم در این آیه اشاره به این است که اگر من به سراغ عالم اسباب می‌روم و به شما دستوراتی می‌دهم تا گرفتار چشم‌زخم یا توطئه مخالفان نشوید، باید بدانید که مسبب الاسباب حقیقی خداست و باید بر او توکل کنید.

قرآن مجید در مسئله اختلاف دو همسر با یکدیگر دستور می‌دهد که حکمی از سوی مرد و حکمی از سوی زن انتخاب شود^۱ تا بنشینند و تصمیم عادلانه‌ای بگیرند و به اختلاف آن‌ها پایان دهند.

اصولاً کار تمام قضات حکمیت برای رسیدن به دعاوی و فصل خصومت است آیا هیچ عاقلی می‌گوید: فقط خداوند باید در محکمه قضاوت بنشیند و برای فصل خصومت و رسیدن به دعاوی مردم حکم کند؟ و یا این‌که اگر اختلافی بین زن و شوهر پیدا شد، خداوند بیاید و تصمیم عادلانه‌ای درباره آن‌ها بگیرد و یا این‌که امر حکومت بر مسلمانان را خدا بر عهده بگیرد؛ فرمانده جنگ و صلح او باشد و غنائم را او تقسیم کند؟

آری، باید این کارها به دست انسان‌های آگاه و عادل‌ی صورت گیرد که در تمام موارد بر طبق احکام الهی و فرمان و دستورات او حکم کنند، بنابراین حکم به معنای حکمیت برای رفع اختلاف، که خوارج می‌پنداشتند هرگز در قرآن مجید به خدا نسبت داده نشده است و این مطلب به قدری روشن است که نیاز به توضیح ندارد.

احکامی که در قرآن مجید آمده به صورت قوانین کلی است که به دست رسول اکرم ﷺ و اولی الامر برای اجرا داده شده است و در اختلافات به دست قضات و مأمورانی که از طرف آن‌ها برای اجرای احکام برگزیده شده‌اند. هیچ عاقلی نمی‌گوید: خدا باید حد سرقه یا حد زنا را بر کسانی که مستحق‌اند اجرا کند. هیچ‌کس نمی‌گوید که در اختلاف حقوقی و خانوادگی که میان افرادی معین یا بین چند قبیله یا خانواده است، خداوند بیاید و قضاوت و فصل خصومت کند. البته خداوند احکام کلی و قوانین جامعی مقرر فرموده که مدیران جامعه و مجریان احکام و قضات باید اعمال خود را بر آن‌ها تطبیق دهند. این چیزی است که خوارج بر اثر ضعف عقل و حماقت و تعصب شدید نمی‌توانستند درک کنند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه ۴۰، از اجرای احکام و مدیریت جامعه تعبیر به «إمرة» (امیری و فرمانروایی) می‌کند و از این رو در ادامه همان خطبه می‌فرماید: «مردم، نیازمند امیر و حاکمی هستند (که فرمان خدا را در میان آن‌ها اجرا کند)» اشاره به این‌که مسئله حکمیت در این دایره قرار داشت نه در دایره قانون‌گذاری الهی. با توجه به این‌که لشکر معاویه قرآن‌ها را بر سر نیزه کردند و در توطئه‌های خطرناک گفتند: ما هم مسلمانیم، قرآن در میان ما حکومت کند که چه کسی امیر در میان مسلمانان باشد. و از آن جا که قرآن به اعتقاد آن‌ها شخص خاصی را به عنوان امیر تعیین نکرده بود گفتند: ما باید از هر طرف حکمی انتخاب کنیم تا در پرتو آیات قرآن بنشینند و یک نفر را به عنوان امیر مسلمانان انتخاب کنند

و این امر بر علی علیه السلام و یاران خاصش تحمیل شد. سپس اقلیت خوارج با آن مخالفت کردند که اصلاً انتخاب حکم کار غلطی است و حکم خداست و شعار «لا حُکْمَ إِلَّا لِلَّهِ» با این مفهوم انحرافی بعد از شکست مسئله حکمیت بالا گرفت، از این رو امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرمود: شعار «لا حُکْمَ إِلَّا لِلَّهِ» یک واقعیت و سخن حق است که آن‌ها معنای باطلی را از آن اراده کرده‌اند.

حق است به این دلیل که توحید در قانون‌گذاری مقتضی این است که تشریح قوانین و احکام تنها از سوی خداست و رسول اکرم صلی الله علیه و آله مبلغ و مجری آن است. و مفهوم باطلی که آن‌ها از آن اراده می‌کردند این است که حکومت و فرماندهی و اجرای احکام و مدیریت جامعه باید به وسیله خداوند صورت گیرد. غافل از این که هرگز خدا نمی‌آید فرمان جنگ و صلح یا تقسیم غنائم و یا نصب امرای بلاد را صادر کند و اگر منظور آن‌ها این بوده که اصلاً نیازی به امیر و زمامدار در جامعه نیست و مردم خودشان باید احکام را عمل کنند همان‌گونه که در طول تاریخ گذشته و امروز افرادی طرفدار نفی حکومت بوده و هستند، سستی و بی‌پایگی این مسئله نه تنها کمتر از مفهوم اول نیست بلکه بیشتر است، همان‌طور که حضرت در خطبهٔ چهلیم نیز اشاره‌ای به آن کرده که تمام جوامع بشری در طول تاریخ حاکمی داشته‌اند؛ خواه ظالم خواه عادل و حتی وجود حاکم ظالم از نبودن آن که باعث هرج و مرج و به هم ریختن شیرازهٔ تمام جامعه می‌شود بهتر است.

حاکم ظالم برای حفظ خود هم که باشد ناچار است اجمالاً نظم و امنیتی در جامعه ایجاد کند، قاضی برای حل خصومت‌ها تعیین کند، زندان و بندی برای سارقان و مجرمان ترتیب دهد و حتی گاه خدمات اقتصادی فراوانی برای جلب توجه مردم و حفظ موقعیت خویش ارائه دهد. اگر هیچ حکومتی نباشد جوامع بشری پس از مدت کوتاهی نابود می‌شوند.

در جلد دوم همین کتاب ذیل خطبهٔ ۴۰ بحث‌های مشروحی در این زمینه آورديم و دربارهٔ بلای تحریف حقایق و آثار زیان‌بار آن و همچنین ضرورت تشکیل حکومت، مطالب لازم را بیان کردیم.

فِي صِفَةِ الْغَوَّاءِ:

هُمُ الَّذِينَ إِذَا اجْتَمَعُوا غَلَبُوا، وَإِذَا تَفَرَّقُوا لَمْ يُعْرَفُوا. وَقِيلَ: بَلْ قَالَ ﷺ:
 هُمُ الَّذِينَ إِذَا اجْتَمَعُوا ضُرُّوا، وَإِذَا تَفَرَّقُوا نَفَعُوا.
 فَقِيلَ: قَدْ عَرَفْنَا مَضْرَّةَ اجْتِمَاعِهِمْ، فَمَا مَنُفَعَةُ افْتِرَاقِهِمْ؟
 فَقَالَ: يَرْجِعُ أَصْحَابُ الْمِهْنِ إِلَى مِهْنَتِهِمْ، فَيَنْتَفِعُ النَّاسُ بِهِمْ،
 كَرُجُوعِ الْبِنَاءِ إِلَى بِنَائِهِ، وَالنَّسَاجِ إِلَى مَنَسَجِهِ،
 وَالْخَبَّازِ إِلَى مَخْبِزِهِ.

امام ﷺ در بیان صفت توده‌های بی‌بندوباری که گاه دست به دست هم می‌دهند و مفاسدی در جامعه ایجاد می‌کنند فرمود:

آنها کسانی هستند که هر وقت هماهنگ شوند غالب می‌گردند و هنگامی که پراکنده شوند شناخته نخواهند شد. در تعبیر دیگری گفته شده که امام ﷺ فرمود:
 آنها کسانی هستند که هرگاه متحد شوند زیان می‌رسانند و هر زمان متفرق گردند سود به بار می‌آورند.

کسی سؤال کرد: زیان آن‌ها را به هنگام متحد شدن دانستیم، منفعت آن‌ها به هنگام پراکنده شدن چیست؟

امام علیه السلام فرمود: پیشه‌وران و اهل کسب (از آنها) به کارهای خود باز می‌گردند و مردم از کار آنها بهره‌مند می‌شوند؛ بنا به سراغ بنّایی می‌رود و بافنده مشغول بافندگی می‌شود و نانوا به پخت نان می‌پردازد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

همان‌گونه که مشاهده می‌شود این کلام حکیمانه به دو صورت در همین حکمت ۱۹۹ آمده است و در منابع دیگر گاه اشاره به روایت اول شده و گاه اشاره به روایت دوم. خطیب علیه السلام در مصادر می‌گوید: ابو عثمان جاحظ در رساله نفی التشبیه عبارتی نقل کرده که شبیه روایت اول است ولی زمخشری عین عبارت مرحوم سید رضی را آورده و ابن عبد ربه در العقد الفرید روایت دوم را به ابن عباس نسبت داده است و بدون شک ابن عباس آن را از امیرمؤمنان گرفته، زیرا خودش می‌گفت: «عَلِمَی مِنْ عَلِمِ عَلِيٍّ» و بلاذری در انساب الاشراف این روایت را با کلام حکمت‌آمیز بعد عیناً آورده است. همان‌گونه که زمخشری در ربیع الابرار آن را ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۳).

شرح و تفسیر

هیاهوی ابواب

امام علیه السلام در این گفتار پرمعنای خود از توده‌های بی‌بندوباری که گاه دست به دست هم می‌دهند و مفاستی در جامعه ایجاد می‌کنند، سخن می‌گوید.

حضرت در وصف این گروه از ابواب می‌فرماید: «آن‌ها کسانی هستند که هر وقت هماهنگ شوند غالب می‌گردند و هنگامی که پراکنده شوند شناخته نخواهند شد»؛ (فِي صِفَةِ الْغَوَاغَاءِ: هُمُ الَّذِينَ إِذَا اجْتَمَعُوا غَلَبُوا، وَإِذَا تَفَرَّقُوا لَمْ يُعْرَفُوا).

«در تعبیر دیگری گفته شده که امام علیه السلام فرمود: آن‌ها کسانی هستند که هرگاه متحد شوند زیان می‌رسانند و هرگاه متفرق گردند سود به بار می‌آورند»؛ (وَقِيلَ بَلْ قَالَ علیه السلام: هُمُ الَّذِينَ إِذَا اجْتَمَعُوا ضُرُّوا وَإِذَا تَفَرَّقُوا نَفَعُوا).

«کسی سؤال کرد: زیان آن‌ها را به‌هنگام متحد شدن دانستیم، منفعت آن‌ها به‌هنگام پراکنده شدن چیست؟»؛ (فَقِيلَ: قَدْ عَرَفْنَا مَضْرَرَةَ اجْتِمَاعِهِمْ، فَمَا مَنَفَعَةُ افْتِرَاقِهِمْ؟).

«امام فرمود: پیشه‌وران و اهل کسب (از آن‌ها) به کارهای خود بازمی‌گردند و مردم از کار آن‌ها بهره‌مند می‌شوند؛ بنا به سراغ بنایی می‌رود و بافنده مشغول بافندگی می‌شود و نانوا به پخت نان می‌پردازد»؛ (فَقَالَ: يَرْجِعُ أَصْحَابُ الْمِهْنِ إِلَى مِهْنَتِهِمْ، فَيَنْتَفِعُ النَّاسُ بِهِمْ، كَرَجُوعِ الْبَنَاءِ إِلَى بِنَائِهِ، وَالنَّسَاجِ إِلَى مَنْسَجِهِ، وَالْخَبَّازِ إِلَى مَخْبِزِهِ).

«غوغاء» در لغت، چنان‌که بسیاری از واژه‌پژوهان گفته‌اند، دارای دو معناست: نخست معنای وصفی دارد و به کسانی اطلاق می‌شود که جزء قشر منحط اجتماع یا به بیان دیگر از اوباش مردم‌اند.

افرادی هستند که عقل و درایت قابل توجهی ندارند و غالباً تحت تأثیر عوامل عاطفی قرار می‌گیرند که به آسانی ممکن است بتوان آن‌ها را تحریک کرد و برای مقاصد سوئی به کار گرفت؛ کسانی که مدیران فاسد و مفسد جامعه همیشه از آن‌ها بهره می‌برند و نمونه‌های روشن آن را در حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس می‌توان مشاهده کرد. این واژه مفرد است و مانند سایر اسم جمع‌ها معنای جمعی دارد.

معنای دیگر «غوغاء» همان معنای مصدری یا اسم مصدری است که به ایجاد جارو و جنجال اطلاق می‌شود، این معنا در فارسی امروز رایج است ولی معنای اول رایج نیست.

توضیح این‌که جوامع انسانی از گروه‌های مختلفی تشکیل می‌شود که سه گروه را می‌توان در این‌جا نام برد: نخست افراد فهیمه و باسواد و عاقل که آلت دست این و آن نمی‌شوند.

دوم توده‌های کم‌اطلاع و پایبند به اصول اخلاق و ایمان که آن‌ها نیز بر پایه ایمان و اخلاقشان در گروه‌های شرور شرکت نمی‌کنند، هرچند ممکن است بتوان گاهی با نقشه‌هایی آن‌ها را اغفال کرد. این گروه همان‌ها هستند که امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره آن‌ها در عهدنامه مالک اشتر تعبیر بلیغی کرده و به‌عنوان «عامه مردم» آنان را ستوده و پناهگاه روز جنگ و صلح شمرده و به مالک توصیه می‌کند که مصالح آن‌ها را در نظر بگیرد و مصالح خواص پرادعا و زیاده‌طلب را فدای مصالح آن‌ها کند: «وَإِنَّمَا عِمَادُ الدِّينِ وَجَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَالْعِدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ الْعَامَّةِ مِنَ الْأُمَّةِ فَلْيُكُنْ صِغُوكَ لَهُمْ وَمَيْلَكَ مَعَهُمْ».

سوم گروهی که سطح پایینی از فکر و اخلاق را دارند و به اصطلاح، بی‌بندوبار و فاقد تربیت لازم اسلامی هستند و در میان آن‌ها گاه افراد شرور و موذی نیز یافت می‌شوند. امیرمؤمنان علی علیه السلام در حدیث معروف کمیل که در کلام حکمت‌آمیز ۱۴۷ گذشت درباره آن‌ها می‌فرماید: «وَهَمَّجُ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ، يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ، وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ؛ وَاِحْمَقَانِ بِي سُرُوبَا وَبِي هَدْفِي كَمَا دَنِبَالٌ هَرَّ صَدَائِي مِي رُونَدُ وَبَا هَرَّ بَادِي حَرَكَتِ مِي كَنَدُ؛ آن‌هایی که با نور علم روشن نشده‌اند و به ستون محکمی پناه نبرده‌اند». این گروه‌اند که چون جمع شوند غالباً سبب ضرر و زیان می‌گردند. با کمترین چیزی تحریک می‌شوند و بیشترین خسارات را می‌رسانند؛ ولی اگر با برنامه‌ریزی صحیح جلوی اجتماع آن‌ها گرفته شود و هر کدام به دنبال کار خود باشند و به شغلی که دارند پردازند، به جامعه منفعت می‌رسانند، زیرا بسیاری از کارهای سنگین اجتماعی معمولاً بر دوش این گروه است.

زمامداران و مدیران جوامع اسلامی باید مراقب باشند دشمنان اسلام یا افراد شرور جامعه از وجود این گروه سوء استفاده نکنند و آن‌ها را در مسیر اهداف شوم خود به کار نگیرند.



وَأْتِي بِجَانٍ وَمَعَهُ غُوغَاءٌ فَقَالَ:

لَا مَرْحَبًا بِوُجُوهِ لَا تُرَى إِلَّا عِنْدَ كُلِّ سَوَاءٍ.

هنگامی که جنایت‌کاری را به همراه جمعی از اوباش خدمت امام علیه السلام آوردند
امام علیه السلام فرمود:

خوش آمد مباد بر چهره‌هایی که جز به هنگام حوادث بد دیده نمی‌شوند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب رضی الله عنه در مصادر از دانشمندانی که قبل و بعد از سید رضی می‌زیستند این کلام حکمت‌آمیز را نقل کرده از جمله بلاذری در انساب الاشراف با تفاوت مختصری و همچنین یعقوبی در کتاب تاریخ و آمدی در غررالحکم. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۴).

مرحوم شیخ طوسی نیز آن را در کتاب تهذیب، مستند و مبسوط‌تر آورده است. (تهذیب، ج ۱۰، ص ۵۰، ح ۳۴).

شرح و تفسیر

غوغا طلبان

این کلام حکیمانه تکمیلی است برای کلام گذشته و ماجرا از این قرار است که «جنایت کاری را خدمت آن حضرت آوردند و عده‌ای از او یاش همراه او بودند (گویا می‌خواستند مجازات او را تماشا کنند) امام علیه السلام فرمود: خوش آمد مباد بر چهره‌هایی که جز به هنگام حوادث بد دیده نمی‌شوند؛ (وَآتِي بِجَانٍ وَمَعَهُ غَوْغَاءٌ، فَقَالَ لَا مَرْحَبًا بِوُجُوهِ لَا تُرَى إِلَّا عِنْدَ كُلِّ سَوَاءٍ).

«مرحبا» از ماده «رحب» به معنای وسعت مکان است و معمولاً هنگامی که میهمانی وارد می‌شود، عرب به او مرحبا می‌گوید؛ یعنی بفرمایید که در محل وسیع و مناسبی وارد شده‌اید. معادل آن در فارسی «خوش آمدید» است و ضد آن «لا مَرْحَبًا» به معنای «خوش نیامدید» و یا «خوش آمد بر شما مباد».

آری، همواره گروهی در جوامع بشری در پی جنجال‌آفرینی یا حضور در حوادث جنجالی هستند؛ به محض این‌که ببینند دو نفر با هم در گوشه خیابان دعوا می‌کنند از اطراف جمع می‌شوند؛ نه برای میانجیگری، بلکه برای این‌که آن صحنه زشت را بنگرند و یا هنگامی که بشنوند بنا هست فلان کس را در ملا عام مجازات کنند، دوان دوان به سوی آن صحنه می‌روند.

از بعضی روایات که در باب حدود آمده به خوبی استفاده می‌شود که امیرمؤمنان علی علیه السلام از این گروه متنفر بود. در کتاب وسائل الشیعه در کتاب الحدود حدیثی به این مضمون در باب کراهت اجتماع مردم برای نگاه کردن به

شخصی که حرام می خورد آمده است. هنگامی که امیرمؤمنان علیه السلام در بصره بودند مردی را خدمتش آوردند که بنا بود حد بر او اجرا شود، ناگهان گروهی از مردم برای تماشای آن منظره اجتماع کردند، امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ای قنبر! نگاه کن این گروه چه کسانی اند و برای چه آمدند؟ عرض کرد: مردی هست که می خواهند حد بر او اقامه کنند (و این‌ها تماشاگرند)، هنگامی که نزدیک شدند امام علیه السلام در چهره آن‌ها نگاه کرد و فرمود: «لَا مَرْحَبًا بِوُجُوهِ لَا تُرَى إِلَّا فِي كُلِّ سُوءٍ هُوَ لَا فُضُولُ الرِّجَالِ أَمْطَهُمْ عَنِّي يَا قَنْبِرُ؛ خوش آمد مباد بر چهره‌هایی که جز در صحنه‌های بد دیده نمی شوند آن‌ها افراد بیهوده جامعه هستند، ای قنبر! آن‌ها را از من دور ساز.»^۱

درست است که در قرآن مجید و روایات دستور داده شده اجرای حد در حضور جمعی باشد تا مایه عبرت مردم گردد؛ اما این گروه از افراد هرگز برای عبرت گرفتن نمی آیند، بلکه هر جا جنجالی برپا شود در آن جا حضور می یابند و در صورتی که فرصت پیدا کنند خودشان نیز وارد صحنه می شوند.

ولی جالب توجه این‌که زمامداران ظالم و ستمگر در دنیای دیروز و امروز از وجود این گروه برای پیش بردن مقاصد نامشروع خود بهره فراوان گرفته و می گیرند و برای درهم شکستن مخالفان خود و آمران به معروف و ناهیان از منکر این گروه را تحریک کرده و به مصاف آن‌ها می فرستند.

ابن ابی الحدید از «احنف» چنین نقل می کند که می گفت: سفیهان جامعه را گرامی دارید، زیرا آن‌ها شما را از این و آن حفظ می کنند (منظورش این بود که می توانند دشمنان شما را دفع کنند) سپس شعری از شاعری نقل کرده که مضمونش این است: من این افراد بدرفتار را برای خودم حفظ می کنم تا در مقابل مخالفان از آن‌ها استفاده کنم، اگر سگ‌هایی که نزد من اند حضور نداشته باشند از سگ‌های مخالفین در هراسم.^۲

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۲۲، ص ۴۵، کتاب الحدود، ح ۱.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۲۰، ذیل حکمت مورد بحث.

إِنَّ مَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ مَلَكَيْنِ يَحْفَظَانِهِ، فَإِذَا جَاءَ الْقَدَرُ خَلِيَا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ،
وَأَنَّ الْأَجَلَ جُنَّةٌ حَصِينَةٌ.

امام علیه السلام فرمود:

همراه هر انسانی دو فرشته است که وی را (از خطرات) محافظت می‌کنند،
اما هنگامی که روز مقدر فرارسد او را در برابر حوادث رها می‌سازند
و (بنابراین) اجل و سرآمد زندگی (که از سوی خداوند تعیین شده است)
سپری است محافظ و نگهدار.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب رضی الله عنه در کتاب مصادر این گفتار حکیمانه را از مورخ معروف ابن سعد که قبل از سید رضی می‌زیسته است در کتاب طبقات چنین نقل کرده که مردی از قبیله بنی‌مراد خدمت امیرمؤمنان علیه السلام آمد در حالی که در مسجد مشغول نماز بود عرض کرد: محافظانی برای خودتان انتخاب کنید بهتر است، زیرا جمعی از قبیله بنی‌مراد تصمیم به قتل شما گرفته‌اند. امام علیه السلام کلام حکیمانه مورد بحث را (با تفاوت مختصری) در پاسخ او بیان فرمود. نیز این قتیبه که او هم پیش از مرحوم رضی می‌زیسته آن را در کتاب الامامة و السياسة آورده است. مرحوم کلینی نیز در کتاب کافی حدیثی قریب به این مضمون را با مقدمه‌ای از «سعید بن قیس همدانی» از امیرمؤمنان علیه السلام نقل می‌کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۴ و ۱۶۵).

شرح و تفسیر

اجل همچون سپری محافظ است

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به حقیقتی اشاره می‌کند که بسیاری، از آن غافل‌اند، می‌فرماید: «همراه هر انسانی دو فرشته است که وی را (از خطرات) محافظت می‌کنند، اما هنگامی که روز مقدر فرارسد او را در برابر حوادث رها می‌سازند و (بنابراین) اجل و سرآمد زندگی (که از سوی خداوند تعیین شده است) سپری است محافظ و نگهدار»؛ (إِنَّ مَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ مَلَكَيْنِ يَحْفَظَانِهِ، فَإِذَا جَاءَ أَجَلُ خَلْقٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ، وَإِنَّ الْأَجَلَ جُنَّةٌ حَصِينَةٌ).

از مجموع آیات قرآن و روایات اسلامی به خوبی استفاده می‌شود که انسان دارای دو اجل و سرآمد عمر است: یکی اجل معلق یا مشروط که اگر دقت و احتیاط رعایت شود می‌توان از آن پرهیز کرد، مانند انواع بیماری‌های قابل علاج، خطرات رانندگی که بر اثر بی احتیاطی پیش می‌آید، خطرات زلزله‌ها و طوفان‌ها که بر اثر سستی خانه‌ها دامن انسان را می‌گیرد تمام این‌ها از اموری است که ممکن است به زندگی انسان پایان دهد ولی در عین حال قابل اجتناب است.

در حدیث معروفی از امیر مؤمنان علیه السلام می‌خوانیم که در زیر دیوار کجی نشسته بود. هنگامی که چشمش به وضع دیوار افتاد از زیر آن دیوار بلند شد و در جای امنی نشست. کسی عرض کرد: «یا امیر المؤمنین تفرُّ من قضاء الله؟» از قضای الهی فرار می‌کنی؟» امام علیه السلام فرمود: «أفرُّ من قضاء الله إلى قدر الله؟ من از قضای الهی به قدر

الهی فرار می‌کنم». اشاره به این‌که قضای الهی در این‌جا مشروط به این است که من در زیر این دیوار بمانم ولی قدر و اندازه‌گیری‌ها به من می‌گوید: نمان. در واقع این یک قضای مشروط بود که امام علیه السلام با تغییر دادن شرط آن قضا را متفی کرد.^۱ ولی اجل حتمی سرآمدی است که قابل اجتناب نیست و خواه‌ناخواه دامن انسان را می‌گیرد؛ مثلاً می‌دانیم که قلب و عروق و مغز یک انسان توان محدودی دارند، هرچند تمام دستورات حفظ الصحة را رعایت کند. زمانی که توان آن‌ها به آخر برسد این چراغ خاموش می‌شود و زندگی پایان می‌گیرد و یا این‌که خداوند مقرر کرده است فلان قوم و جمعیت بر اثر کارهایشان به فلان بلا مبتلا شوند، در این‌جا به مصداق «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْجِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»^۲ مرگشان حتمی است. در داستان قوم لوط علیه السلام می‌خوانیم که ابراهیم علیه السلام درباره آن‌ها شفاعت کرد. از سوی خدا به او خطاب شد: «يَا اِبْرَاهِيمُ اَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ»^۳ «گفتیم) ای ابراهیم! از این (درخواست) صرف نظر کن، که فرمان پروردگارت فرارسیده؛ و به یقین عذاب بدون بازگشت (الهی) به سراغ آن‌ها می‌آید».^۴

از آیات قرآن نیز استفاده می‌شود: فرشتگانی هستند که به فرمان خداوند خطرات را از انسان دفع می‌کنند «لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ»^۴ و به‌راستی اگر آن‌ها نباشند انسان از زمان کودکی آماج انواع بلاها و خطرات است ولی عنایت پروردگار او را حفظ می‌کند؛ ولی هنگامی که اجل حتمی انسان فرارسد این فرشتگان او را رها می‌سازند و کلام امام علیه السلام در واقع از این آیه برگرفته شده است.

۱. بحار الانوار، ج ۵، ص ۹۷، ح ۲۴.

۲. اعراف، آیه ۳۴.

۳. هود، آیه ۷۶.

۴. رعد، آیه ۱۱.

در روایتی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که در تفسیر آیه فوق فرمود: «يُحْفَظُ بِأَمْرِ اللَّهِ فِي أَنْ يَقَعَ فِي رَكْبِي أَوْ يَقَعَ عَلَيْهِ حَائِطٌ أَوْ يُصِيبَهُ شَيْءٌ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ الْقَدَرُ خَلُّوا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ يَدْفَعُونَهُ إِلَى الْمَقَادِيرِ وَهُمَا مَلَكَانِ يَحْفَظَانِهِ بِاللَّيْلِ وَمَلَكَانِ بِالنَّهَارِ يَتَعَاقَبَانِهِ؛ آن‌ها به فرمان خداوند انسان را حفظ می‌کنند از این‌که در چاهی سقوط کند یا دیواری بر او بیفتد یا حادثه دیگری برایش رخ دهد تا زمانی که مقدرات حتمی فرارسد در آن هنگام آن‌ها کنار می‌روند و او را تسلیم حوادث می‌کنند. دو فرشته‌اند که انسان را در شب حفظ می‌کنند و دو فرشته که در روز به‌طور متناوب این وظیفه را انجام می‌دهند».^۱

این سخن را با آیه دیگری از قرآن مجید ادامه می‌دهیم: «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ»؛ «او است که بر بندگان خود تسلط کامل دارد و مراقبانی بر شما می‌گمارد تا هنگامی که مرگی از شما فرارسد؛ (در این هنگام،) فرستادگان ما جان او را می‌گیرند؛ و آن‌ها (در نگهداری حساب عمر و اعمال بندگان،) کوتاهی نمی‌کنند».^۲

البته هیچ‌کدام از این آیات و روایات مفهومی نیست که انسان بر اثر بی‌احتیاطی‌ها خود را در کام مرگی فرو برد و در پرتگاه‌ها بدون رعایت احتیاط گام بگذارد، چراکه همه این‌ها از قبیل اجل معلق یا مشروط است که اگر انسان احتیاط را رعایت کند خطر از او فاصله می‌گیرد و اگر رعایت نکند گرفتار می‌شود. آنچه امام علیه السلام بیان فرموده درباره اجل حتمی است که «جَنَّةٌ حَصِينَةٌ» و «سپر محافظ» است.

این سخن را با حدیث دیگری از امیرمؤمنان که مرحوم کلینی در کافی آورده است پایان می‌دهیم: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ

۱. تفسیر برهان، ج ۳، ص ۲۳۵، ذیل آیه مورد بحث.

۲. انعام، آیه ۶۱.

جَلَسَ إِلَى حَائِطٍ مَائِلٍ يَقْضِي بَيْنَ النَّاسِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَا تَقْعُدْ تَحْتَ هَذَا الْحَائِطِ فَإِنَّهُ مُعْوَرٌ؛ امیر مؤمنان علیه السلام زیر دیوار کجی نشسته بود و در میان مردم قضاوت می کرد. بعضی عرض کردند: زیر این دیوار منشین که معیوب است. امام علیه السلام فرمود: «حَرَسَ امْرَأً أَجَلَهُ فَلَمَّا قَامَ سَقَطَ الْحَائِطُ؛ اجل (حتمی) از هر کسی پاسداری می کند (امام علیه السلام این سخن را گفت و از زیر دیوار برخاست) هنگامی که برخاست دیوار سقوط کرد».^۱

کوتاه سخن این که گرچه ما باید از مظان خطر پرهیزیم و فقها فتوا داده اند که به هنگام خطر و طوفان سوار کشتی شدن حرام است و اگر کسی از جاده خطرناکی برود نماز او تمام خواهد بود، زیرا سفر، سفر معصیت است؛ ولی با این حال اقدام ما برای پرهیز از خطر، تنها اجل معلق را از ما دور می سازد و اگر اجل حتمی فرارسیده باشد هیچ راه فراری ندارد. تا آن اجل فرانسیده انسان محفوظ است ولی هنگامی که فرارسید دفاع در برابر آن امکان پذیر نیست.

قرآن مجید در آیه ۱۵۴ سوره آل عمران درباره کسانی که بعد از حادثه احد گمان های نادرستی به خدا می بردند و می گفتند: اگر بنا بود ما پیروز شویم در این جا کشته نمی شدیم می فرماید: ای پیغمبر! به آن ها بگو «لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ»؛ «اگر شما در خانه هایتان هم بودید آن هایی که مقرر بود کشته شوند قطعاً به سوی قتلگاه خود بیرون می آمدند - و به قتل می رسیدند».

بنابراین توجه به تقسیم اجل به حتمی و غیر حتمی پاسخی است برای سؤالاتی که درباره این کلام حکمت آمیز و روایات مشابه آن مطرح می شود.

وقد قال له طلحة والزبير: نُبَايِعُكَ عَلَى أَنَا شُرَكَاءُكَ فِي هَذَا الْأَمْرِ:
 لَا، وَلَكِنَّكُمْ شَرِيكَانِ فِي الْقُوَّةِ وَالْإِسْتِعَانَةِ، وَعَوْنَانِ عَلَى الْعَجْزِ وَالْأَوْدِ.

امام علیه السلام در پاسخ طلحه و زبیر، که به آن حضرت پیشنهاد خلافت شورایی کردند و گفتند: با تو بیعت می‌کنیم به این شرط که در حکومت شریک باشیم، فرمود: نمی‌شود، (زیرا شرکت در خلافت معنا ندارد) شما در تقویت و کمک شریک شوید و یار و یاور به‌هنگام ناتوانی و سختی و مشکلات باشید.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر می‌گوید: آنچه در این کلام کوتاه پرمعنا آمده برگرفته از گفتاری طولانی است که میان امام و طلحه و زبیر رد و بدل شده و آن را ابوجعفر اسکافی بغدادی (متوفای ۲۴۰) در کتاب خود آورده است. ابن ابی‌الحدید نیز تمام این سخن را در شرح نهج‌البلاغه خود نوشته و ابن قتیبه دینوری نیز در کتاب الامامة والسیاسة و یعقوبی در تاریخش ذکر کرده است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۵). ابن ابی‌الحدید در ج ۷، ص ۳۵ تا ۴۲ به این موضوع اشاره کرده و ما نیز این نامه را در ذیل خطبه چهارم در جلد اول، ص ۴۲۰ به بعد آورده‌ایم.

شرح و تفسیر

بیعت مشروط!

«امام علیه السلام در پاسخ طلحه و زبیر که به آن حضرت پیشنهاد خلافت شورایی کردند و گفتند: با تو بیعت می‌کنیم به این شرط که در حکومت شریک باشیم فرمود: نمی‌شود، (شرکت در خلافت معنا ندارد) شما در تقویت و کمک شریک شوید و یار و یاور به‌هنگام ناتوانی و سختی و مشکلات باشید»؛ (وَقَالَ عليه السلام وَقَدْ قَالَ لَهُ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ: نُبَايِعُكَ عَلِيُّ أَنَا شُرَكَاءُ فِي هَذَا الْأَمْرِ: لَا، وَلَكِنَّا كَمَا شَرِيكَانِ فِي الْقُوَّةِ وَالْإِسْتِعَانَةِ، وَعَوْنَانِ عَلَي الْعَجْزِ وَالْأَوْدِ).

آیا منظور طلحه و زبیر این بود که واقعاً خلافت، شورایی باشد و آن‌ها با علی علیه السلام در تصمیم‌گیری شریک شوند، یا این که امام علیه السلام بخشی از قلمرو حکومت اسلامی را به آن‌ها بسپارد آن‌گونه که از بعضی روایات استفاده می‌شود؟ در بعضی از منابع معروف آمده است: آن روز که زبیر با امام علیه السلام بیعت کرد حضرت به او فرمود: من از این می‌ترسم که تو پیمان خود را بشکنی، عرض کرد: هرگز بیم نداشته باش تا ابد چنین کاری را نخواهم کرد. امام علیه السلام فرمود: آیا خداوند شاهد و گواه بر این موضوع باشد؟ عرض کرد: آری. چیزی نگذشت که آن دو به امیرمؤمنان علیه السلام عرض کردند: می‌دانی که در زمان عثمان چه اندازه به ما جفا شد و او همواره طرفدار بنی‌امیه بود؛ اما اکنون که خداوند خلافت را به تو سپرده بعضی از این فرمانداری‌ها را در اختیار ما بگذارد. امام علیه السلام فرمود: به قسمت

الهی راضی باشید تا در این باره فکر کنم. سپس افزود: آگاه باشید که من کسی را در این امانت شریک می‌کنم که از دین و امانت او راضی و مطمئن باشم.

از سویی دیگر هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام به معاویه نامه نوشت که مردم با من بیعت کردند تو هم از اهل شام برای من بیعت بگیر و بزرگان اهل شام را نزد من بفرست، معاویه (سخت دست پاچه شد) نامه‌ای برای زبیر نوشت و او را امیر المؤمنین خطاب کرد و گفت: از تمام مردم شام برای تو بیعت گرفتم با سرعت به سوی کوفه و بصره برو و این دو شهر را تسخیر کن که اگر آن دو را تسخیر کنی دیگر هیچ مشکلی نخواهی نداشت.^۱

از این جا روشن می‌شود: این که طلحه و زبیر به هنگام بیعت - و طبق بعضی از روایات، مدتی بعد از بیعت - خدمت امام علیه السلام آمدند و گفتند: ما بیعت کرده‌ایم که با تو شریک باشیم؛ منظورشان این بود که امام علیه السلام حکومت بصره و کوفه را به آن‌ها بسپارد تا بر تمام عراق مسلط شوند و دست به دست معاویه بدهند و شام را هم در اختیار بگیرند تا قسمت عمده کشور اسلام تحت سیطره آن‌ها واقع شود. با این توضیح می‌فهمیم که چرا امام علیه السلام دست رد بر سینه آن‌ها گذاشت و این جواب حکیمانه پرمعنا را به آن‌ها داد.

در کتاب ابن قتیبه که از علمای مشهور اهل سنت است و در قرن سوم می‌زیسته تحت عنوان «رفت و آمد طلحه و زبیر نزد علی علیه السلام» چنین آمده است: بعد از تمام شدن بیعت، طلحه و زبیر نزد آن حضرت آمده، عرض کردند: می‌دانی برای چه با تو بیعت کرده‌ایم؟ فرمود: آری، برای این که گوش به فرمان من باشید و اطاعت کنید؛ همان بیعتی که با ابوبکر و عمر و عثمان کردید. آن‌ها (با صراحت) گفتند: نه، ما با تو بیعت کردیم که شریک تو در امر خلافت باشیم.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۳۰ و ۲۳۱.

امام علیه السلام فرمود: چنین نیست، بلکه شما شریک در همکاری و کمک در برابر مشکلات و رنج‌ها هستید. این در حالی بود که زبیر شک نداشت که علی علیه السلام حکومت عراق را به او می‌سپارد و حکومت یمن را به طلحه. هنگامی که برای آن‌ها روشن شد که علی علیه السلام حکومتی را به آن‌ها نمی‌سپارد شکایت خود را از آن حضرت آشکار ساختند، زبیر در میان جمعیتی از قریش گفت: «هُذَا جَزَاؤُنَا مِنْ عَلِيٍّ قُمْنَا لَهُ فِي أَمْرِ عُثْمَانَ حَتَّى أَثْبَتْنَا عَلَيْهِ الذَّنْبَ وَسَبَبْنَا لَهُ الْقَتْلَ وَهُوَ جَالِسٌ فِي بَيْتِهِ وَكُفِيَ الْأَمْرَ فَلَمَّا نَالَ بِنَا مَا أَرَادَ جَعَلَ دُونَنَا غَيْرِنَا؛ این پاداش ماست از سوی علی! ما در کار عثمان به نفع او (امام علیه السلام) قیام کردیم و گناهکاری عثمان را ثابت نمودیم و عوامل قتل او را فراهم ساختیم در حالی که علی در خانه خود نشسته بود، و ما مشکل را حل کردیم؛ اما هنگامی که به وسیله ما به مقصودش رسید (و حکومت را در اختیار گرفت) دیگران را بر ما مقدم داشت.»^۱

از این عبارت به خوبی روشن می‌شود که آن‌ها واقعاً اهل توطئه و سیاست‌های مکارانه و دور از تقوا و پرهیزکاری بودند و این که بعضی گمان می‌کنند خوب بود علی علیه السلام مقامی به آن‌ها می‌داد تا ساکت شوند اشتباه بزرگی است؛ آن‌ها نه صلاحیت و شایستگی و تقوا برای فرمانداری و استانداری کشور اسلام داشتند و نه به آن قانع بودند. دست در دست معاویه داشتند و می‌خواستند حکومت بر مسلمانان را به زور و از طریق دغل‌کاری به چنگ آورند و تقوای امیرمؤمنان علی علیه السلام هرگز پذیرای چنین مطلبی نبود.

در ذیل روایت مذکور نیز آمده است که علی علیه السلام هنگامی که از سم‌پاشی‌های طلحه و زبیر آگاه شد به ابن عباس فرمود: تو چه پیشنهاد می‌کنی؟ ابن عباس گفت: من چنین فکر می‌کنم که آن‌ها عاشق حکومت‌اند؛ بصره را به زبیر بسپار

و کوفه را به طلحه. امام علیه السلام خندید و فرمود: وای بر تو! در کوفه و بصره مردان باشخصیت و اموال فراوانی وجود دارد که اگر آن دو به حکومت آن جا برسند بر گردن مردم سوار می شوند، سفیهان را از طریق طمع و ضعیفان را با فشار و قدرتمندان را با زور تحت سیطره خود می گیرند (و مردم را بدبخت می کنند و چهره حکومت اسلامی را به کلی تغییر می دهند).

۲۰۳

أَيُّهَا النَّاسُ، اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِنْ قُلْتُمْ سَمِعَ، وَإِنْ أَضْمَرْتُمْ عَلِمَ، وَبَادِرُوا
الْمَوْتَ الَّذِي إِنْ هَرَبْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكَكُمْ، وَإِنْ أَقَمْتُمْ أَخَذَكُمْ، وَإِنْ نَسِيتُمْوهُ ذَكَرَكُمْ.

امام علیه السلام فرمود:

ای مردم! از خدایی بترسید که اگر سخنی بگویید می شنود و اگر چیزی را در دل
پنهان دارید می داند و بر مرگ پیشی گیرید که اگر از آن فرار کنید
به شما دست می یابد و اگر بایستید شما را می گیرد
و اگر فراموشش کنید شما را فراموش نخواهد کرد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها سند دیگری که خطیب علیه السلام در کتاب مصادر برای این گفتار حکیمانه نقل می کند کتاب تاریخ مبرد،
معروف به کامل است که قبل از سید رضی نوشته شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۶).
البته در منابعی که بعد از سید رضی تألیف شده این سخن بارها از مولا امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده؛
از جمله در کتاب جواهر المطالب ابن دمشقی آمده است: هنگامی که علی علیه السلام این سخن را فرمود «ابن
عباس» به شدت تحت تأثیر قرار گرفت و گفت: سبحان الله! گویی این سخن قرآنی است که از آسمان نازل
شده است. (جواهر المطالب، ج ۲، ص ۱۵۵، ح ۱۰۲).

شرح و تفسیر

اندرزی بسیار حکیمانه

امام علیه السلام در این گفتار نورانی که به گفته «ابن عباس» شبیه آیات قرآنی است دو هشدار می دهد: نخست درباره آگاهی خدا بر افعال و رفتار و نیت انسانها و سپس درباره مرگی که هرگز انسان را فراموش نمی کند، می فرماید: «ای مردم! از خدایی بترسید که اگر سخنی بگویید می شنود و اگر چیزی را در دل پنهان دارید می داند و بر مر پیشی گیرید که اگر از آن فرار کنید به شما دست می یابد و اگر بایستید شما را می گیرد و اگر فراموشش کنید شما را فراموش نخواهد کرد»؛ (أَيُّهَا النَّاسُ، اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِنْ قُلْتُمْ سَمِعَ، وَإِنْ أَضْمَرْتُمْ عَلِمَ، وَبَادَرُوا الْمَوْتَ الَّذِي إِنْ هَرَبْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكَكُمْ، وَإِنْ أَقْمَرْتُمْ أَخَذَكُمْ، وَإِنْ نَسِيتُمْوهُ ذَكَرَكُمْ).

همه آنچه امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه فرموده در واقع برگرفته از آیات قرآن مجید است. در آیه ۷ سوره مجادله می خوانیم:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَىٰ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾؛ «آیا نمی دانی که خداوند آنچه را که در آسمانها و آنچه را که در زمین است می داند؟ هیچ گاه سه نفر با هم نجوا نمی کنند مگر این که خدا چهارمین آنهاست، و هیچ گاه پنج نفر با هم نجوا نمی کنند مگر این که خداوند ششمین آنهاست، و نه تعدادی کمتر و نه

بیشتر از آن مگر این که او همراه آن هاست هر جا که باشند، سپس روز قیامت آن‌ها را از اعمالشان آگاه می‌سازد، چرا که خدا به هر چیزی داناست.»

در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمَا تَوْسُوْسًا بِهٖ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيْدِ﴾؛ «ما انسان را آفریدیم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم و ما به او از ر قلبش نزدیک‌تریم!»^۱

در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿قُلْ اِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُوْنَ مِنْهُ فَاِنَّهٗ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّوْنَ اِلَىٰ عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ﴾؛ «بگو: مرگی که از آن فرار می‌کنید سرانجام با شما ملاقات خواهد کرد؛ سپس به سوی کسی که دانای پنهان و آشکار است بازگردانده می‌شوید؛ آن‌گاه شما را از آنچه انجام می‌دادید خبر می‌دهد».^۲

به‌راستی اگر انسان ایمان محکمی به محتوای این آیات و محتوای کلام امام علیه السلام داشته باشد تسلیم هوای نفس و وسوسه‌های شیطان و آلوده به گناه و معاصی نخواهد شد.

نیز اگر انسان مرگی را که برای همه مسلم است فراموش نکند و بداند که این زندگی دیر یا زود پایان می‌گیرد و آنچه را که برای گردآوری آن تلاش کرده رها می‌سازد و رخت برمی‌بندد و سپس در دادگاه عدل پروردگار حضور می‌یابد و نامه اعمال خود را که به مقتضای ﴿لَا يُعَادِرُ صَغِيْرَةً وَّلَا كَبِيْرَةً اِلَّا اَحْصَاهَا﴾^۳ همه اعمال و گفتار او از کوچک و بزر در آن ثبت شده به دستش می‌دهند و باید پاسخ‌گوی همه آن‌ها باشد، به‌یقین چنین انسانی با چنین اعتقادی جز در راه تقوا گام بر نمی‌دارد. مشکل انسان از آن جا شروع می‌شود که نظارت خدا را در اعمال و گفتارش در همه حال، فراموش کند و مر را به دست نسیان بسپارد. عجیب این است که در

۱. ق، آیه ۱۶.

۲. جمعه، آیه ۸.

۳. کهف، آیه ۴۹.

زندگی معمولی دنیا اگر تبهکاران احساس کنند مأموران انتظامی در جایی حضور دارند و آن‌ها را دستگیر می‌کنند و به دادگاه تحویل می‌دهند قطعاً دست به کار خلافی نمی‌زنند؛ حضور پلیس از یک طرف و دادگاهی که در انتظار است از طرفی دیگر آن‌ها را از اعمالشان باز می‌دارد. تنها به جایی می‌روند که پلیس حضور نداشته نباشد و یا اگر گرفتار شدند مدرکی در دادگاه برای اعمال خلاف آن‌ها به دست قضات نیفتد. حال چگونه ممکن است انسان ایمان به خدایی داشته باشد که از ر قلب یا ر گردنش به او نزدیک‌تر است و در همه جا فرشتگان الهی مراقب اعمال او هستند و همه را ثبت و ضبط می‌کنند؛ به علاوه دادگاه قیامت قطعی و یقینی است، با این حال، آلوده ظلم و گناه شود؟

مرحوم علامه مجلسی در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام نقل می‌کند که ضمن خطبه مفصلی معروف به خطبه «دیباچ» فرمود: «وَأَفِيضُوا فِي ذِكْرِ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الذِّكْرِ وَهُوَ أَمَانٌ مِنَ التَّفَاقِقِ وَبِرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَتَذَكِيرٌ لِصَاحِبِهِ عِنْدَ كُلِّ خَيْرٍ يَسْمُهُ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ وَلَهُ دَوِيٌّ تَحْتَ الْعَرْشِ؛ بشتابید به سوی ذکر خدای متعال که بهترین ذکر است و انسان را از نفاق در امان می‌دارد و سبب برائت از آتش دوزخ است و نعمت‌هایی را که خدا به او می‌دهد یادآوری می‌کند و این ذکر، در زیر عرش خدا صدایی طنین‌انداز دارد».^۱

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «أَكْثَرُوا ذِكْرَ الْمَوْتِ فَإِنَّهُ يُمَحِّصُ الذُّنُوبَ وَيُزْهِدُ فِي الدُّنْيَا؛ زیاد به یاد مر باشید که گناهان را محو می‌کند و انسان را به زرق و برق دنیا بی‌اعتنا می‌سازد».^۲

در مورد ذکر خداوند، در جلد هشتم همین کتاب، ص ۳۶۵ و در مورد یاد مر، در جلد هفتم، ص ۲۷۱ مطالبی آمده است.

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۹۱.

۲. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۶۹.

لَا يُزَهِّدَنَّكَ فِي الْمَعْرُوفِ مَنْ لَا يَشْكُرُهُ لَكَ، فَقَدْ يَشْكُرُكَ عَلَيْهِ مَنْ
لَا يَسْتَمْتِعُ بِشَيْءٍ مِنْهُ، وَقَدْ تُدْرِكُ مِنْ شُكْرِ الشَّاكِرِ أَكْثَرَ مِمَّا
أَضَاعَ الْكَافِرُ، «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ».

امام علیؑ فرمود:

به علت ناسپاسی افراد، از کار نیک مضایقه نکنید چراکه (در مقابل) گاه کسی از
تو سپاسگزاری می‌کند که از عمل نیکت هیچ بهره‌ای نبرده و چه بسا همین
شکرگزاری اثرش بیش از ناسپاسی افراد ناسپاس باشد و (برتر از
همهٔ این‌ها این‌که) خدا نیکوکاران را دوست دارد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر از قول «مبرد» در کتاب الفاضل در باب «الشکر للصنایع» می‌نویسد: از طرق
مختلف از علیؑ این سخن نقل شده و بیهقی در کتاب المحاسن و المساوی همین کلام حکیمانه را با
تعبیر متفاوتی آورده است و همچنین صدوق در کتاب امالی و ابو هلال عسکری در کتاب دیوان المعانی.
این‌ها کسانی هستند که قبل از سید رضی می‌زیسته‌اند. بعد از سید رضی نیز جماعتی از دانشمندان را ذکر
می‌کند که این گفتار حکیمانه را از علیؑ نقل کرده‌اند با تفاوت‌هایی که نشان می‌دهد از منابعی غیر از
نهج البلاغه گرفته‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۶).

قاضی قضاعی نیز در دستور معالم الحکم، ص ۷۵ آن را ضمن کلام مبسوطی با تفاوت فراوان نقل کرده
است.

شرح و تفسیر

تو نیکی کن هر چند سپاسگزاری نکنند

امیرمؤمنان علی علیه السلام در این سخن سرشار از حکمت همگان را به کار نیک برای افراد نیازمند دعوت می‌کند خواه سپاسگزار باشند یا ناسپاسی کنند، می‌فرماید: «به علت ناسپاسی افراد، از کار نیک مضایقه نکنید، چراکه (در مقابل) گاه کسی از تو سپاسگزاری می‌کند که از عمل نیکت هیچ بهره‌ای نبرده و چه بسا همین شکرگزاری اثرش بیش از ناسپاسی افراد ناسپاس باشد و (برتر از همه این‌ها این‌که) خدا نیکوکاران را دوست دارد»؛ (لَا يُزْهَدَنَّكَ فِي الْمَعْرُوفِ مَنْ لَا يَشْكُرُهُ لَكَ، فَقَدْ يَشْكُرُكَ عَلَيْهِ مَنْ لَا يَسْتَمْتِعُ بِشَيْءٍ مِنْهُ، وَقَدْ تُدْرِكُ مِنْ شُكْرِ الشَّاكِرِ أَكْثَرَ مِمَّا أَضَاعَ الْكَافِرُ: ﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾).

روشن است که مردم در مسئله شکرگزاری دو گروه‌اند: یک گروه، پرتوقع و ناسپاس که همواره انتظار نیکی دارند؛ ولی هنگامی که از آن بهره‌مند شدند ناسپاسی می‌کنند. گاه می‌گویند: اگر بیشتر از این بود بهتر بود، گاه می‌گویند: ای کاش به این صورت انجام نمی‌شد و به شکل دیگری انجام می‌شد و گاه می‌گویند: اگر کسی نیکی کرده وظیفه‌اش نیکی کردن بوده است و امثال آن‌ها.

در برابر آن‌ها گروه دیگری هستند که در برابر نیکی‌ها سپاسگزارند حتی گاه از نیکی‌هایی که در حق دیگران شده سپاسگزاری می‌کنند؛ مثلاً می‌گویند: فلان کس چه انسان سخاوتمند و خوش‌قلب و نیکوکاری است که در حق برادر نیازمندش

این همه نیکی می‌کند، مادر دردمندش را کاملاً مراقبت می‌نماید و برای بستگانش پیوسته در حال خدمت است.

از آن‌جا که کار نیک جاذبه فوق‌العاده‌ای دارد اگر کسانی که در حقشان نیکی شده ناسپاسی کنند، افراد دیگری هستند که سپاسگزار باشند و جالب توجه این‌که سپاسگزاری کسانی که از کار نیک بهره‌ای نبرده‌اند بسیار باارزش‌تر از سپاسگزاری کسانی است که از آن بهره‌مند شده‌اند، چراکه آن‌ها که بهره‌مند شده‌اند وظیفه سپاسگزاری دارند. به‌علاوه ممکن است به طمع کارهای نیک آینده سپاسگزاری کنند؛ اما کسانی که از آن بهره‌ای نمی‌گیرند از صمیم دل به افراد نیکوکار احترام می‌گذارند.

گذشته از همه این‌ها، می‌دانیم که همه نیکی‌ها از سوی خداست؛ قدرت بر انجام کار نیک و توفیق برای آن و تمایلات درونی درباره آن، همه از سوی خداست که ما با استفاده از اختیار خود آن‌ها را به کار می‌گیریم و کار نیک انجام می‌دهیم. در عین حال، خداوند از نیکوکاران سپاسگزاری می‌کند و این برتر از هر سپاسگزاری است.

قرآن مجید درباره مجاهدانی که با جان و مال خود از آیین خدا دفاع کرده‌اند، سخنی دارد؛ آیینی که منفعت آن‌ها در آن است و برای آن‌ها تشریح شده، با این حال خداوند خودش را خریدار و مجاهدان را فروشنده و ثمن این معامله را بهشت برین قرار می‌دهد و به آن‌ها درباره چنین معامله پرسودی تبریک می‌گوید. آیا اگر تمام دنیا در برابر جهاد مجاهدان ناسپاسی کنند این سپاسگزاری خداوند کافی نیست؟ ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بَبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۱.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم که می فرماید: «يَدُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَوْقَ رُؤُوسِ الْمُكْفِرِينَ تُرْفَرُ بِالرَّحْمَةِ؛ دست خدای متعال بالای سر کسانی است که در برابر کارهای نیکشان ناسپاسی می شود و رحمت خود را بر سر آنها می گستراند».^۱

از جمله اموری که می تواند مایه تسلی خاطر انسان در برابر ناسپاسی ها شود این است که بدانیم این موضوع منحصر به ما نیست؛ این ناسپاسی ها در برابر پیامبران بزر خدا با آن همه زحمت هایی که برای هدایت مردم کشیدند به ویژه در برابر پیامبر اسلام و ائمه معصوم علیهم السلام به شکل گسترده ای انجام شد. در حدیثی که امام موسی بن جعفر از پدران گرامی اش علیهم السلام نقل می کند آمده است: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مُكْفَرًا لَا يُشْكُرُ مَعْرُوفُهُ وَلَقَدْ كَانَ مَعْرُوفُهُ عَلَى الْفُرَشِيِّ وَالْعَرَبِيِّ وَالْعَجَمِيِّ وَمَنْ كَانَ أَكْبَرًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ مَعْرُوفًا عَلَى هَذَا الْخَلْقِ؟ وَكَذَلِكَ نَحْنُ أَهْلَ الْبَيْتِ مُكْفَرُونَ لَا يُشْكِرُ مَعْرُوفُنَا وَخِيَارُ الْمُؤْمِنِينَ مُكْفَرُونَ لَا يُشْكِرُ مَعْرُوفَهُمْ؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر نیکی ها و خدماتی که می کرد ناسپاسی می شد، خیر و نیکی آن حضرت نه تنها به قریش می رسید، بلکه تمام عرب و عجم از آن بهره مند می شدند آیا کسی پیدا می شود که نیکی و کار خیرش برای این مردم از رسول خداوند بیشتر باشد؟ و همچنین ما اهل بیت در برابر ناسپاسی ها قرار داریم؛ نیکی ها و خدمات ما شکرگزاری نمی شود و نیکان اهل ایمان نیز مورد ناسپاسی قرار می گیرند و از نیکی آن ها تشکر نمی شود».^۲

بنابراین نباید این گونه ناسپاسی ها ما را در انجام کار خیر سست و بی رغبت کند. افراد زیادی هستند که حتی کارهای خیر ما شامل آن ها نمی شود؛ ولی آن ها قدردانی می کنند و بالاتر از همه، خدا و پیامبر و ائمه علیهم السلام قدردان و سپاسگزارند.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۰۸.

۲. همان.

نکته

قدردانی از بخشنده نعمت

همان‌گونه که انسان باید شکر نعمت‌های پروردگار را بگذارد، هرچند هیچ انسانی قادر بر این کار نیست، حداقل اعتراف به عدم توانایی شکر نعمت کند که این خود نوعی شکر است، باید در برابر انسان‌ها نیز همین حالت را داشته باشد و شکر خالق بدون شکر خلق، همان خلقی که واسطه نعمت بوده، کامل نمی‌شود. در همین زمینه حدیثی از رسول اکرم ﷺ نقل شده است که می‌فرماید: «روز قیامت که می‌شود بنده‌ای را در صحنه محشر حاضر می‌کنند. او در حضور خدای متعال می‌ایستد و خداوند دستور می‌دهد او را به سوی آتش دوزخ ببرند. عرضه می‌دارد: خداوند! دستور دادی مرا به سوی دوزخ ببرند در حالی که قرآن می‌خواندم (و به قرآن عمل می‌کردم) خدا می‌فرماید: بنده من، نعمت‌هایی به تو عرضه داشتم و تو شکر نعمت نگزاردی. عرضه می‌دارد: پروردگارا! تو فلان نعمت را به من دادی و من فلان‌گونه شکر آن را ادا کردم و نعمت دیگری به من دادی شکر آن را نیز گزاردم و پیوسته نعمت‌ها و شکرگزاری آن‌ها را ذکر می‌کند. خدای متعال می‌فرماید: بنده من راست می‌گویی؛ ولی تو از کسی که واسطه نعمت بر تو بود شکرگزاری نکردی و من به ذات مقدسم سوگند خورده‌ام که شکر بنده‌ای را نپذیرم که در برابر واسطه نعمت من به خلقم شکر گزار نباشد.^۱

از این حدیث و احادیث متعدد دیگر روشن می‌شود که شکر خالق از شکر مخلوق نمی‌تواند جدا باشد؛ زیرا غالباً نعمت‌های الهی از سوی واسطه‌هایی به انسان می‌رسد.

از همه مهم‌تر نعمت هدایتی است که از سوی رسول اکرم و امامان

معصوم علیه السلام به ما رسیده که بیش از همه باید شکرگزار آن‌ها باشیم و شاید سلام و درود ما به پیشگاه آن‌ها بخشی از این شکرگزاری محسوب شود. حتی به مقتضای **﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾**^۱ خداوند نیز با ارسال رحمتش بر آن‌ها، از زحماتشان تشکر می‌کند و مؤمنان نیز باید از طریق تقاضای رحمت الهی برای آن‌ها شکرگزار باشند.

همچنین در برابر اساتید و آن‌هایی که ما را با این منابع هدایت آشنا کرده‌اند شکرگزار باشیم و در برابر پدر و مادر که خداوند درباره آن‌ها در قرآن مجید توصیه ویژه کرده، آن‌جا که می‌فرماید: **﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ﴾**.^۲ و همچنین در برابر تمام کسانی که به نوعی به ما خدمت معنوی یا مادی کرده‌اند؛ در هر لباس و مقامی که باشند.

به یقین این شکرگزاری‌ها افزون بر این‌که باعث پرورش روح انسان می‌شود، نیکوکاران را به کار نیک بیشتر تشویق و غیر نیکوکاران را در این زمره وارد می‌کند و اگر می‌بینیم در دنیای امروز طی مراسمی از افراد برتر در هر رشته و هر برنامه‌ای قدردانی می‌کنند و لوح سپاس به آن‌ها می‌دهند برای همان آثار مثبتی است که این کار در پیشرفت جامعه دارد.

۱. احزاب، آیه ۵۶.

۲. لقمان، آیه ۱۴.

كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ، فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ بِهِ.

امام عليه السلام فرمود:

هر ظرفی بر اثر قرار دادن چیزی در آن از وسعتش کاسته می شود مگر پیمانه
علم که هر قدر از دانش در آن جای گیرد وسعتش افزون می گردد!

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه، تنها به روایت آمدی در غررالحکم اشاره شده است (که البته با تفاوت مختصری آن را آورده است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۸).
اضافه بر این «لیثی» از علمای قرن ششم نیز آن را با تفاوت در کتاب خود به نام عیون الحکم و المواعظ، ص ۳۷۶ آورده است.

شرح و تفسیر

وسعت پیمانۀ علم

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی درباره اهمیت علم و دانش اشاره می کند، می فرماید: «هر ظرفی بر اثر قرار دادن چیزی در آن از وسعتش کاسته می شود مگر پیمانۀ علم که هر قدر از دانش در آن جای گیرد وسعتش افزون می گردد!»؛ (كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ، فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ بِهِ).

این نکته بسیار دقیقی است که امام علیه السلام به آن اشاره فرموده است. حقیقت این است که در «وعاء» (ظرف) مادی گنجایش محدودی وجود دارد که اگر چیزی در آن قرار دهند به تدریج محدود و سرانجام پر می شود به گونه ای که قابل قرار دادن چیز دیگری در آن نیست؛ ولی روح و فکر و قوه عاقله انسان کاملاً با آن متفاوت است؛ هر قدر علوم تازه در آن قرار دهند گویی گنجایش بیشتری پیدا می کند، هر علمی سرچشمۀ علم دیگری می شود و هر تجربه ای تجربه دیگری با خود می آورد و به یک معنا، تابی نهایت پیش می رود و این دلیل اهمیت فوق العاده آن و اشاره به این است که ما از فراگیری علوم هرگز خسته نشویم که واقعاً خسته کننده نیست، بلکه نشاط آور و روح پرور است. هنگامی که انسان می بیند در کنار نهال یک مسئله علمی که در سرزمین مغز خود کاشته نهال های دیگری جوانه می زند و می روید و اطراف خود را پر گل می کند، قطعاً به شوق و نشاط می آید.

حتی مغزهای کامپیوتری که در عصر و زمان ما به وجود آمده و بعضی، از

روی ناآگاهی گمان می‌برند که می‌تواند روزی جانشین مغز انسان شود هرکدام ظرفیت محدودی دارند که وقتی اشباع شد مطلب تازه‌ای را نمی‌پذیرد در حالی که روح آدمی چنین نیست و بسیارند دانشمندان بزرگی که تا آخرین لحظه‌های عمر در تکاپوی علم و دانش بوده و هر روز حتی در واپسین ساعات عمر حقیقت تازه‌ای را کشف می‌کردند.

از جمله کسانی که در شرح کلام حکیمانه مورد بحث به این حقیقت اشاره کرده ابن ابی‌الحدید معتزلی است که در شرح نهج‌البلاغه خود چنین می‌گوید: «در ذیل این کلام سرّ عظیمی نهفته شده و اشاره‌ای رمزی است به معنای شریف و پیچیده‌ای که طرفداران نفس ناطقه (روح مجرد) از این راه دلیل برای اثبات عقیده خود گرفته‌اند. نتیجه آن این است که قوای جسمانی بر اثر تکرار افعال خسته و ناتوان می‌شوند؛ مثلاً هرگاه با چشم‌های خود پیوسته صحنه‌هایی را ببینیم چشم خسته می‌شود و اگر باز هم ادامه دهیم ممکن است چشم صدمه ببیند. همچنین گوش انسان از شنیدن صداهای مکرر به زحمت می‌افتد (و خسته و ناتوان می‌گردد) و چنین است سایر قوای جسمانی؛ ولی وقتی به قوه عاقله می‌رسیم می‌بینیم قضیه برعکس است، چراکه هرگاه معقولات بیشتری به این قوه وارد گردد، نیرو و توان و وسعت و انبساط آن بیشتر می‌شود و آمادگی برای درک مسائل جدیدی غیر از آنچه قبلاً دریافته پیدا می‌کند و در حقیقت، تکرار معقولات، شمشیر آن را تیزتر کرده و زنگار آن را می‌زداید و به همین دلیل می‌توان گفت: قوای جسمانی همه مادی هستند؛ اما قوه عاقله مجرد است و ماورای مادیات».^۱ یکی از بخش‌های قوه عاقله، حافظه انسان است که همه چیز را در خود حفظ می‌کند در حالی که قوای مادی این چنین نیست.

این کلام حکیمانه پیام‌های متعددی دارد از جمله این که انسان هرگز نباید از

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۲۵.

فراگیری علم و دانش خسته شود یا گمان کند به مرحله نهایی علم و دانش رسیده است. بداند به سمتی حرکت می کند که هر قدر جلوتر می رود وسیع تر می شود. در حدیث معروفی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْهُوْمَانِ لَا يَشْبَعَانِ طَالِبُ الْعِلْمِ وَطَالِبُ الدُّنْيَا؛ دو گروه گرسنه اند و هرگز سیر نمی شوند: طالبان علم و طالبان دنیا»^۱.

به همین دلیل تحصیل علم در اسلام از جهات مختلف نامحدود است: از نظر مدت، حدیث معروف پیامبر صلی الله علیه و آله را داریم گرچه آن را در جوامع حدیثی نیافتیم؛ فرمود: «أُطْلِبُ الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ؛ از گهواره تا گور دانش بجوی». از نظر مکان، در حدیث دیگری می خوانیم: «أُطْلَبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ؛ به دنبال علم و دانش بروید هر چند در سرزمین چین باشد»^۲.

از نظر مقدار کوشش، در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «أُطْلَبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِخَوْضِ اللَّجَجِ وَسَفْكِ الْمُهْجِ؛ در طلب دانش باشید هر چند برای تحصیل آن در دریاها فرو روید و خون خود را فدا کنید»^۳.

از نظر استاد، در حدیث دیگری نقل شده است: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ يَأْخُذُهَا حَيْثُ وَجَدَهَا؛ علم و دانش گمشده فرد باایمان است، نزد هر کس باشد گمشده خود را مطالبه می کند»^۴.

این سخن را با حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام که در غررالحکم آمده است پایان می دهیم: «الْعَالِمُ مَنْ لَا يَشْبَعُ مِنَ الْعِلْمِ وَلَا يَتَشَبَعُ بِهِ؛ عالم و دانشمند کسی است که هرگز از علم و دانش سیر نمی شود و اظهار سیری نیز می کند»^۵.

۱. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۸۳، ح ۸۳.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۷ (با توجه به این که در آن زمان آخرین نقطه آباد شناخته شده دنیا چین بود).

۳. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۷۷.

۴. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۸۱.

۵. غررالحکم، ح ۷۵.

أَوَّلُ عَوْضِ الْحَلِيمِ مِنْ حِلْمِهِ أَنَّ النَّاسَ أَنْصَارُهُ عَلَى الْجَاهِلِ.

امام علیه السلام فرمود:

نخستین نتیجه‌ای که شخص بردبار از بردباری خود کسب می‌کند این است که مردم در برابر جاهل و نادان از وی حمایت خواهند کرد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته کتاب مصادر، این کلام حکیمانه را پیش از سید رضی در نهج البلاغه، ابن قتیبة در عیون الاخبار و ابن عبد ربه در عقد الفرید با تفاوت‌هایی آورده‌اند و بعد از مرحوم سید رضی در کتب زیادی از جمله کنز الفوائد، ربیع الابرار زمخشری و دستور معالم الحکم نوشته قاضی قاضی و نهیة الارب نویری آمده است و با توجه به این که بسیاری از آنها با تفاوت‌هایی در عبارت آن را نقل کرده‌اند روشن می‌شود که از منابعی جز نهج البلاغه گرفته‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۸).

شرح و تفسیر

دربرابر جاهلان بردبار باش

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه، به یکی از آثار ارزندهٔ حلم و بردباری در مقابل سفیهان و جاهلان اشاره کرده، می‌فرماید: «نخستین نتیجه‌ای که شخص بردبار از بردباری خود کسب می‌کند این است که مردم در برابر جاهل و نادان از وی حمایت خواهند کرد»؛ (أَوَّلُ عَوَاضِ الْحَلِيمِ مِنْ حِلْمِهِ أَنَّ النَّاسَ أَنْصَارُهُ عَلَى الْجَاهِلِ).

بعضی از ارباب لغت «حلم» را به معنای خویشترن داری به هنگام هیجان غضب دانسته‌اند و از آن جا که این حالت از عقل و خرد نشأت می‌گیرد، گاه واژه «حلیم» به معنای عاقل به کار رفته است.

بسیاری از افراد جاهل و نادان، پرادعا، بلندپرواز و پرخاشگرند، از این رو هنگامی که در برابر دانشمند و ارسته‌ای قرار گیرند برای اظهار خودنمایی ممکن است انواع اهانت‌ها را روا دارند. حال اگر شخص عالم و دانشمند و انسان باایمان و متقی بخواهد در برابر آن‌ها عکس‌العمل نشان دهد، مقام خود را پایین آورده است؛ اما اگر در برابر این افراد نادان و بی‌ادب حلم و بردباری به خرج دهد و عکس‌العملی از خود ظاهر نکند، مردم به مظلوم بودن او اعتراف می‌کنند و به حکم غریزهٔ حمایت از مظلوم که در بسیاری از انسان‌ها نهفته است به حمایت از او برمی‌خیزند و جاهل جسور و بی‌ادب را بر سر جایش می‌نشانند. این نخستین

نتیجه‌ای است که افراد حلیم از حلمشان به دست می‌آورند و در واقع دفاع از خود را بر عهده دیگران می‌نهند.

قرآن مجید درباره عباد الرحمن (بندگان خاص خدا) می‌فرماید: ﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾؛ «و هنگامی که جاهلان آن‌ها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آن‌ها سلام می‌گویند (و با بی‌اعتنایی و بزرگواری می‌گذرند)».^۱

در جایی دیگر خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾؛ «(به هر حال) با عفو و مدارا رفتار کن، و به کارهای شایسته دعوت نما، و از جاهلان روی بگردان (و با آنان ستیزه مکن)».^۲

نیز در مقام مدح انبیای پیشین، از صفت حلم نام برده شده است؛ از جمله در آیه ۱۱۴ سوره توبه در مدح ابراهیم علیه السلام به سبب حلم و بردباری او در برابر عمومی بت پرستش می‌فرماید: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ﴾؛ «به یقین ابراهیم مهربان و بردبار بود».

حلم علاوه بر این، آثار فراوان دیگری نیز دارد و آن این‌که به انسان آرامش می‌بخشد و وی را از آلوده شدن به گناه به‌هنگام ستیزه‌جویی حفظ می‌کند و از تشدید عداوت دشمن که به جسارت و بی‌ادبی پرداخته جلوگیری می‌نماید.

بر اساس همین نکات است که امیرمؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه بارها بر اهمیت حلم تأکید ورزیده است؛ از جمله در خطبه ۱۹۳ (خطبه همام) که اوصاف پرهیزکاران را شرح می‌دهد می‌فرماید: «یکی از صفات آن‌ها این است که علم را با حلم می‌آمیزند» (يَمْزُجُ الْجِلْمَ بِالْعِلْمِ) و در حکمت ۳۱ یکی از شاخه‌های عدالت را استواری در حلم شمرده است.

۱. فرقان، آیه ۶۳.

۲. اعراف، آیه ۱۹۹.

در کلام حکیمانه بعد (حکمت ۲۰۷) نیز بر همین معنا تأکید شده و در حکمت‌های ۲۱۱، ۴۱۸، ۴۲۴ و ۴۶۰ اشارات مهمی به اهمیت حلم شده است. در روایات دیگر اسلامی نیز بر اهمیت حلم و آثار مثبت آن تکیه شده است؛ از جمله رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشْبَهِكُمْ بِي أَخْلَاقًا؟ أَيَا بَه شَمَا خَبِر دَهْم كَدَام يَكْ اَز شَمَا اَز نَظَر اِخْلَاقْ بَه مَن شَبِيه تَرِيد؟»^۱

یاران عرض کردند: آری، ای رسول خدا! فرمود: «أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا وَأَعْظَمُكُمْ حِلْمًا وَأَبْرُكُمْ بِقَرَابَتِهِ وَأَشَدُّكُمْ إِنْصَافًا مِنْ نَفْسِهِ فِي الْغَضَبِ وَالرِّضَا؛ آن کس که از همه خوش اخلاق‌تر و بردبارتر، و نیکوکارتر درباره خویشاوندان خود و باانصاف‌تر در حال غضب و خشنودی است»^۲.

در حدیثی که در غررالحکم از امام امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده می‌خوانیم: «أَشْجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ الْجَهْلَ بِالْحِلْمِ؛ شجاع‌ترین مردم کسی است که با نیروی حلم، بر جهل (جاهلان) غالب آید»^۳.

در حدیث دیگری از همان حضرت و در همان منبع آمده است: «إِنَّ أَفْضَلَ أَخْلَاقِ الرِّجَالِ الْحِلْمُ؛ برترین اخلاق مردان با شخصیت، حلم و بردباری است»^۴. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «كَفَى بِالْحِلْمِ نَاصِرًا؛ حلم برای یاری انسان کافی است»^۵.

در حدیث مفصلی که مرحوم علامه مجلسی نقل می‌کند می‌خوانیم که امام صادق علیه السلام در گفت‌وگو با «عنوان بصری» که برای درک علم به محضر آن

۱. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۴.

۲. غررالحکم، ص ۲۸۵.

۳. همان.

۴. همان.

۵. کافی، ج ۲، ص ۱۱۲.

حضرت آمده بود، فرمود: حلم و بردباری تو باید به قدری باشد که اگر کسی به تو بگوید: اگر سخن نسنجیده‌ای درباره‌ی من بگویی ده برابر آن را به تو می‌گویم، تو در جواب بگویی: اگر تو ده سخن ناسنجیده بگویی من یکی نیز نخواهم گفت (فَمَنْ قَالَ لَكَ: إِنَّ قُلْتَ وَاحِدَةً سَمِعْتَ عَشْرًا، فَقُلْ: إِنَّ قُلْتَ عَشْرًا لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَةً).^۱

۲۰۷

إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ؛ فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ.

امام علیه السلام فرمود:

اگر حلیم و بردبار نیستی خود را به بردباری و اداری کن (و همانند حلیمان عمل کن) زیرا کمتر شده است که کسی خود را شبیه قومی کند و سرانجام از آنان نشود.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسندهٔ مصادر می‌گوید: مرحوم دیلمی این جمله را با اضافاتی در کتاب اعلام الدین فی صفات المؤمنین آورده است و نامبرده هرچند بعد از مرحوم سید رضی می‌زیسته اما اختلاف در نقل نشان می‌دهد که از مصادر دیگری آن را اخذ کرده است. مرحوم کلینی که قبل از مرحوم سید رضی می‌زیسته این جمله را از امام صادق علیه السلام به این صورت نقل کرده است: «إِذَا لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ» و با توجه به اتحاد مضمون و این که همهٔ آنها از امامان معصوم گرفته شده و آنها نور واحدی هستند تفاوتی احساس نمی‌شود. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۹).

شرح و تفسیر

راه تحصیل بردباری

این کلام نورانی که در واقع تکمیلی است برای کلام حکیمانه گذشته اشاره به نکته دیگری درباره حلم و بردباری می‌کند، امام علیه السلام می‌فرماید: «اگر حلیم و بردبار نیستی خود را به بردباری وادار کن (و همانند حلیمان عمل نما) زیرا کمتر شده است که کسی خود را شبیه قومی کند و سرانجام از آنان نشود»؛ (إِنَّ لِمَ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ؛ فَإِنَّهُ قَلٌّ مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ).

کلام حکیمانه پیشین درباره یکی از آثار مهم حلم بود و امام علیه السلام در این کلام، راه رسیدن به این خلق از اخلاق فضیله را بیان می‌کند و آن این‌که افرادی که دارای این صفت نیستند خود را وادار به آن کنند؛ مثلاً حادثه خشم‌آوری واقع می‌شود و انسان عصبانی می‌گردد و از درون می‌جوشد و می‌خروشد؛ در این جا خودش را کنترل کند و قیافه‌ای همچون حلیمان و بردباران به خود بگیرد. این کار در نخستین بار ممکن است بسیار مشکل باشد ولی هرچه تکرار شود آسان‌تر می‌گردد تا زمانی که انسان به آن عادت می‌کند و تبدیل به حالت و سپس تبدیل به ملکه می‌شود.

البته تمام صفات فضیله را می‌توان از این راه به دست آورد؛ مثلاً علمای اخلاق درباره افراد جبان و ترسو می‌گویند: خود را در میدان‌های ترسناک وارد سازد و شجاعت را بر خویش تحمیل کند. پس از مدتی عادت می‌کند و ملکه شجاعت در او پیدا می‌شود.

جمله «قَلَّ مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ» نیز دلیل بر این کلیت و عمومیت است و در واقع امام علیه السلام آن را به عنوان درسی فراگیر در مسیر تحصیل فضایل تعلیم داده است و این همان چیزی است که نه تنها علمای اخلاق، بلکه روانشناسان نیز بر آن اصرار دارند و آن را یکی از طرق رفع نقایص روانی می‌شمارند.

راه دیگر برای تحصیل این صفت مهم اخلاقی، مطالعه حالات علما و پیشوایان بزرگ به خصوص رسول اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام است که چقدر در برابر افراد جسور، حلیم و بردبار بوده‌اند.

در حدیثی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کتب شیعه و اهل سنت نقل شده می‌خوانیم که روزی مرد عربی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و (بدون مقدمه) عبای پیغمبر صلی الله علیه و آله را گرفت و به گردن پیامبر صلی الله علیه و آله انداخت و به شدت کشید به گونه‌ای که اثر آن روی گردن مبارک حضرت آشکار شد. سپس گفت: ای محمد! از آن مال خدا که نزد توست چیزی به من بده. پیامبر صلی الله علیه و آله نگاهی به او کرد و خندید (اشاره به این که اگر مالی می‌خواهی راه آن این کار نیست) سپس دستور داد چیزی به او بخشیدند (و از خود هیچ عکس العمل خشنی در برابر او ظاهر نساخت) و این نشانه حلم فوق العاده آن حضرت بود.^۱

در حدیث دیگری که در مکارم الاخلاق آمده می‌خوانیم که گاهی کودکان را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آوردند تا برای آن‌ها دعا کند و مبارک باشند و یا نامی برای آن‌ها انتخاب کند. پیامبر صلی الله علیه و آله برای احترام به خانواده کودک، او را می‌گرفت و در دامان خود می‌گذاشت و چه بسا کودک دامان پیامبر صلی الله علیه و آله را تر می‌کرد. بعضی از حاضران فریاد می‌کشیدند، حضرت می‌فرمود: آرام باشید مانع وی نشوید، و او را آزاد می‌گذاشت تا بولش تمام شود. سپس برای او دعا می‌فرمود یا او را نام‌گذاری می‌کرد. این کار سبب خوشحالی خانواده کودک می‌شد و احساس

۱. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۰۳؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۰.

می‌کردند پیامبر صلی الله علیه و آله به هیچ وجه از ماجرای کودکشان ناراحت نشده است. هنگامی که باز می‌گشتند پیامبر صلی الله علیه و آله لباس و بدن خود را می‌شست.^۱

همچنین در حدیثی که مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی آورده است ذیل بابی با عنوان «الحلم» می‌خوانیم: امام صادق علیه السلام خدمتکاری داشت که او را به دنبال کاری فرستاد ولی مدتی گذشت و نیامد. امام علیه السلام در جست‌وجوی وی برآمد دید در گوشه‌ای خوابیده است. امام علیه السلام بالای سرش نشست و او را باد می‌زد تا زمانی که بیدار شد. در آن هنگام امام علیه السلام به او فرمود: «يَا فُلَانُ وَاللَّهِ مَا ذَلِكَ لَكَ، تَنَامُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ، لَكَ اللَّيْلُ وَلَنَا مِنْكَ النَّهَارُ؛ ای غلام! به خدا سوگند! این سزاوار تو نیست. هم شب را می‌خوابی هم روز را. شب برای تو باشد و روز برای ما».^۲

مرحوم مفید در کتاب مجالس خود از جابر نقل می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام شنید مردی «قنبر» را دشنام می‌دهد و «قنبر» می‌خواهد به او پاسخ دهد. امام علیه السلام او را صدا زد و فرمود: «مَهْلًا يَا قَنْبِرَ دَعِ شَاتِمَكَ مُهَانًا تَرْضِ الرَّحْمَانَ وَتُسَخِّطُ الشَّيْطَانَ وَتُعَاقِبُ عَدُوَّكَ؛ قنبر آرام باش! دشنام‌دهنده را رها کن که سبب خشنودی خدا و خشم شیطان می‌شود و این مجازاتی است برای دشمن تو». سپس افزود: «فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ مَا أَرْضَى الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ بِمِثْلِ الْحِلْمِ وَلَا أَسْخَطَ الشَّيْطَانَ بِمِثْلِ الصَّمْتِ وَلَا عُوقِبَ الْأَحْمَقُ بِمِثْلِ السُّكُوتِ عَنْهُ؛ به خدایی که دانه را در زمین می‌شکافد و انسان را می‌آفریند سوگند! هرگز انسان باایمانی پروردگارش را با چیزی مانند حلم و بردباری خشنود نکرده است و شیطان را با مانند سکوت (در این‌گونه موارد) خشمگین نساخته و احمق را با چیزی همانند خاموشی در برابرش مجازات نکرده است».^۳

۱. مکام الاخلاق، ص ۲۵.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۱۲، ح ۷.

۳. امالی مفید، ص ۲۱۱۸.

این سخن را با کلامی از شریف رضی در کتاب خصائص الائمه پایان می‌دهیم؛ او در آن کتاب، کلام حکیمانهٔ مورد بحث را با اضافه‌ای روشنگر آورده و چنین نقل کرده است: «أَفْضَلُ رِداٍ يُرْتَدَى بِهِ الْحِلْمُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا...؛ برترین لباس لباس حلم است و اگر حلیم نیستی خود را مشابه حلیمان کن...»^۱

۱. خصائص الائمه، ص ۱۱۵.

مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ رِيحًا، وَمَنْ غَفَلَ عَنْهَا خَسِيرًا، وَمَنْ خَافَ آمِنًا، وَمَنْ اِعْتَبَرَ
 أَبْصَرَ، وَمَنْ أَبْصَرَ فَهَمَّ، وَمَنْ فَهَمَّ عَلِمَ.

امام علیه السلام فرمود:

هر کس به حساب خود برسد سود می برد و آن کس که غافل بماند زیان می بیند.
 کسی که (از خدا) بترسد ایمن می گردد و کسی که عبرت بگیرد بینا می شود و آن کس
 که بینا گردد (حقایق را) می فهمد و آن کس که (حقایق را) بفهمد دانا می شود.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که جمله اول از این کلام حکیمانه در غرر الحکم و جمله دوم و سوم در کتاب کنز الفوائد با تفاوتی ذکر شده و سایر جمله ها هماهنگ با قرآن مجید و سنت پاک نبوی و عقل و ذوق سلیم است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۰).

مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار حدیثی شبیه همین گفتار حکیمانه را از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام با اضافاتی نقل کرده است. (بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۲).

شرح و تفسیر

شش اندر زنا ب

در این کلام حکیمانه شش جمله وجود دارد که سه جمله از آن مستقل از یکدیگر و سه جمله مرتبط با یکدیگر است و هر کدام نکته‌ای را بیان می‌کند، می‌فرماید: «هر کس به حساب خود برسد سود می‌برد و آن کس که غافل بماند زیان می‌بیند. کسی که (از خدا) بترسد ایمن می‌گردد و کسی که عبرت گیرد بینا می‌شود و آن کس که بینا گردد (حقایق را) می‌فهمد و آن کس که (حقایق را) بفهمد دانا می‌شود»؛ (مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ رِبِحٌ، وَمَنْ غَفَلَ عَنْهَا خَسِرَ، وَمَنْ خَافَ أَمِنَ، وَمَنْ اعْتَبَرَ أَبْصَرَ، وَمَنْ أَبْصَرَ فَفَهِمَ، وَمَنْ فَهِمَ عَلِمَ).

همیشه مسئله حسابرسی در زندگی مادی مردم وسیله‌ای برای پرهیز از زیان‌ها بوده است و آن‌ها وسایل مختلفی برای ثبت و ضبط حساب‌ها از قدیم‌الایام فراهم کرده‌اند. در عصر و زمان ما این وسایل بسیار متنوع و پیچیده شده و دقیق‌ترین محاسبات را انجام داده و نگهداری می‌کنند. بررسی حساب سبب می‌شود که اگر انسان احساس زیان کرد به سراغ نقطه‌های آسیب‌پذیر برود و آن‌ها را اصلاح کند تا زیان، تبدیل به سود گردد. اصولاً تمام این جهان بر اساس حساب و نظم آمیخته با آن قرار گرفته است. هرگاه درون بدن خود را ملاحظه کنیم می‌بینیم که در خون ما حساب دقیقی حکم فرماست؛ بیش از بیست فلز و شبه فلز و مواد مختلف حاصل از آن خون ما را تشکیل می‌دهد و به مجرد

این که نظم آن به هم بخورد بیماری حاصل می شود. به همین دلیل پزشکان اولین دستوری که می دهند محاسبه اجزای تشکیل دهنده خون از طریق آزمایش است تا به وسیله این حسابگری جلوی بیماری را بگیرند.

آن کس که این آزمایش ها را به فراموشی بسپارد ممکن است زمانی متوجه بیماری شود که خسارت و زیان وسیعی دامن او را گرفته است، در امور مادی دیگر نیز همین گونه است.

اسلام می گوید: در امور معنوی نیز باید همین گونه بلکه دقیق تر به حساب خویش رسید. آن کس که مراقب اعمال خویش باشد و حسابرسی دقیق کند سود معنوی می برد و کسی که از آن غافل گردد گرفتار خسران و زیان در دنیا و آخرت می شود. در حدیثی از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می خوانیم: «لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا حَتَّى يُحَاسِبَ نَفْسَهُ أَشَدَّ مِنْ مُحَاسَبَةِ الشَّرِيكِ شَرِيكُهُ وَالسَّيِّدُ عَبْدُهُ؛ انسان فرد باایمانی نخواهد بود مگر زمانی که با دقت اعمال خود را محاسبه کند؛ دقیق تر از آنچه شریک به حساب شریک خود می رسد یا مولا به حساب بنده خویش»^۱.

حسابگری در مسائل معنوی و امور اخروی باید شدیدتر و دقیق تر باشد، زیرا غیر ما حسابگرانی هستند که حساب دقیق اعمال ما را دارند، در حالی که در امور مادی، هرکس خودش حسابگر خویش است و معمولاً کسی بر او نظارتی ندارد. قرآن مجید می گوید: «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ»؛ (و به یقین نگاهبانانی بر شما گمارده شده، والامقام و نویسنده (ی اعمال نیک و بد شما) که می دانند شما چه می کنید)^۲.

در جای دیگر می فرماید: روز قیامت خداوند به گناهکاران می گوید: «هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ (این نامه اعمال

۱. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۷۲.

۲. انفطار، آیات ۱۰-۱۲.

شماست که ما نوشته ایم و به حق بر ضد شما سخن می گوید؛ ما آنچه را که انجام می دادید می نوشتیم»^۱.

در روایات اسلامی تأکید شده است که همه روز به حساب خود برسید؛ یعنی شب هنگام همان گونه که معمول بسیاری از بازرگان ها و تجار است که دفاتر خود را به خانه می برند و به حساب روز خود می رسند شما هم شب هنگام به اعمالی که در روز انجام دادید نگاهی حسابگرانه بیفکنید؛ اگر خطایی بوده توبه کنید و اگر کار خوبی بوده شکر خدا به جا آورید و آن را تکرار کنید.

امام کاظم علیه السلام در حدیثی می فرماید: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنَّ عَمَلًا خَيْرًا اسْتَرَادَ اللَّهُ مِنْهُ وَحَمِدَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَإِنْ عَمِلَ شَرًّا اسْتَغْفَرَ اللَّهُ مِنْهُ وَتَابَ إِلَيْهِ؛ کسی که همه روز به حساب خود نرسد از ما نیست؛ اگر کار خیری انجام داده از خداوند توفیق فزونی بطلد و خدا را برای آن شکر بگویند و اگر کار بدی انجام داده استغفار کند و توبه نماید و به سوی خدا بازگردد»^۲.

از نخستین توصیه هایی نیز که ارباب سیروسوک الی الله به رهروان این راه می کنند مراقبت از اعمال و سپس محاسبه آن است، چراکه بدون آن، پیمودن این راه پرخطر و خطر امکان پذیر نیست.

سپس امام علیه السلام در سومین جمله از این گفتار حکیمانه به این مسئله اشاره می کند که اگر کسی خواهان امنیت و آرامش است باید خائف باشد؛ همیشه خوف سپری است در برابر حوادث خطرناک و راز این که خداوند آن را در وجود انسان قرار داده، این است که اگر ترسی در کار نباشد خیلی زود انسان خود را به پرتگاه ها می افکند و در چنگال حوادث سخت گرفتار می سازد و به مرزودرس مبتلا می شود.

۱. جائیه، آیه ۲۹.

۲. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۷۲.

البته اگر این خوف در حد اعتدال باشد سپری در برابر بلاهاست ولی اگر به افراط بینجامد انسان را از تلاش و کوشش بازمی‌دارد و به محرومیت می‌کشانند و اگر به تفریط گراید و از موجودات خطرناک نترسد گرفتار انواع حوادث مرگبار خواهد شد.

شک نیست که خوف در کلام امام علیه السلام اشاره به خوف از خدا یعنی خوف از عدالت و مجازات‌های عادلانه اوست. کسانی که دارای چنین خوفی باشند از عذاب الهی در دنیا و آخرت در امان‌اند و به عکس، آن‌ها که تنها به رحمت او امیدوار گردند و اثری از خوف در وجود آن‌ها نباشد آلوده انواع گناهان شده و گرفتار مجازات خداوند در این سرا و آن سرا می‌شوند. به همین دلیل در تعلیمات دینی ما بارها آمده است که انسان باایمان باید با دو بال خوف و رجا پرواز کند.

امام صادق علیه السلام از وصایای لقمان حکیم به فرزندش جمله‌ای را نقل می‌کند، می‌فرماید: در وصایای لقمان مسائل شگفت‌آوری بود. از همه شگفت‌آورتر این که به فرزندش چنین گفت: «خَفِ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَيْفَةً لَوْ جِئْتَهُ بِبِرِّ الثَّقَلَيْنِ لَعَذَّبَكَ وَأَرْجُ اللَّهَ رَجَاءً لَوْ جِئْتَهُ بِذُنُوبِ الثَّقَلَيْنِ لَرَحِمَكَ؛ آن‌گونه از خداوند عزوجل ترسان باش که اگر تمام اعمال نیک جن و انس را به‌جا آورده باشی احتمال دهی که تو را (به سبب بعضی از اعمال) عذاب می‌کند و آنچنان به خداوند امیدوار باش که اگر گناه انس و جن را انجام داده باشی احتمال دهی که مشمول رحمت او واقع شوی».^۱

سپس امام صادق علیه السلام افزود: پدرم چنین می‌فرمود: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُورَانِ: نُورٌ خَيْفَةٌ وَنُورٌ رَجَاءٌ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا وَلَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ

بِرِدِّ هَذَا؛ در قلب هر فرد باایمانی دو نور هست: نور خوف و نور رجا، اگر این را وزن کنند چیزی اضافه بر آن نیست و اگر آن را وزن کنند چیزی اضافه بر این نخواهد بود.^۱

البته منظور از این روایت این نیست که انسان واقعاً همه گناهان را انجام دهد و با همان حالت از دنیا برود و به رحمت خدا امید داشته باشد؛ بلکه مقصود این است که امیدوار باشد سرانجام توبه می‌کند و در مقام اصلاح برمی‌آید و سپس از دنیا می‌رود.

در روایت دیگری در همان باب از امام صادق علیه السلام نقل شده است که راوی عرض می‌کند: جمعی از دوستان شما هستند که خود را آلوده گناهان می‌کنند و می‌گویند: امید (به رحمت خدا و محبت اهل بیت) داریم، امام فرمود: «كَذَّبُوا لَيْسُوا أَلْنَا بِمَوَالٍ؛ آن‌ها دروغ می‌گویند، از دوستان ما نیستند». سپس افزود: «أُولَئِكَ قَوْمٌ تَرَجَّحَتْ بِهِمِ الْأَمَانِيُّ مِنْ رَجَا شَيْئاً عَمِلَ لَهُ وَمَنْ خَافَ مِنْ شَيْءٍ هَرَبَ مِنْهُ؛ آن‌ها کسانی هستند که در چنگال آرزوها گرفتار شده‌اند (زیرا) کسی که امید به چیزی داشته باشد برای آن عمل می‌کند و کسی که از چیزی بترسد از آن می‌گریزد».^۲

آنگاه امام علیه السلام در سه جمله آخر کلام نورانی خود به این نکته اشاره می‌کند که اگر انسان با چشم عبرت به اطراف خود بنگرد از حقایق این عالم آگاه می‌شود، سپس به تحلیل آن حقایق می‌پردازد و اسباب و نتایج آن را درک می‌کند و کسی که از اسباب و نتایج حقایق آگاه گردد عالم می‌شود؛ یعنی راه را به سوی مقصد پیدا می‌کند. در واقع پیوندی ناگسستنی میان سه موضوع وجود دارد: چشم عبرت داشتن، تحلیل کردن حوادث و عالم و آگاه شدن.

۱. کافی، ج ۲، ص ۶۷، ح ۱.

۲. همان، ص ۶۸، ح ۶.

منظور از عبرت گرفتن این است که انسان حادثه‌ای را که می‌بیند نخست به مقدماتی که آن را تشکیل داده و آثاری که بر آن مترتب می‌شود توجه کند سپس مشابه آن را در زندگی خود در نظر بگیرد، که این مایهٔ ابصار و بصیرت است و هنگامی که از آن، قاعده‌ای کلی برای خود و دیگران بسازد، این فهم واقعی حادثه است که به صورت علمی قابل قبول در روح و جان او جایگزین می‌شود. در ذیل حکمت پنجم بحث قابل ملاحظه‌ای دربارهٔ عبرت و تفکر آورده‌ایم.

لَتَعْطِفَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شِمَاسِهَا عَطْفَ الضَّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا، وَتَلَا
عَقِيبَ ذَلِكَ: «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ
وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ».

امام علیه السلام فرمود:

دنیا همچون شتر بدخویی است که بعد از چموشی به ما روی می‌آورد و همچون
شتری است که دوشنده شیر را گاز می‌گیرد تا شیر را برای فرزندش نگه‌داری کند،
سپس امام علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت
گذاریم و آنها را پیشوایان و وارثان آن قرار دهیم.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب رضی الله عنه در کتاب مصادر ذیل این کلام حکیمانه چنین می‌گوید: این سخن از جمله خبرهای غیبی آن
حضرت است و به صورت متواتر از آن حضرت نقل شده و به همین دلیل هر گروهی آن را مطابق مذهب خود
تفسیر کرده‌اند؛ امامیه آن را اشاره به ظهور قائم منتظر می‌دانند، معتزله به‌طور دیگری تفسیر می‌کنند
و زیدیه به گونه دیگر. اگر این سخن مشهور و متواتر نبود نیازی به این تفسیرها و تأویل‌ها نداشت، خطی بر
آن می‌کشیدند و از آن می‌گذشتند. سپس از مرحوم طبرسی در مجمع البیان نقل می‌کند که در روایت
صحیح از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده که فرمود: «وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَتَعْطِفَنَّ الدُّنْيَا إِلَى آخِرِ» این

شرح و تفسیر

آینده از آن ماست

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود خبر مسرت بخشی از آینده اهل بیت علیهم السلام و پیروان مکتب آن‌ها می‌دهد، می‌فرماید: «دنیا همچون شتر بدخویی است که بعد از چموشی به ما روی می‌آورد و همچون شتری است که دوشنده شیر را گاز می‌گیرد تا شیر را برای فرزندش نگه‌داری کند. سپس امام این آیه (قصص، آیه ۵) را تلاوت فرمود: ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت گذاریم و آن‌ها را پیشوایان و وارثان آن قرار دهیم»؛ (لَتُعْطَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شِمَاسِهَا عَطْفَ الضَّرْوِسِ عَلَى وَلَدِهَا، وَ تَلَا عَقِيبَ ذَلِكَ: ﴿و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾).

«شِماس» (بر وزن کتاب) معنای مصدری دارد و در اصل به معنای سرکشی و چموشی حیوان است، سپس در مورد انسان‌های سرکش و عصیانگر نیز به کار رفته است و شِماس (بر وزن تماس) معنای وصفی آن است و به حیوان سرکش و انسان عصیانگر گفته می‌شود.

→ کلام را «ابن حجام» در تفسیرش با دو سند از آن حضرت نقل کرده و می‌دانیم که ابن حجام قبل از سید رضی می‌زیسته و نیز بحرانی در کتاب برهان و زمخشری در ربیع الابرار آن را آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۰ و ۱۷۱ با تلخیص).
در کتب فراوان دیگری نیز که قبل از سید رضی تألیف شده این روایت با اضافات یا با اسنادی نقل شده؛ از جمله تفسیر فرات کوفی (متوفای ۳۵۲) و مسند ابن جعد (متوفای ۲۳۰).

«عطف» (بر وزن فتح) به معنای تمایل پیدا کردن یا مایل ساختن به چیزی است. این واژه گاهی به صورت متعدی به کار می‌رود که به معنای مایل ساختن است و زمانی با «إلی» متعدی می‌شود که به معنای مایل شدن به چیزی است و هنگامی با «علی» متعدی می‌شود که به معنای بازگشت به چیزی است و گاه با «عن» که به معنای انصراف از چیزی است.

«ضروس» از ریشه «ضرس» (بر وزن ترس) به معنای دندان گذاشتن بر چیزی و فشار دادن است و «ضروس» به شتر کج خلقی می‌گویند که افراد را گاز می‌گیرد. مفهوم جمله این است: همان‌گونه که شتر شیرده از دوشیدن شیر خود ممانعت می‌کند مبادا گرفتار کمبود شیر برای بچه‌اش گردد و افرادی را که به سراغ دوشیدن شیر آن می‌روند گاز می‌گیرد، در آینده دنیا به سوی ما باز می‌گردد و به قدرت پروردگار، مخالفان ما سرکوب می‌شوند و حکومت به دست صالحان می‌افتد، همان‌گونه که قرآن مجید وعده داده است.

«نرید» که فعل مضارع است و معمولاً دلالت بر استمرار دارد نشان می‌دهد که این آیه گرچه در داستان بنی اسرائیل ذکر شده که خداوند به آن‌ها وعده داد بر فرعونیان پیروز می‌شوند و سرانجام پیروز شدند؛ ولی منحصر به آن‌ها نیست؛ افراد مستضعف هرگاه تکیه بر ذات پاک پروردگار کنند و از او یاری بطلبند و انجام وظیفه نمایند سرانجام بر ظالمان و مستکبران پیروز می‌شوند، ائمه و پیشوایان روی زمین می‌گردند و وارث امکانات وسیع ظالمان و مستکبران می‌شوند.

این آیه از آیاتی است که اشاره به ظهور حضرت مهدی (ارواحنا فداه) دارد. در حدیثی که مرحوم شیخ طوسی در کتاب غیبت خود آورده است، امیر مؤمنان علی علیه السلام در تفسیر آیه مورد بحث می‌فرماید: «هُمُ آلُ مُحَمَّدٍ يَبْعَثُ اللَّهُ مَهْدِيَهُمْ بَعْدَ جَهْدِهِمْ فَيُعِزُّهُمْ وَيُدِلُّ عَدُوَّهُمْ؛ منظور از مستضعفان، آل محمد است که خداوند

مهدی آن‌ها را بعد از زحمت و فشاری که بر آنان وارد شده برمی‌انگیزد و به آن‌ها عزت می‌بخشد و دشمنانشان را خوار و ذلیل می‌کند.^۱

همین مضمون در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام آمده است، می‌فرماید: «وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا إِنَّ الْأَبْرَارَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَشِيعَتَهُمْ بِمَنْزِلَةِ مُوسَى وَشِيعَتِهِ وَإِنَّ عَدُوَّنَا وَأَشْيَاعَهُمْ بِمَنْزِلَةِ فِرْعَوْنَ وَأَشْيَاعِهِ؛ سوگند به کسی که محمد را به حق بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده قرار داد! که نیکان از ما اهل بیت و پیروان آن‌ها به منزله موسی و پیروان او و دشمنان ما و پیروانشان به منزله فرعون و پیروانش هستند (آن‌ها سرانجام پیروز می‌شوند و این‌ها نابود می‌گردند و حکومت حق و عدالت برقرار خواهد شد).»^۲

اضافه بر آیه شریفه و کلام ائمه هدی علیهم السلام این مسئله را می‌توان به صورت منطقی نیز اثبات کرد و آن این‌که خداوند حکیم و رحیم، انسان را برای هدف والایی آفریده است و اگر قرار باشد تا آخر دنیا وضع کنونی ادامه یابد؛ ظالمان بر اوضاع مسلط باشند، احکام الهی به فراموشی سپرده شود و ظلم و فساد و قتل و جنایت در مقیاس‌های وسیع جهانی حکم‌فرما گردد، به یقین چنین امری با حکمت خداوند درباره آفرینش انسان سازگار نیست. باید منتظر بود زمانی فرارسد که ایمان و اخلاق و عقلانیت بر جهان حاکم گردد و اولیای الهی بر جهان حکمرانی کنند و مدینه فاضله انسانیت که هدف نهایی خلقت انسان است برقرار شود به مصداق ﴿أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۳ و به مصداق: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ

۱. الغيبة، ص ۱۸۴، ح ۱۴۳؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۵۴، ح ۳۵.

۲. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۶۷. مجمع البیان نیز این روایت را ذیل آیه فوق بیان کرده است. ر. ک: مجمع

البیان، ج ۷، ص ۳۷۵.

۳. انبیاء، آیه ۱۰۵.

وَلْيُمْكِنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلِيُبَدِّلَنَّهُم مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»؛ «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده داده است که به یقین، خلافت روی زمین را به آنان خواهد داد، همان‌گونه که به پیشینیان آن‌ها خلافت بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، برایشان پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، به گونه‌ای که فقط مرا می‌پرستند، و چیزی را همتای من قرار نخواهند داد».^۱

بنابراین آنچه در آیات و روایات آمده است با دلیل عقل نیز هماهنگ است.



اتَّقُوا اللَّهَ تَقِيَّةً مَنْ شَمَرَ تَجْرِيْدًا، وَجَدَّ تَشْمِيْرًا، وَكَمَّشَ فِي مَهْلٍ، وَبَادَرَ عَنُ
وَجَلٍ، وَنَظَرَ فِي كَرَّةِ الْمُؤَيَّلِ وَعَاقِبَةِ الْمُصْدِرِ، وَمَعْبَةِ الْمَرْجِعِ.

امام علیؑ فرمود:

تقوای الهی پیشه کنید؛ تقوای کسی که برای اطاعت خدا دامن به کمر زده در
حالی که خود را (از علایق مادی) جدا ساخته و سخت (در این راه) می‌کوشد و با
بصیرت در راه خدا با چابکی گام برمی‌دارد و از ترس اعمال خود، به سرعت
(به سوی مغفرت الهی) پیش می‌رود و دربارهٔ بازگشت به پناهگاه اصلی (آخرت)
و سرانجام زندگی و عاقبت کار می‌اندیشد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب الله در کتاب مصادر نهج البلاغه می‌گوید: این کلام نورانی امام بخشی از یک خطبه طولانی است که
در آخر آن قرار گرفته و علی بن محمد واسطی (که در قرن ششم می‌زیسته) این خطبه را در کتاب عیون
الحکم والمواعظ آورده است. (که قطعاً منبعی غیر از نهج البلاغه داشته) و قبل از مرحوم سید رضی «مرحوم
حرانی» آن را در کتاب تحف العقول با اضافاتی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۲).
در کتاب دستور معالم الحکم نیز این خطبه که مشتمل بر کلام نورانی فوق است به‌طور مشروح آمده است.
(دستور معالم الحکم، ص ۶۵).

شرح و تفسیر

این‌گونه تقوا پیشه کنید

مولا علی علیه السلام در این سخن پر نور دستور به تقوا می‌دهد ولی تقوا را با پنج وصف همراه می‌سازد که در واقع انگیزه‌های تقوا و نتایج آن را دربر دارد. می‌فرماید: «تقوای الهی پیشه کنید؛ تقوای کسی که برای اطاعت خدا دامن به کمر زده در حالی که خود را (از علایق مادی) جدا ساخته و سخت (در این راه) می‌کوشد و با بصیرت در راه خدا با چابکی گام برمی‌دارد و از ترس اعمال خود، به سرعت (به سوی مغفرت الهی) پیش می‌رود و درباره بازگشت به پناهگاه اصلی (آخرت) و سرانجام زندگی و عاقبت کار می‌اندیشد»؛ (اتَّقُوا اللَّهَ تَقِيَّةً مَنْ شَمَرَ تَجْرِيْدًا، وَجَدَّ تَشْمِيْرًا؛ وَكَمَّشَ فِي مَهْلٍ، وَبَادَرَ عَن وَجَلٍ، وَنَظَرَ فِي كَرَّةِ الْمُؤَيَّلِ وَعَاقِبَةِ الْمُضْدَرِّ، وَمَعَبَةِ الْمَرْجِعِ).

می‌دانیم که تقوا و پرهیزکاری بهترین زاد و توشه سفر آخرت: ﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾^۱ و والاترین نشانه شخصیت انسان و قرب او در درگاه خدا: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْتَأَمُّكُمْ﴾^۲ و جواز عبور از دروازه‌های بهشت است: ﴿تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا﴾^۳.

۱. بقره، آیه ۱۹۷.

۲. حجرات، آیه ۱۳.

۳. مریم، آیه ۶۳.

ولی تقوا دارای مراحل است که بستگی زیادی به انگیزه‌های آن و نشانه‌هایی در آثار آن دارد و امام علیه السلام در این جا بالاترین مرحله تقوا را پیشنهاد می‌کند که پنج وصف در آن موجود است.

نخست به شخص باایمانی اشاره می‌کند که دامن همت به کمر زده و خود را از علایق مادی جدا ساخته است. «شمّر» از ریشه «تشمیر» به معنای دامن به کمر زدن و «تجرید» به معنای جدا شدن است.

دومین وصف این است که بعد از آمادگی کامل با جدیت تمام در این مسیر گام برمی‌دارد.

وصف سوم این که در عین جدیت، با بصیرت و دقت حرکت می‌کند و چالاکی را با فکر و اندیشه می‌آمیزد. «کَمَش» در اصل از ریشه «کَمَش» (بر وزن نقش) و یا از «کَمَش» (بر وزن عطش) گرفته شده و به معنای چابکی و چالاکی است.^۱ چهارمین توصیف این که انگیزه او ترس از مجازات الهی به علت گناهان و یا ترس از پایان یافتن عمر پیش از اندوختن زاد و توشه برای سفر آخرت است. و پنجمین وصف این است که او دائماً درباره سعادت جاویدن و جایگاهش در آخرت و سرانجام این حرکت و منزلگاه اصلی که به آن منتهی می‌شود می‌اندیشد.

به یقین کسی که با این انگیزه‌های بسیار قوی و مؤثر و با آمادگی کامل و تلاش توأم با بصیرت در این راه گام بردارد به عالی‌ترین درجه تقوا رسیده است. کوتاه‌سخن این که امام علیه السلام تقوا را به صورت جامعی که بازتاب عملی گسترده‌ای دارد تفسیر کرده است.

۱. «کَمَش» در نسخه نهج البلاغه ما به صورت مشدد با تشدید میم از باب تفعیل ذکر شده؛ ولی در بسیاری از نسخ نهج البلاغه بدون تشدید و به صورت ثلاثی مجرد است. ولی در لغت از هر دو باب آمده، هر چند غالباً به صورت ثلاثی مجرد است.

«كَرَّةً» به معنای بازگشت و «مَوَّئِلٌ» به معنای ملجأ و پناهگاه از ریشه «وَوَّئِلٌ» (بر وزن وَعَدٌ) گرفته شده است و «مَعَبَّةٌ» به معنای فرجام و پایان کار است. در تفسیر آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آن‌گونه که حق تقوا و پرهیزکاری است، از (مخالفتِ فرمانِ) خدا بپرهیزید؛ و جز بر آیین اسلام از دنیا نروید»^۱ از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: منظور از به‌جا آوردن حق تقوا این است که «أَنْ يُطَاعَ فَلَا يُعْصَى وَأَنْ يُذَكَّرَ فَلَا يُنْسَى»؛ خدا را (هرگز) معصیت نکنند و به یاد خدا باشند و هرگز او را فراموش نکنند»^۲.

در تفسیر همین آیه از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «يُطَاعَ فَلَا يُعْصَى وَيُذَكَّرَ فَلَا يُنْسَى وَيُشْكَّرَ فَلَا يُكْفَرُ»؛ حق تقوا این است که خدا را اطاعت کنند و معصیت نکنند و به یاد او باشند و فراموش نکنند و شکر نعمت‌هایش را به‌جا آورند و کفران نکنند»^۳.



۱. آل عمران، آیه ۱۰۲.

۲. الدر المنثور سیوطی، ج ۲، ص ۵۹.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۳۵.

الْجُودُ حَارِسُ الْأَعْرَاضِ، وَالْحِلْمُ فِدَامُ السَّفِيهِ، وَالْعَفْوُ زَكَاةُ الظَّفْرِ،
 وَالسُّلُوُ عِوَضُكَ مِمَّنْ غَدَرَ، وَالِاسْتِشَارَةُ عَيْنُ الْهِدَايَةِ. وَقَدْ خَاطَرَ
 مَنْ اسْتَعْنَى بِرَأْيِهِ. وَالصَّبْرُ يُنَاضِلُ الْحَدِثَانَ، وَالْجَزَعُ مِنْ أَعْوَانِ
 الزَّمَانِ. وَأَشْرَفُ الْعِنْيِ تَرْكُ الْمُنَى. وَكَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ! تَحْتَ
 هَوَى أَمِيرٍ وَمِنْ التَّوْفِيقِ حِفْظُ التَّجْرِبَةِ، وَالْمَوَدَّةُ قَرَابَةٌ مُسْتَفَادَةٌ
 وَلَا تَأْمَنَنَّ مَلُولًا.

امام علیؑ فرمود:

بخشش، حافظ آبروهاست و حلم دهان‌بند سفيه است و زکاتِ پیروزی، عفو
 است و دوری و فراموشی، کیف‌ر پیمان‌شکنان است و مشورت عین‌هدایت
 است و آن‌کس که به رأی خود قناعت کند خویشتن را به خطر افکنده است
 و صبر با مصائب می‌جنگد و جزع و بی‌تابی به حوادث دردناک زمان کمک
 می‌کند و برترین بی‌نیازی ترک آرزوهاست و چه بسیار عقل‌ها که در چنگال
 هواوهوس‌های حاکم بر آنها اسیرند و حفظ تجربه‌ها بخشی از موفقیت است

و دوستی، نوعی خویشاوندی اکتسابی است و به انسانی که ملول و رنجیده خاطر است اعتماد مکن.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته مرحوم خطیب در کتاب مصادر، این سخنان حکیمانه به صورت پراکنده در بسیاری از کتب آمده است؛ از جمله در تحف العقول، روضه کافی، ادب الدنيا والدين، سراج الملوك، غرر الحكم، دستور معالم الحكم، نهاية الارب و کتب دیگر. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۲).

شرح و تفسیر

مجموعه اندرزهای گران بها

امام علیؑ در این مجموعه اندرز که هر کدام از آن‌ها گوهر پرارزشی است، به بخش‌های مهمی از فضایل اخلاقی اشاره فرموده است؛ همان فضایی که دنیا و آخرت انسان را آباد می‌سازد و جامعه بشری را از گرفتار شدن در امواج بلا حفظ می‌کند. این مجموعه در سیزده جمله بیان شده است.

نخست می‌فرماید: «بخشش، حافظ آبروهاست»؛ (الْجُودُ حَارِسُ الْأَعْرَاضِ). روشن است که بسیاری از مردم به‌علت حسد یا تنگ‌نظری، در مقام عیب‌جویی برمی‌آیند و به بهانه‌های مختلف آبروی اشخاص را بر باد می‌دهند؛ ولی هنگامی که انسان دستش به جود و بخشش باز باشد، عیب‌جویان ساکت می‌شوند و حاسدان خاموش می‌گردند.

مرحوم شوشتری در شرح نهج البلاغه خود در این جا دو جمله جالب از بعضی از اندیشمندان نقل کرده است؛ در یک مورد چنین آورده است: «كَفَى بِالْبَخِيلِ عَارًا أَنْ اسْمَهُ لَمْ يَقَعْ فِي حَمْدٍ قَطُّ وَ كَفَى بِالْجَوَادِ مَجْدًا أَنْ اسْمُهُ لَمْ يَقَعْ فِي ذَمٍّ قَطُّ؛ این عار و ننگ برای بخیل کافی است که هرگز هیچ‌کس او را نمی‌ستاید و این مجد و بزرگواری برای سخاوتمند کافی است که هرگز نام او در مذمتی واقع نمی‌شود». در موردی دیگر از اندیشمندی نقل می‌کند که می‌گفت: «لَا أَرُدُّ سَائِلًا إِلَّا هُوَ كَرِيمٌ أَسَدُ خَلَّتْهُ أَوْ لَيْتِمٌ أَشْتَرِي عِرْضِي مِنْهُ؛ من هیچ درخواست‌کننده‌ای را رد

نمی‌کنم؛ یا انسان خوب و نیازمندی است که نیازمندی‌اش را برطرف کرده‌ام و یا انسان لئیم و پستی است که آبرویم را به این وسیله حفظ کرده‌ام.^۱

آن‌گاه امام علیه السلام در دومین جمله از این کلام حکیمانه می‌فرماید: «حلم، دهان‌بند سفیه است»؛ (وَالْحِلْمُ فِدَامُ السَّفِيهِ).

«فدام» به معنای دهان‌بند و گاه به معنای پارچه‌ای است که مایعی را با آن صاف می‌کنند و در این جا همان معنای اول اراده شده است.

در مورد عکس العمل در مقابل سخنان ناموزون سفیهان و ایرادهای بی‌دلیل آنان و توقعات بی‌جای آن‌ها، در قرآن و احادیث دستور به حلم داده شده است که در بحث‌های گذشته نیز درباره آن سخن گفته شد. امام علیه السلام در این جا تعبیر زیبایی را به کار برده و آن تعبیر «فدام» و دهان‌بند است. گاه به حیواناتی که گاز می‌گیرند یا غذاهایی را که نباید بخورند می‌خورند دهان‌بند می‌زنند. بهترین راه مقابله با سفیهان استفاده از دهان‌بند حلم است و گرنه گفتن یک جمله در برابر آن‌ها گاه سبب می‌شود ده جمله ناموزون دیگر بگویند و اضافه بر آن، انسان با این گفت‌وگو هم سطح آن‌ها قرار می‌گیرد و ارزش خود را از دست می‌دهد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ مَنْ جَاوَبَ السَّفِيَةَ وَكَافَاهُ قَدْ وَضَعَ الْحَطَبَ عَلَى النَّارِ؛ کسی که با سفیه مقابله کند و پاسخ او را دهد گویی هیزم بر آتش می‌نهد».^۲

در حدیث دیگری در غررالحکم امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «الْحِلْمُ حِجَابٌ مِنَ الْآفَاتِ؛^۳ حلم حجابی است در برابر آفت‌ها». و یکی از آفت‌ها مزاحمت‌های سفیهانه است.

۱. بهج الصباغة، ج ۱۴، ص ۵۰۵.

۲. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۴۲۲.

۳. غرر الحکم، ج ۷۹۴.

در سومین نکته می فرماید: «زکاتِ پیروزی، عفو است»؛ (وَالْعَفْوُ زَكَاةُ الظَّفْرِ). به یقین، هر موهبتی که از سوی خدا به انسان داده می شود زکاتی دارد؛ یعنی بهره‌ای از آن باید به دیگران برسد. پیروزی نیز موهبت بزرگی است و بهره‌ای که از آن به دیگران می رسد عفو از دشمن خطاکار است. البته بارها گفته‌ایم که این عفو در جایی مطلوب است که باعث جسور شدن شخص خطاکار نگردد.

در حکمت یازدهم همین معنا به صورت دیگری آمده بود: «إِذَا قَدَّرْتَ عَلَيَّ عَدُوَّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ؛ هنگامی که بر دشمنت پیروز شدی عفو را شکرانه این پیروزی قرار ده» البته ادای زکات هم نوعی شکرگزاری است. در چهارمین نکته می فرماید: «دوری و فراموشی، کیفر پیمان شکنان است»؛ (وَالسُّلُوُ عَوْضُكَ مِمَّنْ عَدَرَ).

«سُلُوُ» (بر وزن غلو) به معنای فراموش کردن و غافل شدن و تسلی خاطر پیدا کردن است.

در برابر کسانی که پیمان خود را با انسان، می شکنند دو گونه عکس العمل می توان نشان داد: نخست اقدام متقابل و پیمان شکنی در مقابل پیمان شکنی و به بیان دیگر، درگیری و ادامه مبارزه و جنگ، و راه دیگر این که انسان آن‌ها را از صفحه زندگی خود حذف کند و برای همیشه به فراموشی بسپارد و این مجازاتی است سنگین تر برای این افراد، زیرا نه تنها یک دوست وفادار را از دست داده‌اند، بلکه دیگران هم وقتی از این رخداد باخبر شوند از آن‌ها فاصله می گیرند.

در پنجمین نکته به مسئله مهم و سرنوشت ساز انسان‌ها اشاره می کند، می فرماید: «مشورت عین هدایت است»؛ (وَالْإِسْتِشَارَةُ عَيْنُ الْهَدَايَةِ).

می دانیم که مشورت سبب یافتن راه مقصود است؛ ولی تعبیر «عین» خواه به معنای اتحاد باشد، یا به معنای چشم و یا چشمه، نشان می دهد که رابطه بسیار نزدیکی میان مشورت و هدایت است. چرا چنین نباشد در حالی که مشورت

عقول دیگران را به عقل انسان می‌افزاید و انسان از تجارب و اطلاعات دیگران بهره‌ها می‌گیرد که بر هیچ‌کس پوشیده نیست. در بحث‌های گذشته نیز بارها درباره اهمیت مشورت و تأکید قرآن و روایات اسلام بر آن سخن گفته‌ایم.^۱ در ششمین نکته بر نکته پنجم به نحو دیگری تأکید می‌کند، می‌فرماید: «آن کس که به رأی خود قناعت کند خویشتن را به خطر افکنده است»؛ (وَقَدْ خَاطَرَ مَنْ اسْتَعْنَى بِرَأْيِهِ).

زیرا ضریب خطا در یک انسان بسیار زیاد است؛ خطاهایی که گاه آبروی وی را بر باد می‌دهد، یا اموال انسان را آتش می‌زند و یا جان او را به خطر می‌افکند؛ ولی ضریب خطا در کسانی که اهل مشورت‌اند هر اندازه طرف‌های مشورت بیشتر و آگاه‌تر باشند کمتر است. چرا انسان خود را از این نعمت خداداد که هزینه‌ای نیز برای او ندارد محروم سازد؟

درباره خطرات استبداد رأی که تعبیر دیگری از استغنائی رأی است نیز در روایات اسلامی و بحث‌های گذشته نهج‌البلاغه از جمله شرح حکمت ۱۶۱ مطالب قابل توجهی ذکر شده است.

در هفتمین نکته می‌فرماید: «صبر با مصائب می‌جنگد»؛ (وَالصَّبْرُ يَنَاضِلُ الْحَدَثَانَ). «حدثان» به معنای حوادث ناراحت‌کننده و ناگواری است که در زندگی انسان خواه‌ناخواه رخ می‌دهد و هرکس به نوعی به یک یا چند نمونه از این حوادث گرفتار است. آنچه می‌تواند تأثیر این حوادث را بر وجود انسان خنثی کند تا از پا در نیاید همان صبر و شکیبایی و استقامت است.

و در مقابل آن جزع و بی‌تابی است که امام علیه السلام در هشتمین نکته درباره آن می‌فرماید: «جزع و بی‌تابی، به حوادث دردناک زمان کمک می‌کند»؛ (وَأَلْجَزَعُ مِنَ أَعْوَانِ الزَّمَانِ).

۱. به شرح حکمت‌های ۵۴ و ۱۱۳ و ۱۶۱ و عهدنامه مالک اشتر (نامه ۵۳) و غیر آن مراجعه شود.

اشاره به این که گذشت زمان قوای انسان را به تدریج تحلیل می دهد و هر نفسی قدمی به سوی مرگ است؛ ولی جزع و بی تابی سبب تشدید آثار آن می شود به طوری که ممکن است عمر را به نصف تقلیل دهد، بنابراین همان گونه که صبر و شکیبایی با حوادث تلخ می جنگد و انسان را در برابر آن ها استوار می دارد جزع و بی تابی به کمک آن حوادث می شتابد و آثار آن را در وجود انسان عمیق و عمیق تر می سازد.

در کلام حکمت آمیز ۱۸۹ این جمله پرمعنا آمده بود: «مَنْ لَمْ يُنَجِّهِ الصَّبْرُ أَهْلَكَهُ الْجَزَعُ؛ کسی که صبر و شکیبایی او را نجات ندهد جزع و بی تابی او را هلاک خواهد ساخت».

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «لَوْ لَا أَنَّ الصَّبْرَ خُلِقَ قَبْلَ الْبَلَاءِ لَتَقَطَّرَ الْمُؤْمِنُ كَمَا تَقَطَّرُ الْبَيْضَةُ عَلَى الصَّفَا؛ اگر صبر و شکیبایی قبل از بلا آفریده نشده بود افراد باایمان در برابر حوادث ناگوار از هم متلاشی می شدند همان گونه که تخم مرغ با اصابت به سنگ متلاشی می شود».^۱

اضافه بر این آثار مادی که بر صبر و جزع مترتب می شود از نظر معنوی نیز هلاکت دیگری دامنگیر افرادی می شود که در برابر حوادث بی تابی و جزع می کنند و آن این که اجر آن ها را ضایع می سازد در حالی که صابران اجر و پاداش فراوانی دارند.

در همین زمینه در روایت پرمعنایی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «إِذَا دَخَلَ الْمُؤْمِنُ فِي قَبْرِهِ كَانَتِ الصَّلَاةُ عَنْ يَمِينِهِ وَالزَّكَاةُ عَنْ يَسَارِهِ وَالْبِرُّ مُظِلًّا (مُظِلًّا) عَلَيْهِ وَيَتَنَحَّى الصَّبْرُ نَاحِيَةً، فَإِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ الْمَلَكَانِ اللَّذَانِ يَلْيَانِ مُسَاءَلَتَهُ قَالَ الصَّبْرُ لِلصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْبِرِّ: دُونَكُمْ صَاحِبُكُمْ فَإِنْ عَجَزْتُمْ عَنْهُ فَأَنَا دُونُهُ؛ هنگامی که فرد باایمان را در قبر می گذارند نماز در طرف راست و زکات در طرف چپ او قرار

می‌گیرند و کارهای نیک بر او مشرف می‌شوند و صبر در گوشه‌ای قرار می‌گیرد: و چون دو فرشته مأمور سؤال وارد می‌شوند صبر به نماز و زکات و کارهای نیک می‌گوید: به یاری دوستان بشتابید اگر شما از یاری‌اش ناتوان شدید من یاری‌اش می‌کنم.^۱

افزون بر این‌ها بی‌تابی غالباً سبب رسوایی انسان می‌شود و نشان می‌دهد که او کم‌ظرفیت و بی‌استقامت است به همین دلیل امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «قَلَّةُ الصَّبْرِ فَضِيحَةٌ؛ کمی صبر و شکیبایی اسباب فضیحت و رسوایی است».^۲ ذکر این نکته نیز لازم به نظر می‌رسد که خدای متعال برای این‌که انسان در برابر حوادث فوق‌العاده سخت از پا در نیاید صبر را در وجود او آفریده است؛ به همین دلیل می‌بینیم. هنگامی که مثلاً مادری فرزند عزیزش را از دست می‌دهد چنان بی‌تابی می‌کند که خود را به زمین و دیوار می‌کوبد؛ اما با گذشت زمان کم‌کم آرامش بر او مسلط می‌شود و غالباً بعد از چندین روز یا چند هفته به حال عادی درمی‌آید و اگر این صبر خداداد نبود و آن حالت نخستین ادامه پیدا می‌کرد او در مدت کوتاهی از بین می‌رفت.

نهمین نکته همان چیزی است که در حکمت ۳۴ نیز آمد، می‌فرماید: «برترین بی‌نیازی ترک آرزوهاست»؛ (وَأَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى).

به یقین کسانی که آرزوهای دور و دراز دارند و غالباً به تنهایی به آن نمی‌رسند دست حاجت به سوی این و آن دراز می‌کنند و با این‌که ممکن است سرمایه‌دار بزرگی باشند همیشه نیازمند و محتاج‌اند، چراکه دامنه آرزوها بسیار گسترده است، حال اگر انسان خط باطل بر این آرزوهای دور و دراز بکشد ثروتمند و سرمایه‌دار معتبری خواهد شد، زیرا به هیچ‌کس محتاج نخواهد بود.

۱. کافی، ج ۲، ص ۹۰، ح ۸.

۲. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۲۷.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «تَجَنَّبُوا الْمُنَى فَإِنَّهَا تُدْهَبُ بِهَجَّةٍ مَا حُوِّلْتُمْ وَتَسْتَضْعُرُونَ بِهَا مَوَاهِبَ اللَّهِ تَعَالَى عِنْدَكُمْ وَتُعْقِبُكُمُ الْحَسِرَاتِ فِيمَا وَهَمْتُمْ بِهِ أَنْفُسَكُمْ؛ از آرزوهای دور و دراز بپرهیزید که شادابی و نشاط نعمت‌هایی را که خدا به شما داده از بین می‌برد و به سبب آن، مواهب الهی در نزد شما کوچک می‌شود و حسرت فراوانی به سبب اوهام باطله‌ای که داشته‌اید به شما دست می‌دهد.»^۱

آن‌گاه در دهمین نکته به سراغ غلبه هوی پرستی بر بسیاری از انسان‌ها رفته، می‌فرماید: «چه بسیار عقل‌هایی که در چنگال هواهوس‌های حاکم بر آن‌ها اسیرند؛ (وَكَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ).

می‌دانیم که خداوند دو نیرو به انسان بخشیده است: یکی نیروی عقل که خوب و بد را با آن تشخیص می‌دهد و راه و چاه را می‌شناسد و دیگری انگیزه‌های مختلف نفسانی که آن‌هم در حد اعتدال برای بقای انسان ضروری است؛ خواه علایق جنسی باشد یا علاقه به مال و ثروت و مقام و قدرت؛ اما هنگامی که این انگیزه‌ها طغیان کنند و به صورت هواهوس سرکش درآیند، عقل را در چنگال اسارت خود می‌گیرند به گونه‌ای که گاه از تشخیص واضح‌ترین مسائل بازمی‌ماند و انسان‌گاه در این حال، دست به کارهایی می‌زند که یک عمر باید جریمه و کفاره آن را پردازد. به همین دلیل در آیات قرآن و روایات اسلامی هشدار زیادی درباره این موضوع داده شده است.

قرآن مجید می‌گوید: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾؛ «آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر این‌که شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر

زده و بر چشمش پرده‌ای قرار داده است؟! با این حال، غیر از خدا چه کسی می‌تواند او را هدایت کند؟! آیا متذکر نمی‌شوید؟!»^۱

در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام در غررالاحکم می‌خوانیم: «غَلَبَةُ الْهَوَى تُفْسِدُ الدِّينَ وَالْعُقْلَ؛ غلبه هوای نفس، هم دین انسان را فاسد می‌کند و هم عقل او را».^۲ نیز در حدیث دیگری در همان کتاب از همان بزرگوار نقل شده است که فرمود: «حَرَامٌ عَلَى كُلِّ عَقْلٍ مَعْلُولٍ بِالشَّهْوَةِ أَنْ يَنْتَفِعَ بِالْحِكْمَةِ؛ بر تمام عقل‌هایی که در چنگال شهوت اسیرند حرام است که از علم و دانش بهره‌مند شوند».^۳ به یقین عقل‌ها متفاوت‌اند؛ بعضی به اندازه‌ای نیرومندند که هیچ انگیزه‌ای از هوای نفس نمی‌تواند بر آن چیره شود و بعضی چنان ضعیف‌اند که با طغیان مختصر شهوت از کار می‌افتند، همان‌گونه که هوای نفس نیز درجات و مراتب مختلفی دارد و بدترین چیز آن است که حاکمان یک جامعه عقلشان در اسارت هوای نفسشان قرار گیرد، در این صورت جامعه را به سوی بدبختی پیش می‌برند و دین و دنیای مردم را ملعبه هوای نفس می‌سازند. در این زمینه مرحوم مغنیه در شرح نهج‌البلاغه خود داستان عجیب و تکان‌دهنده‌ای از ابن خلکان در کتاب وفيات‌الاعیان در شرح حال قاضی ابویوسف که از علمای اهل سنت و از دوستان ابوحنیفه بود نقل می‌کند:

عیسی بن جعفر (از فرزندان منصور دوانیقی) کنیز بسیار زیبایی داشت که هارون الرشید دلباخته او شد. هارون از عیسی خواست که آن کنیز را به او ببخشد یا بفروشد. عیسی که به آن کنیز علاقه‌مند بود نپذیرفت و گفت: من سوگند یاد کرده‌ام به طلاق و عتاق (طلاق همه همسران و آزادی تمام بردگان خود) و صدقه

۱. جائیه، آیه ۲۳.

۲. غررالاحکم، ج ۸۱۷.

۳. همان، ج ۸۳۹.

دادن جمیع اموال اگر او را به کسی بفروشم یا ببخشم. (اهل سنت معتقد بودند که اگر کسی چنین سوگندی یاد کند و خلاف آن عمل نماید تمام اموال او صدقه می شود و تمام زنانش از او جدا و کنیزان و غلامانش آزاد می گردند مطلبی که در فقه شیعه به شدت با آن مخالفت شده است). هارون الرشید او را تهدید به قتل کرد او تسلیم شد ولی مشکل قسم بر فکر او سنگینی می کرد. هارون گفت: من مشکل را حل می کنم. به دنبال ابویوسف فرستاد و گفت: یک راه حل شرعی برای این مسئله پیچیده پیدا کن. ابویوسف به عیسی بن جعفر گفت: راه حلش این است که نصف آن را به هارون ببخشی و نصف آن را به او بفروشی، در این صورت مخالفتی با سوگندت نکرده ای، زیرا نه تمامش را فروخته ای و نه تمامش را بخشیده ای. عیسی بن جعفر این کار را انجام داد (و نیمی از آن کنیز را به صد هزار دینار به هارون فروخت و نیم دیگر را به او بخشید) و کنیز را برای هارون الرشید بردند در حالی که هنوز در مجلس خود نشسته بود. هارون به ابویوسف گفت: یک مشکل دیگر باقی مانده است. ابویوسف گفت: کدام مشکل؟ گفت: این کنیز قبلاً با صاحبش آمیزش داشته و باید یک بار عادت ماهانه شود و پاک گردد (تا عده او به سر آید) سپس اضافه کرد: به خدا سوگند! (چنان دیوانه این کنیزم که) اگر امشب را با او به سر نبرم روح از تنم جدا می شود. ابویوسف گفت: آن هم راه دارد. او را آزاد کن و سپس به عقد خود درآور، زیرا فرد آزاد عده ای ندارد. هارون او را آزاد کرد و او را به نکاح خود درآورد (و با نهایت تأسف) تمام این ها در یک ساعت قبل از آن که هارون الرشید از جای خود برخیزد انجام شد.

آری، هم حاکمان هوی پرست و هم مفتیان دنیاپرست این گونه با احکام خدا بازی می کردند.^۱

۱. وفیات الاعیان، ج ۶، ص ۳۸۵؛ فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۴۵.

سپس در یازدهمین نکته به مسئله مهم دیگری اشاره کرده، می‌فرماید: «حفظ تجربه‌ها بخشی از موفقیت است»؛ (وَمِنَ التَّوْفِيقِ حِفْظُ التَّجْرِیَةِ).

منظور از تجربه در این جا مفهوم عام آن است و تجربه‌های شخصی و تجارب دیگران را شامل می‌شود و تعبیر «مِنَ التَّوْفِیقِ» اشاره به این است که انسان قسمت مهمی از موفقیت خود را در کارها، از تجربه‌های پیشین خود و تجارب دیگران به دست می‌آورد و در واقع انباشته شدن تجربه‌ها بر یکدیگر سبب موفقیت در تمام زمینه‌های علمی و سیاسی و اجتماعی و اخلاقی است و آن کس که خود را از تجربه‌های دیگران بی‌نیاز بداند و به تجربه‌های پیشین خود اعتنا نکند به یقین گرفتار شکست‌های پی‌درپی خواهد شد.

اساساً بعضی از علوم و دانش‌ها بر اساس تجربه پیشرفت کرده که نام علوم تجربی را هم بر آن‌ها نهاده‌اند. طبیب از کجا می‌داند که فلان دارو برای فلان بیماری مؤثر است؟ آیا جز این است که از تجربه‌های خویش و تجربه‌های دیگران استفاده کرده است؟ امروز آزمایشگاه‌ها که ابزار تجربه است در سراسر دنیا در علوم مختلف برپاست و این‌ها تفسیر روشنی برای این کلام امام علیه السلام است.

قرآن مجید بخش عظیمی از تاریخ اقوام پیشین را برای مسلمانان شرح داده است که فلسفه آن همین استفاده کردن از تجربه آنان است. می‌فرماید: بروید آثار آن‌ها را در نقاط مختلف زمین ببینید و عبرت بگیرید.

واژه «توفیق» در استعمالات روایات دو معنا دارد: یک معنای آن همان موفقیت در کارهاست که در نکته حکیمانۀ مورد بحث به آن اشاره شده و معنای دیگر آن آماده شدن وسایل اعم از معنوی و مادی است و این که دعا می‌کنیم: خدایا! به ما برای انجام کارهای خیر توفیق عنایت فرما؛ یعنی وسایل آن را اعم از روحانی و جسمانی فراهم کن. به یقین آنچه را که در اختیار ماست باید خودمان

فراهم سازیم و آنچه را که از اختیار ما بیرون است باید از خدا بخواهیم و این دو معنا به یک حقیقت بازمی‌گردند؛ یعنی توفیقات الهی و حفظ تجربه‌ها هر دو سبب موفقیت است.

در روایات اسلامی درباره اهمیت تجربه تعییرات بسیار جالبی دیده می‌شود. از جمله در حدیثی از امام امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «الْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ؛ عقل همان حفظ تجربه‌هاست».^۱ و در جای دیگر می‌فرماید: «الْعَقْلُ غَرِيزَةٌ تَزِيدُ بِالْعِلْمِ بِالتَّجَارِبِ؛ عقل غریزه‌ای (الهی) است که با علم و دانش و تجربه افزایش می‌یابد».^۲

استفاده کردن از تجارب پیشینیان به خصوص برای زمامداران و سیاستمداران از اهم امور است تا آن جا که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «لَا يَطْمَعَنَّ ... وَلَا الْقَلِيلُ التَّجْرِبَةِ الْمُعْجَبُ بِرَأْيِهِ فِي رِئَاسَةٍ؛ افراد کم تجربه که تنها به آرای خود تکیه می‌کنند هرگز در ریاست موفق نخواهند شد».^۳

در بحث‌های گذشته نهج البلاغه نیز بارها امام علیه السلام بر اهمیت استفاده از تجربه‌ها تأکید فرموده است؛ از جمله در خطبه ۱۷۶ که در آن مواعظ بسیار سودمندی آمده است، با قاطعیت می‌فرماید: «وَمَنْ لَمْ يَنْفَعُهُ اللَّهُ بِالْبَلَاءِ وَالتَّجَارِبِ لَمْ يَنْتَفِعْ بِشَيْءٍ مِنَ الْعِظَةِ؛ آن کس که خدا او را به وسیله آزمون‌ها و تجربه‌ها بهره‌مند نسازد از هیچ پند و اندرزی سود نخواهد برد».

در عهدنامه مالک اشتر نیز بر این امر تأکید شده بود، امام علیه السلام به مالک اشتر در مورد انتخاب کارمندان و اداره‌کنندگان حکومت می‌فرماید: «وَتَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِبَةِ وَالْحَيَاءِ مِنْ أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَالْقَدَمِ فِي الْإِسْلَامِ؛ واز میان آن‌ها

۱. غررالحکم، ح ۱۰۱۴۰.

۲. همان، ح ۴۴۳.

۳. بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۱۹۰.

افرادی را برگزین که دارای تجربه و پاکی روح باشند و از خانواده‌های صالح و پیشگام و باسابقه در اسلام باشند»^۱.

این در حالی است که امروزه شعارهای زیادی در استفاده کردن از نیروی جوانان داده می‌شود و متأسفانه به گونه‌ای تبلیغ شده که بعضی تصور می‌کنند باید بزرگسالان را از صحنه حکومت و اجتماع کنار گذاشت در حالی که آن‌ها مجموعه‌های عظیمی از تجارب‌اند. حق مطلب این است که تجربه‌های پرارزش بزرگسالان باید با نیرو و نشاط جوانان آمیخته شود تا موفقیت قطعی حاصل گردد؛ به‌طور قطع و یقین نه می‌توان تنها به نیروی جوان قناعت کرد و نه تنها به تجارب بزرگسالان، بلکه این دو مکمل یکدیگرند.

سپس در دوازدهمین نکته حکیمانه به اهمیت دوستان اشاره می‌کند، می‌فرماید: «دوستی، نوعی خویشاوندی اکتسابی است»؛ (وَالْمَوَدَّةُ قَرَابَةٌ مُسْتَفَادَةٌ). خویشاوندی گاه از طریق طبیعی حاصل می‌شود مثلاً تولد دو فرزند از یک پدر و مادر که این دو به‌طور طبیعی برادر می‌شوند؛ ولی گاه انسان با دیگری که هیچ رابطه نسبی با او ندارد چنان دوست می‌شود که همانند برادر یا برتر از برادر با او پیوند عاطفی پیدا می‌کند. این‌گونه دوستی‌ها نوعی خویشاوندی اکتسابی است. اسلام آیین دوستی و مودت است و به مسئله دوست صالح آن‌قدر اهمیت داده که در حدیثی امام امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «الصَّدِيقُ أَقْرَبُ الْأَقْرَابِ؛ دوست، نزدیک‌ترین خویشاوندان است»^۲. در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «مَنْ لَا صَدِيقَ لَهُ لَا ذُخْرَ لَهُ؛ کسی که دوستی ندارد اندوخته‌ای (برای مبارزه با مشکلات) ندارد»^۳.

۱. نامه ۵۳.

۲. غررالحکم، ج ۸، ۹۴۰۸.

۳. همان.

تا آن جا که امام صادق علیه السلام می فرماید: «لَقَدْ عَظُمَتْ مَنَزِلَةُ الصِّدِّيقِ حَتَّىٰ أَنْ أَهْلَ النَّارِ يَسْتَعِيْثُونَ بِهِ وَيَدْعُونَ بِهِ فِي النَّارِ قَبْلَ الْقَرِيبِ الْحَمِيمِ قَالَ اللَّهُ مُخْبِرًا عَنْهُمْ: ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ * وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ﴾؛ مقام دوست بسیار والاست تا آن جا که اهل دوزخ از دوست یاری می طلبند و او را از درون آتش دوزخ صدا می زنند پیش از آن که نزدیکان پرمحبت خود را صدا بزنند. خداوند در قرآن از آن ها چنین خبر داده که می گویند: (وای بر ما) ما امروز شفاعت کنندگانی نداریم و نه دوست صمیمی».^۱

سرانجام در سیزدهمین و آخرین نکته گران بها می فرماید: «به انسانی که ملول و رنجیده خاطر است اعتماد مکن»؛ (وَلَا تَأْمَنَنَّ مَلُولًا).

دلیل آن روشن است؛ افرادی که به هر دلیل رنجیده خاطر شده اند، نشاط عمل در آن ها مرده است به همین دلیل نمی توان به آن ها اعتماد کرد. آن ها منتظر بهانه ای هستند تا از کار فرار کنند و هرگز نمی توان استقامت و پشتکار را که لازمه پیشرفت است از آن ها انتظار داشت.

مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود شرح خوبی برای این معنا ذکر کرده و آن داستان جنگ صفین است که بر اثر طولانی شدن جنگ عده زیادی ملول و رنجیده و خسته شده بودند و منتظر بهانه ای بودند تا جنگ را رها کنند از این رو به مجرد این که دشمن قرآن ها را بر سر نیزه ها کرد در آستانه پیروزی دست از جنگ کشیدند.^۲

بعضی ملول را در این جمله نورانی به افراد زودرنج تفسیر کرده اند.^۳ آن هم واقعیتی است که اعتماد به افراد زودرنج بسیار مشکل است، چرا که در گرما گرم

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۷۶، ح ۱۱. شعراء، آیات ۱۰۰ و ۱۰۱.

۲. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۴ ص ۵۰۸.

۳. شرح نهج البلاغه عبده و منهج البراعة، ذیل حکمت مورد بحث.

کار و انجام برنامه، ممکن است از اندک چیزی آزرده خاطر شوند و همه چیز را رها سازند. هرکدام از این دو تفسیر را بپذیریم بیان واقعیت انکارناپذیری است و جمع بین هر دو تفسیر نیز مانعی ندارد.

این سخن را با حدیثی از امام علیه السلام که تکمیل‌کننده کلام مورد بحث است و در غررالحکم آمده پایان می‌دهیم: «لَا تَأْمَنَنَّ مَلُولًا وَإِنْ تَحَلَّى بِالصَّلَاةِ فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي الْبُرْقِ الْخَاطِفِ مُسْتَمْتَعٌ لِمَنْ يَخُوضُ الظُّلْمَةَ؛ به افراد رنجیده خاطر و زودرنج اعتماد نکن، هرچند دل او را با جایزه‌ای به دست آوری، زیرا برق جهنده (که لحظه‌ای می‌درخشد و سپس خاموش می‌شود) در شب تاریک قابل اعتماد نیست».^۱

به‌راستی اگر انسان از میان تمام سخنان امام علیه السلام همین مجموعه فشرده حکیمانه پرمعنا را برنامه زندگی خود قرار دهد، هم در برنامه‌های مادی زندگی پیروز می‌شود و هم در جنبه‌های معنوی آن، هم می‌تواند فرد را اصلاح کند و هم جامعه را؛ ولی افسوس که این کلمات نورانی در نظر ما همچون «برق خاطفی» آشکار می‌شود و چیزی نمی‌گذرد که آن را به فراموشی می‌سپاریم و همان مسیر زندگی آمیخته با اشتباهات را ادامه می‌دهیم.

عُجِبُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ أَحَدُ حُسَاةِ عَقْلِهِ.

امام علیؑ فرمود:

خودپسندی انسان یکی از حسودان عقل اوست.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته مرحوم خطیب در مصادر، این گفتار گران بها قبل از نهج البلاغه در کتاب تحف العقول این گونه آمده است: «أَوَّلُ إِعْجَابِ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ فَسَادُ عَقْلِهِ» و در همان کتاب به این صورت نیز آمده است: «إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ يَدُلُّ عَلَى ضَعْفِ عَقْلِهِ» و بعد از نهج البلاغه در کتاب ربیع الأبرار و مطالب السؤؤل و روض الاخیار نیز آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۳).

شرح و تفسیر

دشمن نیرومند عقل

یکی از آثار سوء خودپسندی موضوع این کلام سرشار از حکمت امیر مؤمنان علیه السلام است، می فرماید: «خودپسندی انسان یکی از حسودان عقل اوست»؛ (عُجِبُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ أَحَدُ حُسَادِ عَقْلِهِ).

می دانیم که حسود کسی است که به نعمت‌هایی که به دیگری رسیده رشک می‌ورزد و آرزوی زوال آن را دارد و همین امر سبب می‌شود که به دشمنی با او برخیزد و هر کاری از دستش ساخته است، در این راه انجام دهد، چهره او را در جامعه نازیبا نشان دهد، عیوب او را فاش سازد، افراد را از طریق شایعه‌پراکنی از وی دور کند و حتی با خانواده و فرزندان او دشمنی ورزد، اگر بتواند، کسب و کار و مقام او را از وی بگیرد و اگر نتواند، در مسیر آن مانع تراشی کند.

این‌ها کارهایی است که یک حسودِ عنود انجام می‌دهد. خودپسندی نیز در برابر عقل انسان همین کارها را انجام می‌دهد؛ قدرت عقل را از انسان می‌گیرد و او را به خطا می‌افکند، عیب انسان را ظاهر می‌سازد، مردم را از او متنفر می‌کند، حتی خانواده او را گرفتار مشکلات می‌کند، جاه و مقام او را متزلزل می‌سازد و گاه اموال و ثروت او را از دستش می‌گیرد، چراکه مردم هرگز حاضر به همکاری با افراد خودپسند و خودخواه نیستند.

بنابراین، این تعبیر که «خودپسندی یکی از حاسدان عقل انسان است»

تعبیری بسیار رساست که تمام نکات مذکور را دربر دارد و این است معنای فصاحت و بلاغت که انسان در ضمن عبارت کوتاهی حقایق فراوانی را بیان کند. در ضمن، تعبیر «أَحَدُ حَسَادِ عَقْلِهِ؛ یکی از حاسدان عقل» نشان می‌دهد که عقل انسان حاسدان دیگری نیز دارد که از آن جمله هوای نفس و استبداد رأی و تکبر است و در عوامل ظاهری نیز شراب و مواد مخدر دشمن و حسودِ عنود عقل‌اند.

درباره آثار خطرناک عجب و خودپسندی، در گفتارهای حکیمانه ۳۸ (وَأَوْحَشَ الْوَحْشَةَ الْعُجْبُ) و ۱۶۷ (الْإِعْجَابُ يَمْنَعُ مِنَ الْإِزْدِيَادِ) نیز مطالب قابل توجهی آمده است. اساساً عجب و خودپسندی یکی از نشانه‌های جهل و نادانی است و طبق ضرب‌المثل معروف فارسی: «خودپسندی جان من برهان نادانی بود» زیرا انسان با تمام عظمتی که دارد، موجودی ضعیف است؛ یک پشه آلوده به میکروب ممکن است قوی‌ترین انسان‌ها را از پای درآورد و یا به‌هنگام خوردن و آشامیدن، لقمه و آب گلوگیرش شود و او را خفه کند. بلندمرتبه‌ترین انسان‌ها از نظر مقام ظاهری ممکن است یک‌شبه مقام خود را از دست بدهد و برترین ثروتمندان در مدت کوتاهی گرفتار ورشکستگی گردد و به خاک سیاه بنشیند. با این توصیفات آیا خودپسندی و خودخواهی دلیل بر نادانی نیست؟ می‌دانیم که انسان نادان در معرض هرگونه آفت مادی و معنوی است.

رذیله عجب و خودپسندی سرچشمه رذیله‌های دیگر نظیر «تکبر» نیز می‌شود؛ کسی که خویشان را می‌پسندد هنگامی که در برابر دیگران قرار گرفت تکبر می‌ورزد و گاه گرفتار رذیله‌های خودمحوری و انحصارطلبی نیز می‌شود، زیرا وقتی زیاد به خود معتقد شد، همه چیز را برای خود می‌خواهد و در هر کاری خویش را محور می‌بیند.

در قرآن مجید و روایات اسلامی نیز بحث‌های آموزنده و گسترده‌ای درباره

این صفت رذیله آمده است. در آیه ۸ سوره فاطر می خوانیم: «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»؛ «آیا کسی که عمل بدش برای او آراسته شده و آن را خوب و زیبا می بیند (همانند کسی است که واقع را آنچنان که هست می یابد)؟! خداوند هرکس را بخواهد (و مستحق بداند) گمراه می سازد و هرکس را بخواهد هدایت می کند».

در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام در کتاب تحف العقول آمده است: «الْإِعْجَابُ ضِدُّ الصَّوَابِ وَآفَةُ الْأَلْبَابِ؛ خودپسندی ضد واقع بینی است و آفتی است برای عقل ها».^۱ تضاد عجب با عقل تا آن حد است که در حدیث دیگری از آن حضرت در غررالحکم می خوانیم: «الْمُعْجِبُ لَا عَقْلَ لَهُ»^۲ و در حدیث دیگری آمده است: «الْعُجْبُ رَأْسُ الْحِمَاقَةِ».^۳

در حدیث جالب و پرمعنایی که ذیل حکمت ۳۸ گذشت این حقیقت منعکس شده است که حضرت مسیح علیه السلام می گوید: «من بیماران غیر قابل علاج را درمان کردم و حتی مردگان را به اذن خدا زنده ساختم ولی نتوانستم احمق را درمان کنم». هنگامی که از حضرت سؤال می کنند: احمق کیست؟ بارزترین صفت او را عجب و خودپسندی ذکر می کند و این اعجاب سبب می شود که تمام فضایل را مخصوص خود بداند و تمام حقوق را ویژه خود بشمارد و هیچ حقی برای دیگری قائل نباشد. در آخر آن حدیث آمده است: «فَذَلِكَ الْأَحْمَقُ الَّذِي لَا حِيلَةَ فِي مُدَاوَاتِهِ؛ این همان احمقی است که راهی برای درمان او نیست».^۴

۱. تحف العقول، ص ۷۴.

۲. غررالحکم، ج ۷۰۹۰.

۳. همان، ج ۷۰۹۶.

۴. بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۳۲۴.

أَغْضِ عَلَى الْقَذَى وَالْأَلَمِ تَرْضَ أَبَدًا.

امام علیؑ فرمود:

چشم خود را بر خاشاک و رنج‌ها فرو بند تا همیشه راضی باشی.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها منبعی که مرحوم خطیب برای این کلام پرمعنای حکیمانه جز نهج البلاغه نقل کرده غررالحکم آمدی است که به جای «وَالْأَلَمِ» «وَالْأَلَمِ» آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۳).

شرح و تفسیر

بهترین راه آرامش

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه‌اش دستور بسیار خوبی برای تحصیل آرامش در زندگی می‌دهد، می‌فرماید: «چشم خود را بر خاشاک و رنج‌ها فرو بند تا همیشه راضی باشی»؛ (أَغْضِ عَلَى الْقَدَى وَالْأَلَمِ تَرْضُ أَبْداً).

«أَغْضِ» از ریشه «اغضاء» به معنای نزدیک کردن پلک‌های چشم به یکدیگر است بی آن‌که کاملاً آن را ببندیم، از این رو در فارسی آن را «فروبستن» ترجمه می‌کنند. «قَدَى» به معنای خاشاک و اشیای ریزی است که در چشم می‌افتد و چشم را ناراحت می‌کند و «أَلَم» به معنای درد و رنج است.

اشاره به این‌که زندگی انسان در این جهان به هر حال آمیخته با ناراحتی‌هایی است و شاید هیچ‌کس را نتوان پیدا کرد که از چیزی ناراحت نباشد؛ گاه مشکلاتی برای خود می‌بیند و گاه برای فرزندان و بستگان، یا دوستان، یا همشهریان، یا هموطنان و امثال آن و اگر انسان تاب تحمل هیچ مشکلی را نداشته باشد و در برابر هر مشکلی بی‌تابی و جزع و فزع کند، هرگز رضایت خاطر و آرامش روح پیدا نخواهد کرد، بنابراین انسان باید صبور و شکیبا و دارای تحمل باشد تا بتواند آرامش خود را در زندگی حفظ کند و از حیات خود راضی و از نعمت‌های پروردگار خشنود باشد و گرنه این بی‌تابی‌ها ممکن است سر از شکایت از پروردگار درآورد و سعادت انسان را بر باد دهد.

در تعدادی از نسخ نهج البلاغه مانند نسخه ابن میثم و منهاج البراعة و همچنین علامه مجلسی در بحارالانوار که مستقیماً از نهج البلاغه نقل کرده‌اند به جای «وَالْأَلَمِ» «وَالْأَلَمِ» آمده است که مفهوم جمله چنین می‌شود: «چشم خود را بر خاشاک فرو بند و گرنه هرگز رضایت خاطر پیدا نخواهی کرد». این نسخه مناسب‌تر به نظر می‌رسد، زیرا چشم فرو بستن بر قذی (خاشاک) مفهوم روشنی دارد؛ اما چشم فرو بستن بر آلم (درد و رنج) مفهوم مناسبی ندارد. انسان درد و رنج را باید تحمل کند نه آن‌که چشم بر آن فرو بندد. اضافه بر این آهنگ جمله نیز با نسخه اخیر مناسب است نه با نسخه قبل.

افزون بر این در جای دیگر نهج البلاغه تعبیری از امام علیه السلام آمده که با نسخه دوم متناسب است آن‌جا که می‌فرماید: «وَأَغْضَيْتُ عَلَى الْقَذَى وَشَرِبْتُ عَلَى الشَّجَا؛ چشم بر خاشاک فرو بستم و با گلویی که استخوان در آن گیر کرده بود جرعه تلخ حوادث را نوشیدم».^۱

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه خود شعر مناسبی از یکی از شعرای عرب نقل کرده است که می‌گوید:

إِذَا أَنْتَ لَمْ تَشْرَبْ مِرَاراً عَلَى الْقَذَى ظَمِئْتَ وَأَيُّ النَّاسِ تَصْفُو مَشَارِبُهُ
اگر خاشاک را در آب نوشیدنی خود تحمل نکنی همیشه تشنه خواهی ماند
و کدام انسان است که همیشه نوشابه‌اش صاف باشد؟

شاعر دیگری می‌گوید:

وَمَنْ لَمْ يُعْمَضْ عَيْنُهُ عَنْ صَدِيقِهِ وَعَنْ بَعْضِ مَا فِيهِ يَمُتُ وَهُوَ عَاتِبُ
کسی که درباره عیوب دوستش اغماض نداشته باشد از دنیا می‌رود در حالی
که دائماً در حال سرزنش کردن است.^۲

۱. خطبه ۲۶.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۳۴.

در مستطرفات سرائر می خوانیم که امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام نقل می کند: «أَكْثَرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُلَّهُ؛ بیشترین بهشتیان افراد کم خرد هستند». راوی عرض می کند: منظورتان ابلهان و افراد مجنون و بیمار است؟ امام علیه السلام می فرماید: نه «الَّذِينَ يَتَغَافِلُونَ عَمَّا يَكْرَهُونَ يَتَبَالَهُونَ عَنْهُ؛ منظورم کسانی هستند که در برابر عوامل ناراحتی تغافل می کنند و خود را به بی خبری می زنند».^۱

* * *

مَنْ لَانَ عُودُهُ كَثُفَتْ أَغْصَانُهُ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که ساقه درخت وجودش نرم است، شاخه‌هایش فراوان است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب رضی الله عنه در مصادر این کلام حکمت‌آمیز را از کتاب مائة کلمه جاحظ که سال‌ها قبل از سید رضی می‌زیسته نقل می‌کند و می‌گوید: شبیه آن، بیان دیگری است که از آن حضرت نقل شده که می‌فرماید: «مَنْ لَانَ عُودُهُ كَثُفَتْ أَغْصَانُهُ وَجَبَتْ مَحَبَّتُهُ» سپس می‌افزاید: این در واقع از ریشه قرآنی ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ گرفته شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۳).

شرح و تفسیر

درخت پرشاخه!

حضرت علی علیه السلام در این کلام گهربار دربارهٔ جلب و جذب دوستان و یاران می‌فرماید: «کسی که ساقهٔ درخت وجودش نرم است، شاخه‌هایش فراوان است»؛ (مَنْ لَانَ عُوْدُهُ كَثُفَتْ اَغْصَانُهُ^۲).

«عود» به معنای چوب است؛ خواه از درخت جدا شده باشد یا جزء درخت باشد و در این جا به معنای ساقهٔ درخت است.

این سخن تعبیری کنایی و لطیف است و اشاره به این است که افراد متواضع و بامحبت، دوستان فراوانی را گرد خود جمع می‌کنند و به عکس، افراد خشن و غیر قابل انعطاف دوستان را از گرد خود پراکنده می‌سازند.

می‌دانیم که شاخه‌ها از کنار ساقه‌ها جوانه می‌زند؛ ساقه‌ای که خشک و کم‌آب باشد شاخه‌های کمتری از آن می‌روید ولی ساقه‌ای که نرم است، از گوشه و کنارش شاخه‌های فراوانی می‌روید. نیز قسمت مهمی از درخت را آب تشکیل می‌دهد و رطوبت از عوامل اصلی رویش گیاه است، در حالی که کمبود آب، هم درخت را پژمرده می‌کند و هم سبب می‌شود شاخه‌های کمتری از آن بروید. انسان نیز به منزلهٔ درختی است که اگر نرمش از خود نشان بدهد و خشونت را

۱. «کثفت» از ریشهٔ «کثافت» به معنای فزونی است.

۲. «اغصان» جمع «عُصْن» بر وزن «غُسل» به معنای شاخهٔ درخت است.

کنار بگذارد و محبت را به جای آن بنشانند افراد زیادی جذب او می‌شوند در حالی که اگر خشن و انعطاف‌ناپذیر باشد، نزدیک‌ترین بستگان و خویشاوندان و دوستان نیز از او فاصله می‌گیرند. این معنا در قرآن مجید - همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد - درباره پیغمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به صورت الگو بیان شده است. در آیه ۱۵۹ سوره آل عمران می‌خوانیم: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»؛ «به سبب رحمت الهی، در برابر مؤمنان، نرم و مهربان شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شدند».

جاذبه اخلاقی پیغمبر اکرم و ائمه هدی عَلَيْهِمُ السَّلَام مصداق روشنی از این گفتار حکیمانه است. در حدیثی درباره پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «كَانَ أَكْرَمُ النَّاسِ وَالْأَيْنُ النَّاسِ ضَحَاكًا بَسَامًا؛ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کریم‌ترین و نرم‌خوترین مردم، و بسیار خنده‌رو و متبسم بود».^۱

در نامه امام عَلَيْهِ السَّلَام به محمد بن ابی بکر آمده است: «وَالَّذِينَ لَهُمْ جَانِبَكَ وَابْسُطُ لَهُمْ وَجْهَكَ؛ در برابر آن‌ها متواضع باش و با چهره گشاده مردم را ملاقات کن».

در حدیث دیگری از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِمَنْ تَحْرُمُ عَلَيْهِ النَّارُ غَدًا؛ آیا به شما خبر دهم چه کسی فردای قیامت آتش دوزخ بر او حرام است؟».

عرض کردند: آری یا رسول الله!

فرمود: «الْهَيْئَةُ الْقَرِيبَةُ لِلَّيْنِ السَّهْلُ؛ کسی که آسان می‌گیرد و به مردم نزدیک و با آن‌ها نرم‌خوست و سختگیری نمی‌کند».^۲

اگر حُسن خلق در احادیث سرچشمه فراوانی روزی معرفی شده، یا سبب عمران و آبادی شهرها و فزونی عمرها دانسته شده به همین دلیل است که انسان

۱. کنز العمال، ج ۷، ص ۲۲۲.

۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۵۱، ح ۴.

در سایه آن اعوان و انصار فراوانی پیدا می‌کند و به کمک آن‌ها می‌تواند مشکلات مهم زندگی را حل کند.

بر عکس در روایتی از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است: «سُوءُ الْخُلُقِ نَكَدُ الْعَيْشِ وَعَذَابُ النَّفْسِ؛ بدخلقی سبب تنگی معیشت و رنج روح و روان می‌شود».^۱

محمد عبده در شرح نهج البلاغه خود تفسیر دیگری برای این عبارت کرده است، وی می‌گوید: «منظور از «لَيْنُ الْعُودِ» طراوت جسمانی انسان و نشاط او داشتن فضل و همت است و منظور از «كثرت أغصان» کثرت آثاری است که از او آشکار می‌شود؛ گویی هر اثری شاخه‌ای از وجود اوست». ولی در پایان، فزونی اعوان و انصار را به عنوان تفسیر دیگری ذکر کرده است. اما به نظر می‌رسد آنچه گفته شد مناسب‌تر و با آیات و روایات همسوتر باشد.



الْخِلَافُ يَهْدِمُ الرَّأْيَ.

امام علیه السلام فرمود:

اختلاف، تصمیم‌گیری و تدبیر را نابود می‌کند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر نهج البلاغه در ذیل این کلام حکیمانه آن را فقط از طرطوشی در کتاب سراج الملوک نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۴).
مرحوم آمدی نیز در غرر الحکم آن را با تفاوتی به صورت «الْخِلَافُ يَهْدِمُ الْأَرْأَاءَ» آورده است.

شرح و تفسیر

ثمره شوم اختلاف

امام علیه السلام در این کلام نورانی و کوتاه و پرمعنا به یکی از عواقب سوء اختلاف اشاره می‌کند، می‌فرماید: «اختلاف، تصمیم‌گیری و تدبیر را نابود می‌کند»؛ (الْخِلَافُ يَهْدِمُ الرَّأْيَ).

همه می‌دانیم که اختلاف سرچشمه همه بدبختی‌هاست. هیچ قوم و ملتی نابود نشدند مگر بر اثر اختلاف و هیچ جمعیتی پیروز و کامیاب نگشتند مگر در سایه اتفاق.

این کلام حکیمانه دو تفسیر می‌تواند داشته باشد: نخست این‌که گاه می‌شود عده‌ای می‌نشینند و درباره موضوع مهمی تصمیم می‌گیرند؛ ولی ناگهان فرد یا افرادی نظر مخالفی ابراز می‌کنند و تصمیم را به هم می‌زنند و کار ابرتر می‌ماند. همان‌گونه که در داستان جنگ صفین، علی علیه السلام و جمعی از دوستان خبیر و آگاه اصرار داشتند جنگ را که به مراحل نهایی رسیده بود تا پیروزی ادامه دهند و غائله را ختم کنند؛ ولی مخالفت افرادی ناآگاه و جاهل و بی‌خبر این تصمیم را برهم زد و مسلمانان با عواقب بسیار دردناک آن روبرو شدند.

تفسیر دیگر این‌که اختلاف سبب می‌شود رأی‌گیری هیچ‌گاه به جایی نرسد و تدبیرها عقیم بماند.

جمع میان این دو تفسیر نیز مانعی ندارد که اختلاف، هم مانع از تصمیم و تدبیر باشد و هم اگر تدبیر و تصمیم صحیحی منعقد شد، آن را برهم بزند.

روشن است که برای انجام هر کار مهمی احتیاج به فکر و اندیشه و تدبیر و تصمیم‌گیری صحیح است و این کار تنها در فضایی ممکن است که اختلاف در آن نباشد، بلکه تمام کسانی که در آن تصمیم‌گیری شرکت دارند هدفشان رسیدن به نقطه واحد و حتی الامکان دور از هرگونه خطا و اشتباه باشد. اما گاه یک نغمه مخالف که یا بدون مطالعه اظهار شده و یا از غرض و مرضی ناشی گشته می‌تواند تمام تصمیم‌ها و تدبیرها را به هم بریزد.

گاهی نیز رئیس جمعیت بر حسب تدبیر خود تصمیمی می‌گیرد؛ اما مخالفت بعضی از پیروان آن را عقیم می‌کند چنان‌که در داستان قلم و دوات که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در آخرین لحظات عمرش درخواست کرد آن را بیاورند تا فرمانی درباره جانشین خود که قطعاً علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود بنویسد و آنچه را که قبلاً گفته بود تأکید کند، مخالفت یک نفر (خلیفه دوم) سبب شد که گروه دیگری نیز نغمه خلاف سردهند و جلوی این کار گرفته شود و حتی به ساحت قدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اهانت زشتی شود که شرح آن در چندین جای صحیح بخاری و کتب دیگر حدیث و تاریخ آمده است.^۱

در جنگ احد نیز همین حادثه شوم اتفاق افتاد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله و جمعی از یاران اصرار داشتند مسلمانان در مدینه بمانند و در برابر دشمن از خود دفاع کنند، زیرا در آن جا بهتر می‌شد دشمن را زمین‌گیر کرد؛ ولی گروهی از جوانان پرشور مخالفت کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به احترام نظرات آن‌ها لشکر اسلام را به بیرون و در کنار کوه احد آورد و سرانجام به سبب این موضوع و پاره‌ای از اسباب دیگر ضربه سختی بر پیکر لشکر اسلام وارد شد.

۱. برای توضیح بیشتر و آگاهی از مصادر متعدد حدیث «دوات و قلم» به کتابی که به همین نام (حدیث دوات و قلم) نوشته شده، مراجعه کنید.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ما اختلفت أمةٌ بعدَ نبيِّها إلا ظهرَ أهلُ باطلِها على أهلِ حقِّها؛ هیچ امتی بعد از پیامبر خود اختلاف نکردند مگر این که در میان آن‌ها اهل باطل بر اهل حق پیروز شدند»^۱.

در کلام حکیمانۀ ۱۷۹ نیز امام علیه السلام به این حقیقت اشاره فرموده بود: «اللَّجَاجَةُ تُسَلُّ الرَّأْيَ؛ لجاجت، فکر و رأی انسان را نابود می کند».

* * *

مَنْ نَالَ اسْتَطَالَ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که به نوایی رسد طغیان می‌کند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیبؑ در ذیل این کلام حکیمانه می‌نویسد: پیش از نهج البلاغه، این گفتار در دو کتاب دیگر آمده است: تحف العقول و روضه کافی. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۴). قابل توجه این‌که این کلام حکیمانه در این دو کتاب در ضمن خطبه «وسيله» آمده که بسیاری از کلمات قصار از آن برگرفته شده است.

شرح و تفسیر

رابطه فزونی نعمت و طغیانگری

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به وضع حال بسیاری از مردم اشاره می‌کند که از مواهب مادی سوء استفاده می‌کنند، می‌فرماید: «کسی که به نوایی رسد طغیان می‌کند و برتری می‌جوید»؛ (مَنْ نَالَ اسْتَطَالَ).

«استطال» از ریشه «طول» (بر وزن قول) به معنای قدرت و برتری است و هنگامی که به باب استفعال می‌رود مفهوم برتری جویی پیدا می‌کند.

عبارت امام علیه السلام مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد و تمام کسانی را که به مال یا مقام و یا هرگونه قدرت دیگری می‌رسند شامل می‌شود و این سیره‌ای ناپسند در بسیاری از مردم است؛ هنگامی که مال و ثروت فراوانی پیدا می‌کنند می‌کوشند خود را برتر از دیگران نشان دهند و هنگامی که مقامی پیدا کنند اصرار دارند دیگران را زیر سلطه خود قرار دهند. همچنین هنگامی که علم و دانشی به دست می‌آورند دیگران را نادان می‌پندارند و شاگرد خود می‌دانند. به‌ویژه اگر پیش از این محرومیت‌هایی کشیده باشند؛ فقیر بوده و به نوایی رسیده، ضعیف بوده و به قدرتی دست یافته، جاهل مطلق بوده و به علم و دانش مختصری رسیده است. کبر و غرور و برتری جویی این‌گونه افراد بیشتر و شدیدتر است و تاریخ گذشته و حتی حوادثی که امروز با چشم خود می‌بینیم شاهد گویای این گفتار امام علیه السلام است.

درواقع می‌توان گفت: این کلام حکیمانه از آیات شریفه قرآن کریم برگرفته شده که می‌فرماید: ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّا طَغِيًّا * أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْذَرَ﴾؛ «چنین نیست، به یقین انسان طغیان می‌کند از این که خود را بی‌نیاز ببیند».^۱

گرچه بعضی از مفسران، انسان را در آیه مذکور، اشاره به شخص «ابوجهل» دانسته‌اند که مرد ثروتمند و طغیانگری بود و به مبارزه با پیغمبر اسلام ﷺ پرداخت؛ ولی به یقین، انسان در این جا مفهومی کلی دارد که به گروه کثیری از نوع بشر اشاره می‌کند و ابوجهل و امثال آن مصداق‌های روشنی از آن هستند. در کلمات قصار گذشته نیز بارها به این حقیقت با تعبیرات دیگری اشاره شده است؛ از جمله در گفتار حکیمانه ۱۵۰ که در مقام موعظه به نکته‌های مهمی اشاره می‌کند، می‌فرماید: «لَا تَكُنْ مِمَّنْ... إِنَّ اسْتَعْنَى بِطَرٍ وَفُتِنَ»؛ اگر غنی و بی‌نیاز شود مغرور و مفتون می‌گردد» و در گفتار ۱۶۰ نیز می‌فرماید: «مَنْ مَلَكَ اسْتَأْتَرَ؛ کسی که دستش به حکومتی رسد استبداد پیشه می‌کند». و می‌توان گفت: کلام مورد بحث جامعیت بیشتری دارد، زیرا کلمات گذشته یا در مورد غنی و ثروت بود و یا مقام؛ اما گفتار حکیمانه مورد بحث، رسیدن به هر نوع توانایی مالی و مقامی و علمی را شامل می‌شود.

البته این امر در مورد افراد کم‌ظرفیت و بی‌شخصیت است که تغییر وضع زندگی، آن‌ها را به کلی دگرگون می‌سازد؛ ولی مردان باایمان و پرظرفیت و باشخصیت اگر تمام عالم را به آن‌ها بدهند تغییری در زندگی آنان پیدا نمی‌شود. نمونه‌ای آن خود امام امیرمؤمنان علیه السلام است. در آن روز که در گوشه خانه تنها نشسته بود با آن روز که بر تخت قدرت خلافت قرار داشت حالش از هر نظر یکسان بود؛ ساده‌زیستی، عبادات شبانه، رسیدگی به حال محرومان و دفاع از مظلومان در هر حال مورد توجه ایشان بود. دلیل آن روشن است، زیرا

۱. علق، آیات ۶ و ۷.

این‌گونه انسان‌ها این مواهب را مال خود نمی‌دانند، بلکه امانتی می‌دانند از سوی خدا برای خدمت به خلق و پیمودن راه قرب حق.

از این‌جا روشن می‌شود که مستجاب نشدن دعاهای پیوسته بعضی برای رسیدن به مال و مقام و قدرت چه‌بسا به همین علت است که خدا می‌داند اگر آن‌ها به نوایی برسند طغیان می‌کنند و استتاله و برتری‌جویی را پیشه می‌سازند. لطف پروردگار شامل آن‌ها می‌شود و آن‌ها را از رسیدن به این امور محروم می‌سازد. داستان معروف «ثعلبة بن حاطب انصاری» که در ذیل آیه ۷۵ سوره توبه آمده است نشان می‌دهد که او مرد فقیری بود و با اصرار زیاد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خواست در حق او دعا کند تا ثروتمند شود و پیغمبر صلی الله علیه و آله خواسته او را رد می‌کرد. پس از اصرار زیاد دعایی در حقش فرمود و او صاحب ثروت عظیمی شد و راه طغیان را پیش گرفت، نه تنها از پرداختن زکات سر باز زد، بلکه حکم زکات را ظالمانه پنداشت و آن را شبیهه جزیه یهود و نصاری قلمداد کرد و بر سرش آمد آنچه آمد.^۱

این حالت - همان‌گونه که اشاره کردیم - در افراد بی‌نوایی که به نوایی می‌رسند غالباً شدیدتر است، از این‌رو در روایتی از امام کاظم علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ وَوَلَدَهُ الْفَقْرُ أَبْطَرُهُ الْغِنَى؛ کسی که در دامان فقر متولد شده غنا و بی‌نیازی او را به طغیان وامی‌دارد».^۲

در روایات تأکید ویژه شده که اگر حاجتی داشتید هرگز به این‌گونه افراد مراجعه نکنید، از این‌رو همان‌گونه که پیش از این نیز آورده‌ایم در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که به یکی از یارانش فرمود: «تَدْخُلُ يَدَكَ فِي فَمِ التَّيِّبِ إِلَى الْمُرْفَقِ خَيْرٌ لَكَ مِنْ طَلَبِ الْحَوَائِجِ إِلَى مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَكَانَ؛ دست خود را تا مرفق

۱. برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه ذیل آیه مذکور مراجعه کنید.

۲. بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۸۶.

در دهان ازدها کنی برای تو بهتر از آن است که از کسی حاجت بطلبی که چیزی نداشته و سپس به نوایی رسیده است»^۱.

ابن ابی الحدید در تفسیر این گفتار حکیمانه غیر از این تفسیر معروف احتمال دیگری داده است و آن این که منظور از «مَنْ نَالَ» کسی است که جود و بخششی به دیگران می‌کند و به سبب جود و بخشش راه برتری جویی را پیش می‌گیرد. گرچه «نَالَ» گاه به معنای بخشیدن چیزی به دیگران آمده است؛ ولی سیاق کلام نشان می‌دهد که در این جا منظور چیز دیگری است.

فِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ، عِدْمُ جَوَاهِرِ الرَّجَالِ.

امام علیه السلام فرمود:

در دگرگونی حالات، گوهر مردان شناخته می‌شود.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر نهج البلاغه در ذیل این کلام شریف می‌گوید: قبل از نهج البلاغه در کتاب تحف العقول و روضه کافی ذکر شده و بعد از نهج البلاغه، قاضی قضاعی در کتاب الدستور با تفاوتی و همچنین طرطوشی در سراج الملوک و کراچکی در کنز الفوائد آن را آورده‌اند و تفاوت آنها نشان می‌دهد که آنها نیز این کلام حکیمانه را از منابع دیگری اخذ کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۴).

مرحوم صدوق نیز قبل از سید رضی آن را در کتاب مشهور خود من لا یحضره الفقیه ضمن وصایای امیرمؤمنان به فرزندش علیه السلام آورده است. (ج ۴، ص ۳۸۸). همچنین در غررالحکم (ح ۱۷۴۷) نیز این کلام حکیمانه با تفاوتی به این صورت نقل شده است: «فِي تَصَارِيفِ الْأَحْوَالِ تُعْرَفُ جَوَاهِرُ الرَّجَالِ».

شرح و تفسیر

راه شناخت افراد

امام علیه السلام می فرماید: «در دگرگونی حالات، گوهر مردان شناخته می شود»؛ (فی تَقْلِبِ الْأَحْوَالِ، عِلْمٌ جَوَاهِرِ الرَّجَالِ).

در کافی در ادامه این کلام نورانی آمده است «وَالْأَيَّامُ تُوضِحُ لَكَ السَّرَائِرَ الْكَامِنَةَ؛ و گذشت روزها اسرار پنهانی را بر تو آشکار می سازد».^۲

«جواهر» جمع «جوهر» به معنای اشیای گران بهایی است که از معدن استخراج می کنند، به ذات و طبیعت هر چیزی نیز اطلاق می شود و در این جا نیز منظور همین است.

ظاهر و باطن بسیاری از افراد، مختلف است؛ ظاهری آراسته دارند در حالی که درون آن‌ها آلوده است. ظاهرش پاک دامن، زاهد، شجاع و پرمحبت است؛ ولی باطن کاملاً برخلاف آن است و گاه به عکس، افرادی ظاهراً کم استقامت، فاقد سخاوت و بی تفاوت به نظر می رسند در حالی که در باطن شجاع و نیرومند و باتقوا هستند. چگونه می توان به این تفاوت‌ها پی برد و درون اشخاص را کشف کرد و معیاری برای همکاری و عدم همکاری با آن‌ها یافت؟

۱. در متن بسیاری از نسخ نهج البلاغه «علم» به صورت مصدری آمده در حالی که در نسخ دیگری «عَلِمَ» به صورت فعل ماضی مجهول است و این نسخه علاوه بر این که با آهنگ جمله بیشتر سازگار است با نسخه‌ای که از غرر الحکم نقل کردیم که به جای آن «تَعَرَّفَ» آمده و نسخه‌ای که در کنز الفوائد به صورت «عَرِفَ» آمده و نسخه‌ای که در سراج الملوک به صورت «تُعَلِّمَ» آمده نیز سازگارتر است.

بهترین راه همان است که مولا علیه السلام در کلام مورد بحث فرموده است. هنگامی که طوفان‌های اجتماعی می‌وزد و تحولات آشکار می‌شود و صفحات اجتماع زیر و رو می‌گردد این جاست که افراد باطن خود را که در حال عادی نشان نمی‌دادند آشکار می‌سازند.

به تعبیر دیگر، بهترین راه برای شناخت حقیقت و باطن هر چیز، تجربه و آزمایش و امتحان است. این حکم درباره انسان‌ها نیز صادق است و بهترین طریق تجربه، حالاتی است که از خود در دگرگونی‌های اجتماعی بروز می‌دهند؛ دیروز ثروتی نداشت، امروز به نوایی رسیده و یا مقامی نداشت و مقامی به دست آورده است. گاه چنان بر مرکب غرور سوار می‌شود که هیچ‌کس به گرد او نمی‌رسد. این‌ها در امتحان شخصیت مردود شده‌اند؛ ولی به عکس، افرادی را می‌بینیم که نه مال و ثروت و نه جاه و مقام و نه مشکلات زندگی هیچ‌یک بر آن‌ها تأثیری نمی‌گذارد؛ همان راه مستقیمی را می‌پیمایند که پیش از این می‌پیمودند و همان مناسبات خوبی را با دوستانشان دارند که در گذشته داشتند.

«تَقَلُّبُ أحوال» مفهوم جامعی دارد که هرگونه دگرگونی زندگی را شامل می‌شود: رسیدن به مال و ثروت یا فقر، پیدا کردن مقام یا سقوط از آن، بهبودی و تندرستی یا بیماری، فراهم آمدن اسباب شادی یا مصائب و حوادث دردناک، این‌ها و مانند این‌ها بوته‌های امتحانی هستند که انسان‌ها در آن آزموده می‌شوند. درست مانند بوته و کوره‌های معمولی که طلای ناب را در آن می‌آزمایند و یا سیاه‌سیم زراندود را به آن می‌برند تا باطن آن آشکار شود.

به گفته شاعر:

خوش بود گر محک تجربه آید به میان

تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد

نیز به گفته شاعری دیگر:

سیاه‌سیم زراندود چون به بوته برند

خلاف آن به درآید که خلق پندارند!

تاریخ اسلام، نمودار عجیبی از همین کلام حکمت‌آمیز است؛ افرادی از یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند که در غزوات اسلامی به‌عنوان مجاهدی خستگی‌ناپذیر و افسری فداکار درخشیدند؛ ولی بعد از رحلت پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بر اثر حب جاه و مقام یا مال و ثروت راه خود را جدا کردند و با توجه به آنچه در حکمت ۴۴۱ خواهد آمد که «الْوَلَايَاتُ مَضَامِيرُ الرَّجَالِ؛ پست‌های مهم، میدان مسابقه و آزمایش مردان است» کارهایی برای رسیدن به مال و مقام دنیا انجام دادند که هیچ‌کس از آن‌ها انتظار نداشت.

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام در غررالحکم می‌خوانیم: «الْغِنَى وَالْفَقْرُ يَكْشِفَانِ جَوَاهِرَ الرَّجَالِ وَأَوْصَافَهَا؛ بی‌نیازی و فقر، باطن افراد و اوصاف آن‌ها را آشکار می‌سازد».^۱

مرحوم کلینی در کافی در حدیث معتبری نقل می‌کند که بعد از قتل «عثمان»، امیرمؤمنان علی علیه السلام به منبر رفت و خطبه‌ای خواند و در ضمن آن خطبه فرمود: «... يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صلی الله علیه و آله وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لِيُتَبَلَّنَ بِلَيْلَةٍ وَلِتُعْرَبُلَنَّ غَرْبَلَةً حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلَكُمْ أَعْلَاكُمْ وَأَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ وَلِيَسْبِقَنَّ سَبَّاقُونَ كَانُوا قَصْرُوا وَلِيَقْصُرَنَّ سَبَّاقُونَ كَانُوا سَبَّاقُوا؛ سوگند به خدایی که محمد را به حق مبعوث ساخت! همگی با یکدیگر مخلوط و سپس غربال خواهید شد (تا خالص از ناخالص درآید و پیروان حق از پیروان باطل جدا شوند) تا آن‌جا که افراد پایین‌نشین، بالا و افراد بالانشین پایین قرار خواهند گرفت و آن‌ها که در اسلام پیشگام بودند

و برکنار گشتند سر کار خواهند آمد و کسانی که (با حيله و تزوير) پيشی گرفتند کنار می روند.^۱

این سخن را با ذکر آیه‌ای از قرآن مجید که در واقع همه این روایات به آن باز می‌گردد پایان می‌دهیم آن‌جا که می‌فرماید: ﴿وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ * وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ﴾؛ «و ما این روزها (ی پیروزی و شکست) را در میان مردم می‌گردانیم؛ (و این خاصیت زندگی دنیاست) تا خدا، افرادی را که ایمان آورده‌اند، مشخص سازد؛ و (خداوند) از میان خودتان، شاهدانی بگیرد. و خدا ستمکاران را دوست نمی‌دارد و تا خداوند، افراد باایمان را خالص گرداند (و ورزیده شوند)؛ و کافران را (به تدریج) نابود سازد».^۲

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۶۹، ح ۱؛ در نهج البلاغه نیز این حدیث شریف در خطبه ۱۶ با تفاوت‌هایی آمده است.

۲. آل عمران، آیات ۱۴۰ و ۱۴۱.

حَسَدُ الصَّدِيقِ مِنْ سُقْمِ الْمَوَدَّةِ.

امام علیؑ فرمود:

حسادت (به دوست) دلیل بیماری دوستی است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه را زمخشری در ربیع الابرار و آمدی در غررالحکم آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۴).

این کلام شریف در منابع دیگری از اهل سنت از علیؑ با مختصر تفاوت یا اضافاتی نقل شده از جمله حلوانی (متوفای قرن پنجم) در نزهة الناظر (ص ۱۱۰) و زرنندی حنفی (متوفای ۷۵۰) در نظم درر السمطین (ص ۱۶۰) و تفاوت متن روایت نشان می‌دهد آن را از منبع دیگری جز نهج البلاغه اخذ کرده‌اند.

شرح و تفسیر

دوستی ناسالم!

حضرت علی علیه السلام در این گفتار حکیمانه یکی از نشانه‌های ضعف دوستی و صداقت را بیان کرده، می‌فرماید: «حسادت (به دوست) دلیل بیماری دوستی است»؛ (حَسَدُ الصَّدِيقِ مِنْ سُقْمِ الْمَوَدَّةِ).

«سقم» (به ضم و فتح سین) به معنای بیماری است.

روشن است که دوستی وقتی سالم و خالی از غل و غش است که انسان آنچه را که برای خود می‌خواهد برای دوستش نیز بخواهد و آنچه را که برای خویش ناخوش می‌دارد برای دوستش نیز ناخوش دارد و در بعضی از روایات آمده که حداقل مودت و دوستی همین است.^۱ با این حال چگونه ممکن است دوستی با حسد جمع شود؟

حسد به معنای انتظار زوال نعمت از دیگری است و تفاوت آن با رقابت و تنافس این است که در رقابت، تنافس و غبطه، شخص سعی می‌کند خود را به پای دیگری برساند بی آن‌که بخواهد چیزی از او کاسته شود.

دوست واقعی کسی است که خواهان پیشرفت و ترقی دوست خود باشد، هر چند تلاش کند خودش نیز به پیشرفت و ترقی برسد، بنابراین آن کس که چنین نیست دوست واقعی نیست و یا به بیان امام علیه السلام دوستی او گرفتار بیماری است.

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۶۹، ح ۲.

در روایات اسلامی درباره اهمیت دوستی و همچنین شرایط دوست خوب و نیز وظایف دوست در برابر دوست مطالب زیادی وارد شده است.

امام حسن مجتبی علیه السلام در وصیتی که به «جناده» (ابن ابی سفیان) در لحظات آخر عمر خویش فرمود چنین می گوید: «فَاصْحَبْ مَنْ إِذَا صَحِبْتَهُ زَانَكَ، وَإِذَا خَدَمْتَهُ صَانَكَ، وَإِذَا أَرَدْتَ مِنْهُ مَعُونَةً أَعَانَكَ، وَإِنْ قُلْتَ صَدَقَ قَوْلُكَ، وَإِنْ صُلْتَ شَدَّ صَوْلَكَ، وَإِنْ مَدَدْتَ يَدَكَ بِفَضْلِ مَدَّهَا، وَإِنْ بَدَّتْ عَنْكَ ثُلْمَةٌ سَدَّهَا، وَإِنْ رَأَى مِنْكَ حَسَنَةً عَدَّهَا، وَإِنْ سَأَلْتَهُ أَعْطَاكَ، وَإِنْ سَكَتَ عَنْهُ ابْتَدَأَكَ، وَإِنْ نَزَلَتْ إِحْدَى الْمُلِمَّاتِ بِهِ سَاءَ كَ؛ با کسی دوستی کن که دوستی با او زینت تو باشد و هنگامی که به او خدمت می کنی تو را محفوظ دارد و هرگاه که از او کمکی بخواهی یاری ات کند، اگر سخنی بگویی (از روی اعتمادی که به تو دارد) گفتار تو را تصدیق کند و اگر در جایی (به حق) حمله کنی تو را تقویت نماید و اگر دست خود را برای حاجتی به سوی او دراز کنی او دستش را به سوی تو دراز کند و هرگاه نقطه ضعفی از تو ظاهر شود آن را بپوشاند و اگر کار نیکی از تو ببیند آن را بشمارد (و آشکار سازد) و اگر چیزی از او بخواهی به تو بدهد حتی اگر سکوت کنی (ولی نیازمند باشی) بدون مقدمه کمک کند و اگر مشکلی برای او پیش آید تو را ناراحت سازد»^۱.

أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ.

امام علیؑ فرمود:

بیشترین قربانگاه عقل‌ها زیر برق طمع‌هاست.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب الله در کتاب مصادر، این کلام حکیمانه را از جاحظ (متوفای ۲۵۵) در کتاب المائة المختارة با تفاوت مختصری و از راغب (متوفای ۵۰۲) در کتاب المحاضرات نقل می‌کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۵).

خوارزمی نیز در مناقب این کلام حکمت‌آمیز را با تفاوتی از امیرمؤمنان علیؑ آورده است. (مناقب، ص ۳۷۶).

شرح و تفسیر

قربانگاه عقل!

این سخن پرنور و حکیمانه خطرات مهم طمع را گوشزد می‌کند، امام علیه السلام می‌فرماید: «بیشترین قربانگاه عقل‌ها زیر برق طمع‌هاست»؛ (أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ).

«مصارع» جمع «مصرع» به معنای محلی است که انسان به خاک می‌افتد. این واژه در مورد شهیدان و کشته‌شدگان و غیر آن‌ها به کار می‌رود. «بُرُوق» جمع «برق» به معنای همان برقی است که در آسمان بر اثر جرقه‌های الکتریکی در میان ابرهای حامل بار مثبت و منفی ظاهر می‌گردد و با صدای مهیبی همراه است که آن را رعد می‌نامند.

«مطامع» جمع «طمع» غالباً به معنای چشم داشتن به چیزهایی است که یا در دسترس قرار نمی‌گیرد و یا اگر قرار گیرد شایسته و حق انسان نیست. این واژه گاه به معنای داشتن آرزوهای مثبت نیز به کار می‌رود که در بعضی از آیات قرآن و دعاهای معصومان علیهم السلام به چشم می‌خورد؛ ولی غالباً بار منفی دارد و به همین دلیل در منابع لغت، آن را به هر نوع آرزو داشتن تفسیر کرده‌اند.^۱

امام علیه السلام تشبیه جالبی برای طمع‌های منفی بیان کرده است؛ طمع را به برق

۱. در این مورد می‌توانید به کتب لغت از جمله کتاب «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم» ماده «طمع» نوشته علامه مصطفوی مراجعه کنید.

آسمان تشبیه نموده که لحظه‌ای همه‌جا را روشن می‌کند و در شب‌های تاریک تمام فضای بیابان با آن آشکار می‌شود و شخص گم‌کرده راه به شوق می‌آید و به دنبال آن دوان‌دوان حرکت می‌کند. ناگهان برق خاموش می‌شود و او در پرتگاهی فرو می‌افتد.

عقل و دانش آدمی که حق را از باطل و نیک را از بد می‌شناسد هنگامی که تحت تأثیر برق طمع قرار گیرد به همین سرنوشت گرفتار می‌شود. در واقع طمع، یکی از موانع عمده شناخت است که در طول تاریخ، بسیاری از اندیشمندان را به خاک هلاکت افکنده یا دنیایشان و یا دین و ایمانشان را بر باد داده است.

طمع آثار زیان‌بار فراوانی دارد؛ بسیاری از حوادث دردناک تاریخی بر اثر همین صفت رذیله رخ داده است. مهم‌ترین فاجعه تاریخ اسلام، شهادت شهیدان کربلا، از یک نظر به سبب طمع «عمر سعد» در حکومت ری واقع شد و حکومت مرگبار بنی امیه به طور کلی مولود طمع‌هایی بود که آن‌ها در جانشینی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و گرفتن انتقام غزوات آن حضرت داشتند.

در گفتار حکیمانه ۱۸۰ خواندیم که امام عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «الطَّمَعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ؛ طمع، بردگی و اسارت جاویدان است». در گفتار حکیمانه ۲۲۶ نیز خواهد آمد که امام عَلَيْهِ السَّلَام طمع‌کار را در بند ذلت گرفتار می‌بیند: «الطَّمَعُ فِي وَثَاقِ الذُّلِّ». در غررالحکم نیز آمده است: «ثَمَرَةُ الطَّمَعِ ذُلُّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ ثمره طمع، ذلت دنیا و آخرت است».^۱

طمع باعث ذلت و اسارت می‌شود، زیرا انسان طمع‌کار غالباً به دنبال چیزی می‌رود که از دسترس او بیرون است و یا حق او نیست و پیوسته تلاش می‌کند و نیروهای خود را از دست می‌دهد و گاه با محرومیت از آنچه به دنبال آن بود چشم از دنیا برمی‌بندد.

۱. غررالحکم، ج ۴۶۳۹.

طمع باعث ذلت انسان می‌شود، زیرا برای رسیدن به آن از آبرو و حیثیت خویش مایه می‌گذارد و در برابر هر شخصی سر تعظیم فرود می‌آورد. از این رو در حدیثی از امام حسن عسکری علیه السلام می‌خوانیم: «مَا أَقْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ لَهُ رَغْبَةٌ تُذِلُّهُ؛ چه قدر زشت است برای انسان باایمان که علایقی داشته باشد که سبب ذلت او شود».^۱

شاعر معروف فارسی‌زبان سعدی می‌گوید:

بدوزد شره دیده هوشمند	در آرد طمع مرغ و ماهی به بند
در جایی دیگر نیز می‌گوید:	
قناعت سرافرازد ای مرد هوش	سر پر طمع بر نیاید ز دوش
طمع آبروی تو آخر بریخت	برای دو جو دامنی دُر بریخت

لَيْسَ مِنَ الْعَدْلِ الْقَضَاءُ عَلَى الثَّقَّةِ بِالظَّنِّ.

امام علیه السلام فرمود:

داوری دربارهٔ افراد مورد اطمینان، با تکیه بر گمان، رسم عدالت نیست.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

بنابر گفتهٔ خطیب علیه السلام در کتاب مصادر، زمخشری این کلام شریف را در کتاب ربیع الابرار نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۵).

همچنین مرحوم صدوق آن را قبل از سید رضی در کتاب من لا یحضره الفقیه ضمن وصایای علی علیه السلام به فرزندش محمد بن حنفیه آورده است. (ج ۴، ص ۳۹۰).

شرح و تفسیر

سوءظن درباره دستان ثقه ظلم است

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه، به نکته قابل ملاحظه‌ای در روابط اجتماعی اشاره می‌کند، می‌فرماید: «داوری درباره افراد مورد اطمینان، با تکیه بر گمان، عدالت نیست»؛ (لَيْسَ مِنَ الْعَدْلِ الْقَضَاءُ عَلَى الثَّقَّةِ بِالظَّنِّ).

می‌دانیم که یکی از دستورات قرآنی و روایی این است که به مسلمانان سوء ظن نداشته باشید. قرآن مجید می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمان‌ها پرهیزید، چراکه بعضی از گمان‌ها گناه است».^۱

در حکمت ۳۶۰ نیز بر این معنا تأکید شده است، آن‌جا که امام علیه السلام می‌فرماید: «لَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَحَدٍ سُوءًا وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مُحْتَمَلًا؛ هر سخنی که از دهان کسی خارج شد تا احتمال صحت در آن می‌دهی حمل بر فساد مکن». دلیل آن هم روشن است، زیرا سوءظن پایه‌های اعتماد عمومی را که سرچشمه همکاری است متزلزل می‌سازد.

حال اگر آن شخصی که انسان به او سوءظن پیدا می‌کند کسی باشد که سوابق حسنه او بر ما روشن است و در یک کلمه به تعبیر امام علیه السلام «ثقه» محسوب شود به یقین قضاوت درباره چنین شخصی با ظن و گمان بدون دلیل، عادلانه نیست.

۱. حجرات، آیه ۱۲.

بعضی از شارحان نهج البلاغه این گفتار حکیمانه را به صورت مسئله‌ای اصولی (اصول فقه) عنوان کرده‌اند و آن این است که هرگاه مطلبی با دلیل معتبر ثابت شود، عدول از آن جز با دلیل معتبر جایز نیست و حدیث معروف باب استصحاب: «لَا تَنْقُضُ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ»^۱ را اشاره به آن می‌دانند.

بعضی از شارحان نیز «قضاء» را در این جا به معنای قضاوت مصطلح؛ یعنی داوری برای فصل خصومت گرفته‌اند که قاضی نمی‌تواند در برابر شخص مورد اعتماد، با ظن و گمانش قضاوت کند.

ولی ظاهر این است که این حدیث شریف اشاره به یک مفهوم گسترده اخلاقی است که عدالت در آن مانع از داوری با ظن و گمان درباره اشخاص مورد اعتماد می‌شود.

البته افراد متهم؛ یعنی کسانی که سوء سابقه دارند یا ظاهر آن‌ها ظاهر قابل اعتمادی نیست از این حکم خارج‌اند. البته نه به این معنا که انسان بی دلیل آن‌ها را متهم سازد، بلکه درباره آن‌ها احتیاط کند. شبیه این گفتار حکیمانه احادیث دیگری است که با تعبیرات متفاوتی این موضوع را دنبال می‌کند. در غررالحکم از آن حضرت نقل شده که فرمود: «سُوءُ الظَّنِّ بِالْمُحْسِنِ شَرُّ الْإِثْمِ وَأَقْبَحُ الظُّلْمِ؛ سوء ظن به نیکوکار بدترین گناه و زشت‌ترین ستم‌هاست».^۲

در حدیث دیگری در همان کتاب می‌خوانیم: «سُوءُ الظَّنِّ بِمَنْ لَا يَحُونُ مِنَ اللُّؤْمِ؛ سوء ظن به کسی که خیانت نمی‌کند نشانه پستی و لثامت است».^۳

در حدیث جالب دیگری در همان کتاب آمده است که امام علیه السلام می‌فرماید: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَتَّقُ بِأَحَدٍ لِسُوءِ ظَنِّهِ وَلَا يَتَّقُ بِهِ أَحَدٌ لِسُوءِ فِعْلِهِ؛ بدترین مردم کسی

۱. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۴۵.

۲. غررالحکم، ح ۵۶۷۲.

۳. همان، ح ۵۶۷۳.

است که به سبب سوء ظنی که دارد به هیچ کس اعتماد نمی کند و (نیز) هیچ کس به سبب سوء فعلش به او اعتماد ندارد»^۱.

کوتاه سخن این که از نظر آداب اخلاقی افزون بر مباحث قضاوت و احکام اصولی هرگاه کسی به وثاقت شناخته شد، سوء ظن به او کاری ظالمانه است.

بِئْسَ الزَّادُ إِلَى الْمَعَادِ، الْعُدْوَانُ عَلَى الْعِبَادِ.

امام علیه السلام فرمود:

بدترین توشه برای آخرت ستم به بندگان (خدا) است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در ذکر مصادر این کلام نورانی حدیثی طولانی از عبدالعظیم حسنی (که مرقد مبارکش در شهر ری است) نقل می‌کند که خدمت امام جواد علیه السلام رسید و از آن حضرت تقاضای حدیثی کرد. امام علیه السلام به او پاسخ داد. باز تقاضای بیشتر کرد و همین‌طور تکرار نمود تا به چهارده حدیث رسید که تمام آنها از امیرمؤمنان علیه السلام است و بسیاری از آنها در کلمات قصار نهج البلاغه آمده و کلام حکیمانه مورد بحث، ششمین آن است. نیز از جمله راویان گفتار حکیمانه مورد بحث را ابن شعبه حرانی در کتاب تحف العقول می‌شمارد که قبل از سید رضی می‌زیسته است و بعد از او مفید در ارشاد و آمدی در غررالحکم و کراجکی در کنزالفوائد آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۵).

شرح و تفسیر

بدترین توشه راه آخرت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به یکی از آثار سوء ظلم و ستمکاری اشاره کرده است، می‌فرماید: «بدترین توشه برای آخرت ستم به بندگان (خدا) است»؛ **بِسِّسِ الزَّادِ إِلَى الْمَعَادِ، الْعُدْوَانُ عَلَى الْعِبَادِ**.

می‌دانیم دنیا سرایی است که همگان از آن برای رفتن به سوی آخرت توشه برمی‌دارند و هرکسی به فراخور حال و اعمال خود توشه‌ای تهیه می‌بیند. قرآن مجید می‌گوید: **«وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»**؛ (و زاد و توشه تهیه کنید، و بهترین زاد و توشه، پرهیزکاری است).^۱ ولی گروهی به جای آن ظلم و ستم به بندگان خدا را توشه این سفر سرنوشت‌ساز قرار می‌دهند که به گفته امام علیه السلام بدترین توشه‌هاست.

زیرا گناهانی که جنبه معصیت‌الله دارد و یا به تعبیر دیگر، ظلم به خویشان است با توبه آمرزیده می‌شود و حتی بدون توبه امید عفو الهی و شفاعت درباره آن وجود دارد، همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: **«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ»**^۲ زیرا او بخشنده مهربان است.

۱. بقره، آیه ۱۹۷.

۲. زمر، آیه ۵۳.

ولی آن جا که پای ظلم به دیگران به میدان می آید نه با آب توبه شسته می شود و نه با عنایت شفاعت و جز با رضایت صاحب حق نجات از عواقب آن ممکن نیست و به همین دلیل امام علیه السلام آن را بدترین زاد و توشه قیامت شمرده است. بدیهی است که زاد و توشه چیزی است که در راه سفر و در مقصد به انسان کمک می کند و به یقین ظلم چنین موقعیتی را ندارد، بنابراین انتخاب این لفظ در این جا نوعی کنایه بلیغ است، درست مانند این که انسان در سفرهای دنیا به جای حمل مواد غذایی مستی از سموم با خود ببرد! به او می گوئیم: بدترین توشه این است که به جای غذا سموم با خود حمل کنی.

امام علیه السلام در خطبه ۱۷۶ نهج البلاغه بعد از آن که ظلم را به سه بخش تقسیم می کند می فرماید: «وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يُتْرَكُ فَظُلْمُ الْعِبَادِ بَعْضِهِمْ بَعْضًا. الْقِصَاصُ هُنَاكَ شَدِيدٌ، لَيْسَ هُوَ جَزَاءً بِالْمُدَى وَلَا ضَرْبًا بِالسَّيَاطِ، وَلَكِنَّهُ مَا يُسْتَضَعَرُ ذَلِكَ مَعَهُ؛ أَمَا ظَلَمِي كَمَا هَرَّكَ رِهَا نَمِي شُودِ سَتَمِي اسْتِ كَمَا بِنْدِگَانِ بِي يَكْدِيگَرِ مِي كَنْدِ كَمَا قِصَاصِ دَرِ اَن جَا شَدِيدِ اسْتِ اَيْنِ قِصَاصِ مَجْرُوحِ سَاخْتِنِ بَا كَارْدِ يَا زَدِنِ تَا زِيَانِه (مانند قصاص در دنیا) نیست بلکه چیزی است که این ها در برابرش ناچیز است».

درباره آثار سوء ظلم در آیات قرآن و روایات اسلامی بحث های بسیار وسیع و گسترده ای آمده است.

قابل توجه این که در آیه ۴۵ سوره انعام درباره اقوام ظالمی که به سرنوشت دردناکی مبتلا شدند می خوانیم: «فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ «و (به این ترتیب)، ریشه گروهی که ستم کرده بودند، قطع شد و ستایش مخصوص خداوند، پروردگار جهانیان است»^۱.

۱. مرحوم علامه مجلسی این مضمون را در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُمِهُلُ

در این جا خداوند به دلیل ریشه کن کردن ظالمان، حمد و ثنای خویش می‌گوید. از دیگر آثار ظلم این است که در آن روز که اعمال انسان اعم از خوب و بد هر کدام به صورت مناسبی مجسم می‌شوند ظلم به صورت ظلماتی که اطراف وجود ظالم را فرامی‌گیرد تجسم می‌یابد همان‌گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمود: «اتَّقُوا الظُّلْمَ فَإِنَّهُ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».^۱

مرحوم کلینی در اصول کافی در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که هنگامی که رحلت پدرم علی بن الحسین فرارسید مرا به سینه خود چسبانید، سپس فرمود: «فرزندم من تو را به چیزی وصیت می‌کنم که پدرم در آستانه شهادت مرا به آن توصیه کرد و گفت: این چیزی است که پدرش (علی علیه السلام) به او توصیه کرده است فرمود: «يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ وَظُلْمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِرًا إِلَّا اللَّهُ؛ از ستم کردن به کسی که هیچ یار و یآوری جز خدا ندارد بترس».^۲



→ الظَّالِمَ حَتَّى يَقُولُ قَدْ أَهْمَنِي ثُمَّ يَأْخُذُهُ أَخْذَةً رَابِيَةً إِنَّ اللَّهَ حَمِدَ نَفْسَهُ عِنْدَ هَلَاكِ الظَّالِمِينَ فَقَالَ «فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۲۲، ح ۵۲، أنعام، آیه ۴۵).

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۳۲، ح ۱۰.

۲. همان، ص ۳۳۱، ح ۵.

مِنْ أَشْرَفِ أَعْمَالِ الْكَرِيمِ غَفَلْتُهُ عَمَّا يَعْلَمُ.

امام علیه السلام فرمود:

یکی از باارزش‌ترین کارهای کریمان تغافل از چیزهایی است که از آن آگاه‌اند
(ولی سرپوش گذاشتن بر آن لازم است).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر از دعوات راوندی نقل می‌کند که این کلام حکیمانه را با تفاوتی در کتاب خود آورده است به این صورت: «أَشْرَفُ خِصَالِ الْكَرَمِ غَفْلَتُكَ عَمَّا تَعْلَمُ». این تفاوت نشان می‌دهد آن را از منبعی غیر از نهج البلاغه دریافت داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۸).

شرح و تفسیر

بهترین اعمال کریمان

«یکی از باارزش‌ترین کارهای کریمان تغافل از چیزهایی است که از آن آگاه‌اند (ولی سرپوش گذاشتن بر آن لازم است)»؛ (مِنْ أَشْرَفِ أَعْمَالِ الْكَرِيمِ غَفْلَتُهُ عَمَّا يَعْلَمُ).

کمتر کسی است که عیب پنهان یا آشکاری نداشته باشد و کمتر دوستی پیدا می‌شود که دربارهٔ دوستش کار نامناسبی، هرچند به سبب لغزش انجام ندهد. افراد بزرگوار و با شخصیت کسانی هستند که عیوب پنهانی افراد را نادیده می‌گیرند و از لغزش دوستان چشم‌پوشی می‌کنند و هرگز به رخ آن‌ها نمی‌کشند. این کار، اولاً سبب می‌شود که آبروی مسلمان محفوظ بماند؛ آبرویی که ارزش آن به اندازهٔ ارزش خون اوست. ثانیاً سبب می‌شود فرد خطاکار یا صاحب عیب جسور نگردد و از همهٔ این‌ها گذشته سبب می‌شود رابطهٔ مسلمان‌ها با یکدیگر محفوظ بماند.

در اسلام، غیبت از بزرگ‌ترین گناهان شمرده شده و این همه تأکید برای حفظ آبروی مسلمانان است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در عهدنامهٔ مالک اشتر به‌طور ویژه بر این معنا تکیه کرده، می‌فرماید: «باید دورترین رعایا از تو و مبعوض‌ترین آن‌ها در نزد تو آن‌هایی باشند که بیشتر در جست‌وجوی عیوب مردم‌اند، زیرا در (غالب) مردم عیوبی

وجود دارد (که از نظرها پنهان است) و والی از همه سزاوارتر است که آن‌ها را بپوشاند، بنابراین لازم است عیوبی را که بر تو پنهان است آشکار نسازی».

از سویی دیگر می‌دانیم که خداوند ستارالعیوب است و دوست دارد بندگان نیز ستارالعیوب باشند و تغافل یکی از طرق پوشاندن عیوب مردم است.

در حدیث معروفی از امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌خوانیم: مردی خدمتش آمد و عرض کرد: فدایت شوم! از یکی از برادران دینی کاری نقل کردند که من آن را ناخوش داشتم، از خودش پرسیدم انکار کرد، در حالی که جمعی از افراد موثق این مطلب را از او نقل کرده‌اند، امام فرمود: «كَذَّبَ سَمْعَكَ وَبَصَرَكَ عَنْ أُخِيكَ وَإِنْ شَهِدَ عِنْدَكَ خَمْسُونَ قَسَامَةً وَقَالَ لَكَ قَوْلًا فَصَدَّقْتَهُ وَكَذَّبْتَهُمْ، وَلَا تُذِيعَنَّ عَلَيْهِ شَيْئًا تَشِينُهُ بِهِ وَتَهْدِمُ بِهِ مُرُوتَهُ، فَتَكُونَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾؛ گوش و چشم خود را در مقابل برادر مسلمانان تکذیب کن، حتی اگر پنجاه نفر سوگند خوردند که او کاری کرده و او بگوید نکرده‌ام، از او بپذیر و از آن‌ها نپذیر، هرگز چیزی را که مایه عیب و ننگ اوست و شخصیتش را از میان می‌برد در جامعه پخش مکن، که از آن‌هایی خواهی بود که خداوند درباره‌شان فرموده است: کسانی که دوست می‌دارند زشتی‌ها در میان مؤمنان پخش شود عذاب دردناکی در دنیا و آخرت دارند»^۱.

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه خود در ذیل این گفتار حکیمانه چند شعر

از «طاهر بن الحسین» شاعر معروف عرب آورده است، وی می‌گوید:

وَيَكْفِيكَ مِنْ قَوْمٍ شَوَاهِدُ أَمْرِهِمْ	فَخُذْ صَفْوَهُمْ قَبْلَ امْتِحَانِ الضَّمَائِرِ
فَإِنَّ امْتِحَانَ الْقَوْمِ يُوحِشُ مِنْهُمْ	وَمَا لَكَ إِلَّا مَا تَرَى فِي الظَّوَاهِرِ
وَإِنَّكَ إِنْ كَشَفْتَ لَمْ تَرَ مُخْلِصًا	وَأَبْدِي لَكَ التَّجْرِبُ خُبْتَ السَّرَائِرِ

برای شناخت هر جمعیتی به ظاهر کار آن‌ها قناعت کن. خالص آن‌ها را برگزین پیش از آن‌که ضمیر آن‌ها را آزمایش کنی.

زیرا امتحان کردن اقوام (و جست‌وجوی بواطن آن‌ها) سبب وحشت از آن‌ها می‌شود. تو تنها به آنچه در ظاهر می‌بینی قناعت کن.

زیرا اگر اصرار بر کشف باطن افراد داشته باشی فرد خالص و مخلصی را نخواهی یافت و این کار آلودگی باطن بسیاری از افراد را بر تو آشکار می‌سازد. در موارد بسیاری باطن زندگی انسان‌ها برخلاف کارهایی است که در ظاهر انجام می‌دهند، هرگاه انسان بخواهد از جزئیات زندگی دیگران با کنجکاوی و دقت آگاهی پیدا کند و آن‌ها را مورد بازخواست قرار دهد زندگی برای او تلخ خواهد شد و دوستانش از گرد او پراکنده می‌شوند.

در حدیث جالبی که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده می‌خوانیم: «وَعَظَّمُوا أَقْدَارَكُمْ بِالتَّغَافُلِ عَنِ الدَّنِيِّ مِنَ الْأُمُورِ ... وَلَا تَكُونُوا بَحَّاثِينَ عَمَّا غَابَ عَنْكُمْ، فَيَكْثُرُ عَائِيكُمْ ... وَتَكْرُمُوا بِالتَّعَامِي عَنِ الْأَشْتِقْصَاءِ؛ قدر و منزلت خود را با «تغافل» دربارهٔ امور پست و کوچک بالا برید ... و دربارهٔ اموری که پوشیده و پنهان است زیاد تجسس نکنید که عیب‌جویان شما زیاد می‌شوند ... و با چشم برهم نهادن از دقت بیش از حد در جزئیات، بزرگواری خود را ثابت کنید».^۱

از این حدیث و پاره‌ای دیگر از احادیث این نکته روشن می‌شود که موارد تغافل مربوط به امور سرنوشت‌ساز زندگی یک انسان نیست، زیرا به یقین در آن‌ها دقت و جست‌وجو لازم است. این دستور منافاتی با مسئلهٔ امر به معروف و نهی از منکر ندارد، زیرا وظیفهٔ امر به معروف و نهی از منکر مربوط به واجبات و محرمات است که از محدودهٔ تغافل بیرون است.

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۶۴، ح ۱۵۷.

مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ ثَوْبَهُ، لَمْ يَرَ النَّاسُ عَيْبَهُ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که حیا لباس خود را بر او بیوشاند، مردم عیب او را نخواهند دید.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که این کلام حکیمانه قبل از نهج البلاغه در کتاب‌های تحف العقول و روضه کافی به این صورت آمده است: «مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ ثَوْبَهُ خَفِيَ عَلَى النَّاسِ عَيْبُهُ». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۸).

اضافه بر این، در من لا يحضره الفقيه به این صورت نقل شده است: «مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ ثَوْبَهُ اخْتَفَى عَنِ الْعُيُونِ عَيْبُهُ» (ج ۴، ص ۳۸۸) و در غرر الحکم نیز به صورتی متفاوت نقل شده است (غرر الحکم، ح ۸۶۲).

شرح و تفسیر

برکات حیا

امام علیه السلام در این سخن حکیمانه درباره حیا می فرماید: «کسی که حیا لباس خود را بر او بپوشاند، مردم عیب او را نخواهند دید»؛ (مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ ثَوْبَهُ، لَمْ يَرَ النَّاسُ عَيْبَهُ).

«حیا» - همان گونه که پیش تر نیز اشاره کرده ایم - حالتی نفسانی است که سبب می شود انسان در برابر زشتی ها حالت انقباض پیدا کرده، از آن ها چشم بپوشاند. در واقع، حیا سپری است در مقابل اعمال قبیح و منکرات و اگر این سپر وجود نداشته باشد، انسان به آسانی آلوده هر کار زشتی می شود و تیر قبایح بر بدن او فرو می نشیند.

«حیا» گاهی سبب ترک گناه و زشتی ها نمی شود، بلکه سبب پوشاندن و مخفی ساختن آن می گردد که این نیز در حدّ خود اثر مثبتی است. امام علیه السلام در این جا به هر دو اشاره می کند؛ حیا را به لباس (زیبایی) تشبیه کرده که بر تن انسان مؤمن است و اگر عیبی نیز داشته باشد به وسیله آن پوشیده می شود و مردم آن را نمی بینند.

«حیا» بنا به روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل شده از ویژگی های انسان و دارای آثار بسیار زیادی در زندگی بشر است. در آن حدیث خطاب به مفضل چنین می فرماید: «أَنْظُرُ يَا مُفَضَّلُ إِلَى مَا خُصَّ بِهِ الْإِنْسَانُ دُونَ جَمِيعِ الْحَيَوَانَ مِنْ هَذَا الْخَلْقِ الْجَلِيلِ قَدْرُهُ الْعَظِيمُ غَنَاؤُهُ أَغْنَى عَنِّي الْحَيَاءُ فَلَوْلَاهُ لَمْ يُقَرَّ ضَيْفٌ وَلَمْ يُؤَفَّ

بِالْعِدَاتِ وَلَمْ تُفَضَّ الْحَوَائِجُ وَلَمْ يُتَحَرَّ الْجَمِيلُ وَلَمْ يَتَنَكَّبِ الْقَبِيحُ فِي شَيْءٍ مِنْ الْأَشْيَاءِ حَتَّىٰ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأُمُورِ الْمُفْتَرَضَةِ أَيْضًا إِنَّمَا يُفَعَّلُ لِلْحَيَاءِ فَإِنَّ مِنَ النَّاسِ مَنْ لَوْ لَا الْحَيَاءُ لَمْ يَرَعَ حَقَّ وَالِدَيْهِ وَلَمْ يَصِلْ ذَا رَحِمٍ وَلَمْ يُؤَدِّ أَمَانَةً وَلَمْ يَعْفُ عَنْ فَاحِشَةٍ أَفَلَا تَرَىٰ كَيْفَ وَفِي لِلْإِنْسَانِ جَمِيعِ الْخِلَالِ الَّتِي فِيهَا صَلَاحُهُ وَتَمَامُ أَمْرِهِ؛ ای مفضل! نگاه کن به صفتی که خداوند تنها به انسان ارزانی داشته و حیوانات از آن محروم‌اند؛ صفتی که مقامش والا و غنایش بزرگ است؛ یعنی حیا. اگر حیا نبود، انسان‌ها از مهمانشان درست پذیرایی نمی‌کردند، به وعده‌هایشان وفا نمی‌نمودند، نیازهای دیگران را برآورده نمی‌ساختند و به دنبال کارهای خوب نبودند و از کارهای زشت در هیچ چیز پرهیز نداشتند. به طوری که بسیاری از کارهای واجب نیز در پرتو حیا انجام می‌شود؛ اگر حیا نبود، جمعی از مردم حق پدر و مادر را نیز ادا نمی‌کردند و صلۀ رحم به‌جا نمی‌آوردند و ادای امانت نمی‌کردند و از هیچ کار زشتی پرهیز نداشتند. آیا نمی‌بینی خداوند چگونه جمیع صفاتی را که در آن صلاح و کمال کار انسان است به او ارزانی داشته است؟»^۱

از این حدیث شریف به‌خوبی استفاده می‌شود که اثر حیا - آن‌گونه که بسیاری گمان می‌برند - تنها پرهیز از زشتی‌ها و قبایح نیست بلکه آثار مثبت زیادی در انجام واجبات و رعایت آداب و اخلاق انسانی دارد.

به همین دلیل در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «مَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ فَلَا إِيمَانَ لَهُ؛ آن کس که حیا ندارد ایمان ندارد».^۲

از قول امام امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام در غررالحکم آمده است: «مَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ فَلَا خَيْرَ فِيهِ؛ کسی که حیا ندارد هیچ خیری در او نیست».^۳

۱. بحارالانوار، ج ۳، ص ۸۱.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۴۷.

۳. غررالحکم، ح ۵۴۶۵.

البته آنچه گفته شد دربارهٔ حیای پسندیده است. حیای مذموم این است که انسان از فراگرفتن علم و دانش و پذیرفتن حقایق و انجام کارهای نیک شرم داشته باشد و گاه به سبب آن از ترک مجالس گناه و پیشنهادهای زشت افراد فاسد شرم می‌کند و آلودهٔ گناه می‌شود.

نکته‌ها

۱. یک اشتباه بزرگ

بعضی از نویسندگان بی‌خبر و بی‌بندوبار می‌گویند: حیا نوعی ضعف نفس است و اگر پردهٔ حیا دریده شود سبب قوت نفس خواهد بود در حالی که قضیه کاملاً بر عکس است؛ فرد بی‌حیا کسی است که تسلیم خواسته‌های نفسانی است و نمی‌تواند از آن روی‌گردان شود؛ ولی افراد باحیا بر اثر قدرت روحانی، در برابر عوامل گناه مقاومت می‌کنند و سد نیرومندی به نام حیا میان خود و آن‌ها قرار می‌دهند. آری! حیا در برابر نیکی‌ها مانند فراگرفتن علم، دلیل بر ضعف نفس است؛ ولی در برابر زشتی‌ها نشانهٔ روشنی از قدرت نفس است.

۲. چه اموری سبب پاره شدن پردهٔ حیا می‌شود؟

زمانی که گناه آشکارا انجام شود ابهت گناه شکسته می‌شود و پردهٔ حیا کنار می‌رود و افراد در انجام گناهان کبیره جسور می‌شوند. به همین دلیل در روایات اسلامی آمده است که گناه آشکار از گناه پنهان بسیار زشت‌تر است همان‌گونه که در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم: «الْمُدْيَعُ بِالسَّيِّئَةِ مَخْذُولٌ وَالْمُسْتَبْرُ بِالسَّيِّئَةِ مَغْفُورٌ لَهُ؛ کسی که گناه خود را آشکار و منتشر می‌کند گرفتار خذلان می‌شود و کسی که گناه را بپوشاند عفو خدا شامل او می‌گردد».^۱ حتی

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۲۸، ح ۱.

برای مبارزه با افراد جسور و حرمت شکن و متجاهر به فسق، اجازه غیبت داده شده است.

نیز به همین دلیل است که هرگاه گناه آشکار شود و مردم از آن باخبر گردند، دستور داده شده است که حد یا تعزیر آشکارا انجام شود تا ابهت گناه به جای خود برگردد و پرده حیا در سطح عموم پاره نشود.

افشاگری درباره گناهان اشخاص نیز آن‌ها را جسور کرده و از حیای آن‌ها می‌کاهد و گاه به جایی می‌رسد که با زبان حال یا قال می‌گویند: ما که رسوای جهانیم غم دنیا سهل است و آب که از سر گذشت چه یک قامت چه چند قامت. در حالی که اگر در این‌گونه موارد تغافل شود، کمک به حفظ حیای آن گناهکار خواهد شد.

نیز به همین دلیل در تعلیمات اسلامی تکرار گناه صغیره به منزله گناه کبیره شمرده شده است، زیرا تکرار، سبب کم شدن زشتی گناه و پاره شدن پرده حیا می‌شود.

۳. اهمیت حیا در زنان

این نکته نیز قابل توجه است که در روایاتی از رسول خدا ﷺ آمده است: «الْحَيَاءُ عَشْرَةٌ أَجْزَاءُ فِتْسَعَةٍ فِي النِّسَاءِ وَوَاحِدَةٌ فِي الرِّجَالِ؛ حیا ده جزء دارد. نه جزء در زنان و یک جزء در مردان است».^۱ و این برای آن است که اگر حیا نباشد زنان آسیب‌پذیر خواهند شد.

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که شش چیز خوب است؛ ولی از شش طایفه خوب‌تر؛ از جمله می‌فرماید: «الْحَيَاءُ حَسَنٌ وَهُوَ مِنَ النِّسَاءِ أَحْسَنُ؛ حیا چیز خوبی است و از زنان زینده‌تر است».^۲

۱. میزان الحکمة، ج ۱، ص ۷۲۰.

۲. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۹۳.

حیا به زنان ابهت، شخصیت و ارزش می دهد و به گفته یکی از فلاسفه معروف، دختران حوا در طول تاریخ دریافتند که عزت و احترامشان در این است که به دنبال مردان نروند خود را مبتذل نکنند و از دسترس مرد دور نگه دارند آن‌ها این درس‌ها را در طول تاریخ دریافتند و به دختران خود یاد دادند.^۱

۱. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۹، ص ۵۳.

بِكَثْرَةِ الصَّمْتِ تَكُونُ الْهَيْبَةُ، وَبِالنِّصْفَةِ يَكْتُرُ الْمُوَاصِلُونَ وَبِالْأَفْضَالِ
تَعْظُمُ الْأَقْدَارُ، وَبِالتَّوَاضُعِ تَتِمُّ النِّعْمَةُ، وَبِالْحَتِّمَالِ الْمُؤْنِ يَجِبُ السُّؤْدُودُ،
وَبالسَّيْرِ الْعَادِلَةِ يُقْهَرُ الْمُتَنَاوِيُّ، وَبِالْحِلْمِ عَنِ السَّفِيهِ تَكْتُرُ الْأَنْصَارُ عَلَيْهِ.

امام علیؑ فرمود:

کثرت سکوت، سبب ابهت و بزرگی است و انصاف مایهٔ فزونی دوستان است و با
بذل و بخشش قدر انسان‌ها بالا می‌رود و با تواضع، نعمت (الهی) کامل می‌گردد و با
پذیرش هزینه‌ها (و رنج‌ها و مشکلات) عظمت و سروری حاصل می‌گردد، با روش
عادلانه، دشمن، مقهور و مغلوب می‌شود و با حلم و بردباری در برابر سفیهان،
یاوران انسان بر ضد آنها فزونی می‌یابند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسنده کتاب مصادر می‌گوید: این گفتار حکیمانه ترکیبی از گوهرهای گران‌بهای است که در کتب مختلف
پخش شده و در روایت سید رضی یک‌جا آمده است از جمله آن کتب، عیون الاخبار ابن قتیبه، عقد الفرید
ابن عبد ربّه، ربیع الابرار زمخشری، ریاض الاخبار ابن قاسم، مطالب السؤل ابن طلحه شافعی، غررالحکم
آمدی و سراج الملوک طرطوشی است و قابل توجه این‌که عبارات آنها در پاره‌ای از موارد با سید رضی
متفاوت است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۸).

شرح و تفسیر

هفت فضیلت مهم اخلاقی

امام علیه السلام در این گفتار نورانی به هفت فضیلت مهم اخلاقی و اثر مثبت آن‌ها اشاره می‌کند.

نخست می‌فرماید: «کثرت سکوت، سبب ابهت و بزرگی است»؛ **(بِكَثْرَةِ الصَّمْتِ تَكُونُ الْهَيْبَةُ)**.

مرحوم ابن میثم در شرح نهج‌البلاغه خود در این جا نکته جالبی آورده، می‌گوید: دلیل کلام مولا این است که سکوت، غالباً نشانه عقل است و ابهت صاحبان عقل آشکار است و اگر به یقین دانسته شود که کثرت سکوت ناشی از عقل اوست، ابهت او بیشتر می‌شود و اگر حال او شناخته نشود و این احتمال وجود داشته باشد که سکوتش ناشی از عقل است باز سبب ابهت اوست و گاه ممکن است سکوت، ناشی از ضعف و ناتوانی در کلام باشد و باز هم این امر سبب احترام شخص می‌شود، زیرا از پریشان‌گویی پرهیز می‌کند.^۱

اضافه بر این‌ها، سکوت، سبب نجات از بسیاری از گناهان است، زیرا غالب گناهان کبیره به وسیله زبان انجام می‌شود تا آن جا که سی گناه کبیره برای زبان شمرده‌ایم. بدیهی است که وقتی انسان از این گناهان پرهیز کند ابهت و هیبت و شخصیت او بیشتر خواهد شد.

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۶۰۲

در حدیث جالبی امام صادق علیه السلام می فرماید: «پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به مردی که خدمتش رسید فرمود: أَلَا أَدُلُّكَ عَلَىٰ أَمْرٍ يُدْخِلُكَ اللَّهُ بِهِ الْجَنَّةَ؟؛ آیا تو را به چیزی هدایت کنم که به وسیله آن وارد بهشت شوی؟» عرض کرد: آری یا رسول الله! پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَنْتَ لِمِمَّا أَنْالَكَ اللَّهُ؛ از آنچه خداوند در اختیار تو قرار داده بذل و بخشش کن». عرض کرد: اگر من خودم محتاج تر از کسی باشم که می خواهم به او بخشش کنم چه کنم؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فَأَنْصُرِ الْمَظْلُومَ؛ به یاری ستمدیده برخیز».

عرض کرد: اگر من خودم از او ضعیف تر باشم چه کنم؟ فرمود: «فَاصْنَعِ لِلْأَخْرَقِ، يَعْنِي أَشْرَ عَلَيْهِ؛ شخص نادان را راهنمایی کن و به او مشورت بده».

عرض کرد: اگر من از او نادان تر باشم چه کنم؟ فرمود: «فَأَصْمِتْ لِسَانَكَ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ؛ زبانت را جز از نیکی خاموش ساز». و سرانجام پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَمَّا يَسْرُوكَ أَنْ تَكُونَ فِيكَ خِصْلَةٌ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ تَجْرُوكَ إِلَى الْجَنَّةِ؟؛ آیا خشنود نمی شوی که یکی از این صفات نیک را داشته باشی و تو را به سوی بهشت برد؟»^۱. اضافه بر این، سکوت سبب نورانیت فکر و عمق اندیشه است، همان گونه که در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام می خوانیم: «الزَّمِ الصَّمْتَ يَسْتَبْرِ فِكْرُكَ؛ ساکت باش تا فکرت نورانی شود».^۲

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «أَكْثِرْ صَمْتَكَ يَتَوَفَّرُ فِكْرُكَ وَيَسْتَبْرِ قَلْبُكَ وَيَسْلَمِ النَّاسُ مِنْ يَدِكَ؛ بسیار سکوت کن که فکرت فراوان و قلبت نورانی می شود و مردم از تو در امان خواهند بود».^۳

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۱۳، ح ۵.

۲. غررالحکم، ح ۴۲۴۸.

۳. همان، ح ۴۲۵۲.

البته همه این‌ها مربوط به سخنانی است که به اصطلاح، فضول الکلام یا آلوده به گناه است؛ ولی سخن حق و تعلیم دانش و امر به معروف و نهی از منکر و امثال آن به یقین از آن مستثناست و همان‌گونه که در حکمت ۱۸۲ گفتیم در روایات آمده است که اگر کلام از آفات خالی باشد به یقین از سکوت برتر است، زیرا انبیا دعوت به کلام شدند نه به سکوت حتی اگر ما بخواهیم فضیلت سکوت را بیان کنیم از کلام کمک می‌گیریم.^۱

سپس در دومین نکته می‌فرماید: «انصاف مایهٔ فزونی دوستان است»؛
(وَبِالنَّصْفَةِ يَكْتُمُ الْمُوَاصِلُونَ).

«نَصْفَةٌ» به معنای «انصاف» و «مُواصِلُونَ» جمع «مواصل» در این جا به معنای دوست است.

حقیقت انصاف آن است که انسان، نه حق کسی را غضب کند و نه سبب محرومیت کسی از حقیقت شود، نه سخنی به نفع خود و زیان دیگران بگوید و نه گامی در این راه بردارد، بلکه همه جا حقوق را رعایت کند حتی در مورد افراد ضعیف که قادر به دفاع از حق خویش نیستند. بدیهی است، کسی که این امور را رعایت کند دوستان فراوانی پیدا می‌کند و جاذبهٔ انصاف بر کسی پوشیده نیست. در روایات اسلامی دربارهٔ اهمیت انصاف بحث‌های گسترده‌ای دیده می‌شود از جمله تنها در اولین باب از ابوابی که در کتاب میزان الحکمه دربارهٔ اهمیت انصاف ذکر شده ۲۰ حدیث کوتاه و پرمعنا از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است؛ از جمله می‌فرماید: «الْإِنْصَافُ أَفْضَلُ الْفَضَائِلِ؛ برترین فضیلت‌ها انصاف است».^۲

۱. برای توضیح بیشتر به ذیل حکمت ۱۸۲ و ۷۱ و به جلد اول تفسیر موضوعی اخلاق در قرآن، ص ۲۹۸ مراجعه شود.

۲. غررالحکم، ح ۹۰۹۶.

در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «إِنَّ أَعْظَمَ الْمَثُوبَةِ مَثُوبَةٌ الْإِنصَافِ؛ برترین ثواب الهی ثواب انصاف است».^۱

نیز در حدیث دیگری می‌فرماید: «الْإِنصَافُ يَرْفَعُ الْخِلَافَ وَيُوجِبُ الْإِتِّتِلَافَ؛ انصاف اختلافات را برطرف می‌سازد و موجب اتحاد صفوف می‌شود».^۲

بالاخره در حدیثی دیگری می‌فرماید: «عَامِلٌ سَائِرِ النَّاسِ بِالْإِنصَافِ وَعَامِلٌ الْمُؤْمِنِينَ بِالْإِثَارِ؛ با سایر مردم به انصاف رفتار کن و با مؤمنان به ایثار».^۳

از حدیث اخیر، مفهوم انصاف نیز روشن می‌شود؛ انصاف آن است که منافع خود و دیگران را با یک چشم ببینیم و ایثار آن است که دیگران را با بزرگواری بر خود مقدم بشماریم.

از حدیث ذیل نیز مفهوم انصاف آشکارتر می‌شود. امام صادق علیه السلام در این حدیث که شرح جنود هفتاد و پنج‌گانه عقل و جهل را بیان می‌کند، می‌فرماید: «وَالْإِنصَافُ وَضِدُّهُ الْحَمِيَّةُ؛ یکی دیگر از لشکریان عقل انصاف است و ضد آن تعصب (درباره حقوق خویشان) است».^۴

گاه بعضی تصور می‌کنند که اگر در بعضی از موارد انصاف را درباره دیگران رعایت کنند و به خطا و اشتباه اعتراف نمایند مقامشان در نظر مردم پایین می‌آید در حالی که قضیه عکس است. امام باقر علیه السلام در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «أَلَا إِنَّهُ مَنْ يُنصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ لَمْ يَزِدْهُ اللَّهُ إِلَّا عِزًّا؛ کسی که انصاف را در برابر مردم نسبت به خویش رعایت کند خدا بر عزت او می‌افزاید».^۵

۱. غررالحکم، ح ۹۱۰۶.

۲. همان، ح ۹۱۱۶.

۳. همان، ح ۹۱۰۹.

۴. کافی، ج ۱، ص ۲۲، ح ۱۴.

۵. همان، ج ۲، ص ۱۱۴، ح ۴.

در سومین نکته می فرماید: «با بذل و بخشش قدر انسان‌ها بالا می‌رود»؛
 (وَبِالْإِفْضَالِ تَعْظُمُ الْأَقْدَارُ).

«افضال» منحصر به بذل مال نیست، بلکه همان‌گونه که مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود آورده است هر کمکی که آلام و اندوه‌ها را کم کند و بارهای سنگین را از دوش مردم بردارد مصداق آن است.

در خطبه معروف امیرمؤمنان علیه السلام که به خطبه «وسیله» مشهور شده است می‌خوانیم: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ مَنْ قَلَّ ذَلٌّ وَمَنْ جَادَ سَادَ؛ کسی که در احسان کوتاهی کند ذلیل می‌شود و کسی که جود و بخشش پیشه کند بزرگ می‌شود».^۱
 شک نیست که هر قدر انسان به دیگران بیشتر بذل و بخشش کند دل‌ها مجذوب او می‌شوند و سیل محبت مردم به سوی او سرازیر می‌گردد و همین امر باعث عظمت و شخصیت انسان می‌شود.

همان‌گونه که در حدیثی در غررالحکم می‌خوانیم: «بِالْإِفْضَالِ تُسْتَرَقُّ الْأَعْنَاقُ؛ به وسیله بذل و بخشش مردم تسلیم انسان می‌شوند».^۲
 حتی اگر چنین شخصی دارای عیوبی باشد، احسان و بخشش می‌تواند پرده بر عیب او بیفکند، چنان‌که در حدیث غررالحکم آمده است: «بِالْإِفْضَالِ تُسْتَرُّ الْعُيُوبُ».^۳

سپس در چهارمین نکته می‌فرماید: «با تواضع، نعمت (الهی) کامل می‌گردد»؛
 (وَبِالتَّوَاضُّعِ تَتِمُّ النِّعْمَةُ).

رابطه تواضع با اتمام نعمت از این است که هم خدای متعال کسانی را که از نعمت‌هایش برخوردار می‌شوند و گرفتار کبر و غرور نمی‌گردند، بلکه در برابر

۱. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۷۸، ح ۱.

۲. غررالحکم، ح ۸۵۶۱.

۳. همان، ص ۸۵۶۸.

خلایق تواضع بیشتری می‌کنند مشمول لطف و رحمت خاصش می‌گرداند و بر نعمتش می‌افزاید و هم بندگان خدا وقتی چنین حالتی را در او ببینند که کثرت نعمت باعث فزونی تواضع او شده او را لایق سربلندی و سرپرستی و پیشوایی جامعه می‌بینند و عظمت او در چشم مردم بیشتر می‌شود.

در حدیثی در اصول کافی آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند متعال به موسی علیه السلام خطاب کرد: ای موسی! آیا می‌دانی چرا تو را مخاطب خود ساختم و با تو تکلم کردم و به دیگران چنین افتخاری ندادم؟ موسی عرض کرد: پروردگارا برای چه بود؟ خدای متعال وحی فرستاد که ای موسی! من تمام بندگانم را بررسی کردم احدی را از تو متواضع تر نیافتم تو هنگامی که نماز می‌خوانی صورت خود را بر خاک می‌نهی (از این حدیث شریف روشن می‌شود که در نمازهای قبل از اسلام به هنگام نماز و عبادت صورت بر خاک نمی‌گذاشتند، موسی بن عمران برای ابراز نهایت تواضع این کار را انجام می‌داد).»^۱

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «إِنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ عَبْدًا مَنْ تَوَاضَعَ عَنْ رِفْعَةٍ؛ برترین بندگان خدا کسی است که در عین بزرگی و عظمت تواضع کند.»^۲ از امام امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «التَّوَّاضُعُ زَكَاةُ الشَّرَفِ؛ زکات مقام و شرافت تواضع است.»^۳

اصولاً یکی از فلسفه‌های عبادات اسلامی به خصوص نماز و زیارت خانه خدا پرورش روح تواضع در انسان است.

از رسول خدا نقل شده است که روزی به یارانش فرمود: «مَالِي لَا أَرِي عَلَيْكُمْ

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۲۳، ح ۷.

۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۹.

۳. غررالحکم، ح ۵۱۳۲.

حَلَاوَةَ الْعِبَادَةِ؛ چرا شیرینی عبادت را در شما نمی بینم؟ قالوا وما حلاوة العبادة؛ عرض کردند: شیرینی عبادت چیست؟ «قال: التواضع؛ فرمود: تواضع».^۱

در بحارالانوار آمده است که حضرت مسیح علیه السلام می فرمود: «بِالتَّوَّاضِعِ تَعْمُرُ الْحِكْمَةُ لَا بِالتَّكْبِيرِ وَكَذَلِكَ فِي السَّهْلِ يَنْبُتُ الزَّرْعُ لَا فِي الْجَبَلِ؛ با تواضع، علم و دانش آباد می شود نه با تکبر، همان گونه که زراعت در زمین نرم و هموار می روید نه بر کوه ها (ی بلند)».^۲

در روایات اسلامی نشانه هایی برای تواضع ذکر شده است؛ از جمله در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «التَّوَّاضِعُ الرِّضَا بِالْمَجْلِسِ دُونَ شَرَفِهِ وَأَنْ تُسَلِّمَ عَلَيَّ مَنْ لَقِيتَ وَأَنْ تَتْرَكَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كُنْتَ مُحِقًّا؛ تواضع آن است که به کمتر از جایگاه شایسته خود در مجلس قانع باشی و هر کس را ملاقات کردی به او سلام کنی و مشاجره را با دیگران رها سازی، هر چند حق با تو باشد».^۳

این سخن را با حدیثی از رسول خدا به پایان می بریم آن جا که فرمود: «إِنَّ أَحَبَّكُمْ إِلَيَّ وَأَقْرَبَكُمْ مِنِّي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَجْلِسًا أَحْسَنَكُمْ خُلُقًا وَأَشَدُّكُمْ تَوَاضِعًا وَإِنْ أَبْعَدَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنِّي الثَّرَاوُونَ وَهُمْ الْمُسْتَكْبِرُونَ؛ محبوب ترین شما نزد من و نزدیک ترین شما به من در روز قیامت کسی است که از همه اخلاقش بهتر و از همه متواضع تر باشد و دورترین شما از من در روز قیامت مستکبران اند».^۴

در پنجمین نکته حکیمانه می فرماید: «با پذیرش هزینه ها (و رنج ها و مشکلات) عظمت و سروری حاصل می گردد»؛ (وَ بِاِحْتِمَالِ الْمُؤْنِ يَجِبُ السُّؤْدُ). «مُؤْن» جمع «مؤنه» به معنای هزینه و «سُؤْدُ» به معنای بزرگی و سروری است.

۱. محجة البيضاء، ج ۶، ص ۲۲۲.

۲. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۲۱.

۳. همان، ج ۷۵، ص ۱۷۶.

۴. همان، ج ۶۸، ص ۳۸۵، ح ۲۶.

زندگی دنیا آمیخته با انواع مشکلات است به خصوص برای رسیدن به مقامات والا مشکلات بیشتری را باید تحمل کرد و نازپروردگان متنعم به جایی نمی‌رسند. نازپرورده تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد مرحوم مغنیه در شرح این جمله می‌گوید: کسی که بارهای سنگین مردم را بر دوش کشد مردم او را بر سر خود می‌نشانند و او را اهل رهبری و ریاست می‌بینند، دین و رنگ و نَسَبش هرچه باشد؛ ولی کسانی که مردم از آن‌ها بهره‌مند نمی‌شوند به آن‌ها همانند موجودی نگاه می‌کنند که هیچ ثمره‌ای ندارد، هر چند دنیا را از علم و دانش خود پر کند.^۱

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ سَيِّدًا: كَظْمُ الْغَيْظِ وَالْعَفْوُ عَنِ الْمُسِيءِ وَالصَّلَاةُ بِالنَّفْسِ وَالْمَالِ؛ سه چیز است که در هر کس باشد ریاست و سروری پیدا می‌کند: فرو بردن خشم و عفو خطاکاران و دادن خدمات جانی و مالی به دیگران».^۲

در حدیث مشروحی که امام کاظم علیه السلام خطاب به «هشام بن حکم» در آن مسائل مهمی را بیان فرموده و مرحوم کلینی آن را در صدر جلد اول کتاب کافی قرار داده است می‌خوانیم که امام علیه السلام می‌فرماید: «يَا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ نَظَرَ إِلَى الدُّنْيَا وَإِلَى أَهْلِهَا فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالمَشَقَّةِ وَنَظَرَ إِلَى الْآخِرَةِ فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالمَشَقَّةِ فَطَلَبَ بِالمَشَقَّةِ أَبْفَاهُمَا؛ ای هشام! عاقل نظری به دنیا و اهلیش افکند و دانست که آن را جز با مشقت نمی‌توان به دست آورد و نگاهی به آخرت کرد و دانست که آن نیز جز با مشقت به دست نمی‌آید از این رو با تحمل مشقت، آن را که بقای بیشتری داشت (آخرت) طلب کرد».^۳

۱. شرح نهج البلاغة مغنیه، ج ۴، ص ۳۵۱.

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۳۰.

۳. کافی، ج ۱، ص ۱۸.

در حدیثی که در مستدرک الوسائل از امام صادق علیه السلام نقل شده، آمده است: «طَلَبْتُ الرِّيَاسَةَ فَوَجَدْتُهَا فِي النَّصِيحَةِ لِعِبَادِ اللَّهِ؛ به سراغ سروری رفتم آن را در خیرخواهی به بندگان خدا یافتم».^۱

این بحث را با حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام پایان می‌دهیم: «أَزْبَعُ خِصَالٍ يَسُودُ بِهَا الْمَرْءُ: الْعِفَّةُ وَالْأَدَبُ وَالْجُودُ وَالْعَقْلُ؛ چهار خصلت است که انسان به وسیله آن‌ها به سروری و بزرگی می‌رسد: خویشتن‌داری در برابر گناه و ادب و بخشش و عقل».^۲

سپس امام علیه السلام در ششمین جمله حکمت‌آمیز می‌فرماید: «با روش عادلانه، دشمن مقهور و مغلوب می‌شود»؛ (وَبِالسَّيْرِ الْعَادِلَةِ يُفْهَرُ الْمُنَاوِي).^۳

«مُنَاوِي» به معنای «دشمن» از ریشه «مناوأة» به معنای «دشمنی» است، زیرا دشمن هنگامی موفق به انجام کار خود می‌شود که دستاویزی پیدا کند. کسی که روش عادلانه دارد، دستاویزی به دست دشمن نمی‌دهد و همین باعث مقهور شدن اوست. افزون بر این کسی که روش عادلانه‌ای دارد طرفداران زیادی در میان مردم پیدا می‌کند و آن کس که طرفداران زیاد دارد دشمنش مقهور می‌شود.

افزون بر همه این‌ها چنین کسی مورد الطاف الهی است و خداوند چنین بنده عدالت‌پیشه‌ای را در برابر دشمنانش تنها نمی‌گذارد و او را پیروز می‌گرداند و به گفته شاعر:

دشمن به کین نشسته مولا نمی‌گذارد الطاف بی‌کرانش تنها نمی‌گذارد
در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «الْعَدْلُ جُنَّةٌ وَاقِيَةٌ وَجَنَّةٌ بَاقِيَةٌ؛ عدالت سپر نگهدارنده و بهشت جاودان است».^۳

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۷۳.

۲. بحارالانوار، ج ۱، ص ۹۴.

۳. همان، ج ۷۴، ص ۱۶۶.

در روایت دیگری در غررالحکم می‌خوانیم: «إِعْدِلْ تَدُمَ لَكَ الْقُدْرَةُ؛ عدالت پیشه کن تا قدرت تو پایدار ماند».^۱

اصولاً عدالت اساس نظام تکوین و تشریح است، همان‌گونه که پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ؛ به وسیله عدالت و نظم، آسمان و زمین برپاست».

در حدیث دیگری نیز از امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده است: «الْعَدْلُ حَيَاةُ الْأَحْكَامِ؛ عدالت روح و حیات احکام است».^۲

بنابراین کسی که روش عادلانه را در زندگی خود برگزیده است، هماهنگ با نظام هستی و همگام با شریعت اسلام است و چنین کسی به یقین بر دشمنانش پیروز می‌شود.

در ذیل خطبه ۲۱۶ نیز شرحی در این زمینه آوردیم.^۳
در هفتمین و آخرین جمله این کلام حکیمانه می‌فرماید: «با حلم و بردباری در برابر سفیهان، یاوران انسان بر ضد آنها زیاد می‌شوند»؛ (وَبِالْحِلْمِ عَنِ السَّفِيهِ تَكْثُرُ الْأَنْصَارُ عَلَيْهِ).

شبهه همین معنا در حکمت ۲۰۶ گذشت.
بی‌شک در هر جامعه‌ای افراد سفیه و کم‌خردی هستند که کار آنها خرده‌گیری بر بزرگان و گاه پرخاشگری است و هرگونه درگیری با آنان سبب وهن افراد باشخصیت و جرأت و جسارت سفیهان می‌گردد، بنابراین بهترین روش در مقابل این‌گونه افراد همان‌گونه که در آیات فراوانی از آیات قرآن مجید آمده و در کلام نورانی مورد بحث اشاره شد، بردباری و تحمل و بی‌اعتنایی به

۱. غررالحکم، ح ۷۷۶۰.

۲. همان، ح ۱۷۰۲.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، ج ۱۰، ص ۱۷۹.

گفتار و سخنان آنهاست. از آن جا که آنها حریم افراد باشخصیت را می‌شکنند و جسورانه سخن می‌گویند، این تحمل و بردباری سبب می‌شود افراد با شخصیت، در نظر مردم، مظلوم به حساب آیند و مردم فهمیده جامعه به یاری آنها بر ضد سفیهان و بی‌خردان برخیزند و آنها را ساکت کرده بر جای خود بنشانند.

سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام و بسیاری از بزرگان دینی همین بوده است.

حقیقت «حلم» همان‌گونه که در حدیثی از امام حسن مجتبی علیه السلام آمده است: «كَظْمُ الْغَيْظِ وَمَلْكُ النَّفْسِ یعنی فروبردن غضب و تسلط بر نفس خویش است به گونه‌ای که عکس‌العملی نشان ندهد.^۱

در زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بارها خوانده‌ایم که افراد نادان و جسوری خدمتش می‌رسیدند و تعبیرات ناروایی نثار می‌کردند و حتی گاه با شخص حضرت درگیر می‌شدند؛ اما آن حضرت تحمل می‌کرد و به حل مشکلاتشان می‌پرداخت. داستان امام حسن مجتبی علیه السلام و آن مرد شامی نیز معروف است.

در کتاب أسد الغابه در سرگذشت «قیس بن عاصم» مردی که بزرگ قبیله خود و مورد احترام رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود می‌خوانیم: «او بسیار به حلم و بردباری مشهور بود؛ از جمله این که «احنف بن قیس» صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گوید: من حلم را از «قیس بن عاصم» آموختم؛ روزی دیدم در کنار خانه‌اش نشسته و بر غلاف شمشیرش تکیه کرده بود و برای قومش سخن می‌گفت. ناگهان مردی را دست‌بسته همراه با بدن مقتولی نزد او آورده، گفتند: این مرد دست‌بسته فرزند برادر توست که فرزندت را کشته است. «قیس» کلام خود را قطع نکرد تا زمانی که تمام شد بعد رو به فرزند برادرش که قاتل بود کرد و گفت: ای پسر برادر! کار

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۰۲، ح ۲.

بسیار بدی کردی، خدا را عصیان نمودی، رحمت را قطع کردی و پسرعمویت را کشتی و درواقع تیر به پیکر خود زدی و از گروه یاران کاستی. سپس به فرزند دیگر خود گفت: برخیز بازوهای پسرعمویت را باز کن و برادرت را به خاک بسپار و یکصد شتر به عنوان دیه فرزند به مادرت بده چراکه او در این دیار غریب است.^۱

علما و بزرگان دین نیز این روش را از پیشوایان معصوم علیهم السلام آموخته بودند؛ در حالات یکی از فقهای بزرگ نجف نقل می‌کنند: روزی شخصی نیازمند و خشمگین، نامه بسیار توهین آمیزی به او نوشته بود که من می‌خواهم سرپناهی تهیه کنم و باید نصف هزینه آن را شما بپردازید. آن فقیه برجسته نامه توهین آمیز و هتاکانه را خواند بعد بی آنکه عکس العمل نامناسبی نشان بدهد به دوستان حاضرش فرمود: اگر ما نصف هزینه سرپناه او را بدهیم، نصف دیگرش را چه کسی می‌دهد؟^۲

البته در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «كَفَى بِالْحِلْمِ ناصِراً وَقَالَ: إِذَا لَمْ تَكُنْ حَلِماً فَتَحَلَّمْ؛ برای یاری انسان، حلم و بردباری کافی است و فرمود: اگر واقعاً بردبار نیستی خود را به صورت بردباران درآور.»^۳

در حدیث دیگری از مولا امیرمؤمنان علیه السلام آمده است: «جَمَالُ الرَّجُلِ حِلْمُهُ؛ زیبایی انسان در حلم اوست.»^۴

اشتباه نشود. حلم این نیست که انسان بر اثر عجز و ناتوانی بردباری پیشه کند و بدی‌هایی را که به او شده به خاطر بسپارد تا در موقع مناسب انتقام گیرد. در

۱. أسد الغابه، ج ۴، شرح حال «قیس بن عاصم».

۲. این رخداد مربوط به مرحوم آیت‌الله سید عبدالهادی شیرازی است.

۳. کافی، ج ۲، ص ۱۱۲، ح ۶.

۴. غررالحکم، ح ۶۳۹۲.

حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم: «لَيْسَ الْحَلِيمُ مَنْ عَجَزَ فَهَجَمَ وَإِذَا قَدَرَ انْتَمَ إِنَّمَا الْحَلِيمُ مَنْ إِذَا قَدَرَ عَفَا؛ کسی که به دلیل عجز و ناتوانی اقدام به کاری نکند و به هنگام توانایی انتقام گیرد حلیم و بردبار نیست. حلیم کسی است که به هنگام توانایی عفو کند»^۱.

این سخن را با داستان دیگری از حلم امیر مؤمنان علیه السلام پایان می دهیم. بعد از جنگ جمل «صفیه» دختر «عبدالله خزاعی» رو به امیر مؤمنان علیه السلام کرد و گفت: خدا زنان را بی شوهر کند آن گونه که زنان ما را بی شوهر کردی، بچه های را یتیم کند آن گونه که فرزندان ما را یتیم کردی. جمعی برخاستند که به او حمله کنند. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «دست از این زن بردارید» آن ها دست نگه داشتند. کسانی که سخن آن زن را شنیده بودند از حلم علی علیه السلام درباره او تعجب کردند.^۲ در ذیل حکمت ۲۰۶ شرح بیشتری در مورد مسئله «حلم» آمده است.



۱. غررالحکم، ج ۶۴۳۷.

۲. بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۰۳. این روایت به طور مشروح تری در ذیل نامه ۱۴ در جلد نهم همین کتاب آمده است.

الْعَجَبُ لِعَفْلَةِ الْحُسَّادِ، عَنْ سَلَامَةِ الْأَجْسَادِ!

امام عليه السلام فرمود:

در شگفتم که چگونه حسودان از سلامتی خویش غافل اند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب رضی الله عنه در مصادر می‌گوید: در کتاب الحکم المنثورہ این کلام نورانی با تفاوتی به این صورت نقل شده است: «بَا عَجَبًا مِنْ عَفْلَةِ الْحُسَّادِ...» و نیز در غرر الحکم با این تفاوت: «عَجِبْتُ لِعَفْلَةِ الْحُسَّادِ» و تردید نیست که آن دو این کلام حکیمانه را از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۹).

شرح و تفسیر

حسد، دشمن سلامتی

امیرمؤمنان علیه السلام در این سخن حکیمانه به یکی از آفات حسد اشاره کرده، می‌فرماید: «در شگفتم که چگونه حسودان از سلامتی خویش غافل‌اند»؛ (الْعَجَبُ لِعَفْلَةِ الْحُسَادِ، عَنْ سَلَامَةِ الْأَجْسَادِ!).
«حُسَاد» جمع «حسود» است.

روشن‌ترین تفسیر برای این کلام آن است که حسد روح و قلب انسان را می‌فشارد و بر اثر این فشار، انسان بیمار می‌شود و گاهی از شدت حسد دق می‌کند و می‌میرد، زیرا می‌بیند شخص محسود دارای نعمت‌های مختلفی است. هرچه نعمت او بیشتر می‌شود، غم و اندوه حسود فزون‌تر می‌گردد. گاه به حالت افسردگی کشیده می‌شود و گاه به بیماری جسمانی مبتلا می‌گردد، زیرا رابطه روح و جسم به اندازه‌ای است که ناراحتی‌های روحی به سرعت در جسم اثر می‌گذارد و سلامت انسان را مختل می‌کند.

بنابراین حسودان آرزو می‌کنند نعمت شخصی که مورد حسد است زائل گردد؛ خواه این نعمت مقام باشد یا مال و ثروت. در حالی که با حسد خویش نعمتی را که از آن نعمت‌ها بزرگتر است از دست می‌دهند و آن نعمت سلامتی است که هیچ نعمتی با آن برابری نمی‌کند. اگر تمام دنیا را به کسی بدهند؛ ولی مبتلا به بیماری سرطان یا فلج و از کارافتادگی دست و پا و سر و صورت باشد

کمترین ارزشی برای او ندارد و اگر همه چیز را از او بگیرند و سلامتی را به او بازگردانند به یقین خوشحال خواهد شد.

آری، بعد از ایمان و عقل که از نعمت‌های معنوی است برترین نعمت مادی سلامت جسم است که حسود آن را به آسانی از دست می‌دهد.

بعضی از شارحان نهج البلاغه معنای دیگری برای این کلام مولا علیه السلام ارائه کرده‌اند که بسیار بعید به نظر می‌رسد و آن این که امام علیه السلام می‌فرماید: چرا حاسدان به مال و جاه دیگران حسادت می‌ورزند؟ چرا به سلامتی آن‌ها که از مال و جاه برتر است حسودی نمی‌کنند؟ این در واقع کنایه از اهمیت نعمت سلامتی است. روشن است که هدف امام علیه السلام این نیست، زیرا معنای این سخن آن می‌شود که حسودان را تشویق کنیم به سلامتی دیگران حسادت بورزند. از سویی دیگر حسادت در جایی است که انسان فاقد نعمتی باشد و دیگری را واجد آن بداند و با توجه به این که حاسدان غالباً از سلامت برخوردارند، حسادت به سلامتی دیگران معنا ندارد.

آنچه تفسیر اول را تأیید و تثبیت می‌کند روایات فراوانی است که در نهج البلاغه یا کتب دیگر از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است. از جمله در حکمت ۲۵۶ می‌خوانیم: «صِحَّةُ الْجَسَدِ، مِنْ قِلَّةِ الْحَسَدِ؛ صحت بدن بر اثر کمی حسد حاصل می‌شود».

در حدیث دیگری که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار نقل کرده است می‌فرماید: «الْحَسَدُ لَا يَجْلِبُ إِلَّا مَضَرَّةً وَغَيْظاً يُوهِنُ قَلْبَكَ وَيُمْرِضُ جِسْمَكَ؛ حسد جز زیان و خشمی که قلب تو را سست می‌کند و بدنت را بیمار می‌سازد چیزی به بار نمی‌آورد».^۱

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۵۶.

در حدیث دیگری نیز از آن حضرت آمده است: «لَا رَاحَةَ لِحَسُودٍ؛ حسود هرگز به آسودگی نمی‌رسد».^۱

آفات حسد منحصر به این مورد نیست گرچه این مورد بسیار مهم است. یکی دیگر از آفات حسد آن است که تلاش و کوشش و نیروی انسان را به جای این که به جنبه‌های مثبت سوق دهد در جنبه‌های منفی نابود می‌کند به گونه‌ای که اگر تلاشی را که برای زوال نعمت الهی از دیگری به کار می‌گیرد جهت به دست آوردن آن نعمت برای خویش به کار می‌گرفت چه بسا از محسود هم برتر و بالاتر قرار می‌گرفت.

از این گذشته، حسد ممکن است به ایمان و توحید انسان لطمه بزند، زیرا حسود در اعماق دلش خدا را در تقسیم نعمت‌ها حکیم نمی‌شمارد، زیرا اگر قسمت الهی را روی حکمت می‌دانست و به آن راضی بود در دام حسد گرفتار نمی‌شد.



الطَّامِعُ فِي وَثَاقِ الذُّلِّ.

امام عليه السلام فرمود:

طمع‌کار در بند ذلت گرفتار است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر تنها چیزی که در این جا آورده این است که می‌گوید: این کلام حکمت‌آمیز در مختارات جاحظ آمده و زمخشری نیز در ربیع الابرار آن را نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۹).

شرح و تفسیر

اسیران ذلت

امام علیه السلام یکی از آفات طمع را این گونه معرفی می فرماید: «طمع کار در بند ذلت گرفتار است»؛ (الطَّامِعُ فِي وَثَاقِ الدُّلِّ).

«وَتَاقٍ» به معنای بند و زنجیری است که اسیر و یا حیوانی را با آن می بندند. شبیه این سخن همان است که در حکمت ۱۸۰ گذشت که فرمود: «الطَّمَعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ؛ طمع، بندگی جاویدان است» نیز در حکمت ۲۱۹ خواندیم که می فرمود: «قربانگاه عقل ها غالباً در زیر نور خیره کننده طمع هاست».

همان گونه که پیش از این نیز اشاره شد طمع معمولاً به معنای علاقه شدید به چیزی است که فوق استحقاق انسان و غالباً به دست دیگران است شخص طمع کار برای به دست آوردن آن باید در مقابل این و آن خضوع کند و طناب ذلت بر گردن خویش نهد، شاید به مقصود برسد و شاید هم نرسد.

به تعبیر دیگر، طمع ریسمانی نامرئی است که انسان بر گردن خود می نهد و سر آن را به دست کسی که درباره او طمع دارد می سپارد و همچون برده یا حیوانی در اختیار او قرار می گیرد.

نقطه مقابل طمع، قناعت است که انسان را از همگان بی نیاز و عزت و کرامت او را حفظ می کند.

اضافه بر این ها، اموال و مقامات و اشیایی که مورد طمع طمع کاران است در

بسیاری از موارد دست‌نیافتنی است، به همین دلیل طمع‌کار برای رسیدن به آن عمری دست و پامی‌زند و چه بسا ناکام از دنیا برود در حالی که سرمایه عمر خود را بیهوده از دست داده است، نه به مقامی در دنیا رسیده و نه در پیشگاه خدا منزلتی دارد.

در حدیث معروفی که ملاصالح مازندرانی در شرح اصول کافی آورده است، می‌خوانیم: «عَزَّ مَنْ قَنَعَ وَذَلَّ مَنْ طَمَعَ؛ کسی که قناعت پیشه کند عزیز می‌شود، و کسی که طمع بورزد ذلیل خواهد شد».^۱

در حدیث دیگری از امام امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «عِنْدَ غُرُورِ الْأَطْمَاعِ وَالْآمَالِ تَنْخَدِعُ عُقُولُ الْجُهَالِ وَتُخْتَبِرُ أَلْسَابُ الرِّجَالِ؛ به‌هنگام فریب طمع‌ها و آرزوها عقول جاهلان گرفتار می‌شود و عقل مردان بزر در آزمون قرار می‌گیرد».^۲

در حکمت ۲۷۵ نیز خواهد آمد که امام علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ الطَّمَعَ مُورِدٌ غَيْرُ مُصْدِرٍ، وَضَامِنٌ غَيْرُ وَفِيٍّ؛ طمع، آدمی را به سرچشمه آب وارد می‌کند و بی آن‌که او را سیراب کرده باشد باز می‌گرداند، طمع ضامنی است که هرگز به عهد خود وفا نمی‌کند».

این سخن را با شعر مشهوری که ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه خود در ذیل این گفتار حکیمانه آورده پایان می‌دهیم:

طَمَعَتْ بِلَيْلِي أَنْ تَرِيْعَ وَإِنَّمَا
تُقَطِّعُ أَعْنَاقَ الرِّجَالِ الْمَطْمَعِ

به لایلا طمع ورزیدی که نظر لطفی به تو کند (و این اشتباه بود) آری، گردن مردان را طمع‌ها قطع می‌کند.

۱. شرح اصول کافی، ج ۸، ص ۱۸۱.

۲. غررالحکم، ح ۶۲۲۲.

وَسُئِلَ عَنِ الْإِيْمَانِ،

الْإِيْمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ، وَإِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ، وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ.

هنگامی که از امام علیه السلام درباره تفسیر ایمان سؤال کردند فرمود:
ایمان، معرفت با قلب (عقل) و اقرار با زبان و عمل به ارکان (دین) است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می گوید: نخستین بار این سخن را پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان فرمود و همه محدثان آن را از آن حضرت نقل کرده اند و امام علیه السلام که باب مدینه علم نبی بوده همین سخن را در پاسخ این سؤال کننده بیان فرمود. سپس می افزاید: کافی است که به امالی صدوق و عبون اخبار الرضا علیه السلام و خصال و تاریخ بغداد و امالی شیخ طوسی مراجعه شود که این حدیث از طرق کثیره به وسیله امیرمؤمنان علی علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۹).

شرح و تفسیر

حقیقت ایمان

امام علیه السلام در این کلام نورانی خود، که برگرفته از کلام رسول اکرم صلی الله علیه و آله است حقیقت ایمان کامل را در عبارتی کوتاه و پرمعنا بیان کرده است، «هنگامی که از امام علیه السلام درباره تفسیر ایمان سؤال کردند فرمود: ایمان، معرفت با قلب (عقل) و اقرار با زبان و عمل به ارکان (دین) است»؛ (وَسُئِلَ عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ علیه السلام: الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ، وَإِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ، وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ).

درواقع ایمان درختی است که ریشه آن شناخت خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پیشوایان دین و معاد است و به دنبال آن بر زبان ظهور پیدا می کند و ثمره این شجره طیبه انجام وظایف الهی است، بنابراین کسانی که در انجام وظایف کوتاهی می کنند ایمانشان ناقص است و از دو حال خارج نیستند: یا گرفتار ضعف ایمان اند و یا هوا و هوس چنان بر آن ها غالب شده که از تجلی ایمان در عمل پیشگیری می کند.

ابن ابی الحدید در این جا به نفع مذهب معتزله استفاده کرده، می گوید: آنچه امام علیه السلام در این جا فرموده عین چیزی است که معتزله اهل سنت به آن معتقدند که عمل به ارکان و انجام واجبات (و ترک محرمات) رادر مفهوم ایمان داخل می دانند و آن کس که عمل نکند نمی توان نام مؤمن بر او نهاد، هر چند با قلب پذیرفته و با زبان اقرار کرده باشد و این برخلاف اعتقاد اشعری ها از اهل سنت و امامیه است.

ولی ابن ابی‌الحدید از این نکته غافل شده است که امامیه، اسلام و ایمان را متفاوت می‌داند؛ کسی که شهادتین را ابراز کند و یقین به خلاف‌گویی او نداشته باشیم در زمره مسلمانان است و جان و مال و خونش محفوظ، ذبیحه او حلال و ازدواج با او مباح است؛ امامیه آن را به معنای اقرار به شهادتین و اقرار به امامت ائمه دوازده‌گانه علیهم‌السلام می‌داند و برای آن درجاتی قائل‌اند؛ بعضی دارای درجات پایین، بعضی درجات متوسط و بعضی درجات عالی هستند و آنچه در کلام امام علیه‌السلام آمده اشاره به درجه عالی ایمان است.

از آن بالاتر چیزی است که قرآن مجید در اوایل سوره انفال بیان کرده است: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾؛ «مؤمنان، تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود، دل‌هاشان ترسان می‌گردد؛ و هنگامی که آیات او بر آنها خوانده می‌شود، ایمانشان فزون‌تر می‌گردد؛ و تنها بر پروردگارشان توکل دارند. * آنها که نماز را برپا می‌دارند؛ و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند. * (آری)، مؤمنان حقیقی آنها هستند؛ برای آنان درجاتی والا نزد پروردگارشان است؛ و برای آنها، آمرزش و روزی پرارزش است»^۱.

از این سه آیه شریفه به خوبی استفاده می‌شود که ایمان کامل علاوه بر اعتقاد قلبی و عمل به ارکان، مسائل دیگری را نیز شامل می‌شود؛ از جمله این که هنگامی که نام خدا برده می‌شود دل لرزان گردد و احساس مسئولیت کند و هنگامی که آیات قرآن بر او خوانده شود ایمانش رشد یابد و این‌ها اموری است که حتی معتزله نیز آن را شرط ایمان نمی‌دانند و جالب این‌که در دو مورد از این آیات واژه حصر به کار برده است: در ابتدا می‌گوید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ...﴾؛ «مؤمنان، تنها

این‌ها هستند (که دارای این صفات پنج‌گانه می‌باشند)» و در پایان آیه می‌فرماید: «أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا»؛ «مؤمنان حقیقی فقط آن‌ها هستند» و از این‌جا به‌خوبی روشن می‌شود که ایمان دارای درجات متفاوت و مختلفی است.

اضافه بر این در بعضی از روایات که در منابع اهل بیت علیهم السلام آمده است می‌خوانیم: هنگامی که درباره‌ی ایمان سؤال کردند در جواب فرمودند: «الإيمان أن يُطاعَ اللهُ فلا يُعصى؛ ایمان آن است که انسان خدا را اطاعت کند پس هیچ معصیتی به‌جا نیاورد (این تعبیر، معاصی کبیره و صغیره، هر دو را شامل می‌شود)». ^۱ در حدیث دیگری از همان امام (امام صادق علیه السلام) آمده است که در برابر این سؤال که ایمان، عمل است یا قول بدون عمل (اعتراف به شهادتین؟) امام علیه السلام فرمود: «الإيمانُ عملٌ كُلُّهُ وَالْقَوْلُ بَعْضُ ذَلِكَ الْعَمَلِ؛ ایمان تمامش عمل و قول بخشی از آن عمل است». ^۲

از این تعبیرها استفاده می‌شود که ایمان، اتصالات مختلفی دارد؛ گاه به حداقل آن اشاره شده و گاه به حداکثر و گواه آن حدیث معروفی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده است که می‌فرماید: «الإيمانُ عَشْرُ دَرَجَاتٍ فَالْمَقْدَادُ فِي الثَّامِنَةِ وَأَبُوذَرٍّ فِي التَّاسِعَةِ وَسَلْمَانُ فِي الْعَاشِرَةِ؛ ایمان ده درجه دارد. مقدار در درجه هشتم، ابوذر در درجه نهم و سلمان در درجه دهم قرار داشتند». ^۳ البته ایمان انبیا و اوصیای معصوم علیهم السلام حساب دیگری دارد.

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۳.

۲. همان.

۳. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۱.

مَنْ أَصْبَحَ عَلَى الدُّنْيَا حَزِينًا فَقَدْ أَصْبَحَ لِقَضَاءِ اللَّهِ سَاخِطًا، وَمَنْ أَصْبَحَ
يَشْكُو مُصِيبَةً نَزَلَتْ بِهِ فَقَدْ أَصْبَحَ يَشْكُو رَبَّهُ، وَمَنْ أَتَى غَنِيًّا فَتَوَاضَعَ لَهُ
لِغِنَاهُ ذَهَبَ ثُلُثًا رِيْنِهِ، وَمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَمَاتَ فَدَخَلَ النَّارَ فَهُوَ مِمَّنْ كَانَ يَتَّخِذُ
آيَاتِ اللَّهِ هُزُؤًا، وَمَنْ لَهَجَ قَلْبُهُ بِحُبِّ الدُّنْيَا التَّاطَ قَلْبُهُ مِنْهَا بِثَلَاثٍ: هَمٌّ
لَا يُغْبَهُ، وَحِرْصٌ لَا يَتْرُكُهُ، وَأَمَلٌ لَا يُدْرِكُهُ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که برای دنیا غمگین باشد (درواقع) از قضای الهی ناخشنود است و آن کس که
از مصیبتی که به او رسیده شکایت کند از پروردگارش شکایت کرده است و کسی که
در برابر ثروتمندی به علت ثروتش تواضع کند، دو سوم دین خود را از دست داده!
و کسی که قرآن بخواند و پس از مرگ وارد آتش دوزخ گردد از کسانی بوده که آیات
خدا را استهزاء می کرده است و آن کس که قلبش با محبت دنیا پیوند خورده سه
چیز او را رها نخواهد کرد: اندوه دائم، حرصی که هرگز او را ترک نمی کند و آرزویی که
هیچ گاه به آن نخواهد رسید!^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

شرح و تفسیر

نتایج غم‌انگیز پنج صفت

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه به پنج رذیله اخلاقی و آثار سوء آنها اشاره کرده است، نخست می‌فرماید: «کسی که برای دنیا غمگین باشد (درواقع) از قضای الهی ناخشنود است»؛ (مَنْ أَصْبَحَ عَلَى الدُّنْيَا حَزِينًا فَقَدْ أَصْبَحَ لِقَضَاءِ اللَّهِ سَاخِطًا). با توجه به این که آنچه در عالم رخ می‌دهد به اراده خداست و معنای توحید افعالی همین است که «لَا مُؤَثِّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ» اگر بر اثر حوادثی بخشی از امکانات دنیوی ما از دست برود درواقع قضای الهی بوده و اگر کسی به این دلیل اندوهگین گردد درواقع از قضای الهی اندوهگین شده است.

به تعبیر دیگر، گاه ضررها و زیان‌ها و حوادث نامطلوب بر اثر کوتاهی‌ها و ندانم‌کاری‌های خود ماست که باید خود را درباره آن ملامت کنیم و گاه بر اثر اموری است که خارج از اختیار ماست و این همان چیزی است که از آن به قضای

→ در کتاب مصادر در ذیل این کلام نورانی آمده است که ابن جوزی در تذکرة الخواص و کراچکی در کنزالفوائد آن را با اضافه‌ای آورده‌اند (که نشان می‌دهد از منبع دیگری دریافت داشته‌اند) به‌علاوه این جمله‌های حکیمانه به‌صورت پراکنده در کتاب‌های مختلف دیگری آمده است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۳).

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار این کلام حکیمانه را با تفاوتی از تفسیر عیاشی که قبل از مرحوم سید رضی بوده نقل می‌کند، تحت این عنوان که امیرمؤمنان علیؑ فرمود: در تورات چنین نوشته شده است... آن‌گاه این حدیث را با تفاوت و اضافاتی نقل می‌کند. (بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۱۹۶، ج ۲۱).

الهی تعبیر می‌شود. اندوهگین شدن برای این امور در واقع اظهار ناراحتی در برابر قضای الهی است.

از سوی دیگر توجه به این حقیقت که انسان باید در برابر قضای الهی تسلیم باشد دو اثر مثبت در انسان دارد: نخست موجب آرامش روح انسان است و دیگر این که یأس و نومیدی را از انسان دور می‌دارد و وی را از حالت انفعالی دور ساخته به سوی آینده‌ای بهتر حرکت می‌دهد.

در قرآن مجید در سوره توبه می‌خوانیم: ﴿إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلُ وَبِتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ * قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾؛ «هرگاه نیکی به تو رسد، آن‌ها را ناراحت می‌کند؛ و اگر مصیبتی به تو رسد، می‌گویند: «ما تصمیم خود را از پیش گرفته‌ایم». و (از نزد تو) باز می‌گردند در حالی که خوشحال‌اند! * بگو: «هیچ حادثه‌ای برای ما رخ نمی‌دهد، مگر آنچه خداوند برای ما مقرر داشته است؛ او پشتیبان و سرپرست ماست؛ و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند!». ^۱

دشمنان اسلام اصرار داشتند که مسلمانان و شخص پیامبر ﷺ را در برابر حوادثی که رخ می‌دهد ناراحت کنند، لذا هنگامی که مصیبتی برای مسلمانان پیش می‌آمد اظهار خوشحالی می‌کردند و آن را دلیل بر عدم حقانیت اسلام می‌گرفتند. خداوند به پیغمبر گرامی اش ﷺ می‌فرماید: بگو این حوادث قضای الهی است او مولای ماست (و برای ما غیر از نیکی نمی‌خواهد و به همین دلیل ما بر او توکل می‌کنیم). این منطق، منافقان را مأیوس و دوستان را امیدوار می‌کرد. البته طبیعی است که انسان با از دست دادن مال و ثروت یا مقام و فرزند و امثال آن غمگین می‌شود؛ ولی برای مؤمن این غمگینی امری موقتی است؛

هنگامی که درباره قضای الهی فکر کند و به این نکته توجه نماید که خداوند، هم حکیم است هم رحمان و رحیم و چیزی جز خیر بندگان نمی خواهد در این حال غم و اندوه فروکش می کند و جای خود را به رضا و تسلیم می دهد.

در دومین جمله حکیمانه می فرماید: «و آن کس که از مصیبتی که به او رسیده شکایت کند از پروردگارش شکایت کرده است»؛ (وَمَنْ أَصْبَحَ يَشْكُو مُصِيبَةً نَزَلَتْ بِهِ فَقَدْ أَصْبَحَ يَشْكُو رَبَّهُ).

این جمله در واقع جمله سابق را تکمیل می کند، زیرا حوادث تلخ گاه به شکل ضرر و زیان خودنمایی می کند و گاه به صورت مصیبت؛ آن کس که ایمان و توحیدش کامل است می داند که در این مصائب نیز حکمت ها و رحمت هایی است و به همین دلیل زبان به شکایت نمی گشاید که اگر زبان به شکایت بگشاید در واقع از خداوندی که این مصیبت را مقدر کرده شکایت کرده است.

البته همان طور که گفتیم این ها مربوط به ضررها و مصائبی است که ساخته خود انسان نباشد، بلکه از دایره اختیار ما بیرون باشد.

جالب این که بعضی برای این که زبان به شکایت بگشایند چرخ گردون را مخاطب قرار می دهند و زمانه را نفرین می کنند که نمونه های آن در اشعار شعرا و نثر نویسندگان فراوان است؛ اما اگر درست آن را بشکافیم گاهی این شکایت به شکایت از پروردگار بازمی گردد.

همان گونه که در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ؛ زمانه را دشنام ندهید، زیرا این همان خداوند است (که با این تعبیر بیان شده است)».^۱

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «لَا تَسُبُّوا الرِّيحَ فَإِنَّهَا مَأْمُورَةٌ

وَلَا الْجِبَالَ وَلَا السَّاعَاتِ وَلَا الْأَيَّامَ وَلَا اللَّيَالِيَ فَتَأْتُمُوا وَيَرْجِعَ إِلَيْكُمْ؛ بادها را دشنام ندهید زیرا از طرف خدا مأمورند و نه کوه‌ها و نه ساعت‌ها و نه روزها و شب‌ها را که اگر این کار را کنید مرتکب گناه شده‌اید و آن لعن و نفرین، به خود شما بازمی‌گردد».^۱

البته گاه انسان برای جلب آرامش، مصیبت خود را با دوستان مؤمن در میان می‌گذارد تا آن‌ها به او تسلی دهند، این ضرری ندارد؛ ولی گاه نزد غیر آن‌ها شکایت می‌کند که این کار، زیان‌بار است.

البته شکایت کردن به درگاه خداوند نه تنها عیبی ندارد، بلکه نوعی دعا و تضرع و درخواست از اوست و در دعاهای معصومان علیهم‌السلام هم آمده است، همان‌گونه که یعقوب علیه‌السلام پیغمبر بعد از آن‌که یوسف علیه‌السلام و بنیامین را از دست داد در برابر سرزنش افراد گفت: «إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ «من غم و اندوهم را تنها به خدا شکوه می‌کنم؛ و از خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید!».^۲

نیز در مناجات دوم از مناجات‌های پانزده‌گانه امام سجاد علیه‌السلام می‌خوانیم:

«إِلَهِي إِلَيْكَ أَشْكُو نَفْسًا بِالسُّوءِ أَمَّارَةً».

سپس در سومین گفتار حکیمانه می‌افزاید: «کسی که در برابر ثروتمندی به علّت ثروتش تواضع کند، دوسوم دین خود را از دست داده است»؛ (وَمَنْ أَتَى غَنِيًّا فَتَوَاضَعَ لَهُ لُغْنَاهُ ذَهَبٌ ثَلَاثًا دِينِهِ).

درباره این‌که چگونه تواضع کردن در برابر ثروتمندی برای غنای او سبب می‌شود که دوسوم دین انسان بر باد رود، شارحان نهج البلاغه توجیحات فراوانی ذکر کرده‌اند.

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۵۴۴.

۲. یوسف، آیه ۸۶.

۱. همان‌گونه که در حکمت ۲۲۷ گذشت، ایمان دارای سه رکن است: معرفت قلبی، اقرار زبانی و عمل به ارکان دین؛ کسی که در برابر چنین ثروتمندی خضوع می‌کند در واقع اقرار زبانی به توحید را با کلمات تملق‌آمیزش درهم شکسته و همچنین خضوعی را که باید در برابر ذات پاک پروردگار داشته باشد به وسیله خضوع در مقابل این ثروتمند، به شرک آلوده کرده است، بنابراین دو رکن از ارکان ایمان را بر باد داده، هرچند ایمان قلبی او محفوظ مانده باشد.^۱

۲. کمال نفس انسانی به وسیله علم و عفت و شجاعت است و کمال قوه شهوانی به داشتن عفت و کمال قوه غضبی به داشتن شجاعت، و از آن‌جا که فروتنی در مقابل ثروتمند برای ثروتش موجب علاقه زیاد به دنیا و خارج شدن از فضیلت عفت می‌شود و همچنین سبب بیرون رفتن از دایره حکمت و دانش است در نتیجه دو رکن از ارکان سه‌گانه فضیلت و کمال انسانی از بین می‌رود.^۲ ولی این توجیه قابل نقد است، زیرا چنین کسی فضیلت سوم یعنی شجاعت را نیز برای این خضوع ذلیلانه از دست می‌دهد، بنابراین هر سه رکن فضیلت از میان رفته است.

۳. توجیه سوم این است که منظور از دو ثلث، بخش اعظم دین است که مجازاً بر آن اطلاق دوثلث شده، زیرا انسانی که در برابر غیر خدا برای غنایش تواضع می‌کند و او را در واقع روزی‌رسان خود می‌پندارد آلوده به شرک شده است و می‌دانیم که توحید، اعظم بخش‌های دین است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: هنگامی که آیه شریفه «لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ...»^۳ (بنابر این،) هرگز چشم خود را به مواهب مادی، که به گروه‌هایی از آن‌ها دادیم، مدوز»^۳ نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله بیان مشروحی

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ذیل حکمت مورد بحث؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۶۹.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ذیل حکمت مورد بحث.

۳. طه، آیه ۱۳۱.

فرمود؛ از جمله فرمود: «مَنْ أَتَىٰ ذَا مَيْسِرَةٍ فَتَخَشَّعَ لَهُ طَلَبَ مَا فِي يَدَيْهِ ذَهَبٌ ثُلَاثًا دِينَهِ؛ کسی که نزد ثروتمندی برود و به امید استفاده از آنچه او در اختیار دارد، در برابر او خضوع کند دوسوم دینش بر باد رفته است».

سپس امام صادق علیه السلام به راوی این روایت (مفضل بن عمر) فرمود: (در تفسیر این جمله) عجله نکن. کسی که نزد دیگری برود که دارای امکاناتی است و او را احترام و توقیر کند گاهی لازم است که چنین کاری را انجام دهد، زیرا می خواهد شکر نعمت را بگزارد (بنابراین چنین کسی دوثلث دینش از بین نمی رود).^۱

۴. توجیه دیگر این است که لازمه خضوع در برابر غیر خداوند این است که انسان عمل خود را برای غیر خدا قرار داده باشد و بزرگ شمردن مال در واقع نشانه ضعف یقین است، بنابراین چیزی جز اقرار به زبان باقی نمی ماند.^۲

این توجیه نیز قابل ایراد است، زیرا این گونه اشخاص معمولاً در مقابل اغنیا تعبیرات شرک آلودی به کار می برند؛ مثلاً می گویند: امید ما اول به خدا و بعد به توست یا می گویند: همه امید ما به توست، بنابراین هر سه بخش از دینش مطابق این توجیه از بین می رود.

بهترین توجیه همان است که در ابتدا گفته شد.

به هر حال شک نیست که تواضع در برابر ثروتمندان برای ثرویشان هم موجب ذلت تواضع کننده است و هم طغیان ثروتمندی که برای او تواضع شده تا آن جا که گویی خود را روزی رسان می داند و دیگران را روزی خوار خودش و متأسفانه این رذیله اخلاقی در افراد بسیاری دیده می شود؛ اما در هر حال نباید احترام ثروتمندان مؤمن و صالح را به سبب خدماتشان به نیازمندان و جامعه اسلامی مصداق این حدیث دانست؛ آن در واقع فضیلتی است و ادای حقی.

۱. بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۷۸.

۲. همان، ج ۷۵، ص ۵۶، باورقی شماره ۲.

آن‌گاه امام علیه السلام در چهارمین نکته حکیمانه می‌فرماید: «کسی که قرآن بخواند و پس از مرگ وارد آتش دوزخ گردد از کسانی بوده که آیات خدا را استهزا می‌کرده است»؛ (وَمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَدَخَلَ النَّارَ فَهُوَ مِمَّنْ كَانَ يَتَّخِذُ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا).

قرائت قرآن چندگونه است: گاه انسان مؤمن قرآن را تلاوت می‌کند و گوش جان به آیاتش می‌سپارد تا پیام خدا را از لابه‌لای آن بشنود و زندگی خود را با آن هماهنگ سازد و به گفته امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه متقیان: «أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَهَا تَرْتِيلاً يُحَرِّثُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَيَسْتَشِيرُونَ بِهِ دَوَاءً دَائِهِمْ فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا وَتَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا وَظَنُّوا أَنَّهَا نُصَبَ أَعْيُنِهِمْ وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَهِيْقَهَا فِي أَصُولِ آذَانِهِمْ؛ پرهیزکاران در دل شب به‌پا می‌خیزند و قرآن را با تدبر قرائت می‌کنند و جان خود را با آن محزون می‌سازند و داروی درد خود را از آن می‌گیرند، هرگاه به آیه‌ای برسند که در آن تشویق (به پاداش‌های الهی) است با علاقه فراوان به آن روی می‌آورند و روح و جانشان با شوق بسیار به آن می‌اندیشد و آن را نصب‌العین خود قرار می‌دهند و هرگاه به آیه‌ای برخورد کنند که بیم‌دهنده است گوش دل را برای شنیدن پیام آن باز می‌کنند و گویی صدای زبانه‌های آتش دوزخ با آن وضع مهیبش در گوششان طنین‌انداز است»^۱.

نیز به فرموده امام صادق علیه السلام در دعایی که قبل از تلاوت قرآن خوانده می‌شود: «اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَظْرِي فِيهِ عِبَادَةً وَقِرَاءَتِي فِيهِ فِكْرًا وَفِكْرِي فِيهِ اعْتِبَارًا وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ اتَّعَظَ بِبَيَانَ مَوَاعِظِكَ فِيهِ وَأَجْتَنَّبَ مَعَاصِيكَ؛ خداوندا! نگاه مرا به آیات قرآن

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

عبادت و قرائتم را توأم با اندیشه و تفکرم را در آن مایه عبرت قرار ده و مرا از کسانی قرار ده که از مواعظ تو در آن پند می‌گیرند و از گناهانت پرهیز می‌کنند»^۱.
گروه دیگری آیات قرآن را تنها برای ثواب قرائت می‌خوانند بی آن‌که به پیام‌هایش گوش فرادهند.

گروه سومی نیز اضافه بر این به استهزای آیات می‌پردازند و اگر در سخن استهزا نکنند، در عمل استهزا می‌نمایند؛ آیات تحریم ربا را می‌خوانند ولی رباخواری می‌کنند، آیه تحریم غیبت را تلاوت می‌کنند ولی غیبت کردن کار همه‌روزه آن‌هاست و همچنین درباره سایر پیام‌های قرآن. این‌گونه تلاوت نه تنها سبب نجات نیست، بلکه به فرموده امیر مؤمنان علیه السلام سبب دخول در آتش جهنم است، چون قرآن را به صورت استهزای قولی یا عملی خوانده است و کسی که آیات قرآن را با استهزا بخواند مستحق آتش دوزخ است.

در حدیث معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «رُبَّ تَالِ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ؛ چه بسا کسانی که قرآن می‌خوانند و در همان حال قرآن آن‌ها را لعنت می‌کند (چراکه هرگز به آن عمل نمی‌کنند)»^۲.

مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود داستانی از تاریخ بغداد نقل می‌کند که شخصی می‌گوید: از کنار قبر «احمد بن طولون» (یکی از امرا و مؤسس دولت طولونیه در مصر و سوریه در قرن سوم هجری) عبور می‌کردم. پیرمردی را دیدم که در کنار قبر او نشسته و قرآن می‌خواند بعد از مدتی او را ندیدم سپس به او برخورد کردم گفتم: تو همان شخص نبودی که در کنار قبر «احمد بن طولون» قرآن قرائت می‌کردی، چرا رها ساختی؟ گفت: او خدمت‌هایی به من

۱. بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۰۷.

۲. همان، ص ۱۸۴.

کرده بود و من دوست داشتم به جبران آن خدمت‌ها مدتی بر سر قبرش قرآن بخوانم. گفتم: پس چرا رها کردی؟ گفت: شبی او را در خواب دیدم به من گفت: دوست دارم که این محبت را رها سازی و قرآن در کنار قبر من نخوانی. من به او گفتم چرا؟ گفت: هر آیه‌ای که می‌خوانی: ضربه‌ای بر من می‌کوبند و می‌گویند: آیا این آیه را نشنیدی؟ (پس چرا عمل نکردی؟).^۱

این سخن را با حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می‌دهیم، فرمود: «أَنْتَ تَقْرَأُ الْقُرْآنَ مَا نَهَاكَ فَإِذَا لَمْ يَنْهَكَ فَلَسْتَ تَقْرَأُهُ؛ تو تا آن زمان قرآن می‌خوانی که تو را از معصیت الهی باز دارد و اگر باز نداشت قرآن نخوانده‌ای».^۲

سرانجام امام علیه السلام در آخرین جمله حکیمانه به آثار شوم دنیاپرستی اشاره می‌فرماید: «آن کس که قلبش با محبت دنیا پیوند خورده سه چیز او را رها نخواهد کرد: اندوه دائم، حرصی که هرگز او را ترک نمی‌کند و آرزویی که هیچ‌گاه به آن نخواهد رسید»؛ «وَمَنْ لَهَجَ قَلْبُهُ بِحُبِّ الدُّنْيَا التَّاطَ قَلْبُهُ مِنْهَا بِثَلَاثٍ: هَمٌّ لَا يُعْبَهُ وَحِرْصٌ لَا يَتْرُكُهُ وَأَمَلٌ لَا يُدْرِكُهُ».

«لَهَجٌ» از ریشه «لَهَج» (بر وزن کرج) به معنای وابسته و شیفته چیزی بودن است. «التَّاطَ» از ریشه «التیاط» به معنای چسبیدن است.

امام علیه السلام رابطه حب دنیا را با سه ثمره شوم بیان فرموده است:

نخست این‌که دنیاپرستی همواره با غم و اندوه مستمر همراه است و چنان نیست که یک روز این غم و اندوه باشد و روز دیگر نباشد (توجه داشته باشید که «غِبٌّ» به معنای یک روز در میان است و «لَا يَغِبُّ» به معنای همواره و مستمر می‌باشد).

۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۲، ص ۳۱. این داستان علاوه بر تاریخ بغداد در کتاب «المنتظم» (ابن جوزی) ج ۱۲، ص ۲۳۳ نیز آمده است.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۰، ص ۲۳ (مطابق نقل میزان الحکمة، ح ۵۲۰۱).

دلیل آن روشن است: انسان دنیاپرست برای به چنگ آوردن دنیا و همچنین برای حفظ آن به کوشش فراوان و گذشتن از موانع زیادی احتیاج دارد که عبور از همه آنها بسیار مشکل است. به همین دلیل غم و اندوهی، پیوسته وجود او را احاطه می‌کند. آیا فلان بدهکار به موقع بدهی خود را می‌پردازد؟ آیا به موقع قادر به ادای فلان دین هست؟ آیا فلان تجارت سود می‌کند یا با شکست مواجه می‌شود و آیا مزارع و باغات من با خشکسالی و آفت روبرو نمی‌شوند؟ و آیا فلان شریک به من خیانت نخواهد کرد؟ و امثال این‌ها که همچون کابوسی دائماً روح او را می‌فشارد.

دومین اثر شوم دنیاپرستی حرص است. حرص به معنای زیاده‌طلبی بی‌دلیل و سیر نشدن از مال و جاه دنیاست. حرص یعنی:

هفت اقلیم ار بگیرد پادشاه همچنان در بند اقلیمی دگر

بدیهی است که چنین حرصی آرامش را از انسان می‌گیرد و شب و روز او را به خود مشغول می‌کند.

بالاخره سومین پدیده شوم آن، آرزوهای طول و دراز است که امام علیه السلام با جمله «لَا يُدْرِكُهُ» (آن را به دست نمی‌آورد) به آن اشاره فرموده است؛ آرزوهایی که گاهی چند برابر عمر آدمی نیز برای رسیدن به آن کفایت نمی‌کند، آرزوهای نامعقولی که به چنگ آوردن آنها هزارگونه بدبختی و ذلت و گرفتاری دارد و آرامش انسان را برهم می‌زند.

خوشا به حال قناعت‌پیشگان که نه آن اندوه بی‌پایان را دارند و نه آن حرص خطرناک شرربار را و نه آرزوهای طولانی کشنده را.

در حدیثی که از فاطمه، دختر امام حسین از پدرش علیه السلام از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده آمده است: «الرَّغْبَةُ فِي الدُّنْيَا تُكْثِرُ الْهَمَّ وَالْحُزْنَ وَالزُّهْدُ فِي

الدُّنْيَا يُرِيحُ الْقَلْبَ وَالْبَدَنَ؛ دنیاپرستی غم و اندوه انسان را زیاد می‌کند و زهد و قناعت در دنیا هم قلب را آرامش می‌بخشد و هم بدن را.^۱

در حدیث پرمعنای دیگری نیز از آن حضرت می‌خوانیم: «أَنَا زَعِيمٌ بِثَلَاثٍ لِمَنْ أَكَبَّ عَلَى الدُّنْيَا: بِفَقْرٍ لَا غِنَاءَ لَهُ وَبِشُغْلٍ لَا فَرَاغَ لَهُ وَبِهِمْ وَحُزْنٍ لَا انْقِطَاعَ لَهُ؛ من ضمانت می‌کنم که کسی که غم و اندوهی که خود را بر دنیا بیفکند سه چیز را دریافت خواهد کرد: فقری که هرگز بی‌نیازی در آن نخواهد بود و گرفتاری‌ای که هرگز فراغتی ندارد و غم و اندوهی که هیچ‌گاه قطع نمی‌شود».^۲

۱. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۹۱، ح ۶۵.

۲. همان، ص ۸۱.

كَفَى بِالْقَنَاعَةِ مُلْكًا، وَبِحُسْنِ الْخُلُقِ نَعِيمًا، وَسُئِلَ عَلَيْهِ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى:
﴿فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾، فَقَالَ: هِيَ الْقَنَاعَةُ.

امام عليه السلام فرمود:

مُلْك قناعت برای انسان کافی است و حسن خلق به عنوان نعمت و از امام عليه السلام

تفسیر آیه (فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً) را سؤال کردند

فرمود: منظور قناعت است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب رضی الله عنه در مصادر می گوید: جمله اول در غررالحکم با اضافه ای نقل شده که در نهج البلاغه نیست (و نشان می دهد از منبع دیگری دریافت داشته؛ ولی در غررالحکم موجود در نزد ما فقط جمله «کفی بالقناعة ملكاً» ذکر شده است). سپس اضافه می کند که جمله دوم که تفسیر حیات طیبه به قناعت است در بسیاری از کتب و تفاسیر از آن حضرت و از غیر آن حضرت نقل شده است. آن گاه به تفسیر علی بن ابراهیم، فخر رازی، کشاف و امالی شیخ طوسی و ادب الدین و الدنیای ماوردی و برهان سید بحرانی اشاره می کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۴).

شرح و تفسیر

حیات طیبه

امام علیه السلام در این کلام نورانی اهمیت قناعت و حُسن خلق را بیان می‌کند، می‌فرماید: «مُلک قناعت برای انسان کافی است و حُسن خلق به عنوان نعمت»؛ (كَفَى بِالْقَنَاعَةِ مُلْكًا، وَيَحْسُنِ الْخُلُقِ نَعِيمًا).

سپس مرحوم سید رضی می‌افزاید: «از امام علیه السلام تفسیر آیه ﴿فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾ را سؤال کردند فرمود: منظور از حیات طیبه قناعت است»؛ (وَسُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً فَقَالَ: هِيَ الْقَنَاعَةُ).

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو نکته مهم به زبان کنایه اشاره کرده است: نخست مُلک قناعت را برای انسان کافی می‌داند، زیرا کسی که به حداقل زندگی قانع شود نه نیازی به خلق روزگار دارد و نه محتاج به بردن حاجت نزد این و آن است، آرامش بر وجود او حکم فرماست و لذتی که او از زندگی توأم با قناعت خود می‌برد هیچ سلطانی از مملکت وسیع و گسترده خود نخواهد برد و به گفته شاعر:

مُلک آزادگی و گنج قناعت گنجی است

که به شمشیر میسر نشود سلطان را

تعبیر «مُلک» (مملکت و کشور) اشاره به اهمیت فوق‌العاده قناعت است که

گویی زندگی قانعانه معادل حکمرانی بر کشوری پهناور است.

همین معنا در ذیل گفتار حکیمانه ۵۷ با تعبیر دیگری گذشت، آن جا که فرمود: «الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ؛ قناعت مالی است که پایان نمی پذیرد» در خطبه قاصعه^۱ و موارد دیگر نیز کلامی از امام علیه السلام در فضیلت قناعت ذکر شده است.

در حدیث پرمعنایی از امام صادق علیه السلام در کتاب کافی آمده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَصَّ الْأَنْبِيَاءَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ فَلْيُحْمَدِ اللَّهَ عَلَى ذَلِكَ وَمَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلْيَسْأَلْهُ أَيَّهَا؛ خدای متعال پیامبران خود را به فضایل اخلاقی برجسته کرده است. کسی که آن فضایل را دارد خدا را به سبب آن شکر گوید و کسی که ندارد از پیشگاه خداوند متعال آن را تقاضا کند».

راوی می گوید: از امام علیه السلام پرسیدم: آن فضایل اخلاقی چیست؟ امام علیه السلام فرمود: «الْوَرَعُ وَالْقَنَاعَةُ وَالصَّبْرُ وَالشُّكْرُ وَالْحِلْمُ وَالْحَيَاءُ وَالسَّخَاءُ وَالشَّجَاعَةُ وَالْغَيْرَةُ وَالْبِرُّ وَصِدْقُ الْحَدِيثِ وَادَاءُ الْأَمَانَةِ؛ تقوا و قناعت و صبر و شکر و بردباری و حیا و سخاوت و شجاعت و غیرت و نیکوکاری و راستگویی و ادای امانت (که دوازده صفت برجسته می شوند)».^۲

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «مَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنْ أَعْنَى النَّاسِ؛ کسی که به آنچه خدا به او روزی داده قانع باشد از غنی ترین مردم است».^۳ سعدی گویا از همین احادیث بهره گرفته که در گلستان خود از سائلی نقل می کند که خطاب به گروهی از ثروتمندان چنین می گفت: ای خداوندان نعمت! اگر شما را انصاف بودی و ما را قناعت رسم سؤال از جهان برخواستی.

ای قناعت توانگرم گردان که برای تو هیچ نعمت نیست
گنج صبر اختیار لقمان است هر که را صبر نیست حکمت نیست

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲. کافی، ج ۲، ص ۵۶، ح ۳.

۳. همان، ص ۱۳۹، ح ۹.

در تفسیر «قناعت» تعبیرات مختلفی در منابع لغت و تعبیرات بزرگان آمده که تضادی با هم ندارند:

بعضی قناعت را به معنای رضایت به آنچه خدا به انسان داده تفسیر کرده‌اند و برخی به راضی بودن به کمتر از نیازها و عده‌ای به رضایت به حداقل زندگی و گاه گفته‌اند: قناعت آن است که انسان در برابر آنچه خدا به او داده است خشنود باشد و بیش از آن را طلب نکند و این همان حقیقتی است که بسیاری از بارهای زندگی را از دوش انسان برمی‌دارد.

این سخن را با یک حدیث قدسی که مرحوم علامه مجلسی در جلد ۷۵ بحارالانوار آورده است پایان می‌دهیم: خداوند به داود وحی فرستاد که ای داود! من پنج چیز را در پنج چیز قرار دادم و مردم آن را در پنج چیز دیگر جست‌وجو می‌کنند و به آن نمی‌رسند. من علم را در گرسنگی (کم‌خوردن) و تلاش و کوشش قرار دادم و مردم آن را در شکم‌بارگی و راحتی می‌طلبند و به آن نمی‌رسند. من عزت را در طاعتم قرار دادم و آن‌ها آن را در خدمت سلاطین جست‌وجو می‌کنند و نمی‌یابند. غنا و بی‌نیازی را در قناعت قرار دادم و آن‌ها آن را در فزونی مال می‌طلبند و نمی‌یابند. رضایم را در مخالفت با نفس قرار دادم و آن‌ها آن را در رضایت نفس جست‌وجو می‌کنند و نمی‌یابند و راحتی و آسودگی را در بهشت قرار دادم و آن‌ها آن را در دنیا می‌طلبند و به آن نمی‌رسند.^۱

دومین نکته‌ای که در این جا امام علیه السلام به آن اشاره فرموده همان حسن خلق است که آن را نعمتی مهم و با عظمت شمرده و به راستی حسن خلق، هم نعمتی است در دنیا، چراکه قلوب مردم را متوجه انسان می‌سازد و همه به‌عنوان انسانی بافضیلت به او می‌نگرند و هم مایه نجات وی در آخرت است، زیرا در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «أَكْثَرُ مَا تَلَجُّ بِهِ أُمَّتِي الْجَنَّةَ تَقْوَى اللَّهِ وَحُسْنُ الْخُلُقِ؛

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۴۵۳، ح ۲۱.

بیشترین چیزی که امت من به وسیله آن وارد بهشت می شوند پرهیزکاری و حسن خلق است»^۱.

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «مَا يُوضَعُ فِي مِيزَانِ امْرِئٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ؛ در ترازوی اعمال هیچ کس در قیامت چیزی بهتر از حسن خلق گذاشته نمی شود»^۲.

اما جمله اخیر امام علیه السلام اشاره به آیه شریفه ۹۷ سوره نحل است که می فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»؛ «هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، به طور مسلم او را حیات پاکیزه‌ای می بخشیم».

در تفسیر «حَيَاةً طَيِّبَةً» مفسران تعبیرات مختلفی دارند: بعضی آن را آن گونه که امام علیه السلام در این جا تفسیر فرموده، به قناعت تفسیر کرده‌اند و برخی به عبادت توأم با روزی حلال و یا توفیق اطاعت فرمان خدا و روشن است که این امور با هم منافاتی ندارد و حیات طیبه همه آن‌ها به خصوص قناعت را شامل می شود، زیرا قناعت، انسان را از مردم، بی نیاز می کند و از پیچ و خم‌های زندگی ثروتمندان آزاد می سازد و فرد می تواند آسوده خاطر و سربلند زندگی کند.

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۰۰، ح ۶.

۲. همان، ص ۹۹، ح ۲.

شَارِكُوا الَّذِي قَدْ أَقْبَلَ عَلَيْهِ الرِّزْقُ، فَإِنَّهُ أَخْلَقَ لِلْغِنَى،
وَأَجْدَرُ بِإِقْبَالِ الْحَظِّ عَلَيْهِ.

امام علیه السلام فرمود:

با کسی که روزی به او روی آورده شریک شوید که برای بی نیاز شدن مؤثرتر
و جهت روی آوردن بهره‌مندی مناسب‌تر است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر می‌گوید: این کلام نورانی در غررالحکم و در ربیع الابرار (زمخشری) با تفاوت‌هایی آمده است که نشان می‌دهد آن را از منابع دیگر گرفته‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۴).

شرح و تفسیر

با چنین کسی شریک شوید

این گفتار حکیمانه یکی از طرق تحصیل غنا را نشان می‌دهد، حضرت می‌فرماید: «با کسی که روزی به او روی آورده شریک شوید که برای بی‌نیاز شدن مؤثرتر و جهت روی آوردن بهره‌مندی مناسب‌تر است»؛ (شَارِكُوا الَّذِي قَدْ أَقْبَلَ عَلَيْهِ الرِّزْقُ، فَإِنَّهُ أَخْلَقَ لِلْغِنَى، وَأَجْدَرُ بِإِقْبَالِ الْحِظِّ عَلَيْهِ).

بعضی از مفسران، این کلام حکیمانه را بر حقیقت داشتن بخت و اقبال حمل کرده و گفته‌اند: چیز مرموزی به نام بخت و اقبال وجود دارد که در بعضی هست و در برخی نیست. آن‌ها که دارای بخت خوب و شانس و طالع‌اند به هر کجا روی آورند با موفقیت روبرو می‌شوند، درها به‌رویشان گشوده و گره‌ها باز می‌شود و مشکلات حل می‌گردد و موانع برطرف می‌شود. گویی این مفسران، زندگی را نوعی بخت‌آزمایی پنداشته‌اند که عده‌ای بدون هیچ دلیل منطقی پیروزی‌های مهمی به دست می‌آورند و عده‌ای باز بدون هیچ دلیلی محروم می‌شوند. همان‌گونه که در بعضی از شروح نهج‌البلاغه آمده که بعضی گفته‌اند: بخت به‌منزله‌ی مردی نابینا و گنگ و کر است که در برابر او مقداری جواهرات و مقداری سنگ‌ریزه باشد و او با هر دو دستش بی‌حساب آن‌ها را به‌سوی حاضران پرت کند، گروهی بی‌دلیل جواهرات را به‌چنگ می‌آورند و گروه دیگری سنگ‌ریزه‌ها را. در حالی که این سخن صحیح به نظر نمی‌رسد.

درست است گاهی پاره‌ای از تصادف‌ها سبب پیشرفت بعضی از اشخاص نالایق و عقب‌ماندگی برخی از افراد لایق می‌شود؛ ولی این‌ها را باید استثنایی دانست. اساس پیشرفت بر تلاش و کار و مدیریت و نظم و تدبیر است. ممکن است بعضی از عوامل موفقیت و پیروزی اشخاص بر ما روشن نباشد ولی به یقین آن‌ها که موفقیت بیشتری در امور اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و نظامی و مانند آن کسب می‌کنند دارای امتیازاتی هستند که دیگران ندارند؛ خواه این امتیازات برای ما روشن شده باشد یا نه و این‌که امام علیه السلام می‌فرماید: با کسانی که روزی به‌سوی آن‌ها روی آورده شریک شوید، ممکن است اشاره به همین عوامل موفقیت و بهره‌گرفتن از مدیریت و لیاقت‌های آن‌ها باشد و بر این اساس مسئله اقبال و شانس از جنبه خرافی بیرون می‌آید و به‌صورت مستدل و منطقی خودنمایی خواهد کرد.

مرحوم کمره‌ای در منهاج البراعة، این گفتار امام علیه السلام را اشاره به استفاده از یک اصل اقتصادی مهم می‌داند که ممالک پیشرفته از آن بهره می‌برند، وی می‌گوید: آن‌ها اساس کار اقتصادی خود را بر تأسیس شرکت‌ها و تعاون در فعالیت‌های اقتصادی گذاشته‌اند.

سپس می‌افزاید: یک دست به‌یقین کوتاه است و هر انسانی آمادگی برای بخشی از فعالیت‌های ثمربخش دارد؛ اما هنگامی که گروهی دست به دست هم بدهند و استعدادها و تخصص‌های خود را بسیج کنند، عوامل تأثیرگذار بیشتر می‌شود و سود بیشتر خواهند برد.^۱

آنچه مرحوم کمره‌ای گفته صحیح است؛ ولی کلام امام علیه السلام ناظر به اصل شرکت نیست، بلکه امام علیه السلام می‌فرماید: با آن‌هایی که در زندگی اقتصادی خود موفقیت بیشتری کسب کرده‌اند مشارکت کنید و از عوامل موفقیت آن‌ها بهره‌مند شوید.

۱. منهاج البراعة، ج ۲۱، ص ۲۹۹.

از آنچه گفته شد پاسخ بعضی از سخنان مرحوم مغنیه که در شرح نهج البلاغه خود آورده روشن می شود و نیازی به ذکر آن نیست.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «لَا تُخَالِطُوا وَلَا تُعَامِلُوا إِلَّا مَنْ نَشَأَ فِي الْخَيْرِ؛ دوستی و معامله نکنید مگر با کسانی که در خیر و نیکی پرورش یافته اند».^۱

فِي قَوْلِهِ تَعَالَى:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ الْعَدْلُ: الْإِنْصَافُ، وَالْإِحْسَانُ: التَّقْضُلُ.

امام علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ فرمود:

عدالت همان رعایت انصاف (و پرداختن حق مردم) و احسان به معنای نیکی

بیشتر (از حد انصاف) است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه به صورت روایاتی در کتب جمعی از بزرگان که قبل از سید رضی می زیسته اند آمده است؛ از جمله در کتاب عیون الاخبار این قتیبه (متوفای ۲۷۶) که به صورت سؤال و جوابی ذکر شده و در معانی الاخبار صدوق (متوفای ۳۸۱) به صورت مشروح تری آمده است و همچنین در تفسیر عیاشی (متوفای ۳۲۰) ذکر شده و کسانی که بعد از مرحوم سید رضی آن را نقل کرده اند فراوان اند (مصادر نهج البلاغه، ج ۴،

شرح و تفسیر

تفاوت میان عدالت و احسان

«امام علیؑ در تفسیر آیه: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ می‌فرماید: عدالت همان رعایت انصاف (و پرداختن حق مردم) و احسان به معنای نیکی بیشتر (از حد انصاف) است؛ (فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ الْعَدْلُ الْإِنْصَافُ، وَالْإِحْسَانُ التَّفَضُّلُ).

خداوند در این آیه شریفه به سه چیز امر و از سه چیز نهی کرده است، می‌فرماید: «خداوند به عدل و احسان و کمک به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از فحشا و منکر و ستم نهی می‌کند» و در پایان آیه می‌افزاید: «خداوند به شما اندرز می‌دهد تا متذکر شوید»؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾.^۱

این آیه دربرگیرنده یکی از جامع‌ترین برنامه‌های اجتماعی بشر است که هرگاه جامعه عمل به خود بیوشد، امنیت و آرامش بر جامعه حکم فرما می‌شود. درباره این که میان عدل و احسان چه تفاوتی است؟ مفسران احتمالات فراوانی ذکر کرده و بعضی گفته‌اند: عدل ادای واجبات، و احسان انجام مستحبات است. برخی دیگر عدل را توحید و احسان را ادای واجبات می‌دانند و عده‌ای عدالت را به معنای هماهنگی ظاهر و باطن و احسان را به معنای برتری باطن بر ظاهر

دانسته‌اند. این تفسیر نیز از سوی گروهی عنوان شده که عدالت مربوط به جنبه‌های عملی و احسان مربوط به جنبه‌های گفتاری است.

ولی از همه این تفسیرها بهتر همان است که در کلام امام علیه السلام آمده که عدل را به معنای انصاف تفسیر فرموده، زیرا رعایت انصاف آن است که حق کسی را به او بپردازند و به نظر می‌رسد که این واژه از ریشه «نصف» گرفته شده زیرا هرگاه انسان حقوق مشترک را تنصیف کند عدالت را به طور کامل رعایت کرده است. سپس این واژه به معنای هرگونه عدالت آمده است.

«احسان» همان‌گونه که از مفهوم آن استفاده می‌شود، نیکی کردن به دیگران است و این نیکی همان تفضل است که امام علیه السلام در کلام مورد بحث فرموده است. بدون شک برقرار شدن نظم در جامعه انسانی بدون عدل و انصاف و احسان و تفضل امکان‌پذیر نیست، زیرا ترک عدالت و انصاف سبب خشم کسانی می‌شود که حقوقشان پایمال شده و طبعاً برمی‌خیزند و نظم جامعه را به هم می‌ریزند که چه بسا منجر به خون‌ریزی‌های وسیعی گردد.

در مورد احسان نیز باید گفت: بسیار می‌شود که تنها با استفاده از اصل عدالت و انصاف مشکلات جامعه حل نمی‌گردد؛ مثلاً سیل عظیمی آمده و خانه‌های فراوانی را ویران کرده و یا زلزله شدیدی رخ داده و منجر به ویرانی‌های وسیعی شده است در این جا نمی‌توان تنها با استفاده از حقوق واجب و حتی مالیات‌های معمولی مشکلات را حل کرد. این جاست که اصل احسان و تفضل باید به میدان آید و نیکوکاران دامن همت به کمر بزنند، ویرانی‌ها را آباد و ضایعات را جبران و مشکلات ناشی از حوادث را حل کنند.

گاه در یک خانواده نیز مشکلاتی به وجود می‌آید مثلاً شوهر در حادثه‌ای از دنیا می‌رود و اطفال صغیر او باقی می‌مانند. این جاست که باید افراد فامیل صرف نظر از اصل عدالت به سراغ احسان و تفضل بروند و ایتم را تحت حمایت خود

قرار دهند و مشکلات آن خانواده را حل کنند؛ خواه یک نفر اقدام به این کار کند یا همه فامیل دست به دست هم دهند.

در معانی الاخبار که این حدیث را قبل از سید رضی نقل کرده می خوانیم: امیرمؤمنان بر اصحاب وارد شد در حالی که آن‌ها درباره مروت بحث می کردند فرمود: چرا در این باره به سراغ قرآن نمی روید: عرض کردند: کجای قرآن درباره مروت بحث کرده است؟ فرمود: این آیه شریفه که می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ عدل همان انصاف است و احسان همان تفضل.^۱

در حدیثی که مرحوم طبرسی آن را در مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث نقل کرده می خوانیم: «عثمان بن مظعون» که از صحابه معروف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است می گوید: من در آغاز، اسلام را به طور ظاهری پذیرفته بودم نه با قلب و جان و این وضع ادامه داشت تا آن که روزی خدمت آن حضرت بودم دیدم در فکر فرو رفته ناگهان چشم خود را به طرف آسمان دوخت گویا پیامی را دریافت می دارد. وقتی که به حال عادی برگشت از ماجرا پرسیدم فرمود: هنگامی که با تو سخن می گفتم ناگهان جبرئیل را مشاهده کردم که این آیه را برای من آورد: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...﴾ عثمان می گوید: چنان محتوای آیه در قلب من اثر گذاشت که اسلام همان لحظه در جان و روح من جای گرفت.

مَنْ يُعْطِ بِالْيَدِ الْقَصِيرَةِ يُعْطَ بِالْيَدِ الطَّوِيلَةِ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که با دست کوتاه ببخشد با دست بلند به او بخشیده می‌شود.^۱

مرحوم سید رضی می‌گوید: «معنای این کلام این است که آنچه انسان از اموال خود در راه خیر و نیکی انفاق می‌کند هرچند کم باشد خداوند جزا و پاداش بسیاری به او می‌دهد و منظور از دو دست (دست کوتاه و بلند) در این جا دو نعمت است که امام علیه السلام میان نعمت پروردگار و نعمت انسان، با کوتاهی و بلندی فرق گذاشته است؛ نعمت و بخشش از سوی بنده را کوتاه و آنچه را که از ناحیه خداوند است بلند شمرده و این بدان علت است که نعمت خدا همواره چندین

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته خطیب رضی الله عنه در مصادر نهج البلاغه، این کلام نورانی را زمخشری در ربیع الابرار و آمدی در غررالحکم آورده و سید رضی در کتاب مجازات النبویه نیز آن را به مناسبتی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۵).

اضافه بر این ابن عساکر در تاریخ دمشق، این کلام حکیمانه را در ضمن داستان مفصلی نقل کرده و به یقین منبعی جز نهج البلاغه نداشته است. (تاریخ دمشق، ج ۵۰، ص ۱۷۳).

برابر نعمت مخلوق است، زیرا نعمت های الهی اصل و اساس تمام نعمت هاست؛ تمام نعمت ها به او بازمی گردد و ازسوی او سرچشمه گرفته می شود (حتی نعمتی که انسان آن را به دیگری می بخشد آن هم ازسوی خداست و با توفیق الهی بذل و بخشش می شود)؛ «(قَالَ الرَّضِيُّ: وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّ مَا يُنْفِقُهُ الْمَرْءُ مِنْ مَالِهِ فِي سَبِيلِ الْخَيْرِ وَالْبِرِّ وَإِنْ كَانَ يَسِيرًا فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَجْعَلُ الْجَزَاءَ عَلَيْهِ عَظِيمًا كَثِيرًا وَالْيَدَانَ هَاهُنَا عِبَارَةٌ عَنِ النَّعْمَتَيْنِ فَفَرَّقَ علیه السلام بَيْنَ نِعْمَةِ الْعَبْدِ وَنِعْمَةِ الرَّبِّ تَعَالَى ذِكْرَهُ بِالْقَصِيرَةِ وَالطَّوِيلَةِ فَجَعَلَ تِلْكَ قَصِيرَةً وَهَذِهِ طَوِيلَةً لِأَنَّ نِعَمَ اللَّهِ أَبَدًا تَضَعُ عَلَى نِعَمِ الْمَخْلُوقِ أضعافاً كَثِيرَةً إِذْ كَانَتْ نِعَمَ اللَّهِ أَصْلُ النِّعَمِ كُلِّهَا فَكُلُّ نِعْمَةٍ إِلَيْهَا تَرْجِعُ وَمِنْهَا تَنْزِعُ).

شرح و تفسیر

فزونى پاداش‌هاى الهى

حضرت على عليه السلام در این گفتار نورانى اشاره به تفاوت پاداش الهى نسبت به اعمال بندگان کرده، مى فرماید: «کسى که با دست کوتاه ببخشد با دست بلند به او بخشیده مى شود»؛ (مَنْ يُعْطِ بِالْيَدِ الْقَصِيرَةِ يُعْطِ بِالْيَدِ الطَّوِيلَةِ).

اشاره به این که عطای بندگان هر قدر زیاد باشد در مقابل عطای الهى و پاداش‌هاى بسیار عظیمش کم و کوچک است. قرآن مجید مى فرماید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»؛ «هر کس کار نیکی را به جا آورد، ده برابر آن پاداش دارد».^۱

در جای دیگر مى فرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ «کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق مى کنند، همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند؛ که در هر خوشه، یک صد دانه باشد و خدا آن را برای هر کس بخواهد (و شایسته باشد)، دو یا چند برابر مى کند؛ و لطف خدا گسترده است، و او (به همه چیز) داناست».^۲

در این آیه ملاحظه مى کنیم که پاداش الهى هفت صد برابر و گاهی دو یا چند برابر این مقدار است که قابل مقایسه با کار نیک بندگان نیست.

۱. انعام، آیه ۱۶۰.

۲. بقره، آیه ۲۶۱.

سرانجام در آیه دیگری خدای متعال به بندگان «عطای غیر مجذوذ» (بخشش همیشگی و جاویدان) را نوید می‌دهد.^۱

البته جای تعجب نیست؛ عظمت خداوند و وسعت رحمتش و جود و بخشش او چنین اقتضایی را دارد و همه این‌ها جزء برنامه‌های تشویقی برای ایجاد انگیزه‌های قوی‌تر در بندگان برای انجام کارهای خیر است.

تعبیر «یَد طَوِيلَه» (دست بلند) و «یَد قَصِيرَه» (دست کوتاه) کنایه از نعمت‌های بزرگ و کوچک است، زیرا انسان معمولاً چیزی را که می‌بخشد با دست خود می‌بخشد. در حدیثی که مسلم در کتاب صحیح خود نقل کرده است می‌خوانیم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به همسرانش فرمود: «أَسْرَعُكُنَّ لِإِحْقَاقِ بِي أَطْوَلُكُنَّ يَدًا؛ از میان شما کسی زودتر به من ملحق می‌شود که دستش از همه بلندتر باشد»^۲ همسران پیامبر صلی الله علیه و آله معنای این سخن را نفهمیدند و گمان کردند اشاره به همین عضو مخصوص است و گاه طول دست خود را با هم مقایسه می‌کردند تا این‌که «زینب بنت جحش» (همسر پیامبر صلی الله علیه و آله) از دنیا رفت و نخستین کسی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بود که به آن حضرت ملحق شد و او زنی بود که بسیار در راه خدا صدقه می‌داد و کارهای خیر فراوانی می‌کرد حتی وسایلی با دست خود می‌ساخت و می‌فروخت و بهای آن را در راه خدا انفاق می‌کرد این‌جا بود که آن‌ها مراد پیامبر صلی الله علیه و آله را فهمیدند.

علامه شوشتری رحمته الله بعد از نقل این سخن در شرح نهج البلاغه خود از عایشه چنین نقل می‌کند که زینب (بنت جحش) به مقامی رسید که هیچ‌کس به آن نرسید؛ پیامبر صلی الله علیه و آله به او بشارت داد که به زودی به وی ملحق می‌شود و در بهشت نیز همسر آن حضرت خواهد بود.^۳

۱. هود، آیه ۱۰۸.

۲. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۴.

۳. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۳، ص ۲۵۳.

مرحوم «مغنیة» تفسیر دیگری برای این گفتار گران بهای مولا علیه السلام بیان کرده و «یدِ قَصیره» را اشاره به جهاد در راه خدا و شهادت و امثال آن می‌داند در حالی که این تفسیر مناسبتی با تعبیر «ید» ندارد به خصوص این که تعبیر به «ید» در مورد بخشش در راه خدا در روایات دیگر نیز آمده است. اضافه بر این، چنین تفسیری سبب می‌شود که «یدِ طویله» و «یدِ قصیره» با یکدیگر هماهنگ نباشند در حالی که در تفسیری که گفته شد و مرحوم سید رضی نیز بعداً ذکر می‌کند این دو ید با یکدیگر هماهنگ‌اند و هر دو به معنای بخشش نعمت‌اند.

مرحوم سید رضی در این جا برخلاف روش معمولی خود، شرح نسبتاً مفصلی برای این سخن آورده، می‌گوید: «معنای این کلام این است که آنچه انسان از اموال خود در راه خیر و نیکی انفاق می‌کند هر چند کم باشد خدا پاداش بسیاری به او می‌دهد و منظور از دو دست (دست کوتاه و بلند) در این جا دو نعمت است که امام علیه السلام میان نعمت پروردگار و نعمت انسان با کوتاهی و بلندی فرق گذاشته است؛ نعمت و بخشش از سوی بنده را کوتاه و آنچه را که از ناحیه خداوند است بلند شمرده و این بدان علت است که نعمت خدا همواره چندین برابر نعمت مخلوق است، زیرا نعمت‌های الهی اصل و اساس تمام نعمت‌هاست؛ تمام نعمت‌ها به او بازمی‌گردد و از سوی او سرچشمه گرفته می‌شود (حتی نعمتی که انسان آن را به دیگری می‌بخشد آن هم از سوی خداست و با توفیق الهی بذل و بخشش می‌شود)»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّ مَا يُنْفِقُهُ الْمَرْءُ مِنْ مَالِهِ فِي سَبِيلِ الْخَيْرِ وَالْبِرِّ وَإِنْ كَانَ يَسِيرًا فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَجْعَلُ الْجَزَاءَ عَلَيْهِ عَظِيمًا كَثِيرًا وَالْيَدَانَ هَاهُنَا عِبَارَةٌ عَنِ التَّعَمُّتَيْنِ فَفَرَّقَ علیه السلام بَيْنَ نِعْمَةِ الْعَبْدِ وَنِعْمَةِ الرَّبِّ تَعَالَى ذِكْرَهُ بِالْقَصِيرَةِ وَالطَّوِيلَةِ فَجَعَلَ تِلْكَ قَصِيرَةً وَهَذِهِ طَوِيلَةً لِأَنَّ نِعْمَ اللَّهِ أَبَدًا تَضَعُفٌ عَلَى نِعْمِ الْمَخْلُوقِ أضعافاً كَثِيرَةً إِذْ كَانَتْ نِعْمَ اللَّهِ أَصْلَ التَّعَمُّ كُلِّهَا فَكُلُّ نِعْمَةٍ إِلَيْهَا تَرْجِعُ وَمِنْهَا تَنْزِعُ).

نکته

اهمیت صدقه و کمک به نیازمندان در اسلام

تأکید فراوانی که در آیات و روایات اسلامی بر انفاق در راه خدا و کمک به نیازمندان شده درباره کمتر چیزی دیده می شود.

اهمیت این مسئله به اندازه‌ای است که در قرآن مجید هنگامی که به پرهیزکاران نوید بهشت برین را با وسعتی که به اندازه آسمانها و زمین است می دهد اولین صفت آن‌ها را انفاق در هر حال می شمارد، می فرماید: ﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾؛ «وشتاب کنید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که وسعت آن، آسمانها و زمین است و برای پرهیزکاران آماده شده است * (همان) کسانی که در توانگری و تنگدستی، انفاق می کنند؛ و خشم خود را فرو می برند؛ و از (خطای) مردم درمی گذرند و خدا نیکوکاران را دوست دارد».^۱

در جای دیگر به کسانی که آشکارا و پنهان در راه خدا انفاق می کنند وعده می دهد که هیچ ترس و اندوهی (در قیامت) در برابر عذاب‌های الهی نخواهند داشت: ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾؛ «آن‌ها که اموال خود را، شب یا روز، پنهان یا آشکار، انفاق می کنند، مزدشان نزد پروردگارشان (محفوظ) است؛ نه ترسی بر آن‌هاست و نه اندوهگین می شوند».^۲

مرحوم کلینی در کتاب کافی در آغاز جلد چهارم، چندین باب با روایات بسیار درباره اهمیت صدقه و این که تأثیر عمیقی در دفع بلا دارد و موجب

۱. آل عمران، آیات ۱۳۳ و ۱۳۴.

۲. بقره، آیه ۲۷۴.

افزایش و برکت اموال می شود ذکر می کند از جمله از امام باقر علیه السلام نقل می کند: «الْبِرُّ وَالصَّدَقَةُ يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَيَزِيدَانِ فِي الْعُمْرِ وَيُدْفَعَانِ تِسْعِينَ مِائَةَ السُّوءِ؛ نیکی و صدقه فقر را از انسان دور می کند و سبب طول عمر می شود و نود (و در بعضی از نسخه ها هفتاد) نوع مر بد را دور می سازد».^۱

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که فرمود: «وَلَا نَ أَعُولَ أَهْلَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَشْبَعُ جُوعَتَهُمْ وَأَكْسُو عَوْرَتَهُمْ وَأَكْفُ وُجُوهُهُمْ عَنِ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَحُجَّ حَجَّةً وَحَجَّةً حَتَّى أَنْتَهِيَ إِلَى عَشْرِ وَعَشْرٍ وَمِثْلَهَا وَمِثْلَهَا حَتَّى أَنْتَهِيَ إِلَى سَبْعِينَ؛ اگر خانواده ای از مسلمانان را که فقیرند تکفل کنم، گرسنگی آن ها را برطرف سازم، برهنگان آن ها را بپوشانم و آن ها را از این که دست نیاز به سوی مردم دراز کنند بازدارم برای من محبوب تر از آن است که یک حج و یک حج و یک حج - و همچنان ادامه داد تا - ده حج و ده حج و ده حج - تا به هفتاد حج رسید - به جا آورم».^۲

احادیث در این زمینه بسیار است. با حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام این سخن را پایان می دهیم، فرمود، «بَكَّرُوا فِي الصَّدَقَةِ وَارْعَبُوا فِيهَا فَمَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَتَصَدَّقُ بِصَدَقَةٍ يُرِيدُ بِهَا مَا عِنْدَ اللَّهِ لِيُدْفَعَ اللَّهُ بِهَا عَنْهُ شَرًّا مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ إِلَّا وَقَاهُ اللَّهُ شَرًّا مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ؛ صبحگاهان صدقه دهید و به آن علاقه مند باشید. هیچ مؤمنی نیست که برای خدا به نیازمند صدقه دهد تا شر بلاهایی را که از آسمان به زمین نازل می شود در آن روز از او باز دارد مگر این که خداوند چنین خواهد کرد و این شرور را از او دفع می کند».^۳

۱. کافی، ج ۴، ص ۲، ح ۲.

۲. همان، ح ۳.

۳. همان، ص ۵، ح ۱.

۲۳۳

لَا بَيْنَهُ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:
لَا تَدْعُونَ إِلَيَّ مُبَارَزَةً، وَإِنْ دُعِيتَ إِلَيْهَا فَاجِبٌ،
فَإِنَّ الدَّاعِيَ إِلَيْهَا بَاغٍ، وَالْبَاغِيَ مَضْرُوعٌ.

امام عليه السلام به فرزندش امام حسن عليه السلام فرمود:

هرگز کسی را به مبارزه دعوت مکن (و آغازگر جنگ مباش) ولی اگر کسی تو را به مبارزه فراخواند اجابت کن (و در جهاد با دشمن سستی مکن) زیرا دعوت کننده به مبارزه ستمکار و ستمکار در هر حال مغلوب است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته خطیب در مصادر نهج البلاغه همین معنا را جمعی از کسانی که قبل یا بعد از مرحوم سید رضی می زیسته اند و بعضاً با تفاوت هایی نقل کرده اند از جمله ابن قتیبه در عیون الاخبار و مبرد در کامل و ابن عبد ربه عقد الفرید آورده اند و راغب نیز آن را در محاضرات و «اسامة بن منقذ» در لباب الالباب نقل کرده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۶).

اضافه می کنیم که ابن حجر در کتاب فتح الباری این حدیث را با تفاوت هایی از امیرمؤمنان عليه السلام آورده که به یقین از نهج البلاغه نگرفته است. (فتح الباری، ج ۶، ص ۱۰۹).

شرح و تفسیر

آغازگر جنگ نباش!

امام علیه السلام در این سخن گهربار اندرز مهمی به فرزندش می‌دهد، می‌فرماید: «هرگز کسی را به مبارزه دعوت مکن (و آغازگر جنگ مباش) ولی اگر کسی تو را به مبارزه فراخواند اجابت کن (و در جهاد با دشمن سستی مکن) زیرا دعوت‌کننده به مبارزه ستمکار و ستمکار در هر حال مغلوب است»؛ (لَا تَدْعُونَ إِلَىٰ مُبَارَاةٍ، وَإِنْ دُعِيتَ إِلَيْهَا فَاجِبْ، فَإِنَّ الدَّاعِيَ إِلَيْهَا بَاغٍ، وَالْبَاغِيَ مَصْرُوعٌ).

«مبارزه» به معنای جنگ تن‌به‌تن است و «باغی» به معنای ستمگر و «مصروع» به معنای شکست‌خورده بر زمین افتاده است.

شاید بعضی از شارحان چنین پنداشته‌اند که این سخن اشاره به جنگ‌های تن‌به‌تن در بیرون از دایره جهاد است در حالی که هرگز چنین نیست. هرگاه کسی ما را در غیر میدان جهاد به مبارزه طلبد نه تنها پذیرش دعوت او مطلوب نیست بلکه حرام است، زیرا القای نفس در تهلکه است تنها جایی که می‌توان دعوت به مبارزه را پذیرفت میدان جهاد است، زیرا در بسیاری از میدان‌های جهاد در آغاز، جنگ‌های تن‌به‌تن انجام می‌شد؛ کسی از لشکر دشمن بیرون می‌آمد و مبارز می‌طلبید، دیگری در برابر او قرار می‌گرفت و سرانجام یکی از آن دو بر خاک می‌افتاد. مسلمانان دستور داشتند آغازگر مبارزه در میدان‌های جنگ نباشند؛ ولی در صورتی که کسی از لشکر دشمن در وسط میدان قرار گرفت و مبارز طلبید،

سکوت در برابر او جایز نیست، زیرا چنین سکوتی مساوی با شکست به شمار می آید و می دانیم که امیر مؤمنان علیه السلام بارها در میدان های جنگ با دشمنان اسلام به مبارزه طلبیده شد و در برابر حریف خود قرار گرفت و او را از پای درآورد که بارزترین نمونه آن میدان جنگ خندق و قرار گرفتن در مقابل «عمرو بن عبدود» است، زیرا او بارها در وسط میدان مبارز طلبید و هیچ کس جرأت نکرد در مقابل او ظاهر شود و امیر مؤمنان علیه السلام بارها از پیغمبر صلی الله علیه و آله تقاضا کرد که اجازه دهد در برابر او قرار گیرد و پیامبر صلی الله علیه و آله برای این که دیگران را آزمایش کند رخصت نمی داد؛ ولی آخرین بار اجازه داد و آن حضرت در برابر عمرو قرار گرفت و با مبارزه ای قهرمانانه او را بر خاک افکند و پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث معروف «لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ؛ ضربه ای که علی در روز خندق (بر پیکر عمرو بن عبدود) وارد کرد از عبادت جن و انس بالاتر است»^۱ را بیان فرمود.

نکته

جنگ های تن به تن در تاریخ

آنچه در حدیث پر بار مورد بحث آمده اشاره به جنگ های تن به تنی است که در میدان های جهاد انجام می شد و در واقع ضرورتی اجتناب ناپذیر بود و گاه این جنگ ها از جنگ های مغلوبه که همه لشکریان دو طرف به پیکار می پرداختند جلوگیری می کرد، همان گونه که در نبرد عظیم خندق این اتفاق افتاد که با کشته شدن عمرو بن عبدود در جنگ تن به تن با امیر مؤمنان علی علیه السلام روحیه دشمن شکست خورد و با عوامل دیگری از قبیل طوفان همراه شد و لشکر عظیم قریش از میدان عقب نشینی کردند.

۱. اقبال الأعمال سید بن طاووس، ص ۴۶۷.

ولی در تاریخ اروپا جنگ‌های تن‌به‌تن به صورت بسیار زشتی انجام می‌گرفت به این معنا که دو نفر که با هم خصومت داشتند به جای استفاده از راه‌های معقول حل اختلاف، یکدیگر را به مبارزه فرامی‌خواندند و با استفاده از سلاح‌های مرگبار به یکدیگر حمله می‌کردند و هنگامی که مبارزه آن‌ها تمام می‌گشت که یکی از آن دو کشته می‌شد.

آنچه در ذیل می‌خوانید عصاره‌ای است که از سه دائرة المعارف معروف غربی گرفته شده است:

مبارزه تن‌به‌تن یا همان دوئل، واژه‌ای است که از زبان لاتین گرفته شده است به این شکل که دو تن که با یکدیگر خصومت داشتند با استفاده از شمشیر و یا اسلحه‌ای مرگبار به مبارزه برمی‌خاستند. این عمل در ابتدا در قرون وسطی و در اروپای شرقی مرسوم بود و حتی گفته شده است که به دوران قبل از مسیح بازمی‌گردد. بعد از مدتی این عمل از سوی دادگاه جنبه قانونی یافت و به‌عنوان وسیله‌ای برای رفع خصومت معرفی شد و در مواردی دادگاه حکم به انجام دوئل می‌کرد.

در زمان چارلز نهم در فرانسه انجام این عمل تا جایی شدت یافت که او برای کنترل آن، در سال ۱۵۶۶ مجازات اعدام را برای کسانی که دست به این عمل می‌زدند مقرر کرد. با این وجود در تواریخ نوشته شده است که بعداً در زمان لوئی چهارم در فرانسه در عرض هجده سال بیش از چهار هزار نفر در نبرد تن‌به‌تن کشته شدند و یا در زمان لوئی سیزدهم تعداد کشتگان در عرض بیست سال به هشت هزار نفر بالغ شد. دامنه این نوع نبرد تا جایی گسترش یافته بود که به محض کوچک‌ترین توهین و یا صرف احتمال وجود توهین، فردی که مورد اهانت قرار گرفته بود زمان و مکان دوئل را تعیین می‌کرد و انجام این عمل نوعی دفاع از آبرو و حفظ شرافت تلقی می‌شد و حتی گفته شده که همه افراد به انجام

دادن این کار مجاز بودند و فقط زنان، افراد زیر بیست سال و یا بالاتر از شصت سال و یا کسانی که بیماری داشتند از این عمومیت مستثنا بودند.

با وجود این همواره در جواز این عمل بحث بود و آن را مخالف قوانین می دانستند و سرانجام در اوایل قرن بیستم ممنوعیت جهانی آن اعلام شد و یکی از عوامل ممنوعیت آن را افول طبقه اشراف دانسته‌اند، زیرا دوئل غالباً در میان آن‌ها و به اصطلاح، برای حمایت از آبرو و شرافت خانوادگی انجام می‌شد.

نوع دیگری از دوئل نیز وجود داشت که محدود به خصومت‌های شخصی نبود و در جنگ‌ها و نبردها به شکل مبارزه تن به تن نمودار می‌شد و حتی در کتب تاریخ اثراتی از آن در سده هفتم پیش از میلاد به چشم می‌خورد و نبردهای شوالیه‌ها و یا به مبارزه طلبیدن‌های مرسوم در نبردهای اسلامی از این قبیل بود.

امروزه این نوع نبرد در میادین جنگ منسوخ شده و سلاح‌های کشتار جمعی جایگزین آن گردیده است.



۲۳۶

خِيَارُ خِصَالِ النِّسَاءِ شِرَارُ خِصَالِ الرِّجَالِ: الزَّهْوُ، وَالْجُبْنُ، وَالسُّبْحُلُ؛ فَإِذَا
كَانَتِ الْمَرْأَةُ مَزْهُوَّةً لَمْ تُمْكِنُ مِنْ نَفْسِهَا، وَإِذَا كَانَتْ بِخَيْلَةٍ حَفِظَتْ مَالَهَا وَمَالَ
بَعْلِهَا، وَإِذَا كَانَتْ جَبَانَةً فَرَقَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَعْرِضُ لَهَا.

امام علیؑ فرمود:

خصلت‌های نیک زنان، خصلت‌های بد مردان است (این خصلت‌ها عبارت‌اند از:)
تکبر و ترس و بخل (زیرا) هنگامی که زن متکبر باشد بیگانه را به خود راه نمی‌دهد
و اگر بخیل باشد مال خود و همسرش را حفظ می‌کند و اگر ترسو باشد از هر چیزی که
ممکن است به آبرو و عفت او صدمه بزند می‌ترسد (و از آن فاصله می‌گیرد).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام حکمت‌آمیز را جمعی از علمایی که پیش از سید رضی و پس از او می‌زیسته‌اند در کتاب‌های خود
نقل کرده‌اند از جمله ابوطالب مکی در قوت القلوب و زمخشری در ربیع الابرار و آمدی در غررالحکم و فتال
نیشابوری در روضه الواعظین آن را با تفاوت‌هایی آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۶).

شرح و تفسیر

تفاوت صفات مردان و زنان

امام علیه السلام در این کلام پربار به نکاتی از تفاوت فضایل اخلاقی در زن و مرد اشاره می‌کند، می‌فرماید: «خصلت‌های نیک زنان، خصلت‌های بد مردان است (این خصلت‌ها عبارت‌اند از: تکبر و ترس و بخل (زیرا) هنگامی که زن متکبر باشد بیگانه را به خود راه نمی‌دهد و اگر بخیل باشد مال خود و همسرش را حفظ می‌کند و اگر ترسو باشد از هر چیزی که ممکن است به آبرو و عفت او صدمه بزند می‌ترسد (و از آن فاصله می‌گیرد))؛ (خِيَارُ خِصَالِ النِّسَاءِ شِرَارُ خِصَالِ الرِّجَالِ: الزَّهْوُ، وَالْجُبْنُ، وَالْبُخْلُ؛ فَإِذَا كَانَتِ الْمَرْأَةُ مَزْهُوَّةً لَمْ تُمَكِّنْ مِنْ نَفْسِهَا، وَإِذَا كَانَتْ بَخِيلَةً حَفِظَتْ مَالَهَا وَمَالَ بَعْلِهَا، وَإِذَا كَانَتْ جَبَانَةً فَرَقَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَعْرِضُ لَهَا).

«خیار» به معنای بهترین‌ها و «شرار» به معنای بدترین‌هاست. «زهو» به معنای تکبر و «فرقت» از ریشه «فرق» (بر وزن ورق) به معنای ترس است.

آنچه امام علیه السلام در این کلام نورانی فرموده اموری برای حفظ عفت زن و دور نگه داشتن او از تعرض مردان آلوده و حفظ جایگاه او در خانواده است. روشن است که اگر زن در برابر مردان بیگانه تواضع و فروتنی کند ممکن است در او طمع ورزند، همچنین اگر به اصطلاح، نترس باشد و به جاهای خطرناک و یا بیابان‌های دوردست و خالی از سکنه برود و یا در شب‌های تاریک تنهایی

بیرون برود و یا دعوت افراد مشکوک را برای سوار شدن به اتومبیل و مجالس مختلف آن‌ها بپذیرد، ممکن است در معرض خطرات ناموسی قرار گیرد. این جاست که ترس برای او فضیلت خواهد شد و پاسدار و نگاهبان عفت اوست. همچنین اگر زن درباره هزینه کردن اموال شوهر بخیل باشد می‌تواند حافظ و نگاهبان ثروت او گردد؛ اما به عکس اگر دست بذل و بخشش او گشاده گردد ممکن است اموال شوهر و حتی اموال خودش را در مدت کوتاهی بر باد دهد و همین امر سبب اختلاف او با همسرش گردد و منجر به حوادثی شود که بسیار ناخوشایند است.

این صفات به ظاهر مذموم ضعف‌هایی را جبران می‌کند که در بسیاری از زنان هست؛ جاذبه جنسی در برابر نامحرمان نقطه ضعفی برای او محسوب می‌شود که تکبر آن را جبران می‌کند و ضعف جسمانی در برابر مهاجمان بیگانه نقطه ضعفی است که ترس جبران‌کننده آن است و موقعیت آسیب‌پذیر او در امانت‌داری خانه چیزی است که بخل آن را جبران می‌کند.

بدیهی است که آنچه امام علیه السلام در این کلام نورانی بیان فرموده به صورت مطلق و فراگیر نیست، به بیان دیگر منظور امام علیه السلام این نیست که در همه جا متکبر، یا ترسو و یا بخیل باشد، منظور مواردی است که نداشتن این صفات، به عفت یا امانت او لطمه می‌زند و گرنه زنان نباید در برابر بستگان، محرمان و دوستان زن خود تکبر ورزند یا از همه چیز حتی سایه خود بترسند یا در بخشش از اموال خود بخل به خرج دهند. در حالات فاطمه زهرا علیها السلام می‌خوانیم که او در پایان جنگ احد به میدان آمد و پیشانی و دهان پدر بزرگوارش را از خون شست و یا در شب زفاف پیراهن عروسی خود را به سائل بخشید و همچنین دختر شجاعش زینب کبری علیها السلام در کوفه و شام خطبه‌هایی خواند که پشت دشمنان را به لرزه درآورد و پایه‌های کاخ آن‌ها را متزلزل ساخت.

نیز روشن است که آنچه امام علیه السلام فرموده شامل تمام صفات فضیلت نمی شود؛ صفات برجسته بسیاری وجود دارد که در زن و مرد یکسان است؛ مانند تقوا و پرهیزکاری، عبادات و اطاعات، امر به معروف و نهی از منکر، عشق و علاقه به علم، محبت به زبردستان و امثال آن‌ها.

این نکته نیز قابل توجه است که ممکن است صفات مورد بحث، در زنی وجود نداشته باشد که باید به صورتی که گفته شد برای خود فراهم سازد و در پناه آن‌ها عفت خویش را حفظ کند تا از شر مردان هوس‌باز در امان بماند و نیز حافظ اموال خود و همسرش باشد.

مرحوم کمره‌ای مطابق معمول، این کلام نورانی را به نظم ترجمه کرده است:

آنچه در زن بود خجسته خصال	برشمر بدترین صفات رجال
زنِ باکبر «خودنگه‌دار» است	ندهد بر مراد غیر مجال
چون که باشد بخیل حفظ کند	مال خود را و شوی در هر حال
گر بترسد، به خانه پابند است	چون هراسد ز سوی استقبال



وَقِيلَ لَهُ: صِفْ لَنَا الْعَاقِلَ

هُوَ الَّذِي يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ، فَقِيلَ: فَصِفْ لَنَا الْجَاهِلَ فَقَالَ: قَدْ فَعَلْتُ.

از امام علیه السلام درخواست شد: عاقل را برای ما توصیف کن.

امام علیه السلام فرمود:

عاقل کسی است که هرچیز را در جای خود قرار می دهد. گفته شد: جاهل را

توصیف بفرما. فرمود: توصیف کردم.^۱

مرحوم سید رضی می گوید: «منظور امام علیه السلام این است که جاهل کسی است که

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها مدرک دیگری که خطیب علیه السلام در مصادر برای این کلام حکیمانه نقل کرده غررالحکم است که با تفاوتی آن را ذکر کرده و نشان می دهد منبع دیگری داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۶).
 اضافه بر این، کلام مزبور در کتاب جواهر المطالب نوشته ابن دمشقی (متوفای ۸۷۱) با تفاوت روشنی آمده است و ذیل آن چنین است: «قِيلَ: فَمَنْ الْجَاهِلُ؟ قَالَ: الَّذِي لَا يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ». (جواهر المطالب، ص ۱۶۵).

هر چیزی را در جای خود قرار نمی دهد، بنابراین ترک وصف جاهل خود صفت او محسوب می شود، زیرا برخلاف وصف عاقل است؛ (قال الرضی: یعنی أنَّ الجاهل هو الذي لا يضع الشيء مَوَاضِعَهُ فَكَانَ تَرْكُ صِفَتِهِ صِفَةً لَهُ إِذْ كَانَ بِخِلَافِ وَصْفِ الْعَاقِلِ).

شرح و تفسیر

عاقل کیست؟

«خدمت امام علیه السلام عرض شد: عاقل را برای ما توصیف کن. فرمود: عاقل کسی است که هرچیز را در جای خود قرار می دهد. گفته شد: جاهل را توصیف بفرما. فرمود: توصیف کردم»؛ (وَقِيلَ لَهُ: صِفْ لَنَا الْعَاقِلَ فَقَالَ علیه السلام: هُوَ الَّذِي يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ فَقِيلَ: فَصِفْ لَنَا الْجَاهِلَ، فَقَالَ: قَدْ فَعَلْتُ).

«مرحوم سید رضی (در ذیل این کلام) می گوید: منظور امام علیه السلام این است که جاهل کسی است که هرچیزی را در جای خود قرار نمی دهد، بنابراین ترک وصف جاهل خود صفت او محسوب می شود، زیرا برخلاف وصف عاقل است»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: يَعْنِي أَنَّ الْجَاهِلَ هُوَ الَّذِي لَا يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ فَكَانَ تَرْكُ صِفَتِهِ صِفَةً لَهُ إِذْ كَانَ بِخِلَافِ وَصْفِ الْعَاقِلِ).

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه در عبارتی کوتاه و پرمعنا در واقع تمام اوصاف عاقل و جاهل را خلاصه کرده است؛ عاقل کسی است که درباره هرچیز می اندیشد و محل مناسب آن را بررسی می کند و سپس آن را در محل مناسب قرار می دهد؛ مثلاً اگر رئیس اداره یا رئیس حکومت است شایستگی های افراد را در نظر می گیرد و هرکدام را در محل لایق خود قرار می دهد یا مثلاً اگر می خواهد سخنرانی کند، مطالب را چنان تنظیم می کند که مقدمه در جایگاه خود، شرح مطالب در جای خود و نتیجه گیری پایانی سخن نیز در جای خود باشد.

اگر عبادتی انجام می‌دهد، اجزا و شرایط و واجبات و مستحبات آن را هرکدام در جای خود به‌جا می‌آورد. اگر طبیب است و می‌خواهد بیماری را درمان کند مراحل مختلف درمان را به‌دقت در نظر می‌گیرد و هر دارو و درمانی را در جای خود قرار می‌دهد و اگر می‌خواهد اموال زکات و بیت‌المال را تقسیم کند نیاز افراد و گروه‌ها را در نظر می‌گیرد و به هرکدام به‌اندازهٔ نیازش می‌پردازد.

حتی اگر می‌خواهد مجازات کند، با توجه به این‌که مجازات نیز درجات و مراحلی دارد، هر مرحله را در جایگاه خود قرار می‌دهد تا نتیجهٔ مطلوب عاید شود.

آری، عاقل می‌اندیشد و اندازه‌گیری می‌کند و تدبیر می‌نماید و نظم هر کار را رعایت می‌کند. تعبیر «رُشد» نیز در قرآن مجید در مورد دادن اموال یتیمان به آنان، نیز می‌تواند اشاره‌ای به همین معنا باشد؛ یعنی یتیم به مرحله‌ای برسد که بتواند در مسائل مالی هرچیز را در جایگاه مناسب قرار دهد.

به‌عکس جاهل، که هیچ‌یک از این امور را رعایت نمی‌کند؛ در جایی که باید نرمش نشان دهد شدت عمل به کار می‌گیرد و به‌عکس در جای شدت عمل نرمش نشان می‌دهد، افراد را در جایگاه خود قرار نمی‌دهد، حقوق را متناسب تقسیم نمی‌کند، واجبات و مستحبات شرع را به‌طور صحیح در جایگاه اصلی قرار نمی‌دهد و همین امر باعث شکست او در همهٔ زمینه‌هاست.

روایات دیگری در زمینهٔ توصیف عقل یا عاقل از معصومان علیهم السلام نقل شده که با آنچه در این کلام نورانی آمده هماهنگ است؛ از جمله در حدیثی از امام امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «الْعَقْلُ أَنْكَ تَقْتَصِدُ فَلَا تُسْرِفُ وَتَعْدُ فَلَا تُخْلِفُ وَإِذَا غَضِبْتَ حَلُمْتَ؛ عقل آن است که میانه‌روی را انتخاب کنی و اسراف ننمایی و هرگاه وعده می‌دهی تخلف نکنی و به‌هنگام غضب، حلم و بردباری نمایی»^۱.

در حدیث دیگری در همان کتاب از آن حضرت می‌خوانیم: «النُّفُوسُ طَلِقَةٌ لَكِنَّ أَيْدِيَ الْعُقُولِ تُمْسِكُ أَعْنَئَتَهَا عَنِ النَّحْوِسِ؛ نفوس آدمیان آزاد است؛ ولی دست‌های عقل زمام آن را گرفته و از چموشی و سرکشی بازمی‌دارد».^۱

نیز در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «إِنَّمَا الْعَقْلُ التَّجَنُّبُ مِنَ الْإِثْمِ وَالنَّظَرُ فِي الْعَوَاقِبِ وَالْأَخْذُ بِالْحَزْمِ؛ عقل، تنها پرهیز از گناه و نگاه کردن در عواقب امور و رعایت احتیاط در کارهاست».^۲

جالب این‌که امام علیه السلام در کلام حکیمانه ۴۳۷ عدالت را نیز به چیزی شبیه آنچه درباره عقل فرمود وصف کرده است، می‌فرماید: «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا؛ عدل هر چیزی را در جایگاه خود قرار می‌دهد». و به یقین هر عاقلی عادل است و هر عادل‌ی باید عاقل باشد.

در عهدنامه مالک اشتر نیز امام علیه السلام به او دستور می‌دهد: «فَضَعُ كُلَّ أَمْرٍ مَوْضِعَهُ وَأَوْقِعْ كُلَّ أَمْرٍ مَوْقِعَهُ؛ هر چیز را در جایگاه خود قرار ده و هر امری را در محل مناسب آن».^۳ و این، هم امر به عدالت است و هم رعایت عقل و تدبیر.

ابن ابی‌الحدید در این جا برای این‌که کلام امام علیه السلام را تبیین سازد ضرب‌المثلی نقل می‌کند که به پندار خود شبیه کلام امام علیه السلام است ولی ضرب‌المثل گفته شده، در برابر گفتار حکیمانه امام علیه السلام بسیار نامناسب است.^۴



۱. غررالحکم، ح ۲۰۴۸.

۲. همان، ح ۳۸۸۷.

۳. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۶۷.

وَاللَّهِ لَدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقِ خِنْزِيرٍ فِي يَدِ مَجْدُومٍ.

امام عليه السلام فرمود:

به خدا سوگند! این دنیای شما در نظر من از استخوان خنزیری که در دست
شخص جذامی باشد پست تر است!^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مطابق نقل کتاب مصادر، صدوق این گفتار حکیمانه را با اضافات روشنی در امالی در ضمن خطبه‌ای نقل کرده است و در غررالحکم با کمی تفاوت آمده و همچنین در کتاب غرر الخصاص الواضحة (تألیف محمد بن ابراهیم الوطواط) نقل شده است، بنابراین این کلام نورانی قبل از رضی و بعد از او از امام امیرمؤمنان عليه السلام نقل شده و تفاوت در الفاظ، ضرری به وحدت معنا نمی‌زند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۷).

شرح و تفسیر

پستی دنیا در نظر امام علیه السلام

حضرت علی علیه السلام در این کلام حکیمانه شدت تنفر خود را از زرق و برق دنیا نشان داده است، می فرماید: «به خدا سوگند! این دنیای شما در نظر من از استخوان خنزیری که در دست شخص جذامی باشد پست تر است»؛ (وَ اللَّهُ لَدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقٍ خِنْزِيرٍ فِي يَدٍ مَجْدُومٍ). «عِراق» با کسره و ضمه عین، جمع «عِراق» (بر وزن فرق) به معنای استخوانی است که گوشت آن را کنده باشند.

امام علیه السلام با این تشبیه، رساترین تعبیر را در مورد تنفرش از زرق و برق دنیا ذکر کرده است. استخوان بی گوشت ارزشی ندارد به ویژه اگر استخوان حیوان نجس العین مانند خنزیر باشد و به خصوص اگر در دست انسان بیمار مبتلا به جذام باشد که همه از وی فرار می کنند! سوگندی که در آغاز این سخن آمده و تعبیر «دنیاکم» (دنیای شما) مطلب را روشن تر می سازد.

ابن ابی الحدید در شرح این کلام می گوید: به جانم سوگند! که حضرت در این گفتارش صادق است و همیشه صدق و راستی پیشه وی بود و کسی که در سیره و روش زندگی او در آن زمان که در مقام ولایت ظاهری بود و آن زمان که در کنار قرار داشت بنگرد صحت این کلام را درمی یابد (چراکه او در هر دو حالت در نهایت بی اعتنایی به دنیا بود).^۱

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۶۷.

امام علیه السلام در طول عباراتی که در نهج البلاغه از آن حضرت نقل شده بی‌اعتنایی خود را به مقامات دنیوی و مواهب آن با تعبیرات مختلفی بیان کرده که هر کدام از دیگری گویاتر و فصیح‌تر است.

در خطبه «ششقیه» چنین بیان فرمود: «وَلَا لَنَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنَرٍ»^۱ (اگر برای احقاق حقوق مظلومان نبود مهار ناقه خلافت را بر پشتش می‌افکندم و رهایش می‌ساختم و در آن هنگام) درمی‌یافتید که ارزش این دنیای شما در نظر من از آب بینی بز کمتر است.

در خطبه ۲۲۴ آمده است که می‌فرماید: «وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِّ جَزَادَةٍ تَقْضِمُهَا؛ این دنیای (پرزرق و برق) شما در نظر من از برگ جویده‌ای که در دهان ملخی باشد خوارتر و بی‌ارزش‌تر است.

در مقدمه خطبه ۳۳ خواندیم که ابن عباس می‌گوید: در منطقه «ذی‌قار» خدمت امام علیه السلام رسیدم در حالی که پارگی کفش خود را می‌دوخت، حضرت رو به من کرد و گفت: قیمت این کفش چقدر است؟ من عرض کردم: قیمتی ندارد. فرمود: «وَاللَّهِ لَيْهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أُدْفَعَ بَاطِلًا؛ به خدا قسم! این کفش بی‌ارزش در نظر من محبوب‌تر از فرمانروایی بر شماست مگر این‌که با این حکومت حقی را به پا دارم یا باطلی را دفع کنم».

تعبیرات دیگری از این قبیل هست که همه حاکی از بی‌اعتنایی و عدم وابستگی آن امام بزرگوار به مواهب مادی دنیا است.

مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار حدیث بسیار مشروحی درباره فضایل امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل کرده که در پایان آن به حوادث ایام شهادت آن حضرت اشاره شده است؛ وی نقل می‌کند: «یک روز پیش از آن‌که امام علیه السلام به شهادت برسد مردم به عیادت آن حضرت آمدند و این در حالی بود که حقوق آن‌ها را از

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳ معروف به ششقیه.

بیت‌المال پرداخته بود و چیزی از دنیای آن‌ها را برای خود انتخاب نکرده بود
 «وَلَمْ يَتَنَاوَلْ مِنْ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ مَا يُسَاوِي عِقَالاً وَلَمْ يَأْكُلْ مِنْ مَالِ نَفْسِهِ إِلَّا
 قَدْرَ الْبُلْغَةِ؛ و در حالی بود که از بیت‌المال مسلمانان حتی به اندازه یک عقال
 (پای‌بند) شتر برای خود بر نداشته بود و از اموالی که خودش (با زحمت فراوان)
 فراهم می‌ساخت تنها به اندازه ضرورت استفاده می‌کرد». و همه حاضران گواهی
 دادند که دورترین مردم از آن حضرت همچون نزدیک‌ترین مردم به آن حضرت
 بود (و هیچ‌گونه تفاوتی در میان نزدیکان و افراد دور یا بیگانه نمی‌گذاشت).^۱
 این نشان می‌دهد که اگر امیرمؤمنان علیه السلام سخنی درباره پستی دنیا می‌گوید
 عملش نیز کاملاً با آن هماهنگ است.

إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً
فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ.

امام علیه السلام فرمود:

گروهی خدا را از روی رغبت و میل (به بهشت) پرستش کردند، این عبادت تاجران است و عده‌ای از روی ترس او را پرستیدند و این عبادت بردگان است و جمعی دیگر خدا را برای شکر نعمت‌ها (و این‌که شایسته عبادت است) پرستیدند، این عبادت آزادگان است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه می‌گوید: این کلام حکیمانه را جمعی از بزرگان، قبل و بعد از مرحوم سید رضی نقل کرده‌اند از جمله مرحوم کلینی در کتاب کافی و ابن قاسم در روض الاخیار و آمدی در غررالحکم. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۷).

شرح و تفسیر

عبادت آزادگان و احرار

این کلام نورانی انگیزه‌های عبادت عابدان را با ذکر سلسله مراتب آن‌ها دربر دارد، مولای متقیان علیه السلام می‌فرماید: «گروهی خدا را از روی رغبت و میل (به بهشت) پرستش کردند، این عبادت تاجران است و عده‌ای از روی ترس او را پرستیدند و این عبادت بردگان است و جمعی دیگر خدا را برای شکر نعمت‌ها (و این‌که شایسته عبادت است) پرستیدند، این عبادت آزادگان است»؛ (إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ).

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه انگیزه‌های عبادت را به صورت بسیار لطیف، زیبا و دقیق بیان فرموده و مردم را به سه گروه تقسیم می‌کند:

گروه اول کسانی هستند که شوق بهشت و عشق به حور و قصور و مواهب دیگر بهشتی آن‌ها را به سوی عبادت پروردگار دعوت می‌کند، گرچه عبادت این‌ها برخلاف آنچه بعضی از ناآگاهان پنداشته‌اند صحیح است؛ ولی به یقین در حد اعلا نیست، زیرا کارشان شبیه تاجرانی است که سرمایه‌ای را به بازار می‌برند تا چیز بهتر و بیشتر به دست آورند.

گروه دوم کسانی هستند که ترس از آتش دوزخ و عذاب‌های جانکاه آن، ایشان را وادار به اطاعت و عبادت پروردگار می‌کند. عبادت این گروه نیز گرچه -

همان‌گونه که خواهد آمد - صحیح است؛ ولی این هم در حد اعلا نیست، زیرا کار آن‌ها شبیه غلامانی است که از ترس تازیانه مولا انجام وظیفه می‌کنند. اما گروه سوم کسانی هستند که سطح فکر و معرفت و اخلاصشان برتر از این است که عشق به نعمت‌های بهشتی و وحشت از عذاب‌های دوزخی آن‌ها را به عبادت پروردگار وادارد، بلکه محبت پروردگار و شکر نعمت‌های او و عشق به قرب حق، آن‌ها را به عبادت جذب می‌کند. این برترین انگیزه عبادت است و این عبادت آزادگان است؛ آزادگان از عشق به جنت و ترس از نار.

شبیه این معنا به صورت دیگری طبق روایتی که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار آورده از آن حضرت نقل شده، می‌فرماید: «مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ؛ (خداوند!) من تو را از ترس دوزخت پرستش نکردم و نه به دلیل طمع در بهشت تو؛ ولی تو را شایسته عبادت دیدم و پرستیدم».^۱

در حدیث دیگری از آن حضرت این تقسیم‌های سه‌گانه به تعبیر دیگری نقل شده و در آخر آن آمده است: «لَكِنِّي أَعْبُدُهُ حُبًّا لَهُ عَزَّ وَجَلَّ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْكِرَامِ وَهُوَ الْأَمْنُ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَهُمْ مِنْ فِرْعَ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ»؛ ولی من او را به دلیل عشق به آن ذات پاک می‌پرستم و این عبادت بزرگواران است که سبب آرامش و امنیت در روز جزاست، زیرا خدای متعال می‌فرماید: آن‌ها از وحشت آن روز در امان‌اند».^۲

نکته

انگیزه‌های عبادت

شک نیست که عبادت نیاز به قصد قربت دارد؛ یعنی باید انگیزه‌های آن الهی باشد و خلوص از هرگونه ریا و قصد غیر خدا نیز لازم است.

۱. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۸۶.

۲. همان، ص ۱۹۷، نمل، آیه ۸۹.

فقها فرموده‌اند: اگر کسی وضو می‌گیرد، هم به نیت اطاعت فرمان خدا و هم برای این‌که به وسیله آب خنک بدن او خنک شود، وضوی او خالی از اشکال نیست چراکه انگیزه مشترکی بین قصد قربت و قصد برودت آب داشته است. البته اگر قصد اصلی قربت است که در هر حال وضو را برای نماز می‌گیرد؛ ولی قصدهای تبعی هم در کار باشد، ضرری نمی‌زند.

در این جا سؤال پیش می‌آید که آیا به جا آوردن عبادات برای رسیدن به پاداش بهشت و نعمت‌های آن و حور و قصور جنت با قصد قربت سازگار است؟ همچنین انجام آن برای ترس از آتش دوزخ و عذاب‌های آن واقعاً خالصانه است؟ در زمینه آثار دنیوی و مواهب مادی، خواندن نماز باران برای رفع خشکسالی یا نماز شب برای وسعت روزی و امثال آن نیز قابل پرسش است که چگونه این‌گونه نیت با قصد قربت سازگار است؟

پاسخ همه این پرسش‌ها یک چیز است و آن این‌که آنچه انسان از خدا بخواهد عین قربت است و به تعبیر دیگر، پاداش‌های بهشتی و نجات از عذاب دوزخ یا پاداش‌های مادی دنیوی از قبیل داعی بر داعی یعنی انگیزه‌ای است برای قصد قربت، زیرا عبادت کننده می‌داند که اگر نیت قربت نداشته باشد این امور حاصل نمی‌شود.

به همین دلیل در سرتاسر قرآن مجید برای تشویق مؤمنان به اطاعت پروردگار و تقرب به او سخن از نعمت‌های بهشتی به میان آمده و برای نهی از مخالفت، سخن از عذاب‌های دوزخ. اگر این امور با قصد قربت مخالفت داشت، هرگز در قرآن مجید آن هم به صورت بسیار گسترده مطرح نمی‌شد.

همچنین مسئله نماز باران و مانند آن در احادیث اسلامی وارد شده و معصومان علیهم السلام به آن تشویق کرده‌اند. اگر با قصد قربت منافات داشت امکان نداشت تشویق کنند. نیز پاداش‌های مادی برای برپاداشتن نماز شب یا خواندن

سوره‌های مختلف قرآن یا دعاهایی برای آزادی زندانیان و شفای بیماران همه دلیل بر این است که آنچه از خدا خواسته شود، هرچند داعی بر آن رسیدن به مواهب مادی باشد با قصد قربت منافات ندارد.

البته شکی نیست که اگر انسان به مقامی از ایمان و اخلاص برسد که عبادت پروردگار را تنها برای ادای شکر و شایستگی حق برای عبادت به جای آورد و حتی عشق به نعمت‌های بهشتی و ترس از آتش دوزخ و رسیدن به مواهب دنیوی را رها سازد، عبادتی در حد بسیار اعلا انجام داده است؛ ولی این بدان معنا نیست که اگر طمع در جنت و خوف از عذاب یا رسیدن به مواهب مادی دنیا انگیزه رفتن به در خانه خدا شود و همه را از او بخواهد با اخلاص نیت مخالفت داشته باشد، از این رو در آیات قرآن در کنار ﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾؛ «باغ‌هایی از بهشت که نهرها از کنار درختانش عبور می‌کند» تعبیر ﴿وَرِضْوَانٍ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾؛ «خشنودی و رضایت خداوند (از همه) برتر است» نیز آمده در آن جا که می‌فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِينٍ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛ «خداوند به مردان و زنان باایمان، باغ‌های بهشتی وعده داده که نهرها از پای درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و (همچنین قصرها و) خانه‌های پاکیزه در باغ‌های جاودان بهشتی (به آن‌ها وعده داده است)؛ و خشنودی خدا (از همه این‌ها) برتر است؛ و این، همان رستگاری و پیروزی بزرگ است».^۱

چه خوب است که انسان افق فکر و معرفت خود را چنان بالا برد که از عبادات و مناجات‌های خود غیر او را نخواهد، همان‌گونه که در مناجات هشتم از مناجات‌های پانزده گانه امام سجاد علیه السلام وارد شده است که به پیشگاه خدا عرضه

۱. توبه، آیه ۷۲.

می‌دارد: «فَأَنْتَ لَا غَيْرَكَ مُرَادِي وَ لَكَ لَا لِسَوَاكَ سَهْرِي وَ سُهَادِي وَ لِقَاؤُكَ قُرَّةُ عَيْنِي وَ وَضْلُكَ مُنَى نَفْسِي وَ إِلَيْكَ شَوْقِي وَ فِي مَحَبَّتِكَ وَ لَهْيِي وَ إِلَيَّ هَوَاكَ صَبَابَتِي وَ رِضَاكَ بُغْيَتِي... وَ قُرْبُكَ غَايَةُ سُؤْلِي؛ تو مراد منی و غیر تو مراد من نیست. شب‌زنده‌داری و بیداری‌ام فقط برای توست نه غیر تو. دیدارت نور چشم من و وصل تو آرزوی من و به‌سوی تو شوق و اشتیاق من است. در وادی محبت تو سرگشته و در هوای تو دل‌داده‌ام و خشنودیات مقصد و مقصود من... و قرب تو منتهای خواسته من است».

الْمَرْأَةُ شَرُّ كُلِّهَا، وَشَرُّ مَا فِيهَا أَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْهَا!

امام علیه السلام فرمود:

تمام وجود زن (زنان تربیت نیافته) شرّ است و بدترین چیزی که در اوست این است که از وجودش چاره‌ای نیست.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها مدرکی جز نهج البلاغه که در کتاب مصادر برای این کلام حکیمانه آمده غررالحکم است که آن را با تفاوتی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۸).
 اضافه بر این مرحوم طبرسی در مجمع البیان ذیل آیه ۱۴ سوره «آل عمران» این حدیث را با اضافه‌ای نقل کرده است. (مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۵۲).

شرح و تفسیر

زنان تربیت نیافته

امام علیه السلام به مشکلات موجود در گروهی از زنان اشاره کرده، می‌فرماید: «تمام وجود زن شرّ است و بدترین چیزی که در اوست این است که از وجودش چاره‌ای نیست»؛ (الْمَرْأَةُ شَرُّ كُلِّهَا، وَشَرُّ مَا فِيهَا أَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْهَا!).

روشن است که منظور امام علیه السلام در این کلام تمام زنان نیستند زیرا زنان برجسته در اسلام فراوان بوده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله، امام و سایر ائمه علیهم السلام برای آنها احترام فراوان قائل بودند.

حدیث معروف رسول اکرم صلی الله علیه و آله که می‌فرمود: «حُبِّبَ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا ثَلَاثُ: النِّسَاءُ وَالطَّيِّبُ وَجَعَلْتُ قُرَّةَ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ؛ سه چیز از دنیای شما محبوب من است: بوی خوش و زنان و نور چشمانم نماز است»^۱ شاهد گویای این مطلب است.

افزون بر این، قرآن مجید بسیاری از زنان را مدح کرده است؛ مثلاً می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ «هرکس کار شایسته‌ای انجام دهد خواه مرد باشد یا زن در حالی که مؤمن است به‌طور مسلم او را حیات پاکیزه‌ای می‌بخشیم؛ و پاداش آنها را مطابق بهترین اعمالی که انجام می‌دادند، خواهیم داد».^۲

۱. بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۲۱۱، ح ۲۲.

۲. نحل، آیه ۹۷.

در حدیث معروفی که در تفسیر نور الثقلین آمده می‌خوانیم: هنگامی که اسماء بنت عمیس با همسرش جعفر بن ابی طالب از حبشه آمد بر زنان پیغمبر وارد شد و از آن‌ها سؤال کرد: آیا چیزی از قرآن درباره اهمیت زنان آمده است؟ آن‌ها گفتند: نه. اسماء بی‌درنگ نزد رسول خدا ﷺ آمد، عرض کرد: ای رسول خدا! زنان در ناامیدی و خسارت‌اند، فرمود: چرا؟ عرض کرد: زیرا درباره آن‌ها خوبی‌هایی که درباره مردان گفته می‌شود ذکر نمی‌گردد! (برای رفع اشتباه او) این آیه نازل شد: ﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً﴾؛ «به یقین مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان باایمان و زنان باایمان، مردان مطیع (فرمان خدا) و زنان مطیع (فرمان خدا)، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا، مردان باخشوع و زنان باخشوع، مردان انفاق‌کننده و زنان انفاق‌کننده، مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، مردان پاک‌دامن و زنان پاک‌دامن و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که (خدا را بسیار) یاد می‌کنند خداوند برای همه آنان آمرزش و پاداش عظیمی فراهم ساخته است».^۱

نیز قرآن بعضی از زنان را به‌عنوان الگو و اسوه حتی برای مردان قرار داده است: ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةً فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَمَرِيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا إِتْقَانُ الْإِسْلَامِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّعَالَمِينَ﴾؛ «و خداوند برای مؤمنان به همسر فرعون مثل زده است در آن هنگام که گفت: پروردگارا! نزد خود برای من خانه‌ای در بهشت بساز و مرا از فرعون و کار

او نجات ده و مرا از گروه ستمگران رهایی بخش و همچنین به مریم دختر عمران که دامان خود را پاک نگه داشت، و ما از روح خود در آن دمیدیم او کلمات پروردگار خویش و کتاب‌هایش را تصدیق کرد و از مطیعان (فرمان خدا) بود.^۱

آری، این دو زن فداکار و باایمان و باتقوا در نوع خود سرمشق و اسوه‌ای برای مردان و زنان جهان شدند.

هر چند قرآن مجید در کنار این دو زن سخن از دو زن دیگر ناصالح می‌گوید که الگو برای کافران بوده‌اند: همسر نوح علیه السلام و همسر لوط علیه السلام که در کنار دو پیغمبر می‌زیستند؛ اما از نورانیت وجود آن‌ها بهره نگرفتند و گمراه شدند و با کافران هم‌صدا گشتند.

در اخبار اسلامی روایاتی که دوست داشتن زنان را نشانه ایمان یا از اخلاق انبیا می‌شمرد فراوان است؛ در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «كُلَّمَا أَزْدَادَ الْعَبْدُ إِيْمَانًا إِزْدَادَ حُبًّا لِلنِّسَاءِ؛ هر قدر بندگان خدا بر ایمانشان افزوده شود محبت زنان در قلوب آن‌ها فزونی می‌یابد».^۲

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ حُبُّ النِّسَاءِ؛ یکی از اخلاق برجسته پیامبران دوست داشتن زنان است».^۳

خدماتی که اسلام به زنان کرده و آنان را از آن وضع جاهلیت که معامله انسان با آن‌ها نمی‌شد، درآورده و شخصیت والای انسانی به آن‌ها بخشیده بر همه روشن است.

در عین حال مذمت‌هایی نیز درباره زنان در نهج البلاغه و سایر روایات

۱. تحریم، آیات ۱۱ و ۱۲.

۲. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۲۸، ح ۲۸.

۳. کافی، ج ۵، ص ۳۲۰، ح ۱.

اسلامی می‌بینیم و اگر همه این‌ها را در کنار هم بگذاریم نتیجه این می‌شود که گروهی از زنان مورد نکوهش‌اند و گروه دیگری مورد ستایش و از آن‌جا که در طول تاریخ از وجود زن برای گمراه کردن مردان استفاده ابزاری فراوانی شده، در روایات اسلامی و نهج‌البلاغه درباره این موضوع هشدار داده شده است. این سخن در میان دانشمندان معروف است که در هر پرونده جنایی پای زنی در میان است. در حالی که استفاده ابزاری از مردان کمتر شده است.

این نکته نیز شایان توجه است که بعضی از عبارات نهج‌البلاغه که در نکوهش زنان است بعد از داستان جنگ جمل که سردمدار آن یکی از همسران پیامبر ﷺ بود، وارد شده، جنگی که هفده هزار نفر از مسلمانان را به کشتن داد و شکاف عظیمی در صفوف مسلمانان ایجاد کرد.

دلیل روشن این مطلب خطبه ۸۰ نهج‌البلاغه است که در طلیعه آن آمده است: «مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ ﷺ بَعْدَ فَرَاغِهِ مِنْ حَرْبِ الْجَمَلِ، فِي ذَمِّ النِّسَاءِ بَيَانِ تَقْصِيهِنَّ؛ این یکی از خطبه‌های امام ﷺ است که آن را پس از جنگ جمل در نکوهش زنان ایراد فرموده است». بنابراین منظور آن حضرت زنانی از آن قبیل است. توضیحات بیشتری در این زمینه در ذیل همان خطبه آمده است.

مَنْ أَطَاعَ التَّوَانِي ضَيَّعَ الْحُقُوقَ، وَمَنْ أَطَاعَ الْوَأَشِي ضَيَّعَ الصَّدِيقَ.

امام علیه السلام فرمود:

آن کس که از سستی اطاعت کند حقوق افراد را ضایع می‌سازد و کسی که از سخن چین پیروی کند دوستان خود را از دست خواهد داد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مدرک دیگری که در کتاب مصادر برای این کلام حکیمانه نقل شده غررالحکم است که با تفاوتی آن را ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۸).

شرح و تفسیر

نه سستی و نه پیروی از سخن چین

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود دو خصلت بد و آثار منفی آنها را معرفی کرده، می فرماید: «آن کس که از سستی اطاعت کند حقوق افراد را ضایع می سازد و کسی که از سخن چین پیروی کند دوستان خود را از دست خواهد داد»؛ (مَنْ أَطَاعَ التَّوَانِي ضَيَّعَ الْحُقُوقَ، وَمَنْ أَطَاعَ الْوَأَشِيَ ضَيَّعَ الصَّدِيقَ).

«توانی» از ماده «ونی» (بر وزن رمی) به معنای سستی کردن است.

منظور امام علیه السلام از اطاعتِ «توانی» این است که انسان در کارهای خود تنبلی کند و تدبیر و مدیریت صحیح در کارهای خود نداشته باشد.

روشن است که سستی در انجام کارها در موقع مناسب هرکدام، سبب تراکم آنها می گردد و تراکم آنها سبب ضایع شدن بخشی از آن می شود. به یقین چنین کسی هم حق خالق را ضایع می کند و هم حق مخلوق را که ساده ترین نمونه آن کاهل بودن در نماز است؛ کسی که نماز را به تأخیر می اندازد بسیار می شود که آن را ضایع می کند. در مورد حقوق مخلوق نیز همین گونه است؛ مثلاً شخصی کارمند یا اجیر کسی شده که اموری را برای او انجام دهد. اگر تنبلی بر وجود او مستولی شود، به وقت سر کار نیاید، تا آخر وقت کار نکند و در اثنای وقت سستی به خرج دهد، حق کسانی را که او را استخدام کرده اند ضایع خواهد کرد. چنین افرادی حتی حق حیواناتی را هم که در اختیار او هستند و از آنها

بهره‌برداری می‌کند ضایع می‌سازد؛ به موقع به آن‌ها استراحت نمی‌دهد، غذا و آب نمی‌رساند، از آن‌ها مراقبت‌های لازم را انجام نمی‌دهد، در نتیجه حق آن‌ها ضایع می‌شود.

منظور از «واشی» افراد سخن‌چین است که برای برهم زدن رابطه دوستان، خواه به دلیل حسادت باشد یا دلیل دیگر، نقطه ضعف‌هایی را از این دوست به آن دوست منتقل می‌کنند و بالعکس و در نتیجه آن دو را به یکدیگر بدبین و از هم جدا می‌سازند.

ممکن است هر دو دوست نقطه ضعف‌هایی داشته باشند و آنچه سخن‌چین می‌گوید مطابق واقع باشد و یا این‌که دوستی درباره دوستش لغزشی پیدا کند و سخن نامناسبی در غیاب او بگوید؛ ولی نقل کردن این عیوب یا لغزش‌ها برای دوست دیگر که سبب سردی رابطه آن‌ها می‌شود حرام و گناه است و اگر دروغ و تهمت باشد گناه مضاعفی خواهد بود.

قرآن مجید نیز پیامبر ﷺ را از گوش دادن به گفتار سخن‌چینان و عیب‌جویان نهی کرده است، می‌فرماید: «وَلَا تُطْعِ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ * هَمَّازٍ مَّشَاءٍ بَنِيمٍ»؛ «و از کسی که سوگند یاد می‌کند و پست است اطاعت مکن. کسی که عیب‌جو و سخن‌چین است».^۱

رابطه این دو جمله (مَنْ أَطَاعَ التَّوَّانِي ... وَمَنْ أَطَاعَ الْوَاشِي ...) از این نظر است که هر دو مربوط به رعایت حقوق است و انجام هر دو سبب تضييع حقوق می‌گردد.

این دو موضوع در روایات دیگر معصومان علیهم‌السلام نیز بازتاب گسترده‌ای دارد. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در یکی از دعاهایش از چند چیز به خدا پناه می‌برد: از غم

واندوه و ناتوانی و تنبلی، عرضه می‌دارد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحُزْنِ وَالْعَجْزِ وَالْكَسَلِ»^۱.

در حدیثی از امام امیرمؤمنان علیه السلام که در غررالحکم آمده می‌خوانیم: «مَنْ أَطَاعَ التَّوَانِي أَحَاطَتْ بِهِ الشَّدَامَةُ؛ کسی که از سستی پیروی کند پشیمانی از هر سو او را احاطه خواهد کرد»^۲.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «إِيَّاكَ وَالتَّوَانِي فِيمَا لَا عُذْرَ لَكَ فِيهِ فَإِلَيْهِ يُلْجَأُ النَّادِمُونَ؛ از سستی کردن در آن جا که عذری نداری پرهیز که پناهگاه پشیمان‌هاست»^۳.
در حدیث دیگری که در کتاب کافی از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده می‌خوانیم: «إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَمَّا ازْدَوَجَتْ ازْدَوَجَ الْكَسَلُ وَالْعَجْزُ فَنَتَبَجَا بَيْنَهُمَا الْفَقْرُ؛ هنگامی که اشیاء با یکدیگر ازدواج کردند تنبلی و ناتوانی نیز به هم پیوستند و فرزند آن‌ها فقر بود»^۴.

شاعر عرب نیز این مضمون لطیف را در شعر زیبای خود منعکس کرده است می‌گوید:

إِنَّ التَّوَانِي أَنْكَحَ الْعَجْزَ بِنْتَهُ وَسَاقَ إِلَيْهَا حِينَ زَوَّجَهَا مَهْرًا
فِرَاشًا وَطِيئًا ثُمَّ قَالَ لَهَا أَتَكِي قُصَارَاهُمَا لَا بُدَّ أَنْ يَلِدَا الْفَقْرَا

سستی و تنبلی دخترش را به ازدواج «عجز» درآورد و هنگامی که اقدام به ازدواج او کرد، مهری برای او فرستاد.

(آن مهر عبارت از) بستری آماده بود و به دخترش گفت: بر آن تکیه کن و نتیجه کار آن دو این می‌شود که فرزندی به نام فقر به بار آورند.^۵

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۳۵.

۲. غررالحکم، ج ۱۰۶۳۱.

۳. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۶۴.

۴. کافی، ج ۵، ص ۸۶، ج ۸.

۵. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۳، ص ۳۱۴.

در مورد سخن چینی نیز روایات فراوانی وارد شده و درباره آن هشدار شدیدی داده شده است. در حدیثی در غررالحکم از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده است: «إِيَّاكَ وَالتَّمِيمَةَ فَإِنَّهَا تَزْرَعُ الضَّغِينَةَ وَتُبْعِدُ عَنِ اللَّهِ وَالتَّاسِسِ؛ از سخن چینی بپرهیز که بذر عداوت می افشاند و انسان را از خدا و مردم دور می سازد»^۱. «شهید ثانی» در کتاب الغیبة مسنداً نقل کرده که امام صادق علیه السلام در پاسخ نامه «نجاشی» والی اهواز نوشت: «إِيَّاكَ وَالسُّعَاةَ وَأَهْلَ التَّمَائِمِ فَلَا يَلْتَزِقَنَّ بِكَ أَحَدٌ مِنْهُمْ وَلَا يَرَاكَ اللَّهُ يَوْمًا وَلَا لَيْلَةً وَأَنْتَ تَقْبَلُ مِنْهُمْ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا فَيَسْخَطُ اللَّهُ عَلَيْكَ وَيَهْتِكُ سِتْرَكَ؛ از سخن چینان و اهل نیمه بپرهیز. نباید احدی از آنها به دستگاه تو راه یابد و مبادا خداوند تو را روز یا شبی ببیند که از آنها سخنی می پذیری که سبب می شود از تو خشمگین شود و پرده تو را بدرد»^۲.

این سخن را با حدیث پر تأکیدی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می دهیم که فرمود: «أَلَا أُنبئُكُمْ بِشِرَارِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: الْمَشَاءُونَ بِالتَّمِيمَةِ الْمُفْرُقُونَ بَيْنَ الْأَحْبَةِ الْبَاغُونَ لِلْبُرِّ آءِ الْمَعَايِبِ؛ آیا بدترین افراد شما را به شما معرفی نکنم؟ عرض کردند: آری ای رسول خدا! فرمود: آنهايي که پیوسته سخن چینی می کنند و در میان دوستان جدایی می افکنند و برای بی گناهان عیب می تراشند»^۳.

بسیار می شود که دوستان پی به خیانت سخن چین می برند و با هم صلح و آشتی می کنند و در این میان سخن چین بدبخت شرمسار می شود و به گفته سعدی:

کنند این و آن خوش دگر باره دل وی اندر میان شوربخت و خجل

۱. غررالحکم، ح ۲۶۶۳.

۲. کشف الریبه فی احکام الغیبة، ص ۸۸؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۹۱، ح ۱۱.

۳. کافی، ج ۲، ص ۳۶۹، ح ۱.

الْحَجَرُ الْغَصْبِيُّ فِي الدَّارِ رَهْنٌ عَلَى خَرَابِهَا.

امام عليه السلام فرمود:

سنگ غصبی در بنای خانه گروگان ویرانی آن است.^۱

مرحوم سید رضی می‌گوید: «این سخن از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است و جای تعجب نیست که هر دو کلام مانند هم باشند، زیرا هر دو از یک محل سرچشمه گرفته و ریش هر دو از یک دلو بوده است»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَيُرْوَى هَذَا الْكَلَامُ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَلَا عَجَبٌ أَنْ يَشْتَبَهَ الْكَلَامَانِ لِأَنَّ مُسْتَقَاهُمَا مِنْ قَلْبٍ وَمَفْرَعَهُمَا مِنْ ذُنُوبٍ).

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر، این کلام نورانی را از غررالحکم و سراج الملوک و زهر الآداب فیروانی (متوفای ۴۱۳) با تفاوت‌هایی نقل کرده است (و این نشان می‌دهد که از منابع دیگری آن را گرفته‌اند). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۸).

شرح و تفسیر

سنگ غضبی، خانه خرابت می‌کند

امام علیؑ در این سخن سرشار از حکمت، آینده شوم بناهایی را نشان می‌دهد که با وسایل غضبی ساخته شوند، می‌فرماید: «سنگ غضبی در بنای خانه گروگان ویرانی آن است»؛ (الْحَجَرُ الْغَضِيبُ فِي الدَّارِ رَهْنٌ عَلَى خَرَابِهَا). اشاره به این‌که همان‌گونه که «رهن» و گروگان، سبب می‌شود انسان، مطالباتش را وصول کند، سنگ غضبی هم سبب می‌شود که ویرانی برای خانه وصول شود.

مرحوم مغنیه در کتاب فی ظلال نهج البلاغه در شرح این کلام حکیمانه می‌گوید: کسی که (از اموال دیگران) بنایی بنا کند یا چیزی در اختیار بگیرد یا بخورد یا بنوشد یا به هر صورتی، از اموال دیگران (بدون رضای آنها) بهره گیرد، سرانجام کارش وبال و خسران است، هرچند این زیان پس از مدتی صورت گیرد و اگر کسی پرسد: این آسمان خراش‌هایی که از خون ملت‌های بی‌گناه بنا شده و محکم در جای خود ایستاده و ویران نمی‌شود چگونه است؟ در پاسخ می‌گوییم: اگر این‌ها ویران نشود بناکننده‌های آنها به‌زودی آنها را ترک گفته و به قبور تاریک و متعفن پناه می‌برند... اضافه بر این، بنای راسخ،

۱. در بسیاری از نسخ به‌جای «الغصیب» «الغضب» آمده و این واژه مناسب‌تر و معروف‌تر است و در بعضی از کتبی که در اسناد این کلام شریف آورده‌یم به‌جای «الغصیب» «المغضوب» آمده است.

همان وجدان پاک و روح آرامی است که انسان با آن بدون هرگونه نگرانی زندگی می‌کند (آیا بانیان آن‌ها چنین اند؟ قطعاً نیستند).^۱

مرحوم طبرسی در مجمع البیان از ابن عباس نقل می‌کند: من از قرآن به خوبی استفاده کرده‌ام که ظلم و ستم خانه‌ها را ویران می‌سازد. سپس به آیه شریفه سوره نمل تمسک می‌کند که می‌فرماید: ﴿فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾؛ «این خانه‌های آن‌هاست در حالی که به دلیل ظلم و ستمشان فرو ریخته؛ و در این نشانه روشنی است برای کسانی که آگاه‌اند».^۲

«مرحوم سید رضی (در ذیل این کلام شریف) می‌گوید: این سخن از پیامبر ﷺ نیز نقل شده و جای تعجب نیست که هر دو کلام مانند هم باشند؛ زیرا هر دو از یک محل سرچشمه گرفته و ریزش هر دو از یک دلو بوده است»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَيُرْوَى هَذَا الْكَلَامُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ وَلَا عَجَبَ أَنْ يَشْتَبَهَ الْكَلَامَانِ لِأَنَّ مُسْتَقَاهُمَا مِنْ قَلْبٍ وَمَفْرَعُهُمَا مِنْ ذُنُوبٍ).

«مُسْتَقَى» به معنای محل سیراب شدن است و «قلیب» (بر وزن صلیب) به معنای چاه و در این جا کنایه از سرچشمه است و «مفروع» (مفرغ) به معنای محل ریزش است و «ذُنُوب» (بر وزن قبول) به دلو بزرگ گفته می‌شود.

مرحوم دیلمی از علمای قرن نهم در کتاب ارشاد القلوب حدیث را به این صورت از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده است: «خَمْسُ كَلِمَاتٍ فِي التَّوْرَةِ وَيُنْبَغِي أَنْ تُكْتَبَ بِمَاءِ الذَّهَبِ: أَوْلَاهَا حَجَرُ الْغَضَبِ فِي الدَّارِ رَهْنٌ عَلَى خَرَابِهَا وَالْغَالِبُ بِالظُّلْمِ هُوَ الْمَغْلُوبُ وَمَا ظَفَرَ مِنْ ظَفَرِ الْإِثْمِ بِهِ وَمِنْ أَقَلِّ حَقِّ اللَّهِ عَلَيْكَ أَنْ لَا تَسْتَعِينَ بِنِعْمِهِ عَلَى مَعَاصِيهِ وَوَجْهَكَ مَاءٌ جَامِدٌ يَقْطُرُ عِنْدَ السُّؤَالِ فَإِنْظُرْ عِنْدَ مَنْ تَقْطُرُهُ؛ پنج جمله در تورات آمده است که سزاوار است با آب طلا نوشته شود: نخستین آن‌ها این

۱. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۶۱.

۲. نمل، آیه ۵۲.

است که سنگ غصبی در بنای خانه گروگان ویرانی آن است و آن کس که با ظلم غلبه می‌کند در حقیقت مغلوب و شکست خورده است و کسی که از طریق گناه پیروز شود در واقع پیروز نشده است و کمترین حق خداوند بر تو این است که از نعمت‌های او برای معصیتش کمک نگیری و آبروی تو همچون آب منجمدی است که تقاضا آن را آب می‌کند مراقب باش نزد چه کسی آن را آب می‌کنی.^۱

در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «اتَّقُوا الْحَرَامَ فِي الْبُنْيَانِ فَإِنَّهُ أَسَاسُ الْخَرَابِ؛ از به کار گرفتن اشیای حرام در بناها پرهیزید که سبب خرابی آن خواهد شد».^۲

۱. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۹۵.

۲. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۵۹، ص ۲۹۶.

۲۴۱

يَوْمُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ.

امام عليه السلام فرمود:

روز انتقام مظلوم از ظالم، شدیدتر از روز ستم کردن ظالم بر مظلوم است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب به این کلام حکمت آمیز که می رسد می گوید: شبیه این کلام در حکمت ۳۴۱ آمده و منابعش را در آن جا ذکر می کنیم. وی در آن جا آن را از وطواط در العُرر والعُرر با تفاوتی آورده و همچنین از آمدی در غررالحکم نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۸).

شرح و تفسیر

روز انتقام ظالمان

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به ظالمان هشدار می‌دهد که در انتظار انتقام باشند، می‌فرماید: «روز انتقام مظلوم از ظالم، شدیدتر از روز ستم کردن ظالم بر مظلوم است.» (يَوْمُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ).

همان‌گونه که در ذکر سند این حکمت آمد، شبیه آن با تفاوتی در حکمت ۳۴۱ آمده است آن‌جا که می‌فرماید: «يَوْمُ الْعَدْلِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ؛ روز اجرای عدالت بر ستمگر، سخت‌تر است از روز ظلم ستمگر بر مظلوم». جمعی از شارحان نهج‌البلاغه این سخن را اشاره به انتقام الهی در روز قیامت دانسته‌اند. در این صورت شدیدتر بودن روز انتقام مظلوم آشکار است، زیرا مظلوم مثلاً یک بار به دست ظالم کشته یا مجروح می‌شود ولی کیفر ظالم در روز قیامت مکرر خواهد بود و به آسانی پایان نمی‌یابد.

در حالی که بعضی دیگر آن را اشاره به انتقام‌های الهی در دنیا و آخرت، هر دو دانسته‌اند، زیرا تجربه نشان می‌دهد که گروه زیادی از ظالمان، پیش از گرفتار شدن به مجازات الهی در آخرت، در همین دنیا کیفر شدیدی می‌بینند. اگر تاریخ را مطالعه کنیم مصداق‌های زیادی برای این مطلب دیده می‌شود. در طول عمر خود نیز بسیاری از ظالمان را دیده‌ایم که به چه روز سیاهی نشستند و گرفتار چه عقوبت‌های دردناکی شدند؛ افزون بر رسوایی‌های فراوان و اهانت‌های شدید که دامان آن‌ها را گرفت.

در قرآن مجید نیز بارها به این حقیقت اشاره شده که بسیاری از ظالمان در همین دنیا نیز گرفتار کیفرهای شدیدی می‌شوند؛ از جمله در آیه ۱۰۲ سوره هود می‌خوانیم: ﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ﴾؛ (و این چنین است مجازات پروردگار تو، هنگامی که شهرها و آبادی‌های ظالم را مجازات می‌کند! (آری،) مجازات او، دردناک و شدید است!). در آیه ۴۵ سوره حج نیز آمده است: ﴿فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فِيهَا خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئْسَ مُعْتَلَّةً وَقَصِيرٌ مَشِيدٌ﴾؛ «چه بسیار شهرها و آبادی‌هایی که آن‌ها را نابود و هلاک کردیم در حالی که (مردمش) ستمگر بودند، به گونه‌ای که بر سقف‌های خود فروریخت! (نخست سقف‌ها ویران گشت؛ و بعد دیوارها بر روی سقف‌ها!) و چه بسیار چاه پرآب که بی‌صاحب ماند؛ و چه بسیار قصرهای محکم و مرتفع!». در روایات اسلامی و نیز در نهج البلاغه کراراً به این مطلب اشاره شده است. امام امیرمؤمنان علی علیه السلام در عهدنامه مشهور خود به مالک اشتر می‌فرماید: «وَأَيُّ شَيْءٍ أَدْعَىٰ إِلَىٰ تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللَّهِ وَتَعْجِيلِ نِقْمَتِهِ مِنْ إِقَامَةِ عَلَيٍّ ظَلَمَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ دَعْوَةَ الْمُضْطَّهِدِينَ وَهُوَ لِلظَّالِمِينَ بِالْمِرْصَادِ؛ (بدان) هیچ چیز در تغییر نعمت‌های خداوند و تعجیل انتقام و کیفر او از اصرار بر ظلم و ستم سریع‌تر نیست، زیرا خداوند دعای مظلومان را می‌شنود و در کمین ستمکاران است».

در حدیث دیگری که در غررالحکم از آن حضرت نقل شده آمده است: «الظُّلْمُ فِي الدُّنْيَا بَوَارٌ وَفِي الآخِرَةِ دَمَارٌ؛ ظلم در دنیا مایه نابودی و در آخرت موجب هلاکت است».^۱

در حدیث دیگری در همان کتاب آمده است: «الظُّلْمُ يُزِلُّ الْقَدَمَ وَيَسْلُبُ النِّعَمَ وَيُهْلِكُ الْأُمَّمَ؛ ظلم موجب لغزش و سلب نعمت و سبب هلاکت امت‌هاست».^۲

۱. غررالحکم، ج ۱۰۴۳۷.

۲. همان، ج ۱۰۴۱۱.

در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده که دو نفر برای حل دعوایی که در میان آن‌ها بود خدمت حضرت رسیدند. هنگامی که امام علیه السلام سخن آن‌ها را شنید فرمود: «أَمَّا إِنَّهُ مَا ظَفَرَ أَحَدٌ بِخَيْرٍ مِنْ ظَفَرٍ بِالظُّلْمِ؛ بدانید کسی که با ظلم پیروز شود هرگز به خیری دست نیافته است». سپس افزود: «أَمَّا إِنَّ الْمَظْلُومَ يَأْخُذُ مِنْ دِينِ الظَّالِمِ أَكْثَرَ مِمَّا يَأْخُذُ الظَّالِمُ مِنْ مَالِ الْمَظْلُومِ؛ بدانید که مظلوم از دین ظالم بیش از آنچه ظالم از مال مظلوم می‌گیرد خواهد گرفت». در ذیل حدیث آمده است که آن دو بعد از شنیدن سخنان امام علیه السلام پیش از آن‌که از جای برخیزند با یکدیگر صلح کردند.^۱

این سخن را با حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پایان می‌دهیم آن‌جا که فرمود: «بَيْنَ الْعَبْدِ وَالْجَنَّةِ سَبْعُ عِقَابٍ أَهْوَنُهَا الْمَوْتُ. قَالَ أَنَسُ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا أَضْعَبُهَا؟ قَالَ: الْوُقُوفُ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِذَا تَعَلَّقَ الْمَظْلُومُونَ بِالظَّالِمِينَ؛ در میان بهشت و انسان هفت گردنه مخوف است که ساده‌ترین آن‌ها مرگ است. آنس (از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم) می‌گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! سخت‌ترین آن‌ها کدام است؟ فرمود: حضور در پیشگاه خداوند متعال در زمانی که مظلومان دامن ظالمان را می‌گیرند».^۲

مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود داستان عبرت‌انگیزی نقل می‌کند، می‌گوید: «معروف است که شخصی به نام «بکبوش»، وزیر «جلال الدولة آل بویه» بود و کارهای او را به تدریج قبضه کرد. روزی «بکبوش» مردی از اشراف بصره را آزار فراوانی داد و او را همچون مرده رها کرد. مدتی بعد با گروه سواره عظیمی عبور می‌کرد. همان مرد مظلوم او را دید، گفت: خداوند داور میان من و تو باشد. من تو را با تیرهای شبانه هدف قرار می‌دهم. بکبوش دستور داد او

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۳۴، ح ۲۲.

۲. کنز العمال، ج ۳، ص ۵۰۳، ح ۷۶۲۵ (مطابق نقل میزان الحکمة، ح ۱۱۳۸۴).

را آن قدر زدند که همچون مرده به روی زمین افتاد و به او گفت: این تیرهای روز است که به تو اصابت کرد. سه روز بیشتر نگذشت که «جلال الدوله» دستور داد بکبوش را بگیرند و او را در اتاقی روی حصیری بنشانند و کسی را مأمور کرد که مرتباً به او اهانت کند. فراش‌ها برای نظافت وارد اتاق شدند و حصیر را از زیر پای او کشیدند، نامه‌ای زیر آن یافتند و آن را به «ابن الهدهد» که رئیس فراشان بود، دادند. او گفت: چه کسی این نامه را در آن جا انداخته است؟ گفتند: نه احدی در آن حجره وارد و نه از آن خارج شده است. نامه را خواندند دیدند این دو شعر در آن است:

سَهَامُ اللَّيْلِ لَا تُخْطِئُ وَلَكِنْ لَهَا أَمْدٌ وَلِلْأَمْدِ انْقِضَاءُ
 أَتَهْزَأُ بِالْدُّعَاءِ وَتَزْدَرِيهِ تَأْمَلُ فِيكَ مَا صَنَعَ الدُّعَاءُ

تیرهای شبانه هرگز خطا نمی‌کند ولی - زمانی دارد و آن زمان به هر حال می‌گذرد.

آیا دعای شبانه را مسخره می‌کنی و بر آن عیب می‌نهی؟ - حال ببین دعا با تو چه خواهد کرد.

این خبر به‌طور مشروح به گوش «جلال الدوله» رسید. دستور داد فراشان آن قدر بر دهانش کوبیدند که دندان‌هایش فرو ریخت و سپس انواع شکنجه‌ها را به او دادند تا هلاک شد.^۱

یکی از بزرگان و اولیاء الله «سعید بن جبیر» است که، یاور امام سجّاد علیه السلام و مؤمن خالص متوکل بر خدا و کسی بود که به مر لبخند زد. مأموران حجّاج بن یوسف ثقفی، سعید بن جبیر را به نزد این سنگدل و جنایت‌کار بی‌رقیب تاریخ آوردند. حجّاج چون نتوانست در سخن بر او چیره شود، دستور داد رو به قبله سرش را از بدن جدا کنند. حاضران دیدند سعید در نهایت خونسردی رو به

۱. بهج الصباغه، ج ۱۳، ص ۳۵۶.

قبله این آیه شریفه را تلاوت می‌کند: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ «من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمان‌ها و زمین را آفرید. من در ایمان خود خالصم و از مشرکان نیستم».^۱

حجاج به قصد توهین به سعید، فرمان داده بود او را همچون حیوانی رو به قبله گردن بزنند، اما هنگامی که دید قرائت آن آیه برای سعید عزت و سعادت‌ی ایجاد کرده است، دستور داد که او را پشت به قبله بکشند. این بار آوای ملکوتی این آیه شریفه از حلقوم سعید بلند شد: «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ «مشرق و مغرب از آن خداست! به هر سو رو کنید (حتی پشت به قبله) خدا آن جاست! خداوند بی‌نیاز و داناست».^۲

حجاج خشمگینانه و شکست‌خورده دستور داد سرش را بر روی زمین از تنش جدا کنند و سعید که مر را به بازی گرفته بود، با آرامش خاطری بی‌نظیر این کلام خدا را زمزمه کرد: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى»؛ «ما شما را از زمین آفریدیم و به آن باز می‌گردانیم و بار دیگر (در قیامت) شما را از آن بیرون می‌آوریم».^۳

حجاج بی‌اختیار فریاد می‌زد: «گردنش را بزنید و ما را از شرّ او راحت کنید». سعید در آخرین لحظه عمرش با خدایش سخن گفت و از او خواست: «اللَّهُمَّ لَا تُسَلِّطْهُ عَلَيَّ أَحَدٍ بَعْدِي؛ پروردگارا! پس از من، حجاج را بر هیچ‌کس مسلط مفرما». و لحظه‌ای بعد به دیدار پروردگارش نائل آمد. نفرین سعید مستجاب شد و گریبان حجاج را گرفت تا جایی که بدنش سرد می‌شد و همواره می‌لرزید،

۱. انعام، آیه ۷۹.

۲. بقره، آیه ۱۱۵.

۳. طه، آیه ۵۵.

آن قدر احساس سرما می‌کرد که دست‌هایش را داخل آتش قرار می‌داد؛ ولی باز هم می‌لرزید! یکی از بزرگان به دیدنش آمد، حجاج گفت: «برایم دعایی کن». آن شخص گفت: «مگر نگفتم این قدر جنایت مکن! این نتیجه جنایات توست». حجاج گفت: «نمی‌گویم دعا کن تندرست و سالم شوم، بلکه دعا کن بمیرم تا از این وضع نجات یابم».^۱



۱. به نقل از مثال‌های زیبای قرآن، ج ۱، ص ۶۴.

اتَّقِ اللَّهَ بَعْضَ التَّقَىٰ وَإِنْ قَلَّ، وَاجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ سِتْرًا وَإِنْ رَقَّ.

امام علیه السلام فرمود:

تقوا و پرهیزکاری پیشه کن هرچند کم باشد و میان خود و خدا
پرده‌ای قرار ده هرچند نازک باشد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر، این کلام شریف از غررالحکم با تفاوت‌هایی نقل شده است؛ ولی زمخشری در ربیع الابرار عین آنچه را که مرحوم سید رضی آورده نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۹).
اضافه می‌کنیم: ابن شعبه حرانی که قبل از مرحوم سید رضی می‌زیسته این عبارت را با تفاوت مختصری در کتاب تحف العقول آورده است. (تحف العقول، ص ۳۶۱).

شرح و تفسیر

تمام پرده‌ها را پاره مکن!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه، افراد ضعیف‌الایمان را از پرده‌داری کامل برحذر می‌دارد، می‌فرماید: «تقوا و پرهیزکاری پیشه کن، هرچند کم باشد و میان خود و خدا پرده‌ای قرار ده، هرچند نازک باشد»؛ (اتَّقِ اللَّهَ بَعْضَ التُّقَىٰ وَإِنَّ قَلًّا، وَاجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ سِتْرًا وَإِنْ رَقًّا).

روشن است که مخاطب این کلام حکمت‌آمیز، اولیاءالله و پاکان و نیکان و پرهیزکاران سطح بالا نیستند، بلکه توده‌های مردم‌اند که گاه لغزشی برای آن‌ها پیدا می‌شود و به گناه نزدیک شده، یا آلوده می‌گردند.

گاه در میان آن‌ها کسانی یافت می‌شوند که همه پرده‌ها را پاره کرده و به اصطلاح، پل‌های پشت سر خویش را ویران می‌سازند و رابطه خود را به کلی با خدا قطع می‌کنند. امام علیه السلام به آن‌ها خطاب کرده، می‌فرماید: اگر لغزشی هم پیدا کردید، پرده‌داری کامل نکنید؛ لااقل بخشی از تقوا را حفظ کنید که امید است شما را به سوی خدا بازگرداند و توفیق توبه کامل پیدا کرده از هرگونه گناه پاک شوید. تقوا مانند بسیاری از فضایل اخلاقی، دارای درجات متفاوتی است؛ گاه به قدری والاست که به سرحد عصمت می‌رسد و گاه به اندازه تقوای بزرگانی می‌رسد که در درجات بعد از معصومین علیهم السلام قرار داشته‌اند؛ مانند سلمان‌ها و ابوذر‌ها و علمای راستین، و گاه به قدری ضعیف می‌شود که صاحبش را بر لب پرتگاه قرار می‌دهد.

در قرآن مجید به این‌گونه افراد اشاره شده است، در آیه ۱۰۲ سوره توبه می‌خوانیم: «وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ «و گروهی دیگر، به گناهان خود اعتراف کردند و کار خوب و بد را به هم آمیختند. امید می‌رود که خدا توبه آن‌ها را بپذیرد. به یقین، خداوند آمرزنده و مهربان است!».

واژه «ستر» (پرده) در واقع کنایه از حاجب و مانعی است که انسان را از طغیان بازمی‌دارد و جمله «وَإِنْ رَقَّ» (هرچند نازک باشد) اشاره به ضعیف بودن این حاجب و مانع است.

مرحوم «مغنیه» در شرح نهج البلاغه خود در جلد ۴، صفحه ۳۶۱ می‌گوید: «گفتار امام علیه السلام مخصوصاً دربارهٔ زمان ماکه عوامل گناه و شهوت پرستی زیاد شده صادق است؛ آن‌ها که دست کم اندکی تقوا و ایمان داشته باشند همان مقدار ان شاء الله مایهٔ نجاتشان می‌شود». وی سپس به این حدیث معروف نبوی اشاره کرده که می‌فرماید: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ الصَّابِرُ عَلَى دِينِهِ مِثْلُ الْقَابِضِ عَلَى الْجَمْرَةِ بِكَفِّهِ؛ زمانی بر مردم فرامی‌رسد که آن کس که دین و ایمان خود را حفظ می‌کند مانند کسی است که شعلهٔ آتشی در کف دست خود نگاه داشته باشد».^۱ در حدیث دیگری آمده است: «لِلْعَامِلِ مِنْكُمْ بِطَاعَةِ اللَّهِ مِثْلُ أُجْرِ خَمْسِينَ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الصَّحَابَةِ: مِثْلُ أُجْرِ خَمْسِينَ مِنَّا أَوْ مِنْهُمْ؟ قَالَ: بَلْ مِنْكُمْ؛ کسانی که در آن زمان فرمان خدا را اطاعت می‌کنند معادل پاداش پنجاه نفر به آن‌ها داده می‌شود. یکی از صحابه عرضه داشت: پنجاه نفر از آن‌ها یا از ما؟ حضرت فرمود: از شما».^۲

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۹۹.

۲. این حدیث در بحار الانوار به این صورت نقل شده است: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ الصَّابِرُ مِنْهُمْ عَلَى دِينِهِ لَهُ أُجْرٌ خَمْسِينَ مِنْكُمْ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُجْرٌ خَمْسِينَ مِنَّا؟ قَالَ: نَعَمْ أُجْرٌ خَمْسِينَ مِنْكُمْ، قَالَهَا ثَلَاثًا». (بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۴۷، ح ۱۰).

در آیات قرآن مجید اشاره‌های دیگری نیز به امثال این گروه شده است؛ از جمله در آیه ۳۱ سوره نساء می‌خوانیم: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلِكُمْ مُدْخَلَ كَرِيمٍ»؛ «اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می‌شوید پرهیز کنید، گناهان کوچک شما را می‌پوشانیم؛ و شما را در جایگاه خوبی وارد می‌سازیم».

همچنین در آیه ۳۲ سوره نجم می‌فرماید: «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ»؛ «همانان که از گناهان بزرگ و اعمال زشت دوری می‌کنند، جز گناهان صغیره (که گاه آلوده آن می‌شوند)؛ آمرزش پروردگار تو گسترده است».

کوتاه سخن این که اگر انسان راه خطا را می‌رود لااقل باید چنان باشد که روی برگشت به درگاه خدا و تقاضای عفو را داشته باشد و تمام پل‌ها را پشت سر خود ویران نسازد.

به گفته شاعر:

گرت هواست که معشوق نگسلد پیوند

نگاه دار سر رشته تا نگه دارد

۲۲۳

إِذَا زُذِّحَ الْجَوَابُ خَفِيَ الصَّوَابُ.

امام علیؑ فرمود:

هنگامی که جواب‌ها زیاد (و درهم) شود حق مخفی می‌گردد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه در غررالحکم با تفاوت مختصری آمده و زمخشری نیز آن را در ربع الابرار بدون تفاوت ذکر کرده و طرطوشی در سراج الملوک آن را با تفاوت زیادی آورده که احتمال دارد کلام حکیمانه دیگری باشد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۰).

شرح و تفسیر

از جواب‌های زیاد و درهم پرهیزید

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به نکته مهمی درباره پرسش‌ها و پاسخ‌ها اشاره کرده، می‌فرماید: «هنگامی که جواب‌ها زیاد (و درهم) شوند حق مخفی می‌گردد»؛ (إِذَا أزدَحَمَ الْجَوَابُ خَفِيَ الصَّوَابُ).

بسیار دیده‌ایم که سؤالی در مجلسی مطرح می‌شود و هرکس هرچیزی که به ذهنش آمد به عنوان جواب بیان می‌کند و حتی احتمالات ضعیف و پاسخ‌های بی‌پایه نیز عنوان می‌شود، در چنین مجلس و شرایطی روشن است که حق برای بسیاری مخفی می‌ماند، زیرا جدا کردن پاسخ حقیقی از آن همه احتمالات گوناگون کار آسانی نیست.

این سخن درسی برای محققان نیز هست که اصرار نداشته باشند مثلاً در تفسیر یک آیه یا یک حدیث یا پاسخ یک شبهه، احتمالات زیاد و جواب‌های متعددی بدهند. چه بهتر که فشرده‌تر و سنجیده‌تر سخن گویند. به خصوص این‌که بسیار دیده‌ایم هنگامی که جواب‌های یک مسئله متعدد می‌شود و یکی از آن‌ها آسیب‌پذیر است، مخالفان، همان یکی را مورد نقد قرار داده و بعد می‌گویند: مشت، نمونه خروار است و از این طریق پاسخ‌های متین را نیز زیر سؤال می‌برند.

ابن ابی‌الحدید در شرح این گفتار حکیمانه می‌گوید: این مانند آن است که

انسانی در بعضی از مسائل نظری اشکالی ذکر کند آن هم در حضور جماعتی از اهل نظر، سپس آن‌ها در گفتن پاسخ بر یکدیگر پیشی گیرند و هرکدام بخواهد بر دیگری غلبه کند و هرکس هرچه به نظرش آمد بگوید. شک نیست که در این صورت حق مخفی می‌شود، و این سخن در واقع به بحث‌کنندگان درباره مسائل مختلف توصیه می‌کند که انصاف را در بحث خود با دوستان رعایت کنند و قصد مراء و قهر و غلبه بر دیگری نداشته باشند (که در چنین شرایطی حق مخفی می‌گردد).^۱

علامه مجلسی رحمته‌الله نیز می‌گوید: شاید در این دستور حکیمانه توصیه‌ای به سؤال‌کنندگان نیز باشد که یک مسئله را از افراد زیادی پرسش نکنند، زیرا جواب‌های متعدد سبب می‌شود آن‌ها در تشخیص حق، گرفتار شک و تردید شوند.^۲ البته تمام این تفسیرها قابل جمع است. در واقع ازدحام در جواب، شاخه‌ای از شاخه‌های افراطگری است که در همه چیز مذموم است.

نکته

آداب پاسخ‌گفتن

امام علیه‌السلام در این کلام حکیمانه به یکی از آداب مهم پاسخ‌گویی اشاره فرموده و در سخنان دیگر به آداب دیگری پرداخته است؛ از جمله پاسخ‌گویی سریع را مذموم شمرده، می‌فرماید: «مَنْ أَسْرَعَ فِي الْجَوَابِ لَمْ يُدْرِكِ الصَّوَابَ؛ کسی که در پاسخ‌گویی شتاب کند به پاسخ صحیح نخواهد رسید».^۳

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۷۶.

۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۳.

۳. غرر الحکم، ج ۴۲۱۶.

نیز از حدّت و شدّت برحذر داشته است، می فرماید: «دَعِ الْحِدَّةَ وَتَفَكَّرْ فِي الْحُجَّةِ وَتَحَفِّظْ مِنَ الْخَطَلِ تَأْمِنَ الزَّلَلِ؛ تندی را رها کن و در دلیل بیندیش و از یاوه گفتن برحذر باش تا از لغزش ها در امان باشی».^۱

نیز به بعضی از سؤالات بی جا اشاره می فرماید: «رُبَّ كَلَامٍ جَوَابُهُ الشُّكُوتُ؛ چه بسا سخنی که جوابش سکوت است».^۲

همچنین توصیه می کند که هنگام عاجز ماندن از جواب نباید سکوت را فراموش کرد، می فرماید: «إِذَا غُلِبْتَ عَلَى الْكَلَامِ فَإِيَّاكَ أَنْ تُغْلَبَ عَلَى الشُّكُوتِ؛ هرگاه در سخن گفتن مغلوب شدی مبادا در سکوت کردن مغلوب گردی».^۳

امام صادق علیه السلام نیز توصیه می کند که انسان نباید هر سؤالی را که از او کردند پاسخ گوید که این کار عاقلان نیست، می فرماید: «إِنَّ مِنْ أَجَابٍ فِي كُلِّ مَا يُسْأَلُ عَنْهُ فَهُوَ الْمَجْنُونُ».^۴

آخرین نکته این که در حکمت ۸۵ نیز گذشت که فرمود: «مَنْ تَرَكَ قَوْلَ، لَا أَدْرِي أُصِيبَتْ مَقَاتِلُهُ؛ کسی که جمله نمی دانم را ترک کند (گاه) خود را به کشتن داده است».



۱. غررالحکم، ح ۵۹۱.
 ۲. همان، ح ۴۲۲۸.
 ۳. همان، ح ۴۲۲۶.
 ۴. بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۱۷، ح ۱۵.

۲۲۲

إِنَّ لِلَّهِ فِي كُلِّ نِعْمَةٍ حَقًّا، فَمَنْ أَدَّاهُ زَادَهُ مِنْهَا،
وَمَنْ قَصَرَ عَنْهُ خَاطَرَ بِزَوَالِ نِعْمَتِهِ.

امام علیؑ فرمود:

خداوند در هر نعمتی حقی دارد. کسی که حق آن را ادا کند، آن نعمت را بر او
افزون می‌سازد و کسی که در آن کوتاهی کند آن نعمت را
در خطر زوال قرار می‌دهد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب الله در مصادر تصریح می‌کند که این گفتار حکیمانه از کلام مشروح‌تری اقتباس شده است که پیش از مرحوم سید رضی، ابن شعبه حرانی آن را در کتاب تحف العقول آورده است. بعد از سید رضی نیز نویسندۀ غررالحکم آن را با تفاوت‌هایی در کتاب خود ذکر کرده که نشان می‌دهد منبع دیگری داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۰).

شرح و تفسیر

راه بقای نعمت‌ها

امیرمؤمنان علی علیه السلام در این کلام نورانی، اهمیت مسئله شکر را با تعبیر جدیدی بیان می‌کند، می‌فرماید: «خداوند در هر نعمتی حقی دارد. کسی که حق آن را ادا کند، آن نعمت را بر او افزون می‌سازد و کسی که در آن کوتاهی کند آن نعمت را در خطر زوال قرار می‌دهد»؛ **(إِنَّ لِلَّهِ فِي كُلِّ نِعْمَةٍ حَقًّا، فَمَنْ آذَاهُ زَادَهُ مِنْهَا، وَمَنْ قَصَرَ عَنْهُ خَاطَرَ بِزَوَالِ نِعْمَتِهِ).**

«خاطر» (از ریشه مخاطره) به معنای به خطر افکندن است.

منظور امام علیه السلام از حق نعمت، همان شکر است؛ نه تنها شکر زبانی و قلبی بلکه اساس شکر، شکر عملی است؛ یعنی استفاده کردن از آن نعمت خداداد به نفع مظلومان، به جا آوردن صلۀ رحم، تخفیف آلام بیماران، تعظیم شعائر، به فکر یتیمان بودن و امثال این‌ها.

شکر نعمت‌هایی مانند چشم و گوش و عقل و هوش، این است که آن‌ها را در مسیر اهدافی که برای آن آفریده شده‌اند به کار بگیریم و مطابق تعبیر معروف علمای اخلاق: **(الشُّكْرُ: هُوَ صَرْفُ الْعَبْدِ جَمِيعَ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْهِ فِيمَا خُلِقَ لِأَجْلِهِ؛** شکر عبارت از این است که انسان، تمام آنچه را که خدا به او روزی داده برای آن اهدافی که آفریده شده است صرف کند).^۱

۱. إغاثة الطالبین، بکری دمیاطر، ج ۱، ص ۱۱.

البته شکر زبانی جایگاه خود را دارد؛ در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «تَمَامُ الشُّكْرِ قَوْلُ الرَّجُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ تمام شکر آن است که انسان (از روی اخلاص و ایمان) بگوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».^۱

در حدیث دیگری از امام باقر و امام صادق علیه السلام آمده است که نوح علیه السلام همه روز صبحگاهان و عصرگاهان این کلمات را به درگاه خدا عرضه می داشت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُشْهِدُكَ أَنَّ مَا أَصْبَحُ أَوْ أَمْسِي بِي مِنْ نِعْمَةٍ فِي دِينٍ أَوْ دُنْيَا فَمِنْكَ، وَحَدَاكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، لَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الشُّكْرُ بِهَا عَلَيَّ حَتَّى تَرْضَى، وَبَعْدَ الرِّضَا؛ خداوند! من تو را گواه می گیرم: هر نعمتی صبح و شام به من می رسد، چه دینی و چه دنیوی، چه معنوی و چه مادی، همه از سوی توست، یگانه ای و شریکی نداری، حمد مخصوص توست و شکر هم از آن تو، آن قدر شکر می گویم تا از من خشنود شوی و حتی بعد از خشنودی».^۲

در بعضی از روایات آمده است که خدای متعال بدین سبب او را عبد شکور خوانده است.^۳

همچنین شکر قلبی نیز جایگاه خود را دارد که انسان واقعاً از خداوند به سبب نعمت هایی که به او ارزانی داشته راضی باشد؛ ولی به هر حال شکر در صورتی کامل می شود که جنبه های عملی آن آشکار گردد.

از بعضی روایات استفاده می شود که علاوه بر این ها انسان باید از واسطه نعمت هم تشکر کند تا شکر او کامل گردد.

در حدیثی از امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ... يُحِبُّ كُلَّ عَبْدٍ شَكُورٍ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِعَبْدٍ مِنْ عِبِيدِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: أَشْكُرْتَ

۱. کافی، ج ۲، ص ۹۵، ح ۱۰.

۲. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۹۰.

۳. کافی، ج ۲، ص ۹۹، ح ۲۱.

فُلَانًا؟ فَيَقُولُ: بَلْ شَكَرْتُكَ يَا رَبِّ، فَيَقُولُ: لَمْ تَشْكُرْنِي إِذْ لَمْ تَشْكُرْهُ، ثُمَّ قَالَ: أَشْكُرْكُمْ لِلَّهِ أَشْكُرْكُمْ لِلنَّاسِ؛ خداوند... هر بنده شکرگزاری را دوست دارد. خداوند متعال روز قیامت به بعضی از بندگانش می‌گوید: آیا از فلان شخص تشکر کردی؟ عرض می‌کند: خدایا! من شکر تو را گزاردم. خداوند می‌فرماید: به سبب آن‌که از او تشکر نکردی شکر مرا ادا ننموده‌ای. سپس امام علیه السلام فرمود: شاکرترین شما در برابر خدا شاکرترین شما در برابر بندگان خداست.^۱

در احادیث متعددی آمده است که شکر هر نعمتی پرهیز از گناهان است از جمله امام امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «شُكْرُ كُلِّ نِعْمَةٍ الْوَرَعُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ».^۲ دلیل آن هم روشن است؛ پرهیز از گناه دلیل فرمانبرداری بنده است و فرمانبرداری، بهترین تشکر از بخشنده نعمت‌هاست.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که ابوبصیر از حضرت سؤال کرد: «هَلْ لِلشُّكْرِ حَدٌّ إِذَا فَعَلَهُ الْعَبْدُ كَانَ شَاكِرًا؛ آیا شکر حد نهایی دارد که هرگاه بنده‌ای آن را انجام دهد شاکر محسوب شود؟» امام علیه السلام فرمود: آری. ابوبصیر سؤال کرد: آن کدام است؟ امام علیه السلام فرمود: «يَحْمَدُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ نِعْمَةٍ عَلَيْهِ فِي أَهْلِ وَمَالٍ وَإِنْ كَانَ فِيمَا أَنْعَمَ عَلَيْهِ فِي مَالِهِ حَقٌّ أَدَّاهُ وَمِنْهُ قَوْلُهُ جَلَّ وَعَزَّ «سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ»؛ انسان در برابر هر نعمتی که خدا به او داده؛ خواه در خانواده‌اش باشد یا در اموالش، او را شکر می‌گوید و اگر حقی در اموال او در نعمتی که به وی داده شده، باشد، آن را ادا می‌کند و از آن جمله است گفتار خداوند متعال که می‌فرماید: «(انسان به هنگام سوار شدن بر مرکبی بگوید: منزّه است خداوندی که آن را مسخر ما کرد و (اگر لطف خدا نبود) ما نمی‌توانستیم در کنار آن قرار بگیریم)».^۳

۱. کافی، ج ۲، ص ۹۹، ح ۳۰.

۲. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۳۰۷، ح ۳۱.

۳. کافی، ج ۲، ص ۹۵، ح ۱۲؛ زخرف، آیه ۱۳.

این بخش از کلام حکیمانه را با حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام درباره آخرین مرحله شکری که برای انسان امکان پذیر است پایان می دهیم. آن حضرت می فرماید: «أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى عليه السلام: يَا مُوسَى! أَشْكُرُنِي حَقَّ شُكْرِي. فَقَالَ: يَا رَبِّ كَيْفَ أَشْكُرُكَ حَقَّ شُكْرِكَ وَلَيْسَ مِنْ شُكْرٍ أَشْكُرُكَ بِهِ إِلَّا وَأَنْتَ أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ؟ فَقَالَ: يَا مُوسَى! شَكَرْتَنِي حَقَّ شُكْرِي حِينَ عَلِمْتَ أَنَّ ذَلِكَ مِنِّي؛ خداوند به موسی وحی فرستاد که ای موسی! حق شکر من را ادا کن. موسی عرض کرد: چگونه حق شکر تو را ادا کنم در حالی که همین نعمت توفیق شکرگزاری، نعمت دیگری از سوی تو بر من است؟ (بنابراین با شکرگزاری نعمت جدیدی به من عطا می شود که باید شکر آن را هم بگزارم) خداوند فرمود: ای موسی! حق شکر من را به جا آوردی چون می دانی این توفیق هم از سوی من است.^۱ اما کفران نعمت بی شک مایه زوال نعمت هاست و در قرآن سرگذشت امت هایی که کفران نعمت کردند و گرفتار شدند به کرار نقل شده که نمونه روشنی از آن داستان قوم سبا است که خداوند آن همه نعمت به آن ها داد و کفران کردند و تمام آن ها از آنان گرفته شد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «أَحْسِنُوا جَوَارِ نِعْمِ اللَّهِ وَاحْذَرُوا أَنْ تَنْتَقِلَ عَنْكُمْ إِلَيَّ غَيْرُكُمْ أَمَا إِنَّهَا لَمْ تَنْتَقِلْ عَنْ أَحَدٍ قَطُّ فَكَادَتْ أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ قَالَ وَكَانَ عَلَيَّ عليه السلام يَقُولُ: قَلَّمَا أَدْبَرَ شَيْءٌ فَأَقْبَلَ؛ با نعمت های پروردگار به خوبی رفتار کنید و بترسید که (برای کفران) آن نعمت ها از شما گرفته شود و به دیگران داده شود بدانید هیچ نعمتی از کسی منتقل نشد که به این آسانی به او بازگردد. علی علیه السلام می فرمود: کمتر می شود که نعمتی به انسان پشت کند و سپس بار دیگر بازگردد».^۲ همین مضمون در حکمت ۲۴۶ به زودی خواهد آمد.

۱. میزان الحکمة، ج ۳، ۹۶۰۳.

۲. کافی، ج ۴، ص ۳۸، ج ۳.

إِذَا كَثُرَتِ الْمَقْدِرَةُ قَلَّتِ الشَّهْوَةُ.

امام علیؑ فرمود:

هنگامی که قدرت بر چیزی فزونی یابد علاقه به آن کم می شود.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها مدرک دیگری که خطیبؑ در مصادر برای این کلام نورانی ذکر کرده غررالحکم آمدی است که با کمی تفاوت آن را آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۰).
نویسنده کتاب عیون الحکم و المواعظ از علمای قرن ششم نیز این کلام حکیمانه را با کمی تفاوت ذکر کرده است. (عیون الحکم و المواعظ، ص ۱۱۵).

شرح و تفسیر

با افزایش قدرت، حرص کم می شود

حضرت علی علیه السلام در این سخن نورانی به یک نکته روانی اشاره می کند که در زندگی انسان، سرنوشت ساز است، می فرماید: «هنگامی که قدرت بر چیزی فزونی یابد علاقه به آن کم می شود»؛ (وَقَالَ علیه السلام: إِذَا كَثُرَتِ الْمَقْدَرَةُ قَلَّتِ الشَّهْوَةُ). به گفته مرحوم «کمره ای» در منهاج البراعة این گفتار حکیمانه از یک اصل روانی معروف سرچشمه می گیرد که می گوید: «الْإِنْسَانُ حَرِيصٌ عَلَى مَا مُنِعَ؛ انسان نسبت به چیزی که برای او ممنوع شده حرص فراوان دارد».

دلیل آن هم روشن است؛ چیزی که در دسترس انسان باشد و هر زمان بخواهد به آن برسد، نه برای ذخیره کردن آن دست و پا می زند، نه به علت از دست دادنش اضطراب دارد و چه بسا با بی اعتنایی به آن نگاه کند و حتی گاه از آن سیر و ملول شود؛ ولی به عکس، به چیزی که در دسترس او نیست یا به زحمت پیدا می شود علاقه نشان می دهد و گاه اصرار دارد بیش از مقدار حاجت خود از آن ذخیره کند.

به همین دلیل هنگامی که چیزی از مواد غذایی کم می شود، مردم به فروشگاهها هجوم می برند و هرکس چند برابر نیازش خریداری می کند و بر اثر آن، نوعی قحطی مصنوعی ایجاد می شود. در این گونه موارد اگر مدیران جامعه فروشگاههایی را - هرچند به طور موقت - پر از مواد مذکور کنند هجوم برای

خرید فرو می‌نشیند و مردم تنها به مقدار حاجت روزانه از آن تهیه می‌کنند و بازار، کساد می‌شود.

نیز به همین دلیل است که بازرگانان سودجو در عرصه داخلی و بین‌المللی برای این‌که متاع خود را به قیمت‌های گزاف بفروشند، به‌طور موقت جلوی توزیع آن را گرفته و گاه افرادی را به بازار می‌فرستند که هرچه در بازار هست بخرند تا از این راه، قحطی مصنوعی ایجاد کنند و سپس اجناس خود را به تدریج به بازار می‌فرستند تا به قیمت گزاف بفروشند.

یکی از دلایل تحریم احتکار در اسلام نیز همین است که گرانی مصنوعی ایجاد می‌کند و مردم را در وحشت فرو می‌برد و سبب تحریک حرص مردم می‌شود که بیش از نیاز خود مطالبه می‌کنند و قحطی کاذب جدیدی به وجود می‌آورند.

مدیران جامعه باید از این نکته بهره‌گیری کنند و همیشه مقدار قابل توجهی از مواد غذایی و سایر مواد مورد نیاز را در بازار حاضر سازند تا مردم برای تهیه نیازهای خود در کوتاه‌مدت و درازمدت احساس توانایی کنند و مصداق «كَثُرَتِ الْمَقْدِرَةُ» شود که نتیجه آن، احساس بی‌نیازی و مصداق «قَلَّتِ الشَّهْوَةُ» است؛ درست، کاری که سودجویان و تولیدکنندگان بازار سیاه از ضد آن بهره‌گیری می‌کنند و از این طریق، آلف و الوفی به ناحق به دست می‌آورند.

احذَرُوا نِفَارَ النَّعَمِ فَمَا كُلُّ شَارِدٍ بِمَرْدُودٍ.

امام عليه السلام فرمود:

از فرار کردن (و رمیدن) نعمت‌ها بر حذر باشید که هر فرارکننده‌ای باز نمی‌گردد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته صاحب کتاب مصادر، جاحظ پیش از سید رضی رحمته الله این گفتار حکیمانه را در کتاب المائة المختارة از امیرمؤمنان علی عليه السلام نقل کرده است و زمخشری در کتاب ربیع الابرار و ابن قاسم نیز در ریاض الاخبار آن را آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۰).

شرح و تفسیر

نعمت‌ها را از خود رَم ندهید!

امام علیه السلام درباره از دست رفتن نعمت‌ها چنین هشدار می‌دهد: «از فرار کردن (ورمیدن) نعمت‌ها بر حذر باشید که هر فرارکننده‌ای باز نمی‌گردد»؛ (اِحْذَرُوا نِفَارَ النُّعْمِ فَمَا كُلُّ شَارِدٍ بِمَزْدُودٍ).

«نِفَار» به معنای فرار کردن و «نِعَم» جمع «نعمت» است، بعضی آن را به فتح نون و به معنای حیوان چهارپا مانند گاو و گوسفند و شتر دانسته‌اند و «شارد» به معنای حیوان فراری است.

امام علیه السلام نعمت‌ها را به حیوانات اهلی سودمند تشبیه کرده که گاه فرار می‌کند، فرارکردنی که دیگر هرگز به چنگ نمی‌آیند و توصیه می‌فرماید که قدر نعمت‌ها را بدانید، شکر آن را به جا آورید، از فرصت‌ها استفاده کنید و از نعمت‌های الهی بهره‌گیرید.

به یقین، «جوانی» از آن نعمت‌هایی است که وقتی فرار کرد هرگز باز نمی‌گردد، باید جوانان از آن بهره‌گیرند و علم و آداب و فضایل اخلاقی را تحصیل کنند که همه این‌ها در جوانی امکان‌پذیر است.

به گفته شاعر عرب:

فَتْرَاكُضُوا خَيْلَ الشَّبَابِ وَبَادِرُوا اَنْ تُسْتَرَدَّ فَاِنَّهُمْ عَوَارِي

بر اسب‌های جوانی سوار شوید و با سرعت برانید (و خود را به مقصد

برسانید) - مبدا گرفته شوند و برای همیشه از دست بروند، زیرا این مرکب‌ها عاریتی هستند.

سلامتی جسم، یکی دیگر از آن نعمت‌هاست که در بسیاری از موارد هنگامی که گرفته شد باز نمی‌گردد و یا اگر بازگردد به شکل اول نخواهد بود.

انسان سالم قادر بر هر کار مثبتی است؛ ولی هنگامی که سلامتی از دست رفت عجز و ناتوانی جای آن را خواهد گرفت به خصوص بیماری‌هایی که در سنین بالا انسان را مبتلا می‌کنند، مصداق بارز همین مطلب است.

امنیت نیز یکی دیگر از نعمت‌های بزرگ است؛ انسان در محیط امن قادر به انجام دادن هر کار خوبی است؛ اما بسیار دیده شده که با تزلزل امنیت، سال‌ها ناامنی و آثارش باقی می‌ماند و به زودی باز نمی‌گردد.

کوتاه سخن این که تمام نعمت‌ها اعم از نعمت‌های فردی یا اجتماعی، و مادی یا معنوی، همواره در معرض زوال‌اند؛ زوالی که گاه امکان بازگشت در آن هست و گاه هرگز امکان بازگشت ندارد.

البته چیزی که باعث رمیدن نعمت‌هاست در درجه اول، ناسپاسی است؛ همان چیزی که در حکمت ۲۴۴، امام علیه السلام به آن اشاره فرمود که هر نعمتی حقی دارد، کسی که حق آن را ادا کند خداوند آن را افزون می‌سازد و هرکس در ادای حق نعمت کوتاهی کند آن را در معرض زوال قرار خواهد داد.

بعضی از شارحان نهج البلاغه مسئله خارج شدن آدم و حوا علیهم السلام را از بهشت، یکی از مصداقی همین سخن حکمت‌آمیز مولا علیه السلام دانسته‌اند. جد و جدّه ما بر اثر ترک اولی و ناسپاسی برای همیشه از بهشت خارج شدند و به دنیایی که پر از مشکلات و ناراحتی‌هاست گام نهادند؛ نعمتی بود که بعد از رمیدن، به آن‌ها و فرزندان‌شان بازنگشت (البته حساب بهشت و آخرت حساب دیگری است).

در روایتی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام خطاب به یکی از اصحابش چنین

می خوانیم: «إِنَّ النِّعَمَ كَالْإِبِلِ الْمُتَنَقِّلَةِ فِي عَطْنِهَا عَلَى الْقَوْمِ مَا أَحْسَنُوا جَوَارَهَا فَإِذَا أَسَاءُوا مُعَامَلَتَهَا وَإِنَّا لَتَمَّا نَفَرْتُ عَنْهُمْ؛ نعمت‌ها همچون شتری است که مهار و بسته شده است. مادامی که صاحبانش با آن خوش رفتاری کنند در جایگاه خود می ماند ولی هنگامی که بدر رفتاری کنند (چه بسا مهار خود را پاره و) از آن‌ها فرار می کند».^۱

شیخ حرّ عاملی رحمته الله در وسائل الشیعه در کتاب امر به معروف و نهی از منکر بابی تحت عنوان «وَجُوبُ حُسْنِ جَوَارِ النِّعَمِ بِالشُّكْرِ وَأَدَاءِ الْحُقُوقِ» گشوده و روایات متعددی در این زمینه آورده است.

در آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»؛ «خداوند سرنوشت قومی را تغییر نمی دهد مگر آن که آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند»^۲ نیز اشاره ای به این مطلب دیده می شود.



۱. کافی، ج ۴، ص ۳۸، ح ۱.

۲. رعد، آیه ۱۱.

الْكَرَمُ أَعْطَفُ مِنَ الرَّحِمِ.

امام علیؑ فرمود:

رابطه سخاوت از خویشاوندی بیشتر است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب الله برای این کلام حکیمانه منبع خاصی نقل نمی‌کند و تنها می‌گوید: ما در پایان این کتاب (کتاب مصادر) به آن اشاره خواهیم کرد که ظاهراً توفیقی برای او در این کار حاصل نشده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۱).

اضافه می‌کنیم: آمدی در غرر الحکم، ص ۷۶، ح ۱۴۵۶ و علی بن محمد اللیثی در عیون الحکم والمواعظ، ص ۲۸ عین این کلام نورانی را آورده‌اند.

شرح و تفسیر

سخاوت، بهترین وسیله ارتباط

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به یکی از آثار مهم کرم و سخاوت اشاره می‌کند، می‌فرماید: «رابطه سخاوت از خویشاوندی بیشتر است»؛ (الْكَرَمُ أَعْظَمُ مِنْ الرَّحْمِ).

«اعطف» به معنای مایل تر و با محبت تر است و از ریشه «عطف» (بر وزن وقت) گرفته شده است.

در بعضی از منابع لغت، «کرم» را به معنای بخشش توأم با سهولت و بدون سخت‌گیری گفته‌اند، از این رو «کریم» کسی است که به راحتی به افراد نیازمند بخشش می‌کند.

توجه به این نکته نیز لازم است که در منابع لغت برای واژه «کرم» دو معنا ذکر شده است: نخست جود و بخشش و دوم شخصیت و شرافت و ممکن است که هر دو به یک معنا بازگشت کنند، زیرا یکی از نشانه‌های شخصیت و شرافت انسان، جود و بخشش است؛ ولی در هر حال معنای این کلمه در گفتار حکیمانه مورد بحث همان جود و بخشش است.

دانشمندان و شارحان نهج البلاغه برای این کلام دو تفسیر کرده‌اند: نخست این که تأثیری که کرم دارد بیش از تأثیر خویشاوندی است، زیرا کرم جزء طبیعت شخص کریم است، از این رو بدون هیچ‌گونه تکلفی آن را اعمال می‌کند؛ ولی

خویشاوندی گاه در حدی نیست که انسان را وادار به سخاوت و بخشش کند، و گاه ممکن است بر اثر ترس از سرزنش مردم یا سایر خویشاوندان باشد که چرا فلان کس به برادر نیازمندش توجهی ندارد؟ بنابراین در بعضی از موارد، کرم خویشاوندان توأم با تکلف است در حالی که کرم کریمان چنین نیست.

تفسیر دیگر این که کرم و سخاوت سبب عطف توجه مردم به شخص کریم می شود و چه بسا او را حتی بیش از برادر یا پدر و مادر خود دوست بدارند و به تعبیر دیگر، آن رابطه عاطفی که از کرم سرچشمه می گیرد گاه قوی تر از روابط عاطفی ای است که از خویشاوندی ناشی می شود.

ممکن است هر دو معنا در کلام امام علیه السلام جمع باشد، هرچند معنای اول مناسب تر به نظر می رسد.

در هر صورت پیام این کلام حکیمانه این است که کریمان را در کار خود تشویق می کند؛ از یک سو آن ها را برتر از خویشاوندان می شمارد و از سویی دیگر رابطه عاطفی آن ها را با مردم بیش از رابطه خویشاوندان با یکدیگر توصیف می کند و این ها همه از آثار کرم است.

درباره اهمیت کرم و مقام کریمان روایات زیادی از معصومان علیهم السلام نقل شده است. درباره اهمیت کرم همین بس که یکی از صفات بارز خدا کریم بودن است و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله کرم خویش را از همه برتر می شمرد و می فرمود: «أَنَا أَكْرَمُ الْأَوْلَیْنَ وَالْآخِرِیْنَ وَلَا فَخْرَ؛ من کریم ترین اولین و آخرین هستم و افتخار هم نمی کنم (زیرا آن را وظیفه خود می دانم).»^۱

در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «إِنَّ السَّخَاءَ شَجَرَةٌ مِنْ أَشْجَارِ الْجَنَّةِ لَهَا أَغْصَانٌ مُتَدَلِّیَةٌ فِي الدُّنْيَا فَمَنْ كَانَ سَخِیًّا تَعَلَّقَ بِغُضَنِ مِنْ أَغْصَانِهَا فَسَاقَهُ ذَلِكَ الْغُضْنُ إِلَى الْجَنَّةِ؛ سخاوت، درختی از درختان بهشت است

که شاخه‌های آن در دنیا آویزان شده، هرکس سخاوتمند باشد به یکی از این شاخه‌ها می‌چسبد و آن شاخه او را به بهشت می‌رساند»^۱.

در بعضی از احادیث میان سخاوت و کرامت تفاوت گذاشته شده و کریم بالاتر از سخی شمرده شده است همان‌گونه که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «الرَّجَالُ أَرْبَعَةٌ: سَخِيٌّ وَكَرِيمٌ وَبَخِيلٌ وَلِئِيمٌ فَالسَّخِيُّ الَّذِي يَأْكُلُ وَيُعْطِي وَالْكَرِيمُ الَّذِي لَا يَأْكُلُ وَيُعْطِي وَالْبَخِيلُ الَّذِي يَأْكُلُ وَلَا يُعْطِي وَاللِّئِيمُ الَّذِي لَا يَأْكُلُ وَلَا يُعْطِي؛ انسان‌ها چهارگونه‌اند: سخاوتمند و کریم و بخیل و لئیم. سخاوتمند کسی است که هم خودش می‌خورد و هم به دیگران می‌بخشد و کریم کسی است که خودش نمی‌خورد (و ایثار می‌کند) و به دیگران عطا می‌نماید و بخیل کسی است که خودش می‌خورد اما چیزی به دیگری نمی‌دهد و لئیم آن‌کس است که نه خود می‌خورد و نه به دیگری می‌بخشد»^۲.

امیرمؤمنان علیه السلام نیز می‌فرماید: «الْكَرِيمُ مَنْ بَدَأَ بِإِحْسَانِهِ؛ کریم کسی است که بی‌آن‌که از او طلب کنند احسان می‌کند»^۳.

در تعبیر دیگری از همان حضرت علیه السلام آمده است: «الْكَرِيمُ مَنْ سَبَقَ نَوَالُهُ سُؤَالَه؛ کریم کسی است که بخشش او بر سؤال و تقاضا پیشی می‌گیرد»^۴.

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۵۲، ح ۹.

۲. همان، ص ۳۵۶، ح ۱۸.

۳. غررالحکم، ح ۸۷۴۶.

۴. همان، ح ۸۷۴۸.

مَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْرًا فَصَدَّقْ ظَنَّهُ.

امام علیه السلام فرمود:

گمان کسی را که به تو گمان خوبی دارد (با عمل) تصدیق کن.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این جمله حکیمانه در ضمن وصیت امام امیرالمؤمنین به امام حسن علیه السلام آمده که آن را به هنگام بازگشت از صفین در محلی که نامش «حاضرین» بود مرقوم داشت (و شرح آن در اواخر نامه ۳۱ گذشت) و زمخشری آن را در ربیع الابرار درست با همین عبارت آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۱).

شرح و تفسیر

حُسن ظن مردم را با عمل، تصدیق کن

حضرت علی علیه السلام در این سخن سرشار از حکمت به نکته لطیفی در مورد حسن ظن مردم به انسان می‌کند، می‌فرماید: «گمان کسی را که به تو گمان خوبی دارد (با عمل) تصدیق کن»؛ (مَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْرًا فَصَدِّقْ ظَنَّهُ).

اشاره به این‌که، بسیار می‌شود که افراد به سبب خاطره خوبی که از کسی دارند و مثلاً او را با سخاوت و خیر و مثبت می‌دانند گمان می‌برند که حل مشکل آن‌ها - خواه مشکل مالی باشد یا جز آن - به دست اوست و به سراغ وی می‌روند. امام علیه السلام می‌فرماید: در این‌گونه موارد باید به حل مشکل آن‌ها پرداخت و حسن ظن آن‌ها را عملاً تصدیق کرد.

این کار از یک سو سبب حل مشکلات مردم می‌گردد و از سویی دیگر بر شخصیت انسان می‌افزاید و گمانی را که مردم درباره او دارند تثبیت می‌کند و اصولاً این‌گونه حسن ظن‌ها نوعی توفیق اجباری است که برای نیکوکاران حاصل می‌شود.

بعضی از دانشمندان گفته‌اند: «هرگاه نقطه مقابل آن برای انسان رخ دهد؛ یعنی کسی به او سوءظن پیدا کند که مثلاً آدمی بخیل و تندخو و بداخلاق است در این جا با اعمال نیک باید سوءظن آن‌ها را تکذیب کرد، همان‌گونه که با اعمال نیک، حسن ظن را عملاً تصدیق می‌کند».

این کلام حکیمانه - همان‌گونه که در بحث سند اشاره شد - پیش از این در لابه‌لای نصیحت امام علیه السلام به فرزند دل‌بندش امام حسن علیه السلام آمده است. در آن‌جا گفتیم: اشاره به این است که اگر کسی مثلاً تو را اهل خیر و بذل و بخشش و سخاوت می‌داند و از تو چیزی می‌خواهد، به او کمک کن تا گمان او را تصدیق کرده باشی و بزرگواری تو تثبیت شود.

این‌گونه رفتار دو مزیت دارد؛ هم خوش‌بینی و حسن ظن مردم را تثبیت می‌کند و هم با این خوش‌بینی‌ها انسان به راه خیر کشیده می‌شود. بسیار اتفاق می‌افتد که افرادی نزد انسان می‌آیند و می‌گویند: مشکلی داریم که گمان می‌کنیم تنها به دست تو حل می‌شود. انسان باید در حل مشکل چنین افرادی بکوشد و حسن ظن آن‌ها را به سوءظن تبدیل نکند.

نکته

بلای سوءظن و بدبینی

مسئله تشویق به حسن ظن و برحذر داشتن از سوءظن در آیات و روایات اسلامی بازتاب گسترده‌ای دارد و به تعبیر دیگر، اسلام نه‌تنها برای مسلمانان بلکه برای تمام انسان‌ها، حفظ آبرو در عمل و زبان خواسته است، بلکه در منطقه فکر و روح نیز چنین امنیتی را برای آن‌ها می‌خواهد و می‌گوید: هیچ‌کس به دیگری سوءظن پیدا نکند، زیرا بعضی از گمان‌ها گناه است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ﴾^۱.

یکی از آثار سوءظن ارتکاب گناهان خطرناک است. امام امیر مؤمنان علیه السلام مطابق نقل غررالحکم می‌فرماید: «مَنْ سَاءَتْ ظُنُونُهُ اِعْتَقَدَ الْخِيَانَةَ بِمَنْ لَا يَخُونُهُ؛ کسی که به مردم، بدگمان است معتقد به خیانت کردن به کسی می‌شود که به او خیانت

نکرده است».^۱ در حدیث دیگری از آن حضرت که در همان منبع آمده می‌خوانیم: «مَنْ لَمْ يَحْسُنْ ظَنَّهُ اسْتَوْحَشَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ؛ شخص بدگمان از همه می‌ترسد».^۲ همان حضرت در مقابل، به حسن ظن دعوت می‌کند و طبق روایتی می‌فرماید: «وَلَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَحْيِكَ سُوءاً وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمِلاً؛ هرگز درباره سخنی که از برادر مسلمانان صادر شده گمان بد مبر در حالی که محمل صحیح نیکویی برای آن داری».^۳

در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام، حسن ظن از بهترین خصلت‌ها و برترین نعمت‌ها شمرده شده است: «حُسْنُ الظَّنِّ مِنْ أَحْسَنِ الشَّيْمِ وَأَفْضَلِ الْقِسَمِ».^۴ امام علیه السلام برای حفظ حسن ظن مردم، در کلام حکیمانه مورد نظر دستور می‌دهد که اگر کسی به تو حسن ظن دارد، مثلاً انتظار کمک، بخشش، خدمت و مانند آن را از تو دارد مطابق آن عمل کن تا همچنان حسن ظن وی پایدار بماند.^۵



۱. غررالحکم، ج ۵۶۸۱.

۲. همان، ج ۵۳۳۳.

۳. کافی، ج ۲، ص ۳۶۲، ج ۳.

۴. غررالحکم، ص ۳۴۴، ج ۲۲.

۵. برای مطالعه بیشتر به کتاب اخلاق در قرآن، ج ۳، ص ۳۲۱ به بعد مراجعه کنید.

أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ مَا أَكْرَهْتَ نَفْسَكَ عَلَيْهِ.

امام علیه السلام فرمود:

برترین اعمال آن است که خود را (به زحمت) به انجام آن وادار کنی.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است که این کلام حکیمانه از امیرمؤمنان علیه السلام در کتاب تذکرة الخواص ذکر شده است، سپس می‌افزاید: بارها گفته‌ایم که نویسنده این کتاب تنها کلماتی را از امیرمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که سند متصل در آن داشته باشد و مفهوم آن این است که این کلام نورانی را از نهج البلاغه که اسناد آن ذکر نشده نقل نکرده است، و بعد می‌گوید: این سخن در غررالحکم با تفاوتی آمده است (و آن هم نشان می‌دهد که از جای دیگری آن را اخذ کرده است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۱).

اضافه می‌کنیم که این کلام حکیمانه در کتاب جواهر المطالب ابن الدمشقی (متوفای قرن نهم) از همان حضرت علیه السلام با افزودن‌های به این صورت آمده است: «وَقَلِيلٌ تَدْوُمٌ عَلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُولٌ مِنْهُ». (جواهر المطالب، ج ۲، ص ۱۶۵).

شرح و تفسیر

برترین اعمال

برترین اعمال، در این کلام حکیمانه معرفی شده است، امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید: «برترین اعمال آن است که خود را (به زحمت) به انجام آن وادار کنی»؛ **«أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ مَا أَكْرَهْتَ نَفْسَكَ عَلَيْهِ»**.

اشاره به این‌که، کاری هست که برخلاف خواستهٔ نفس است؛ مانند این‌که می‌خواهد مالی ببخشد و نفس او به سبب علاقه به مال با آن موافق نیست، یا قصد دارد از ارتباط نامشروعی بپرهیزد که نفس تمایل به آن دارد و یا قدرت بر انتقام پیدا کرده و نفس تمایل به آن دارد.

در تمام این موارد که نفس انسان تمایل به فعل معروف یا ترک منکر ندارد هنگامی که افراد باایمان در برابر خواستهٔ نفس مقاومت کنند و آن معروف را به جا آورند و آن منکر را ترک کنند، عملی بسیار پرفضیلت انجام داده‌اند، چراکه هم کار خیر انجام شده و هم نفس سرکش تحت ریاضت قرار گرفته و از طغیان آن جلوگیری شده است.

اکثر شارحان نهج البلاغه در این جا تصریح کرده‌اند که این گفتار حکیمانه شبیه حدیث معروف پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که در بسیاری از منابع آمده است؛ آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: **«أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا»**؛ بهترین اعمال عملی است که

۱. «أَحْمَرُ» از ریشهٔ «حَمَز» بر وزن «رمز» به معنای شدت، قوت، زحمت و مشقت آمده است.

سخت تر و قوی تر و پرمشقت تر باشد». ^۱ منها امام علیه السلام شاخه خاصی از این حدیث نبوی را بیان کرده، زیرا مشقت بار بودن یک عمل گاه به علت انجام دادن کارهای بدنی سنگین است و گاه به سبب طول مدت و گاه به علت فراهم نبودن مقدمات و نیز گاهی به دلیل مخالفت نفس با آن است که امام علیه السلام روی همین نکته تکیه فرموده است.

دلیل آن هم روشن است؛ پاداش های مادی در عرف عقلا همواره متناسب با مقدار زحمتی است که برای کاری کشیده می شود و به همین دلیل کار پرزحمت تر پاداش و مزد و اجرت بیشتری دارد. پاداش های الهی نیز همین گونه است؛ هر قدر عمل سخت تر و پرمشقت تر باشد، پاداشش نزد خداوند بیشتر است و هنگامی که انسان در انجام وظایف خود یا ترک گناه گرفتار زحمت و مشقت شدیدی می شود این گونه احادیث اسباب آرامش روح است، زیرا می داند هر چه زحمتش بیشتر باشد لطف و کرامت و عنایت حق به او بیشتر است.

بعضی از بزرگان مانند علامه مجلسی رحمته الله در بحار الانوار در این جا به اشکالی اشاره کرده اند و آن این که این کلام حکیمانه در بدو نظر با روایاتی که می گوید: «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ» منافات دارد، زیرا «نیت» به تنهایی کار آسانی است و عمل است که غالباً دارای مشکلاتی است. سپس پاسخ سید مرتضی رحمته الله را درباره حل این اشکال پذیرفته که گوید: «خیر» (در روایت مذکور) به معنای افعال تفضیل نیست بلکه اشاره به این است که نیت مؤمن همواره خیر خوب است.

ولی اگر به تفسیری که از امام باقر علیه السلام در بحار الانوار نقل شده مراجعه شود اشکال بدون تکلف حل می گردد آن جا که می فرماید: «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ أَفْضَلُ مِنْ عَمَلِهِ»

وَذَلِكَ لِأَنَّهُ يَنْوِي مِنَ الْخَيْرِ مَا لَا يُدْرِكُهُ وَنِيَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ وَذَلِكَ لِأَنَّ الْكَافِرَ يَنْوِي الشَّرَّ وَيَأْمُلُ مِنَ الشَّرِّ مَا لَا يُدْرِكُهُ؛ نیت مؤمن از عمل او بهتر است، زیرا همواره قصد کارهایی (مهم) را دارد که به آن نمی‌رسد و نیت کافر از عمل او بدتر است، زیرا قصد کارهای بدتری را دارد که به آن دسترسی پیدا نمی‌کند^۱، بنابراین بهتر بودن، از نظر فضیلت نیست، بلکه از نظر همت و قصد والاست.

عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ، وَحَلِّ الْعُقُودِ، وَنَقْضِ الْهَمَمِ.

امام علیه السلام فرمود:

خداوند را از طریق برهم خوردن تصمیم‌ها، فسخ پیمان‌ها
و نقض اراده‌ها شناختم.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: این کلام حکیمانه را پیش از سید رضی رحمته الله علیه مرحوم صدوق در کتاب خصال و در کتاب توحید به‌طور مسند از امام باقر از پدرش از جدش امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده است سپس اضافه می‌کند: شیخ ابوطالب زاهدی گیلانی (متوفای قرن ۱۲) کتابی در شرح این گفتار حکیمانه دارد که به‌وسیله فرزندش شیخ محمدعلی به فارسی ترجمه شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۱).

شرح و تفسیر

اراده‌ای برتر از اراده ما!

مولا علیه السلام در این کلام نورانی‌اش به یکی از دلایل توحید اشاره کرده، می‌فرماید: «خداوند را از طریق برهم خوردن تصمیم‌ها، فسخ پیمان‌ها و نقض اراده‌ها شناختم»؛ (عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ، وَحَلِّ الْعُقُودِ، وَنَقْضِ الْهِمَمِ). بسیار می‌شود که انسان تصمیم محکمی برای انجام کاری می‌گیرد، اما ناگهان اراده او تغییر پیدا می‌کند بی آن‌که عاملی برای این تغییر بشناسد! این نشان می‌دهد که اراده‌ای از بیرون سبب شد که اراده این شخص فسخ شود و گرنه دلیلی ندارد که انسان با داشتن تصمیم قوی برای کاری ناگهان منصرف شود. این تفسیر مطابق همان روایت صدوق است که در شرح سند این حکمت آمده است. تفسیر دیگری نیز برای این کلام نورانی شده است که بسیار می‌شود انسان تصمیم محکمی برای کاری می‌گیرد؛ ولی تقدیرات الهی مانع می‌گردد و انسان ناچار عقب‌نشینی می‌کند و از آن چنین می‌فهمد که مافوق اراده او اراده دیگری است که اگر تعلق به چیزی گیرد هرچه برخلاف آن است در هم می‌ریزد و از بین می‌رود. کوتاه سخن این‌که اگر انسان، فعلاً ما یشاء بود و هرچه می‌خواست می‌توانست انجام دهد ممکن بود در وجود خدا شک کند؛ اما این‌که می‌بیند مافوق اراده او، اراده‌ای است که در بسیاری از مواقع اراده او را برهم می‌زند یا مانع تحقق مراد او می‌شود می‌فهمد عالم، مدبّر قادر و توانایی دارد که آن را بر طبق اراده حکیمانه‌اش تدبیر و اداره می‌کند.

درباره این که آیا واژه‌های «عزائم» و «عقود» و «همم» مترادف‌اند و همه به معنای اراده انسان هستند یا با هم تفاوت دارند؟ در میان شارحان نهج البلاغه اختلاف نظر است؛ بعضی هر سه را به یک معنای دانند و بعضی معتقدند: «عزائم» اراده‌های بسیار قوی است و «عقود» مرحله‌ای پایین‌تر و «همم» مرتبه نازله است.

بعضی از منابع لغت، «عزم» را به معنای تصمیم محکم گرفته‌اند در حالی که «همم» جمع «همت» را به معنای تصمیمی که انسان گرفته و آن را عمل نکرده دانسته‌اند و «عقود» معنای وسیعی دارد که می‌تواند تصمیم و غیر تصمیم را شامل شود، بنابراین بعید نیست که تفاوت این سه واژه با یکدیگر بر حسب درجات قوت و ضعف باشد و امام علیه السلام می‌خواهد بفرماید که گاهی می‌شود اراده‌های عادی و یا اراده‌های قوی بر انجام کارها، بدون عامل شناخته شده‌ای فسخ می‌شود و این نشانه وجود اراده قوی‌تری بالاتر از اراده ماست.

بعضی چنین پنداشته‌اند که این کلام حکیمانه با آنچه در آیات قرآن درباره عزم و اراده آمده سازگار نیست؛ قرآن خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌گوید: ﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾^۱ و در نکوهش ترک اولای آدم علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾^۲.

ولی روشن است که هیچ‌کس نمی‌تواند نقش تصمیم و اراده انسان را در پیشرفت کارها انکار کند، سخن در این جاست که گاه موارد استثنایی پیش می‌آید که انسان تصمیمی می‌گیرد و عزم خود را برای انجام کاری راسخ می‌کند، ولی ناگهان به علل ناشناخته‌ای تصمیمش برهم می‌خورد یا در انجام کار به مانع برخورد می‌کند، در این موارد استثنایی انسان احساس می‌کند که اراده‌ای مافوق اراده او وجود دارد.

البته دلایل خداشناسی بسیار است. آنچه امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه بیان کرده اشاره به نکته تازه‌ای است که بسیاری از آن غافلند.

۱. آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲. طه، آیه ۱۱۵.

علامه شوشتری رحمته الله در شرح نهج البلاغه خود می‌گوید: کلام امام علیه السلام در این جا شبیه حدیث معروفی است که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله (در کتب بسیاری) نقل شده است که فرمود: «مَا مِنْ آدَمِيٍّ إِلَّا وَقَلْبُهُ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ اللَّهِ؛ هیچ انسانی نیست مگر این که قلب او در میان دو انگشت از انگشت‌های قدرت پروردگار قرار دارد»^۱ و سپس به این آیه شریفه استشهاد می‌کند: «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»؛ «بدانید که خداوند میان انسان و قلب او حائل می‌شود و بدانید که به سوی او باز می‌گردید و محشور می‌شوید».^۲

این سخن در جای خود صحیح است؛ ولی آنچه علامه شوشتری رحمته الله آورده از قبیل پی بردن به معلول از ناحیه علت است در حالی که آنچه امام علیه السلام فرموده از قبیل پی بردن به علت از ناحیه معلول است.

این سخن را با کلماتی از امام باقر علیه السلام پایان می‌دهیم که می‌فرماید: «کسی از جدم امیرمؤمنان علیه السلام سؤال کرد: با چه وسیله‌ای پروردگارت را شناخته‌ای؟ امام علیه السلام فرمود: بِفَسْخِ الْعَزْمِ وَنَقْضِ الْهَمِّ لَمَّا هَمَمْتُ فَحِيلَ بَيْنِي وَبَيْنَ هَمِّي وَعَزَمْتُ فَخَالَفَ الْقَضَاءُ عَزْمِي عَلِمْتُ أَنَّ الْمُدَبِّرَ غَيْرِي؛ خدا را به وسیله فسخ اراده و نقض تصمیم‌ها شناختم. تصمیم بر کاری گرفتم و او میان من و خواسته‌ام جدایی افکند و عزم انجام برنامه‌ای را داشتم، قضای او عزم من را برهم زد، از این جا دانستم که مدبّر، غیر من است».^۳

۱. این روایت در بسیاری از منابع اهل سنت مانند سنن ابن ماجه، مسند احمد، مستدرک حاکم و کنز العمال آمده و در منابع مانیز در بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۸ از امام باقر علیه السلام ضمن روایتی نقل شده است.

۲. انفال، آیه ۲۴؛ شرح نهج البلاغه علامه شوشتری رحمته الله، ج ۱، ص ۳۸۴.

۳. توحید صدوق، ص ۲۸۸.